دانه سبحه به زنار کشیدن آموز

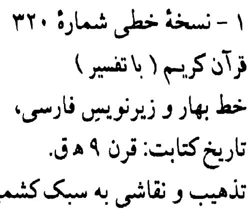
گر نگاه تو دو بین است ندیدن آموز

پا ز خلوتکده غنچه برون زن چو شمیم

با نسیم سحر آمیز و وزیدن آموز

گنجینهٔ دانش

۱



۱ - نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۲۰
قرآن کریم (با تفسیر)
خط بهار و زیرنویس فارسی،
تاریخ کتابت: قرن ۹ هـ ق.
تذهیب و نقاشی به سبک کشمیری

۲



۲ - نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۴۴
صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه
سرلوح لاجوردی و زرین و گل و بوته‌نگا
جدولهای زرین،
خط نسخ و نستعلیق و زیرنویس فارسی،
تاریخ کتابت: قرن ۱۱ هـ ق.



صدمین سال میلاد امام خمینی

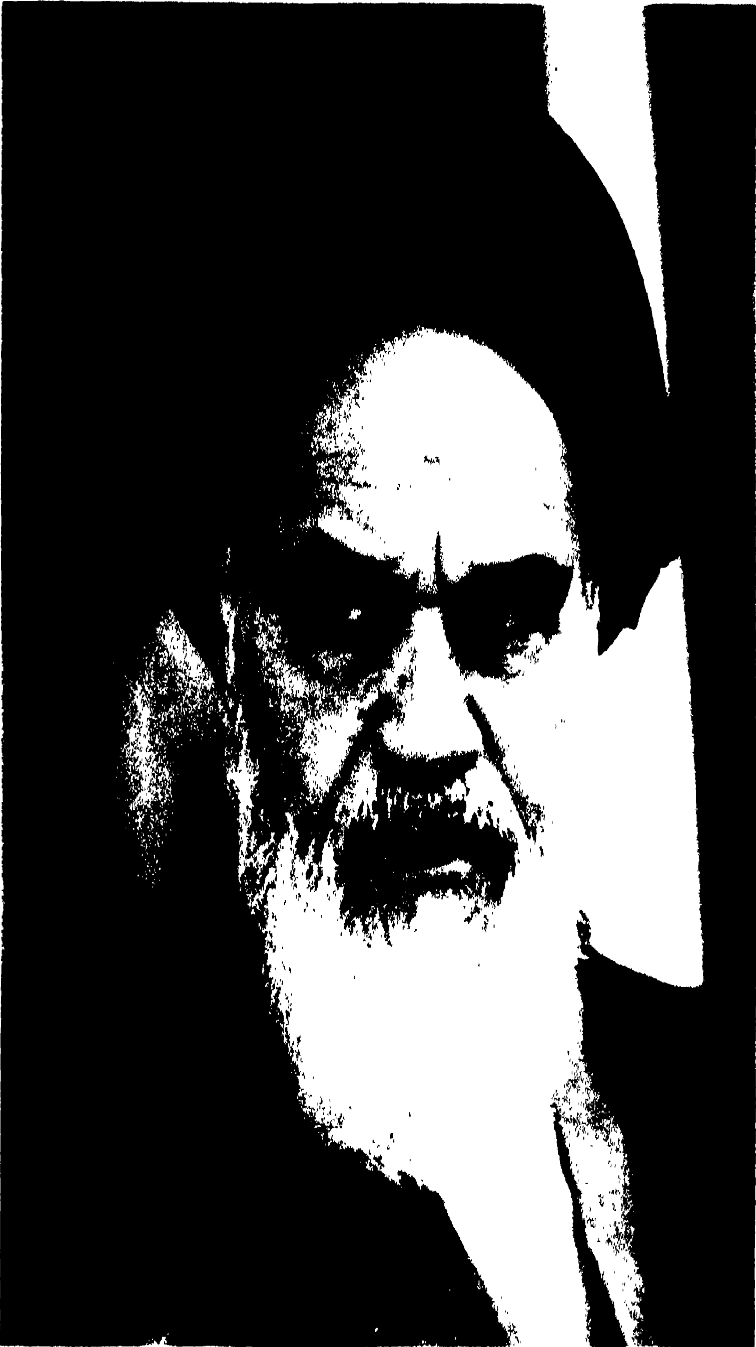
به مناسبت یکصدمین

سالروز ولادت بنیانگذار

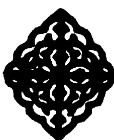
جمهوری اسلامی ایران و رهبر کبیر

انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره)

(۱۳۲۰ـ۱۴۲۰هـق | ۱۹۰۱ـ۲۰۰۰م)



دانش



۵۴-۵۵

پاییز و زمستان

۱۳۷۷

تاریخ نشر: بهمن ۱۳۷۸خ

ژانویه ۲۰۰۰م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسؤول و سردبیر: --- دکتر محمد مهدی توسلی

ویراستاران : ———— دکتر توسلی و دکتر تسبیحی

طراح : ———— سینا

حروف‌چین : ———— محمد عباس بلتستانی

چاپخانه : ———— منزا پریس (اسلام‌آباد)

باهمکاری

شورای نویسندگان دانش

(به ترتیب حروف الفبا)

دکتر تسبیحی، دکتر توسلی، دکتر سید سراج‌الدین، دکتر شبلی، دکتر صغری بانو شگفته، دکتر فاطمه کلثوم سید، دکتر گوهر نوشاهی، آقای موسوی (سید مرتضی)، دکتر مهر نور محمد خان، دکتر نقوی (سید علیرضا)

روی جلد :

دانهٔ سبحه به زنار کشیدن آموز

گر نگاه تو دوبین است ندیدن آموز

«اقبال»

پدیدآورنده : محمد کیائی (خوشنویس)

ISSN: 1018-1873

(International Centre - Paris)

یادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهاست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ـ پاکستان

دورنویس : ۲۶۳۱۹۳ تلفن : ۹۲-۲۶۳۱۹۱

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

گزارش و پژوهش

نامه ها

بخش اردو

بخش انگلیسی

سخنِ دانش

بسمِ اللّه الرّحمنِ الرّحیم
تاجِ کلامست و کلامِ قدیم

خوانندهٔ عزیز و گرامی؛

فصلنامهٔ دانش، شمارهٔ ۵۵-۵۴ ، بعد از مدتها فترت، اکنون به حول و قوهٔ الهی و الطاف بیکران حیّ قادر سبحانی رخ نموده است تا غم دوری را به خاطره‌ها بسپارد.

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

مدتی مشکلات مالی اجازهٔ طبع و نشر فصلنامه را نداد. در این فاصلهٔ شانزده ماهه، که همواره در تکاپو بوده‌ایم تا ارتباط قلمی و قلبی خود را با شما خوانندهٔ فرهنگ دوست محفوظ نگاه داریم، نامه‌های محبت آمیز شما پیوسته ما را به ادامهٔ راه تشویق می‌کرد و می‌کند و خوشبختیم که برای شما علاقه‌مندانِ مشتاق و علم دوست و فرهنگ گستر تلاش می‌کنیم. در این مدت - ناباورانه - بیش از چهل و دو مقالهٔ محققانه از شما دریافت کرده‌ایم که نشانِ تعلقِ خاطرِ فراوانِ شما به این فصلنامه است. تا آنجا که نیروی انسانی اجازه داده است، پاسخ آن همه مهر و عطوفت شما را با نامه ارسال نمودیم. آن عزیزانی که هنوز از ما پاسخی دریافت نکرده‌اند، بی‌شک با سعهٔ صدر، خطا و قصور ما را خواهند بخشید. از استادِ استادان عنصری آموخته‌ایم که:

گزارش و پژوهش

نامه ها

بخش اردو

بخش انگلیسی

سخنِ دانش

بسمِ اللّه الرّحمنِ الرّحیم
تاجِ کلامست و کلامِ قدیم

خوانندهٔ عزیز و گرامی؛

فصلنامهٔ دانش، شمارهٔ ۵۵-۵۴ ، بعد از مدتها فترت، اکنون به حول و قوهٔ الهی و الطاف بیکران حیّ قادر سبحانی رخ نموده است تا غم دوری را به خاطره‌ها بسپارد.

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

مدتی مشکلات مالی اجازهٔ طبع و نشر فصلنامه را نداد. در این فاصلهٔ شانزده ماهه، که همواره در تکاپو بوده‌ایم تا ارتباط قلمی و قلبی خود را با شما خوانندهٔ فرهنگ دوست محفوظ نگاه داریم، نامه‌های محبت آمیز شما پیوسته ما را به ادامهٔ راه تشویق می‌کرد و می‌کند و خوشبختیم که برای شما علاقه‌مندانِ مشتاق و علم دوست و فرهنگ گستر تلاش می‌کنیم. در این مدت - ناباورانه - بیش از چهل و دو مقالهٔ محققانه از شما دریافت کرده‌ایم که نشانِ تعلقِ خاطرِ فراوانِ شما به این فصلنامه است. تا آنجا که نیروی انسانی اجازه داده است، پاسخ آن همه مهر و عطوفت شما را با نامه ارسال نمودیم. آن عزیزانی که هنوز از ما پاسخی دریافت نکرده‌اند، بی‌شک با سعهٔ صدر، خطا و قصور ما را خواهند بخشید. از استادِ استادان عنصری آموخته‌ایم که:

اگر زمانه نگردد، تو با زمانه بگرد   وگر سپهر نپاید، تو با سپهر بپای

به هر حال این فصلنامه میدانِ فعالیت شما اهل قلم و صاحب فکر و اندیشه است که دوستدار فرهنگ و ادب فارسی هستید، یا به قول عزیزی، «پلِ» زیبای پیوند خاستگاه آن ادب و فرهنگ با سرزمین مقدس خود هستید؛ و تلاش ما، قطعاً هر چه زیبا تر و استوار گردانیدن این «پلِ» فرهنگی است.



این شماره، **به میمنت یک صدمین سالروز ولادت رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران، حضرت امام خمینی** (قدس سره الشریف)، مزین به نام نامی و مبارک و والای اوست. به همین خاطر، جهت ادای دین، وظیفهٔ خود می‌دانیم که در همین جا به ذکر شمه‌ای از ویژگیهای فرهنگی و علمی حضرتش بپردازیم.



سپاس بی‌حد خالق یکتای راست که: به شکرانه‌اش، درِ روزیِ دانش، بر ما گشود و امروز، بعد از آن فترت طولانی و انتظار شیرین، این صحیفه، به نمایندهٔ دو شماره، یعنی ۵۴ و ۵۵، طبع و نشر می‌شود.

این مجلد، به عنوان دو "**ویژه نامه**" انتشار می‌یابد: نخست به مناسبت یک صدمین سالروز متفکر و اندیشمند و اسوه و مقتدای عالم اسلام و بنیادگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی (ره) است که خود از بزرگان حکمت و ادب و فرهنگ ایران اسلامی است و در زمینهٔ ادبیات عرفانی از ستارگان جاودان ادب معاصر به شمار می‌روند؛ دوم به مناسبت سومین کنگرهٔ بین‌المللی علامه محمد اقبال، فیلسوف و متفکر بزرگ شرق و شاعر و نویسندهٔ برجستهٔ پاکستان است که با شرکت دانشمندان کشورهای منطقه در دانشگاه پنجاب در شهر فرهنگ پرور لاهور برگزار گردید. از این جهت "سخن دانش" را به قرائتی دیگر از ویژگیهای شخصیت بلند حضرت امام(ره) اختصاص می‌دهیم و دربارهٔ علامه اقبال، دو مقاله در بخش "اندیشه و اندیشه‌مندان" تقدیم می‌داریم.



هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال　　با که گویم که درین پرده چها می‌بینم
کس ندیدست ز مشک ختن و نافهٔ چین　　آنچه من هر سحر از باد صبا می‌بینم

انقلاب اسلامی ایران به رهبری زعیم عالیقدر حضرت امام خمینی (ره)، در بهمن ماه ۱۳۵۷، با پیروزی نور علیه ظلمت، به ثمر رسید و برگ زرینی در تاریخ کهنسال ایران رقم خورد.

به قول نشریهٔ وزین "حوزه"[۱]، امام خمینی، عطیهٔ الهی عصر بود. در زمهریر سکوت، نفس گرمِ «روح خدا» بود که خموشان را به بیداری واداشت و در «بحرالمیت» جان دیگر آفرید. حنجره ها را گشود و زمزمهٔ فرو خورده را به فریادی پر خروش بدل کرد.

در دوره های تدریس ، مرجعیت و رهبری ، یارانی را پرورد که با نوای او زیستند، با آهنگ کلام او حرکت کردند، آفاق نگاهش را شبستان نیاز ساختند و در دهه های پیاپی، آموزه ها نیوشیدند و بیعت جاودان با اصول و آرمانهایش کردند.

در این جمع، رهبری معظم، چونان شمع و شبان وادی ایمن بود که سالیانِ سال خدمت شعیب داشت و با تصمیم خبرگان امت، در مقام کرامت‌مند آن یگانهٔ راحل بنشست:

«این جانب، که خود را شاگردی متواضع و فرزندی مطیع و مریدی دلباخته آن روح الله می‌دانم، این توفیق را داشته‌ام که در تمام مدت ده سال و چند ماه پس از ورود رهبر کبیر به ایران ، تا لحظهٔ عروج آن روح ملکوتی ، از آن سرچشمهٔ فیاض، سیراب شده و لحظه لحظهٔ جریان مبارک آن هدایت الهی را با همهٔ وجود خود لمس کنم. سخن و اشارت او، اندیشه و نصیحت او، دستور و توصیهٔ او و بالاخره عمل و رفتار او، عطیه های گوناگونی بود که سخاوت مندانه از آن قلهٔ مصفا می جوشید و معدودی از یاران او را که در دامنه بودند، پیوسته بهره مند می‌کرد.

درس او، تنها آن نبود که در حوزهٔ علمیه از او فرا گرفتیم و یا در دوران شانزده سالهٔ مبارزه از دور و نزدیک، به جان نوشیدیم، بزرگ ترین و ماندگارترین درس او، آن بود که در این

---

۱ - شماره ۹۴|۹۵، مهر و آبان - آذر و دی ۱۳۷۸، صص ۳-۸.

ده سال همچون آیات حکمت به جان و دل خریدیم و در لوح ضمیر ثبت کردیم.»

حدیث ولایت، ج ۱ / ۱۴

شیوهٔ رهبری

جوامع انسانی، رهبران و الگوهایی را می‌سازند و به آن دل می‌سپرند؛ ماهها و سالها و گاه قرنها دلدادگی نشان می‌دهند؛ اما این رهبران، نه در بافت وجودی و نه در هویت کارکردی یک گونه نیستند.

شماری را می‌توان « رهبران مذهبی» یاد کرد. اینان کسانی هستند که باورها و معرفتهای رایج جامعهٔ دینی را نمود و جلوه بخشیده‌اند و در پرتوی آن، به درجه و پایهٔ رهبری مذهبی جامعه خویش، دست یافته‌اند. گروهی دیگر «رهبران سیاسی» جامعه‌اند. اینان، آرمانها و آرزوهای نهفتهٔ اجتماع را بازگو می‌کنند و بسان «قوهٔ ناطقهٔ» یک جامعه می‌مانند.

در قرن حاضر، الگوها و رهبران دیگر نیز رخ نموده‌اند: قهرمانان ورزشی، ستاره های هنری و...

اما گونه‌ای دیگر از «رهبری اجتماعی » است که در بافتهای یاد شده نمی‌گنجد. از آن با تعبیر «رهبری انبیایی» می توان یادکرد. این گونه رهبری را ، شاید بتوان با ویژگیهای زیر شناساند:

الف . رهبری انبیایی ، بازگو کننده و جلوه و نمود دهندهٔ باورهای مذهبی موجود نیست ، بلکه در هم شکنندهٔ باورهای دینی رایج و بازگویندهٔ باورها و ارزشهای نو دینی است. رهبران مذهبی ادیان ، به واسطهٔ فرمانبری و پذیرایی و استوارسازی باورهای جاری و ساری دینی، به پایگاه و مرتبهٔ بالای اجتماعی می‌رسند؛ اما «رهبران انبیایی » با شالوده شکنی باورهای جاری و پی ریزی نظام معرفتی نوین حرکت می‌کنند و به جایگاه والای اجتماعی دست می‌یابند.

ب . رهبری انبیایی، چونان رهبری سیاسی، برشاکلهٔ مذاق جمعی سخن نمی‌گوید. او به بنیاد سازی نظام جدید ـ اجتماعی ـ سیاسی همت می‌گمارد، هر چند با لایه های رویین سلیقهٔ عمومی ناهمخوانی داشته باشد.

ج . رهبری انبیایی، با سلوک معنوی زیست می‌کند، با خداوند جهان پیوند

جان برقرار می دارد؛ فرصتهای خلوت را شبستان حضور ملائک می‌سازد و با نوای ملکوتی هستی ، همسازی نشان می دهد.

در این مقام، دیگر ویژگیها نیز وجود دارد که فرصت و مجالی شایسته را برمی‌تابد. در این میان گرچه پیامبری با «ختم نبوت» پایان یافت، اما «رهبری انبیایی» پایان نپذیرفت. جهان ، هنوز با بو و رنگ و نسیم آن رهبری است که گاه و بی گاه شادابی خود را باز می یابد؛ برگ خزان مردگی را از سطح خود می فشاند و دریچه‌ای به زندگی می‌گشاید.

امام خمینی، از زمرهٔ رهبرانی بود که جز در شعاع «رهبری انبیایی» تعریف‌پذیر نبود و نیست. رهبر معظم انقلاب ،با این رویکرد، به ایشان نگریسته است :

«شخصیت امام «ره» با هیچ یک از رهبرهای دنیا قابل مقایسه نیست. او را فقط با پیامبران و اولیا و معصومان می توان مقایسه کرد. او شاگرد و دنباله رو آنها بود و به همین خاطر نمی‌توان با رهبرهای سیاسی دنیا مقایسه اش کرد. ما رهبرهای سیاسی دنیا را می شناسیم و تاریخ مبارزهٔ آنها و ملتها را با دقت مطالعه کرده ایم ؛ واقعاً حیف است که به آنها هم رهبر بگوییم و امام را هم با همین عنوان یاد کنیم. اگر به آنها رهبر بگوییم ، باید عنوان دیگری را برای امام «ره» انتخاب کنیم. او اصلاً از جنس و خمیرهٔ انبیا بود.» **همان / ۲۲**

امام در یک نگاه

برخی از انسانها ، تعریف پذیر نیستند. آن قدر ناساز و جوراجور می‌زیند و می‌گویند که هیچ تابنده ای را یارای آن نیست که بگوید کیستند؟ چه کرده اند؟ در حافظه و حواشی زندگی مان از این کسان اندک نبودند و نیستند.

گروهی دیگر را می توان دید که آن قدر مختصر و حقیر زیسته اند که در یک واژه یا جملهٔ کوتاه تعریف پذیرند و شاید چه بسا که آن واژگان نیز چونان لباسِ ناساز، از قامت شان فرو افتد.

اما گروهی دیگر ،که البته بس اندکند ، نه دریک واژه و یا یک جمله ،که از چشم اندازهای گوناگون ، بایستی به تماشایشان نشست و پاره هایی از شخصیت

ایشان را دید و کارکردهایشان را دریافت. امام خمینی از اینان بود.

او درسلوک فردی و در زندگی جمعی ، در یک ساحت نزیست ، تا با یک تعبیر بیان شدنی باشد. او به آفاقی پر گشود که واژگان از همسفری در این معراج از پای فتاده‌اند.

مقام معظم رهبری هرگاه که خواسته است به این وادی براید، با تمامی قدرت ادبی و گنجینهٔ زخار واژگانی ، از ناتوانی بیان در نمایانیدن جلوه های آن شخصیت همام، نالیده و شکوا بر آورده است. در نخستین پیام پس از ارتحال امام، نگـاشته است :

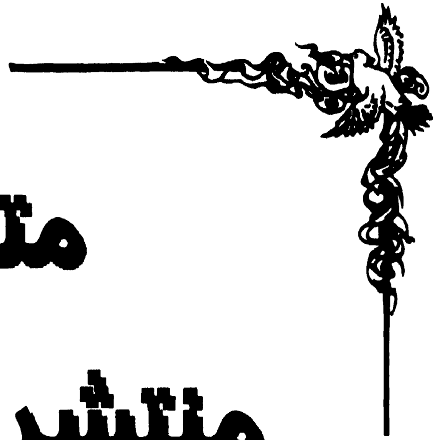
«آن بزرگوار ، قوت ایمان را با عمل صالح و ارادهٔ پولادین را با همت بلند و شجاعت اخلاقی را با حزم و حکمت و صراحت لهجه و بیان را با صدق و متانت و صفای معنوی و روحانی را باهوشمندی و کیاست و تقوا و ورع رابا سرعت و قاطعیت و ابهت و صلابت رهبری را با رقت و عطوفت و خلاصه بسی خصال نفیس و کمیاب را که مجموعهٔ آن در قرنها و قرنها به ندرت ممکن است در انسان بزرگی جمع شود، همه و همه را با هم داشت. الحق شخصیت آن عـزیز یگـانه ، شـخصیتی دست نیـافتی و جـایگاه والای انسـانی او جایگاهی دور از تصور و اساطیر گونه بود.

... او عبد صالح و بندهٔ خاضع خداوند و نیایشگر گریان نیمه شبها و روح بزرگ زمان ما بود . او الگوی کامل یک مسلمان و نمونهٔ بارز یک رهبر اسلامی بود. او ، به اسلام عـزت بخشید و پرچم قرآن را در جهان به اهتزاز در آورد و او ملت ایران را از اسارت بیگانگان نجات داد و به آنان غرور و شخصیت و خود باوری بـخشید و او ، صـلای اسـتقلال و آزادگی را در سراسر جهان سرداد و امید را در دلهای ملل تحت ستم جهان زنده کـرد و او...» همان / ۱۲

راهش مستدام و نامش جاودان باد. والسلام

سرّدبیر





متن
منتشر نشده

از : سید احمد بن سید جلال الدین کاسانی
به کوشش : دکتر سید سراج الدین [1]

اشاره :

در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مجموعه ای رسایل بسیار ارزنده به شماره ۲۲۶۲ محفوظ است که در آن ۱۳ رساله کتابت شده است. نویسندهٔ این رسایل سید احمد کاسانی معروف به خواجگی احمد و مخدوم اعظم، از بزرگان مشایخ ماوراء النهر (فرا رودان) بوده و در اواخر سدهٔ نهم و اوایل سدهٔ دهم می زیسته است. موضع این رسایل تصوف وعرفان است. در شمارهٔ گذشته ، رسالهٔ «گنج نامه» تقدیم خواندگان محترم مجله دانش گردید. در این شماره نیز یکی دیگر از رساله های این نویسندهٔ بنام « رسالهٔ شرح ابیات » معرفی می‌شود.

رسالهٔ شرح ابیات (رباعیات)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی طهر قلوب العارفین و الطالبین و العاشقین بنور تجلیات اسمائه و صفاته و کحل عیون العارفین و المحققین بمشاهده جماله و جلاله و الصلوة علی رسوله محمد الذی[۱] ظهر المعارف و الحقایق مخلص اولاده و اصحابه [فاما بعد]

قال النبی(ص): کل مولود یولد علی الفطره فابواه یهودانه و ینصرانه و

۱ - استاد بخش فارسی مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین - اسلام‌آباد.

یمجسانه.

بدان ای طالب صادق که هر مولودی که هست از اولاد آدم بر طهارت اصلی خود است یعنی پاک و پاکیزه است که هیچ آلایشی نیست او را.

قوله تعالی: صِبغَةَ اللّهِ وَ مَن اَحسَنُ مِنَ اللّهِ صِبغَة"[۱].

اصل همه رنگها از آن بیرنگی است من احسن صبغة الله ای (دل)

چونکه بدنیا آمد به حکم حدیث: الدَّنیَا جِیفَةٌ وَ طُلاَّبُهاَ کِلاَبُ[۲].

بهر (جیفه)[۳] از جیفه‌های دنیا تعلق گرفت. آلایشی و آلود (گ) ی حقیقت او [را که روح الهی است حاصل شده که تمام حقیقت او] پوشیده و مخفی شد که گویا از بسیاری آلایش عین آلایش شده است و این حجابی شد او را از وصل محبوب حقیقی.

تعلق حجابی است بیحا صلی چو پیوندها بگسلی واصلی

چون آلایش و ناپاکی صفت نفس (خسیس راهزن است او نیز تمام صفت نفس) گرفت. این زمان راهنما و راهبر او نفس شد. او را مناسبتی تمام به شیطان پیدا شد و از کمال مناسبتی که او رابه شیطان شد گویا که شیطان عین او و او عین شیطان (شد). چون کار شیطان همیشه حسد و دشمنی و سرکشی و بی فرمانی است به آن جناب، او نیز سرکشی و بی فرمانی را آغاز کرد به تقویت شیطان.

سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد دلبر که درکف او مومست سنگ خارا

همچنان آلوده و گرفتار در این ورطه بماند دیگر او را (قوت) و قدرت آن نماند که قادر تواند بود بر نفس خود. از این جهت در مذهب اهل (عشق) او را آلوده و ناپاک می گویند. چون که به این آلودگی و ناپاکی که تمام حقیقت خود راکه آن روح الهی است و صفت آن وقوف و آگهی است پوشید که (غیر) از غفلت و ظلمت هیچ نماند که حکم مرده گرفت.

۱. سوره البقره (۲): ۱۳۸
۲. احادیث مثنوی، ص ۲۱۶
۳. دراصل: صفت

غافل مشو که مایه ظلمات غافلی است　　با یاد دوست باش که جان را جلی کند

چرا که عبادت از حیات آدمی حضور و آگاهی است مع الحق سبحانه تعالی. چون که این (صفت) در وی نماند گویا که او مرده است. مردن این شخص بهتر است از زندگی او.

آن روح را که عشق حقیقی شعار نیست　　نابوده به که بودن او غیر عار نیست

گر عمر من دلشده زینسان گذرد　　از بودن من به است نابودن من[1]

چنانکه این رباعی خان عالیشان عبیدالله خان سلمه الله وابقاه دلالت می کند بر آن.

هر کس که به نفس خویش قادر نبود　　در مذهب اهل عشق ظاهر نبود

مرده به از آن زنده که از یاد خدا　　یک لحظه شود غافل و حاضر نبود

وهم چنین کس را در مذهب اهل عشق کافر می گویند چنانکه گفته‌اند: گر حاضری مؤمنی وگر غافلی کافری.

هر آنکس غافل از حق یک زمان است　　درآن دم کافر است اما نهان است

اگر این غافلی پیوسته گردد　　در اسلام به رویش[2] بسته گردد

چون غفلت و بی فرمانی صفت نفس خسیس راهزن شد از صاحب همچنین نفس جز کفر و زندقه و سرکشی و بی فرمانی هیچ نخواهد (آمد)[3] مگر آنکه حق سبحانه تعالی از راه شفقت و مرحمت به صحبت دوستی از دوستان خود او را مشرف سازد تا به برکت صحبت شریف والتفات[4] خاطر او متنبه و حاضر شود بر خرابیهای نفس خود به‌حکم حدیث: التائب من الذنب کمن لا ذنب له. به توبه و استغفار بس به سرزنش او مشغول شود.

توبه کن و ز خورده استفراغ[5] کن　　چون جراحت کهنه شد، رو داغ کن

خطاب به نفس خود کرده سرزنش می کند او را برکافری و سرکشی که پیش از

۱. ج: نابودن من به است از بودن من
۲. دراصل: شد
۳. دراصل: خواطر
۴. ب: استغفار
۵. ب: استغفار

این کرده است چون این مقام، مقام ندامت و پشیمانی است چراکه ندامت و پشیمانی آدمی را بعد از توفیق دادن و عزیز ساختن حق است سبحانه تعالی که التوفیق شئی عظیم (لایعطی[۱]) الاّ بعبد العزیز. چنانکه در این مقام حضرت خان عالیشان خطاب به نفس خود کرده، شکایت از اوقات گذشته او می‌کند.

ای نفس دمی مطیع فرمان نشدی — و ز کرده خود هیچ پشیمان نشدی

القصه به حکم همه مذهب ها — کافر شدی و هیچ پشیمان نشدی

بعد از قادر شدن سالک برنفس خود به این سرزنش و ملامت ها او را در طریق مستقیم در می آورد چندگاه به مدد و صحبت پیر کامل و مکمل :

صحبت پیر به ز هر عمل است — هر که با او نشست در عمل است

این عمل همچو راز پنهان است — رهبرت سوی وصل جانان است

یا خود به ذکر و فکر روز و شب بیداری و به ارادت اجازت کامل مکمل مدت مدید به‌طریق دوام به‌حکم حدیث: خیرالاعمال ادومها، عمل کرده نفس خود را پاک و طاهر می‌سازد و به‌حکم جَذِبَة مِن جَذَباتِ الحقَ تُوازِی عَمَلُ الثَقَلَین[۲]. تامحل نزول سلطان (جذبه شود).

یک جذبه(ز)حق بودکه دل‌برد به‌غارت — مجنون‌چه‌کند کین‌کشش‌ازجانب‌لیلی‌است

بعد از پاک و طاهر شدن نفس سالک از (لوث[۳]) و نجاسات ظاهری و باطنی به توفیق ربانی و مدد پیر راه دیده و راهدان و مشرف شدن (دل سالک) به نزول سلطان جذبه که محل شکر سالک است. چون که سالک به رعایت کردن ظاهر شریعت و آداب طریقت به سعادتهای عظیم مشرف شد چرا که شکر در این مقام سبب ترقیات سالک طریق می‌شود به‌اعلی درجات و مقامات این طایفه. کقوله تعالی: لـن شَکَرتُم لاَ زِیدَ نَّکُم[۴].

۱. دراصل: اعطی
۲. احادیث مثنوی، ص ۱۱۹
۳. دراصل : فوث
۴. سوره ابراهیم (۱۴) : ۷

به تو نعمت ز دست هر که رسد　　　نه به میدان شکر گویی پای[1]
(که) به شکر خدا قیام کند　　　تارک شکر بندگان خدای

چنانکه از حضرت خان عالیشان این رباعی واقع شده است:

صد شکر که (از) اهل شریعت شده ام　　　وز زمره ارباب طریقت شده‌ام
اسرار حقیقت است مطلوبم ازان　　　(جوینده)[2] اسرار حقیقت شده‌ام

این مقام، مقام درد و طلب سالک است اسرار معارف حقیقت (را) به حکم حدیث : مَن طَلَب شيئاً وَجَدَّ وَجَدَ[3]. بعد از طلبیدن سالک اسرار و معارف حق را به جد محل یافتن سالک است اسرار معارف حق را در دل خود.

من طلب کردم وصالش روز و شب　　　یافتم اینک[4]به حکم من طلب
در طلب زن دایماً تو هر دو دست　　　کین طلب در راه نیکو راهبر است

این زمان رهبر او همین طلب است بعد از یافتن اسرار و معارف الهی سالک را در دل خود محل ذوق و سرور شادی سالک است .

شادی جاوید کن از دوست، تو　　　تا نه گنجی همچو گل در پوست تو

و این مقام ، مقام عشق و درد و سوز است. محل خاک صفتی و بی‌صفتی و بیقراری و بی‌آرامی است (و به تاراج دادن و سوختن همه اوصاف) بشریت است در عشق محبوب حقیقی:

گویی چه کسانند اسیران ره عشق　　　ماتم زده و سوخته و در بدری چند
عشق اینجا آتش است و عقل دود　　　عشق چون (آید)[5] گریزد عقل زود

بعد از پیدا شدن (آتش) محبت محبوب در دل محب محل سوختن است حجاباتی را که در دل محب است از وصل محبوب حقیقی . بعد از سوختن حجابات عین محبوب (شدن)[6] است .

۱ . دراصل: به میدان شکر گویی بی پای
۲ . دراصل: چوینده
۳ . احادیث مثنوی، ص ۷۸.
۴ . ب : اینکه
۵ . دراصل : آمد
۶ . دراصل : شد

آب کـــوزه چـــون در آبـــجو شـــود　　　مـــحو گـــردد کـــوزه و جـــو او شـــود[۱]

زبان حال او این ترنمی سراید :

عشق آمد شد چو خونم اندر رگ و پوست　　　تـا کـرد مـرا از مـن و پُـرکرد ز دوست

اجـزای وجـودم هـمگی دوست گـرفت　　　نامیست ز من بر مـن و بـاقی هـمه اوست

این است به حقیقت مقام مَن عَرَفَ نَفسَهُ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ[۲]. بعد از شناختن نفس خودش سالک را لازم آمد شناختن خداوند و دوستان او سبحانه تعالی (که) از یک حقیقت بوده‌اند. جمله به‌حقیقت خود واصل شده‌اند. این زمان هر چه از ایشان صادر می شود از همان حقیقت است و ایشان را هیچ نیست. [به] زبان حال ایشان در این زمان این بیت می سراید:

مـن عشـقم و عشـق مـن چـه پـرسی　　　جـــانم هـــمگی ز تـــن چـــه پـــرسی

[از سرتـــا پـــای مـــحو یـــارم　　　ایـــنست سـخن ، سـخن چـه پـرسی]

دیگر آنکه دوستان حق سبحانه تعالی در این صورت فقر و نامرادی در لذت و حضور و پادشاهی‌ها بوده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم[۳] فخر برکاینات می کرده‌اند.

قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم :اَلفَقرُ فَخرِی وَ بِهِ اَفتَخِرُ[۴]. چنانکه حـضرت خـان عالیشان در این رباعی از این مقام عالی خبر می دهند:

آنهـا[۵] کـه اسیر عشق جانان شـده‌انـد[۶]　　　پیوسته بـه خـاک تـیره[۷] یکسـان شـده‌انـد

دارنـــد اگـــرچـــه صـــورت درویشـــان　　　در عـــالم مـــعنی هـــمه سلطـــان شـده‌انـد

بعد از مشرف شدن سالک طریق به سلطنت و پادشاه حقیقی در صورت درویشان و لباس ایشان و خلاص شدن از غم و اندوه و پادشاهی ظاهر(ی) و از محنت ها و شدت های او و مشرف شدن به اذواق و حـالات و مقـامات

---

۱ . دراصل: محو گردد از وی و جو او شود.
۲ . احادیث مثنوی: ص ۱۶۷
۳ . ب : پناهی
۴ . احادیث مثنوی، ص ۲۳
۵ . آنانکه
۶ . ج : باشند
۷ . ج : راه

درجات عالیه این طایفه به برکت صحبت پیر و ورزش نسبت شریفه این طایفه و تبدیل یافتن دل سالک از مقام نفس به مقام قلب محل خطاب سالک است. دل خود و متنبه ساختن دل خود را بر آن که دیگر باره عود نکند و پادشاهی ظاهری که این همه غم و اندوه دنیایی و اخروی در وست. چنانکه این رباعی خان عالیشان تنبیه و مبالغه است در اختیار نکردن پادشاهی ظاهر (ی) بعد از مشرف شدن به سلطنت اخروی:

ای دل بـه سـریر سـلطنت ننشینی (گـر) بنشینی هـزار غـم بـینی
بـهتر ز بـزرگی و کـلانی شـهیست درویشـی و نـامرادی و مسکـینی

چون سالک معلوم کرد که این همه آلایش و ناپاکی و دور افتادگیها از محبوب حقیقی به‌واسطه نفس خسیس و شیطان راهزن که (دشمنان) باطنی‌اند و به مصاحبت مصاحبان ظاهری که شیاطین انس‌اند،حاصل کرده بود و به واسطه مصاحبت اینها ازان مرتبه و مقام‌عالی (که)مرتبه (و مقام) قلب است به‌مرتبه و مقام ادنی که مقام نفس است افتاده بود. بعد از خلاصی اینها به‌برکت صحبت (پیر) و ملازمت خدمت شریف او و هنوز محل ترس سالک است از مکر نفس شیطان انس و جان که مبادا به مکرو حیله او را از صحبت(پیر)ببرند و سرش را خورند باز به همان مرتبه نفس است (مبتلا سازند) نعوذو بالله من ذلك:

هـر کـرا دیـو از کریمـان وابـرد بـی کشش بـاید سـرش را وا[1] خـورد
یک بـدست از جـمع رفـتن یک زمـان مکـر شیطـان بـاشد ای[2] نـیکو بـدان

چنانکه در این مقام، خان عالیشان خطاب به دل خود کرده می گوید:

ای دل نـه ز دیـو بـه زود مـی‌ترسم[3] نـه از غـم کـار بـد خـود مـی تـرسم
در عـالم از ایـن هـا نـبود تـرسم لیک از شـرّ مصـاحبان بـد، مـی تـرسم

بدان ای طالب صادق که بعد ازان که دانستی که فرزندان آدم دراصل همه پاک و پاکیزه بوده‌اند این همه ناپاکی و آلایش در دنیا ازمصاحبت این مصاحبان که

۱. ب و ج: او
۲. ج: آن
۳. ب: ای ز دیو دنی زود می ترسم

گفته شد کسب کرده‌اند اما بدترین از این مصاحبان، مصاحبان انس‌اند که از شرّ ایشان (بیشتر) حذر باید کرد چرا که از شرّ مصاحبان جنی و نفس (به) برکت (و) التفات (خاطر) شریف(او) امید است که خلاص توان یافت، چنانکه گفته‌اند: الشیطان یفر من ظل عمر. سایه رهبر به است از ذکر حق. اما از شرّ شیاطین انس به غایت مشکل است خلاص یافتن چرا که از جهت جنسیت (همیشه) با ایشان نشست وخاست می‌باید کردن. به قدر نشست و خاست نفس به جانب ایشان میل کند که نفسانیت ایشان غالب است او را نیز به جانب خود می‌کشد که قال النبی علیه السلام: کل جنس بمیل الی جنسه.

کند هم جنس باهم جنس پرواز　　کبوتر با کبوتر باز (با) باز

چون حق سبحانه تعالی آدمی را قابل آفریده است که با هر یک نشیند رنگ او می‌گیرد پس ضرورت از شر مصاحبان انسی بیشتر گریزان می باید بود تا قبیل ایشان نشود.

ز ابلهان بگریز چون عیسی گریخت　　صحبت ابله بسی خونها که ریخت

وقتی (که) دانستی که این همه آلایش و گرفتاریها و دور افتادگیها ترا ازان جناب از مصاحبت اینها حاصل شده بوده است، حجاب تو از وصل محبوب حقیقی اینهاشده، خواهی که باز به وصل محبوب حقیقی مشرف شوی پس چاره نیست ترا از مرشد کامل مکمل راه دیدهٔ راه دان تا به پرتو صحبت شریف او و خاک بوسی آستانهٔ شریف او مدتهای مدید یا به طریقه‌ای از طرق این طایفه عمل کرده به حکم حدیث: خیر الاعمال ادومها عمل کرد به طریق دوام مدت چهل و پنجاه سال:

تا خون نکنی دیدهٔ دل پنجه سال　　هرگز ندهند راحت[1] از قال به حال

تا آیینه دل توتمام از این آلایش و تعلقات پاک و مصفا شود که [اگر] مقدار نیم سوزنی[2] از این آلایش و تعلق در آیینه دل تو بماند[3] وصل حقیقی میسرت

---

۱. دراصل: راحتی

۲. ب: سوزن

۳ - در اصل: نماند

نمی‌شود.

تعلق حجابی است بی حاصلی[1] چو پیوندها بگسلی واصلی

هر چگاهی که به یکی از اینها که گفته شد آئینه خود را تمام مصفا و پاک ساختی که هیچ رنگی و غباری از اینها در آیینه دل تو نماند. این زمان محل آن شد که محبوب حقیقی به صفت جمال و جلال در آیینه دل تو تجلّی فرماید.

تجلّی ربه فی ذاته کل لعمرک لا تغافل عنه فانهم

بعد از دریافتن ذوق و تجلی محبوب حقیقی در دل تو بی آرامی و بی قراری و آشفتگی در دل پیدا شود که به هیچ چیز قرار نتوانی گرفت.

خرم آنانکه سر[2] زلف نگاری گیرند بیقراری به کف آرند و قراری گیرند

عاشق وار در این مقام از تو حکایت[3] و سخن[4] سربرزند که دلالت کند بر آنکه تو عاشقی و به‌مقام عشق رسیده‌ای چراکه این مقام، مقام عشق و محبت است

عشق اینجا آتش است و عقل دود عشق چون آید گریزد عقل زود

دراین مقام‌بوده است که از هر کس از عاشقان حقیقی سخنان خوب سربر زده است:

گر عشق نبودی، غم عشق نبودی چندین سخن خوب که گفتی که شنودی[5]

گر باد نبودی، که سر زلف ربودی؟ رخسارهٔ معشوقه[6] به عاشق، که نمودی

مرغ عشق این زمان پرو بال برآورد که نفس زدنی خود را به آنجناب می‌رساند.

هر نفس ز انفاس عمرت گوهریست سوی حق هر ذره تو رهبر یست

عشق را پانصد پراست و هر پری از فراز عرش تا تحت الثری

در این مقام کار عاشقان هر لحظه و هر زمان بالا می گیرد، چنانکه این رباعی

---

۱. ب: تعلق حجابست و بی حاصلی
۲. دراصل: سری
۳. ج: شکایت
۴. ج: سخنی
۵. ج: که.
۶. ب وج: معشوق.

خان عالیشان دلالت کند بر آن :

تا رسم [و]طریق عاشقی پیدا شد — کار دل آشفته من شیدا[1] شد

هر دل که به زلف آن پری شیداشد — مثل دل دیوانه من رسوا شد

چون سالک طریق دل خود را از عشق و محبت غیر حق سبحانه تعالی خلاص ساخت، این زمان دل او به عشق و محبت حق سبحانه و تعالی گرفتار شد که هیچ لحظه و زمانی قرار نمی تواند گرفت چرا که دل متعلّق است و بی تعلّق نمی‌تواند بود.

قرار در کف[2] آزادگان نگیرد مال — نه صبر در دل عاشق نه آب درغربال

چرا که عاشق وقتی قرار تواند گرفت که وصل اوبه ذات محبوب پیدا[3] شود. هرچه ذات شریف حق سبحانه تعالی منزه است از آنکه مشت خاک واصل شود به ذات شریف او، ما للتراب ورب الارباب غایتش. حق سبحانه و تعالی از کمال عنایت و شفقت و به صفت محبوبی در هر لحظه و هر زمان درباطن محبان تجلی می فرماید از جهت تسکین خواطر[4] ایشان هر نفس و هر زمان شورش و دیوانگی ایشان را زیاد می گرداند و به این شورش ودیوانگی هر زمان ایشان خود را به آنجناب نزدیک و آشنا می سازند. چنانکه گفته‌اند:

هر چه غیر شورش و دیوانگی است — اندرین راه دوری و بیگانگی است

چنانکه حضرت خان عالیشان می فرمایند:

در عشق تو گرفتار ای یار منم[5] — با صد الم افکار تو ای یار منم

گاهی بنما ز دور دیدار مرا — چون طالب دیدار تو ای یار منم

چون وصل(و)مشاهده محبوب حقیقی دردنیاهمچنانکه‌هست‌میسر نمی‌شود (ضرورتاً)[6] عاشقان ز همین مقدار تجلی که ازان جناب واقع می شود،

---

۱. ب و ج: بالا
۲. دراصل : کفی
۳. ج : میسر
۴. ج: خاطر.
۵. دراصل: در عشق گرفتار توای یارمنم
۶. دراصل : ضرورت

راضی می شوند:

مرا از زلف تو موی بسند[1] است فضولی می کنم بوی بسند[2] است

عاشقان از غایت گرفتاری و انتظار چاره ای جز گریه و زاری و سوز و گداز هیچ ندارند.

عاشقی پیداست از زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل

چراکه سرمایه که می‌رساند عاشق رابه وصل محبوب جز گریه و زاری نیست.

گریه و زاری عجب سرمایه ایست دولت کلّی،قوی تر دایه ایست

دایه و مادر بهانه جو بود تاکه کی آن طفل او گریان شود

و از غایت اشتیاق (ی که دارند) عاشقان سوخته و هر لحظه خون می گریند از کمال شوق که دارند هر زمان آه آتشینی از ایشان ظاهر می شود (که هر چه نشان غیر و غیریت است می سوزند که همه خاک و خاکستر می شود)

چون بسوزی کل به آه آتشین جمع کن خاکستر بروی نشین

چنانکه در این مقام حضرت خان عالیشان می فرمایند:

خونی که چکد ز دیدهٔ نمناکم آهی که بر آید ز دل صد چاکم

زان خون علم خاک مرا رنگ کنید تا راه دهد به باد[3] دوران خاکم[4]

عاشقان را از غایت شوق و لّذتی که هر زمان از تجلّیات مالا نهایه محبوب حقیقی می رسد بردل ایشان در دنیا نمی توانند به‌گل ولاله و ریاحین و به هیچ لذتی از لذات دنیا پردازند. چنانکه حضرت خان عالیشان می فرمایند:

بی عارض تو به گل چه کارست مرا از لاله دگرچه اعتبار است مرا

هر قطره خون که ریزد از خارمژه اینها همه گل های بهارست مرا

از کمال شوق و اشتیاق که دارند عاشقان به وصل ذات محبوب حقیقی هر زمان اظهار اشتیاق خود به بیتی و غزلی می‌کنند و از جهت تسکین و اشتیاق چنانکه حضرت خان عالیشان می فرمایند:

---

۱. دراصل: پسند

۲. دراصل: پسند

۳. دراصل :یار

۴. ب و ج : زان آه دهد به باد دوران خاکم

مشتـــاق جمـــال عـــالم آرای تـــوام　　وابســـتهٔ طـــرهٔ ســـمن ســـای تـــوام

در وادی جســـتجوی تـــو مـــانند صـبا　　ای گـــل بـــه هـــوای قـــد[1] رعنـــای تـــوام

چون زندگی و حیات عاشقان به وصل محبوبان می باشد. چونکه عـاشقان حقیقـی را وصل محبوب حقیقی در دنیا همچـنانکه هست، میسر نمی شود؛ آن غم واندوهی که از محبت محبوب حقیقی حاصل شده است گویا سبب حیات ایشان دردنیا غم واندوه است و به آن زنده‌اند چنانکه حضرت خان عالیشان می فرمایند :

ایـــن زنـــدگی مـــن بـــه غـم جانان است　　مـــلک دل مـــن بـــه غـــم او ویـــران است

از دادن جـــان چـــرا کســـی مـــی تـــرسد　　جـــان دادن اگـــر چـــنین بـــود آسان است

بعد از رسیدن عاشقان به وصل محبوب حقیقی در دنیا به قدر امکان و مشرف شدن همه درجات و مقامات این طایفه و پشیمان شدن و خجل گشتن[2] ایشان از تضییع اوقات گذشته از سر جهل و نادانی در غیر محبت محبوب حقیقی و (ایذا و تشویش) رساندن بند (ه) های محبوب حقیقی را بدست [3] و سـایر جوارح و اظهار خجالت و شرمندگی کردن ایشان در پیش محبوب حقیقی و عذر خواستن. آنچنانکه حضرت خان عالیشان اشارت می کند در این رباعی به آن مقام :

رفـتم بـــه ســـرجهل از نـادانی خـویش　　گـــفتم بـــه دل خـــود از پشیمـانی خـــویش

از دست و زبـــان تـــو نـیـــاسود کســـی　　شـــرم آیـــدم از چـــنین مسلمـانی خـــویش

بدان ای طالب صادق که حضرت خان عالیشان می فرمایند :

درتکلم آن دهان چون غنچه خندان می‌شود　　ور تبسم می کـند عـالم گلستـان مـی شـود

پـــرتو مـــهر جمـــالت[4] بـــرگرفتند[5] ذره‌هـا　　هر یکی زان ذره چون‌خورشیدتابان می‌شود

---

۱. ب: قدر
۲. ب : شدن
۳. دراصل : بداست
۴. ج : جمالش
۵. دراصل : گرفتند بر

از فراق زلف او حال عجب دارد دلم — (خال)[1] او می بینم و حالم پریشان می‌شود
دل چرا بندد کسی به قصر ایوان جهان — کین همه آخر به خاک تیره یکسان می شود
ای عبیدی سرمتاب از خدمت مردان راه — هر که ایشان را کند خدمت از یشان می‌شود

متجلی شدن آن ذات باشد به طریقت صفت و اسماء بر قلب سالک چونکه آن ذات (از دهان) و خندیدن منزه است چه نسبت کردن تجلی اسماء و صفات (به غنچه ازان جهت می تواند بود که درغنچه هنوز قبض است و بعد از تجلی اسماء و صفات دردل سالکان قبض باشد.اولاً تامدتی آن ذات به اسماء و صفات بردل سالک تجلی نکنند. آن حجابات راکه مانع او شده است از تجلی ذاتی) بر دل سالک به تمامه رفع نکنند قابل آن نمی شود که حق سبحانه تعالی به ذات شریف خود در باطن سالک تجلی فرماید :

ور تبسم می کند عالم گلستان می شود،

بدان ای طالب صادق که مراد از تبسم کردن حق سبحانه تعالی می تواند بود که متجلی شدن حق باشد سبحانه تعالی بر دل سالک و به ذات شریف خود، چون آن ذات منزه است از دهان و تبسم بعد از مشرف شدن (سالک) به تجلی ذاتی زمان بسط و گشادن دل سالک (است) هم چنانکه به واسطه تجلی ذاتی در بهاران باغها و بوستانها، همه عالم گلستان می شود (چه) نسبت کردن تبسم به گل از جهت بسط و گشادن است که می باشد گلها را در بهاران :

پرتو مهر جمالش برگرفتند[2] ذره‌ها — هر یکی زان ذره ها خورشید تابان می شود

بدان ای درویش که مراد از افتادن پرتو مهر جمالش بر ذره‌ها متجلی شدن آن ذات است به صفت جمال بر ذره‌ها، بعد از مشرف شدن ذره‌هابه صفت جمالی حق سبحانه تعالی. هر یکی ازکمال نور بخشی همچو خورشید تابان می‌شود که از صفا و روشنی آن (ذات) همه عالم منور و روشن می‌شود. مراد از این ذره که انسان است بعد از مشرف شدن او به‌تجلی ذاتی حق سبحانه‌تعالی، عالم‌ها از نور او منور و روشن می‌شود:

---

۱. دراصل : مال
۲. دراصل: گرفتند بر

از فـراق[۱] زلف او حـال[۲] عـجب دارد دلم　　　حال او می بینم و حالم پریشـان مـی‌شود

مراد از اظهار و اشتیاق سالک به دیدن زلف و خال آن ذات اولاً اشتیاق سالک است بر مشرف شدن به تجلی اسماء و صفات (آن ذات) که عبارت از زلف و خال آن ذات است محل پریشانی حال سـالک است از جـهت مفـارقت از مألوفات و محبوبات دنیوی از جهت آنکه بالفعل تـجلی اسمـاء و صفـات حجـاب شده است او را از تجلی ذات، پریشانی حال سالک از این جهت نیز می تواند بود:

دل چرا بندد کسـی بـر قـصر ایـوان جهـان　　　کین همه آخر به خاک تیره یکسان می‌شود

بدانکه این گفتن سالک که "دل چرا بندد کسی بر قصر ایوان جهان" عـلامت سرد شدن و پاک شدن دل سالک است به واسطه تجلی اسماء و صفات از هر چه غیر اوست، سبحانه تعالی :

غـیر حـق هـر ذره کـان مـقصود تـوست　　　تـیغ لا بـرکش کـه آن مـعبود تـوست

تـیغ لا در قـتل غـیر حـق بـرانـد　　　درنگـر زان پس کـه بـعد (از) لاچـه مـاند

مـاند الا اللـه بـاقی جـمله رفت　　　شـاد بـاش ای عشـق شـرکت سـوز رفت

ای عبیدی سرمتاب از خـدمت مـردان راه　　　هر که ایشان راکند خدمت از ایشان می‌شود

هر چه این گفتن متنبه و محکم ساختن سالک است هر نفس خودش را بعد از دریافتن این همه سعادت ها به واسطه صحبت شریف این طایفه و خـدمت ملازمت ایشان تا بعد از این خدمت و ملازمت سرنتابد و از این سعادت‌ها محروم نشود چون که همه سعادت ها و دولت ها در ملازمت ایشان است به حکم این حدیث که قال النبی صلی‌الله علیه وآله وسلم: من اتصل التصل بالخدمه ومن لم یتصل لم یتصل بترک الخدمه :

خـدمت تـرا بـه کـنگره کبریـا کشـد　　　این سقف گاه را به از ایـن نردبـان مـخواه

* * *

۱. ج : خیال
۲. ب : حالی



اندیشه
و
اندیشه مندان(۱)

ویژهٔ علامه اقبال

دکتر جاوید اقبال

ترجمه دکتر سید علیرضا نقوی

اشاره:

سومین کنگرهٔ بین‌المللی علامه اقبال لاهوری، به مناسبت یکصد و بیست و یکمین سال ولادت اقبال، توسط دانشگاه پنجاب، در تاریخ ۱۸ تا ۲۰ آبان ماه ۱۳۷۷ ش (برابر با ۹ تا ۱۱ نوامبر ۱۹۹۸م) در شهر لاهور برگزار گردید.

جناب دکتر جاوید اقبال، فرزند علامه اقبال، ریاست نخستین جلسهٔ کنگره را به عهده داشت و مقالهٔ " اقبال و گفتگوی تمدنها" را قرائت نمود.

«دانش» از دبیر محترم کنگره، جناب دکتر ابصار احمد (رئیس بخش فلسفهٔ دانشگاه پنجاب) که تعدادی از مقالات کنگرهٔ مزبور را در اختیار فصلنامه گذاشته است، سپاسگزاری می‌نماید.

اقبال و گفتگوی تمدنها

گروهی از تحلیل گران سیاسی آمریکا نظریاتی را مطرح کرده اند که نتیجه آن اینست که بعد از سقوط اتحاد شوروی ، اسلام ، ایدئولوژی بعدی است که هدف نفرت غرب قرار گرفته و اینکه طی قرن بیست و یکم دنیا ناظر برخوردی بین فرهنگهای اسلامی و غربی خواهد بود . موضوع اصلی مورد مذاکره در غرب اینست که دنیای اسلام به زودی اتحادی را تشکیل داده موجبات تهدید منافع تمدن غربی را فراهم خواهد آورد.

درمیان این گروه، برناردلوئیس عقیده دارد این برخورد بین اسلام و مسیحیت صورت می‌گیرد، چون تمدنهای آنها باهمدیگر مغایرت دارند، آنها

در طول ۱۳۰۰ سال گذشته همواره شاخ در شاخ بوده‌اند و آنچه برای اسلام پذیرفتنی نیست دنیاگرایی و نوگرایی غربی است (ریشه های خشم مسلمانان).

جان اسپوزیتو فکر می‌کند در هنگامی که رهبران غرب در صدد تشکیل نظم نوین جهانی هستند، اسلام، ماورای ملیت (پان اسلامیسم)، به طور کلی دشمن یکپارچهٔ دنیای جدید غرب محسوب می‌گردد (تهدید اسلامی، افسانه یا حقیقت).

هانتینگتن عقیده دارد که تمدنهای اسلامی و کنفوسیوسی (چینی) می‌توانند علیه غرب متحد گردند به علت این که هر دو گروه دارای عقاید و سیستم ارزشهای اصولا مختلف هستند. او مدعی است که اندیشه‌های استقلال و آزادی فردی ، حقوق انسانی ، مساوات ، آزادی (عقیده و فکر)، حاکمیت قانون ، بازارهای آزاد و تجزیهٔ کلیسا از دولت در فرهنگهای اسلامی و کنفوسیوسی وجود ندارد. بنابر این برخوردی بین تمدن غرب که دارای دعوت عمومی و جاذبه جهانی است و فرهنگهای اسلامی و کنفوسیوسی ناگزیر است (برخورد تمدنها و نوسازی نظم جهانی).

اما طبق عقیده فوکویاما ، نقطهٔ مقابل ژاپنی آنها ، تاریخ انسانی در نتیجهٔ تشنج و معارضه اندیشه ها سرچشمه گرفته است. هر اندیشه سعی می کند به عنوان اصل جهانی خود را به کرسی بنشاند و مطابق الگویی که خودش تشکیل داده است، جامعه ونظم سیاسی را به وجود آورد. در این مبارزه تنها اندیشه های والاتر پا بر جا می‌مانند و اندیشه‌های پست تر از بین می‌روند.

غرب با شکست دادن مسلک سوسیالیسم اتحاد شوروی برتری اندیشه‌های خود را به اثبات رسانده است. بنابراین تاریخ از حرکت به پیش بازایستاده و دچار توقف گشته است (پایان تاریخ و آخرین آدم) .

تلفیق بین نظریات لوئیس و هانتینگتن و فوکویاما دشوار است. اگر برخورد تمدنها عبارتست از جنگ مستمر عقاید و ارزشها، آن وقت حتی پس از بهم ریختگی نظم سوسیالیستی هم تاریخ باید به حرکت خود ادامه دهد بجای اینکه دچار رکود و عدم حرکت گردد. بعضی اندیشمندان چینی حاضر

نیستند نظریهٔ فوکویاما را بپذیرند به علت این که از این نظریه بوی تفوق غرب می‌آید. آنها عقیده او را، مبنی بر برتری تمدنی نسبت به تمدن دیگر و این که الگوی تمدن غرب را پس از پایان جنگ سرد باید به عنوان محک جهانی برای تقلید توسط سر تا سر دنیا قبول کرد، نیز رد کرده اند.

عقیده هانتینگتن درباره همکاری تمدنهای اسلامی و کنفوسیوسی به منظور استیصال تمدن غرب ، یاد آور تبلیغاتی در سدهٔ نوزدهم است که در اروپا با ایجاد اصطلاحاتی مانند « پان اسلامیسم »و «خطر زرد» همراه می‌باشد. اصطلاح «خطر زرد» را به خاطر این ساخته بودند تا غرب را متوجه تهدید از طرف ژاپن کرده باشند ، چون ژاپن با عرضه داشتن کالای ارزان قیمت تری در بازار آزاد ، که غرب برای استثمار اقتصادی آسیا و افریقا درست کرده بود ، با غرب مسابقه را سر داده بود. اکنون تهدید کنفوسیوسی جای «خطر زرد» راگرفته است ، شاید به علت این که چینیٰ ها (که به اصطلاح غرب جزو نژاد زرد محسوب می گردند) به احتمال قوی درقرن آینده به عنوان قدرت بزرگ اقتصادی بر می خیزند.

«پان اسلامیسم » اصطلاحی بود که روزنامه نگاران و سیاستمداران اروپا به خاطر تأکید بر این که اسلام در صدد بهم پیوستن نیروهای خود علیه اروپای مسیحی می‌باشد، به کار می بردند. منظور سیاستمداران غرب در آن زمان احیای انزجار قدیمی مسیحیت علیه اسلام بود که به نظر آنها اساساً یک دین محسوب می‌شد. بنابراین اگر کشورهای ضعیف مسلمان می‌خواستند به طور دستجمعی علیه نفوذ قدرتهای استعمارگر اروپا مقاومت کنند ، این را به عنوان توطئه قدیمی مسلمانها برای منفجر ساختن اروپا تعبیر می‌کردند. چنانچه اصطلاح «پان اسلامیسم » را سیاستمداران غرب به طور بهانه پنهانی به منظور منهدم ساختن بنای در حال اضمحلال دولتهای مسلمان ابداع کرده بودند. به قول ظفر علی خان برای عموم مردم (در اروپا)«پان اسلامیسم» هم معنای اتحاد عظیم مسلمانان جهان بود که آرمان محبوب آنها از بین بردن مسیحیت به عنوان یک قدرت زنده سیاسی به حساب می آمد. تا موقعی که

غرب ، مراکش ، تریپولی ، ایران و مقدونیه را به حیله ای اشغال نکرده بود، لولوی پان اسلامیسم سودمندترین ضمیمه سیاست غرب بود. این دیوفریبکار دائماً قهرمانان مسیحیت را سوق می داد که مدام در ذهن خود با خطر خیالی روبرو شوند و با کمترین امکان آن را بوسیله محروم ساختن مسلمانان از مرز و بوم آنها رفع سازند (ملیت و امپراتوری تألیف بی.سی. پال). بنابراین اکنون که فرضیه گران غرب ادعا می کنند که اسلام دشمن آینده آنهاست ، برای مسلمانان چاره ای نمی‌ماند جز این که نظر به تجربیات گذشتهٔ خود این مقال را هم گامی دیگر سوی هدف استثمار اقتصادی و سیاسی سرزمینهای مسلمان نشین توسط جهان غرب قلمداد کنند.

عکس العمل چینی ها به نظریه هانتینگتن مبنی بر برخورد تمدن کنفوسیوسی باغرب قابل توجه و جالب است. دانشوران چینی عقیده دارند که تاریخ انسانی نشان می دهد که تمدنهای مختلف همواره در حال برخورد و در عین حال تلفیق بایکدیگر بوده اند. چین دین بودائی را جذب کرد و تمدن غرب نتیجه امتزاج افکار شرق و ارزشهای تمدن یونان و روم بوده است. آنها فکر می کنند نظر به پیشرفتهای تازه علمی امکان دارد یک تمدن جهانی تشکیل گردد، بشرط آنکه غرب حاضر باشد از دیگران چیزی یاد بگیرد. بعضی از اندیشمندان با نظریه تلفیق مخالفند و پیرو عقیده تنوع تمدنها هستند. اما آنها هم نظریه هانتینگتن را رد کرده ، اظهار می دارند که تنوع و تعدد تمدنها لازماً موجب تصادم آنها نیست ، بلکه همزیستی فرهنگهای متنوع چنان که در سابق امکان داشته، در آینده هم امکان دارد. بعضی از آنها احساس می کنند که نظریهٔ برخورد بین تمدنها را به خاطر انصراف توجه از اصل موضوع ،که تصادم منافع اقتصادی است، عرضه داشته اند.

هنگامی که قدرتهای استعماری غرب به جهان اسلام نفوذ پیدا کردند، عکس العمل مسلمانها نسبت به اندیشه‌های تازه سه گونه بود:

۱ - بعضی مسلمانها اندیشه‌های تازهٔ غرب را به کلی رد می کردند؛

۲ -گروهی آنها را پذیرفته حاضر بودند آن را اختیار کنند؛

۳ - گروه دیگر می خواستند این اندیشه ها را با اصول اسلام تطبیق دهند.

گروه اول مسلمانها که اکثریت آنها را افراد متعصب مذهبی تشکیل می‌دادند، گروه مرتجعین خوانده می‌شوند. گروه دوم «فرنگی مآب» و گروه سوم نیز که به عنوان آزاد و اصلاح طلب معروف بودند، درمیان مرتجعین، «فرنگی مآب » خوانده می شدند. از زمان ورود اسلام به عصر تاریخ جدید گروه دوم معمولاً با گروه سوم همگام و همکار بوده اند تا با گروه مرتجعین. بنابراین همواره برخوردی بین سنتگرایان و اصلاح طلبان بوده است. اما این تفریق درونی جامعه مسلمانها را نمی شود برخوردی بین تمدنهای مختلف محسوب داشت ، بلکه برخوردیست در داخل یک فرهنگ واحد.

مقاومتی که افراد مرتجع علیه تمدن غرب به عمل آوردند نتوانست راه پیشرفت قدرتهای استعماری اروپا را در داخل جهان اسلام مسدود سازد ، به علت این که آنها از پیشرفتی که غرب در زمینه علوم انسانی و علوم طبیعی و تکنولوژی به دست آورده بود، به کلی بی خبر بودند. آنها با تفنگهای فرسوده و شمشیرها [ی از کار افتاده] علیه توپهای دور رس می‌جنگیدند . بعداً چون اصلاح طلبان تجربه گرا مانند سید جمال الدین افغانی (اسدآبادی) تلقین کردند که مسلمانها به خاطر درک سرّ قدرت غرب باید علوم جدید را فراگیرند، پیروان گروه اول به مخالفت با این تفکر برخاستند و آنها را «فرنگی مآب » خواندند. مسلمانان هند و ترکیه با مسئله ارتجاع دو نوع رفتار داشتند. در ترکیه کمال آتاترک دخالت علما را در زندگی مذهبی مردم به کلی از بین برد، اما در هند اسلامی اصلاح طلبان مانند سید احمد خان و اقبال در طول زندگی خود سعی کردند علما را تربیت کنند و تعلیم دهند تا گروهی از علمای جدید را به وجود آورند و به جامعه جدید اسلامی، که هر دو در صدد ایجاد آن بودند، تحرکی روشنفکرانه عرضه کنند.

گروه سابق سنت گرا و مرتجع مسلمانها که امروز در غرب به نام «بنیادگرا» و « منازعه طلب افراطی» و « سیاسی (افراطی)» معروفند، افکار جدید غرب را قبول ندارند. آنها هر نوع تغییر را بدعت قلمداد می کنند و

روی این اصل آنها تجدد طلبی را هم رد می‌کنند و چون نظریه های فرد گرایی، آزادی (عقیده و فکر) ، آیین گرایی ، حقوق انسانی ، حاکمیت قانون ، دولت ملی ، وغیره از عقیده دنیا گرایی سرچشمه می گیرد که به نظر آنها عبارتست از انکار وجود خداوند، بنابر این به همه این نظریه ها پشت پا می زنند. دنیا گرایی را به خاطر این محکوم می کنند که آن را ناپاک و دنیوی و مخالف دین حساب می کنند ، و به عقیده آنها این نظریه ایست که مقصد آن منهدم ساختن پایه های دین است. همچنین تصور غربی دولت ملی نزد آنها قابل قبول نیست به علت این که آن انسانیت را به گروهها تقسیم می کند ، مرزهایی بین انسانها ایجاد می کند ، و بنابر این در تصادم با نظریهٔ اسلامی امه (یا وحدت امت مسلمه) می‌باشد . به عقیدهٔ آنها قانون اساسی مسلمانها، قرآن و تصور آنها برای حاکمیت قانون ، حاکمیت شریعت است و اما فردگرایی و آزادی (عقیده و فکر) هیچ مترادفی در اسلام ندارند، چون هر فرد مسلمان باید طبق احکام اسلامی عمل کند. اسلام سیستم جداگانه «حقوق الله » و « حقوق العباد» و «حقوق مشترک الله» و«بندگان» را دارد. این سیستم والاتر از سیستم حقوق انسانی است که ساخته انسان می باشد. اسلام اساسش بر اصول مساوات و آزادی مسلمانها است و متحمل تجزیه کلیسا و دولت نیست چون در اسلام «کلیسا» و طبقه جداگانه روحانیون وجود ندارد. بازارهای آزاد تا موقعی که پیرو احکام شریعت باشند مجازند انجام وظیفه کنند . در آخر نظم جهان نو را باید رد کرد ، چون هر فرد مسلمان مأمور به تشکیل نظام اسلامی در سرتاسر جهان است. این خلاصهٔ طریق برخورد مسلمانان بنیاد گرا با اندیشه های غربی است. اما این رفتار تصادم آمیز افرادی چند در جوامع مختلف اسلامی نمایانگر عقاید و آزادی قاطبه افراد امت مسلمه نیست که به همزیستی مسالمت آمیزی باسایر امت ها ایمان کامل دارند.

در این مرحله سه سؤال را می‌توان مطرح کرد. اول این که چرا غرب مسلمانها را دشمن تازه خود حساب می کند ؟ دوم این که چرا مسلمانهای بنیادگرا مخالف غرب هستند؟ و سوم این که چگونه اندیشمندان مسلمان

اصلاح طلب بویژه در آسیا، اندیشه های غربی را با اسلام سازش داده‌اند و در نتیجه داعی همزیستی مسالمت آمیزی با غرب و سایر تمدنها هستند؟

خصومت غرب علیه اسلام از زمان جنگهای صلیبی آغاز گردید. خاطرات فرمانروائی مسلمانها بر اسپانیا (اندلس) ، سقوط قسطنطنیه ، محاصره وین ، شکست گالیپولی و وقایعی از این دست غربیها را دچار تهدید خطر اسلام می‌کنند، بویژه موقعی که دعوتهای تهدید آمیزی از جانب گروههای افراطی صورت می‌گیرد . به طور کلی سه اتفاقی که در گذشتهٔ نه چندان دور روی داده، احساس خطر طغیان مجدد در اهل غرب ایجاد کرده است. این سه رویداد عبارتند از: انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی (ره)، بقتل رسیدن سادات (در مصر) و پیروزی مجاهدین در افغانستان در مقابل یکی از ابرقدرتها. نقش یک اسلام انقلابی و مهاجم که اعتقاد به ائتلاف نیروهای روحانی و دنیوی دارد و هیچ مرزهای جغرافی را نمی شناسد و ماورای قاره ها وملت ها و نژادها می باشد، و غیر از مسیحیت تنها دین سرتاسر جهان است، می‌تواند موجب نگرانی دیگران باشد. از حیث یک دین تبلیغی، اسلام به پیروزی نهایی و گسترش در سر تا سر دنیا ایمان محکم دارد.

بنابراین از حیث یک نظریه هم چشم، اسلام رقیب سرسختی است در مقابل تکبر غرب در مورد اولویت تمدن خود که بر اساس اومانیسم دنیاگرایانه ادعا می‌کند و به این علت یقینی که نسبت به پیروزی نهایی خود دارد. با این احوال، به قول شیرین هانتر ،اسلام دارنده مناسب ترین شرایطی است برای احراز مقام خصم جدیدی که می‌تواند جایی راکه کمونیسم خالی گذاشته است پر کند (آینده اسلام و غرب).

و اما مخالفت مسلمانها با غرب به علت خاطرات سلطهٔ غربست که کاملاً تازگی دارد. به طور کلی ریشه های خشم آنها را می‌توان در تذلیل سه قرن اخیر یافت که آنها در این مدت دچار گسترش استعمار غرب از افریقا تا آسیای جنوب شرقی بوده‌اند. پیدایش اسرائیل و اهانت به مسلمانان عرب به

علت کمک نظامی غرب به آن کشور به جدیت این مسئله افزوده است. بعلاوه پشتیبانی غرب به فرمانروایان ضد ملت مانند شاه مخلوع ایران و تحت فشار گذاشتن سادات برای امضای قرار داد کمپ دیوید با اسرائیل، جنگ خلیج [فارس]، محاصرهٔ پیوستهٔ عراق و محروم ساختن اسلام گرایان الجزایر از ثمرات دمکراسی از جمله علل خشم آورند. همچنین غرب از کشتار دسته جمعی مسلمانان در بوسنی و کشمیر و چچن و کوزوو و بیرون رانده شدن تعداد زیادی از خانوادها از سرزمین های خود، به کلی چشم پوشیده است. آنها یقین دارند که آمریکا و متفقین او در غرب هرگاه با مسئله مسلمانها مواجه شوند هیچ موازین اخلاقی را رعایت نمی‌کنند. در چنین موارد آنها معیارهای خود را نسبت به حقوق انسانی و حاکمیت قانون پائین می‌آورند، مثلاً از تصویب نامه های سازمان ملل علیه اسرائیل همواره صرفنظر می کنند اما تصویب نامه های علیه عراق را بدون فاصله بموقع اجرا می گذارند که منتج به جنگ خلیج [فارس] و به قتل رسیدن مسلمانها می‌گردد. خلاصه وعدهٔ دروغین و سیاست دو پهلوی غرب بویژه آمریکا مسؤول ایجاد افراط مهاجمانه در بعضی اقشار مسلمانان می‌باشد.

چنان که قبلاً اشاره شد، تعداد زیادی از اعضای ملت اسلامی در جهان که داعی همزیستی مسالمت آمیزی با غرب و سایر تمدنها هستند، اندیشه‌های تازه غرب را پذیرفته‌اند یا آنها را با مفاهیم اسلامی تطبیق داده‌اند. این اندیشمندان آزاد اصلاح طلب بین تجدد و فرنگی مآبی هستند. به عقیده آنها تجدد عبارتست از اعتراف به تغییر به عنوان یک روش عادی در زندگی جامعه، اما فرنگی مآبی عبارتست از پذیرفتن فرهنگ بیگانه، بنابر این ممکنست ما با سنن فرهنگی خود کاملاً وابستگی داشته باشیم و در عین حال از تغییر و تجدد استقبال کنیم.

اندیشمندان و دانشوران آزاد مسلمان در آسیا مانند سید جمال الدین و سید احمد خان و شبلی و اقبال موفق شدند اندیشه های وارده از غرب را با اسلام تطبیق دهند. سید جمال به مسلمانان تأکید کرد علوم جدید و

تکنولوژی را یاد بگیرند تا بتوانند سرّ قدرت غرب را دریابند . سید احمد خان آموزش جدید را بین مسلمانان گسترش داد و آنها را متوجه کرد که در شبه قارهٔ هند دو ملت وجود دارند (مسلمانها و هندوان) و بدین طریق تصور ملیت جغرافیائی غرب را با اسلام تطبیق داده، راه را برای تکامل ملیت دینی یا فرهنگی درمیان مسلمانها آماده کرد. این شعور با فلسفه «خودی و بیخودی» اقبال قوی تر گردید و برای قائد اعظم محمد علی جناح موقعیت برای تشکیل دولت پاکستان فراهم کرد تا وطنی باشد برای ملت مسلمان آسیا. بنابراین منشأ پاکستان تلفیق اندیشه های غربی با اسلام می باشد.

اقبال عقیده دارد اسلام از حیث دین نه ملی است و نه نژادی یا شخصی ، بلکه دینی است به طور خالص انسانی ، و از حیث فرهنگ نه هیچ کشوری مخصوص دارد و نه زبانی ، نه رسم الخط مخصوص و نه طرز لباس مخصوصی. تصور اسلام او انسان گرا و مبنی بر مساوات بشر است. او پلی بین اسلام و غرب بوجود می آورد چون دلیل او اینست که در قلمرو علم، تمدن غرب اصلاً امتداد تمدن اسلامی است.

اقبال فکر می کند تشکیل مجالس قانون سازی که در بعضی کشورهای اسلامی به طریق جمهوری انتخاب شوند، رجعتی است به اسلام اصیل. به عقیده او دولت اسلامی اساسش بر مساوات و بهم پیوستگی و آزادی بشر است . در اندیشهٔ او دنیا گرایی را ضد دین حساب کردن ، تصور مسیحیت است ونه تصور اسلامی . وی عقید ه دارد که علم جدید این حقیقت را روشن ساخته است که تنها ماده گرایی یا دنیا گرایی هیچ اصلی ندارد تا موقعی که ما آن را در ریشه روحانیت کشف نکنیم. بنابر این دنیایی ضد دین وجود ندارد . او اندیشه غربی تجزیه کلیسا و دولت را رد می کند، چون این تفکر بنیادش بر عقیده ماورای طبیعی ثنویت روح و ماده است. به فکر او تفکیک وظایف دینی و دنیوی دولت اسلامی صرفاً بخاطر تقسیم کارش هست و بس. او با این نظر که اداره و نظارت امور دینی باید توسط دولت انجام گردد، موافق است.

همچنین او عقیده دارد اجتهاد در عصر امروز باید به طور عمل قانون

گذاری توسط مجالس مقننه اسلامی انجام گیرد . وی از فکر گروه مسلمانان آزاد برای تعبیر وتفسیر مجدد اصول اساسی شریعه از نظر تجارب خودشان و شرائط تغییر یافته زندگی امروز حمایت می کند ویقین دارد جهان اسلام با نیروهای تازه مواجه و متاثر گشته است که به علت پیشرفت فوق العاده علم بشر در کلیه ابعاد آن بوجود آمده است. بنابراین، او پیشنهاد می کند هر نسلی از مسلمانها باید اجازه داشته باشند با اخذ هدایت ولی بدون انسداد ، از آثار پیشینیان خود مسائل خود را حل کنند .

خلاصه ، اقبال تأکید می کند که هدف اصلی اسلام تشکیل دموکراسی روحانی است. او نخستین مسلمانی بود در شبه قاره هند که دولت اسلامی را به عنوان دموکراسی روحانی تعریف کرد. به تعبیر دیگر ، به نظر او تنها دولتی واقعاً اسلامی است که در آن کلیه عقاید و فرق و معتقدات برخوردار از آزادی مساوی و سعهٔ نظر و احترام و پذیرش واقعی می‌باشند(تجدید بنای فکر مذهبی در اسلام) . بنابراین به نظر او دولتی بر اساس فکر اسلامی والاتر از انواع مختلف دولت هاست که توسط تمدن غرب بر اساس انسان گرایی دنیوی ارائه گردیده است.

و اما نظریه های برخورد اساسش بر واهمه است و نه حقیقت. حاملین آن حتی به خود زحمت نداده اند که تاریخ معاصر یا گذشتهٔ نزدیک جهان اسلام را مطالعه کنند. جهان اسلام از دولتهای ملی مختلف با سیستم ها ومنافع مختلف سیاسی تشکیل یافته است. و لواین که از حیث منابع طبیعی خیلی غنی است اما فاقد اتحاد است و لذا نمی‌تواند خطری برای غرب ایجاد کند. دو کشور مسلمان ، ایران و عراق اخیراً باهم جنگیده اند و در زمان جنگ بین عراق و کویت، بعضی دولتهای عرب اسلامی باقدرتهای غرب به ریاست آمریکا قرار دادهای دفاع علیه عراق امضا نموده اند، اما نگرانی اصلی غرب برای حفاظت از اسرائیل است بهرقیمتی که باشد. بنابراین هر موقعی که یکی از کشورهای ضعیف اسلامی از لحاظ نظامی تقویت می‌یابد، غرب بلا فاصله احساس خطر می‌کند.

بمب اتمی را که پاکستان اخیراً منفجر کرد، غربیها « بمب اسلامی » نامیده‌اند صرفاً به علت این که غرب می ترسد اگر پاکستان یکی از این بمبها را به کشور اسلامی دیگری مانند ایران، عراق یا لیبی منتقل کتد، آت کشور می‌تواند آن را علیه اسرائیل استفاده نماید. آنها قبول دارند که اسرائیل متجاوز از صد بمب اتمی دارد که هرگاه نیازی داشته باشد می‌تواند آنها را به کلیه شهرهای بزرگ دنیای اسلام بیندازد، اما چون خودش خیلی کوچک است شاید چهار پنج بمب اتمی برای به کلی از بین بردن آن کفایت کند.

ظاهراً هیچ امکانی برای برخورد کلی بین اسلام وغرب وجود ندارد اما اگر فعالیتهای تروریستی بعضی کشورهای افراطی مسلمان علیه آمریکای متکبر و غرقه در غره، نیرومندی او را وادار به انتقام توسط پرتاب موشک هایی روی دولتهای مستقل مسلمان بکند، به جای این که برای دستگیری مجرمین راههای دیگر را اتخاذ کند ، آن وقت دولتهای آزادمنش در جهان اسلام ممکنست از امتداد اثر آن متاثر گردند و برچیدن آنها در اثر فشار مردم موجب گردد که عناصر افراطی جانشین آنها شوند.

بقای دولتهای آزاد منش مسلمان در صحنه سیاست بسیار ضروری است به علت این که آنها طرفدار تعدد فرهنگها وهمزیستی مسالمت آمیزی هستند. آنها با دولتهای غربی مناسبات دوستانه و صمیمانه را برقرار نموده و همواره مشغول مذاکراتی جهت حل مسائل متنازع اقتصادی و سیاسی می‌باشند. اما این مناسب ترین موقعی است که دولتهای مسلمانی که در حال مذاکره با آمریکا و متفقین او هستند به آنها توصیه کنند که هر چه زود تر علت اصلی خشم مسلمانها را رفع سازند . از روی منطق امکان دارد اگر مسائلی که به نظر مسلمانها تولید کردهٔ غرب هستند مانند اسرائیل، کوزوو، چچن، بوسنی و کشمیر طبق موازین عدالت حل گردند، چیزی نمی‌ماند که موجب خشم انگیزی مسلمانها گردد. چنین پیشرفت غیر متنظره‌ای می‌تواند موجب تشکیل جهانی باشد که در آن تعدد سیستم ها وجود داشته باشد که بتواند عدالت را از طریق مذاکرات مسالمت آمیزی تأمین کند.

*****



حکایت

شخصی خانه‌ای به کرایه گرفته بود. چوب‌های سقف آن بسیار صدا می‌کرد. صاحبخانه را خبر دادند تا مگر مرمتش کند. او پاسخ گفت: چوب‌های سقف ذکر خداوند می‌کنند. گفت: نیک است امّا می‌ترسم که این ذکر به سجود بینجامد.

عبید ـ رسالهٔ دلگشا

ای بـرادر تـو هـمه انـدیشه ای
ما بقی خود استخوان و ریشـه ای
«مولانای روم»

دکتر رضا مصطفوی سبزواری [1]

اندیشه های مبارزاتی و زور ستیزی در اشعار فارسی دکتر محمد اقبال لاهوری [2]

مبارزهٔ باستم و بیان اندیشه های مبارزاتی از دیر باز درمیان شاعران ادب پارسی سابقه داشته و شاعران متعهدی که تعهد و رسالت اصلاح جامعهٔ خویش را نیز به عهده داشته اند، بدین امر مهم پرداخته اند و دردهای محیط زندگی خود را به قصد اصلاح مفاسد اجتماعی و شیوه های نادرست و زیان بخش حاکمان و زورمداران دورهٔ حیات خود در قالب اشعاری پرسوز وگداز و مؤثر بازگفته اند و در راه این اصلاح طلبیها گاه شکنجه و زندان را نیز تحمل کرده اند و حتی در زندان هم با سرودن حبسیه هایی جانسوز، ندای درونی و مکنونات قلبی خود را به گوش جهانیان و ستمکاران روزگار رسانیده اند و زورمداران زمان را ارشاد و راهنمایی کرده اند- قصاید مسعود سعد سلمان وناصر خسرو و خاقانی درگذشته و ملک الشعراء بهار و فرخی یزدی در این اواخر اندکی از آن بسیارهاست.

نداهای دل انگیز وگاه نعره های زندگی بخش و آسمانی و ستم ستیز شاعر معاصر پاکستانی دکتر محمد اقبال لاهوری (تولد : آبان ماه ۱۲۵۶ش - فوت : اردیبهشت ۱۳۱۷) نیز که به حق یادآور سخنان حکیم نامور ایرانی فردوسی طوسی است و بی شک همان سهمی را که فردوسی بزرگ با اشعار

---

۱. استاد دانشگاه و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

۲. به مناسبت صدو بیست و دومین سال تولد اقبال در تاریخ سه شنبه هجدهم آبان ماه ۱۳۷۸ شمسی مطابق با نهم نوامبر ۱۹۹۹ به ملت عزیز پاکستان تقدیم گردید.

همیشه جاوید خود در ساختن کاخ رفیع ملیت قوم ایرانی دارد ، اقبال نیز در زنده گردانیدن و جاودان ساختن ملت مسلمان پاکستان دراراست،[۱] یکی از نمونه های بارز ظلم ستیزی و عدالت خواهی در ادب فارسی معاصر محسوب می گردد.

مصلح شهیر پاکستان بر این باور است که هدف شعر و هنر آفرینش زندگانی بهتر انسانهاست. زیرا سینهٔ شاعر جایگاه آفریدن و « تجلّی زار» خوبیهاست و با اندیشه های نوی که او در دل دارد ، دریچه هایی از جهان تازه را بر روی انسانها می گشاید .کاروان بشری رهروان اندیشه های بلند اویند و در پی نداها و پیامهای او رفته و می روند و غایت زندگی «مضمون تسخیر» و حصول آرزوها « افسون تسخیر» است.

گرم خون انسان ز داغ آرزو — آتش این خاک از چراغ آرزو
زندگی مضمون تسخیر است و بس — آرزو افسون تسخیر است و بس
هرچه باشد خوب و زیبا و جمیل — در بیابان طلب ما را دلیل
نقش اومحکم نشیند در دلت — آرزوها آفرینند در دلت
سینهٔ شاعر تجلی زار حسن — خیزد از سینای او انوار حسن
از نگاهش خوب گردد خوب تر — فطرت از افسون او محبوب تر
سوز او اندر دل پروانه ها — عشق را رنگین از و افسانه ها
بحر و بر پوشیده در آب و گلش — صد جهان تازه مضمر در دلش
کاروانها از درایش گام زن — در پی آوازنایش گام زن [۲]

علامه اقبال شاعر بلندآوازه ومتفکر پارسی گوی پاکستانی در اشعار و مثنوی های انتقادی اش همواره با ظلم و تجاوزهای ملل غاصب و زورگوی در ستیز بوده و باورهای اجتماعی و دینی خود را ناصر خسرو وار در قالب آثار ارزشمند خود بیان داشته و آنان را محکوم دانسته است:

---

۱ . ر.ک.به : رضا مصطفوی سبزواری ،« مدینه فاضله و انسان آرمانی اقبال»، مجله اقبالیات ، ج ۴ شماره یک اقبال آکادمی ، لاهور : ۱۹۸۹، ص ۶۵.

۲.محمد اقبال لاهوری ؛ اسرار خودی و رموز بی خودی ، با مقدمهٔ دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ص ۳۶ - ۳۵.

آدمیت زار نالید از فرنگ | زندگی هنگامه برچید از فرنگ
یورپ [1] از شمشیر خود بسمل فتاد | زیر گردون رسم لادینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره ئی | هر زمان اندر کمین بره ئی
مشکلات حضرت انسان ازوست | آدمیت را غم پنهان ازوست [2]
شرع یورپ بی نزاع و قیل و قال | بره را کردست برگرگان حلال [3]

دانشمند منتقد پاکستانی بر این باوراست که خلوص وصداقت ، از فرنگ رخت بربسته است . او آئین و روش بی دینی غرب را محکوم کرده و پیشه او را نه ساحری بل کافری دانسته است.

آه از افرنگ و از آئین او | آه از اندیشه لادین او
علم حق را ساحری آموختند | ساحری نی، کافری آموختند [4]

اقبال بر این باور است که دانش فرنگیان همیشه سودمند نیست ، تیغ بر دوش دارد و در هلاک نوع انسان سخت کوش است.

دانش افرنگیان تیغی بدوش | در هلاک نوع انسان سخت کوش [5]

اقبال می گوید غرب همیشه شرق را گول زده و با تردستیهایش مواد اولیه را از شرق خریده سپس آن را ساخته و به نام خود ثبت کرده است و وای بر دریایی که گوهر را در اعماق خود نبیند و بر اثر کاهلی ، گوهر خود را از غواصان بخرد.

ای زکار عصر حاضر بی خبر | چرب دستیهای یورپ [6] را نگر
قالی از ابریشم تو ساختند | باز او را پیش تو انداختند
چشم تو از ظاهرش افسون خورد | رنگ و آب او ترا از جا برد

۱. یورپ: اروپا، این کلمه از انگلیسی گرفته شده و در شبه قاره متداول است.
۲. محمد اقبال لاهوری ؛ دیوان ، مقدمه و حواشی از م.درویش ، انتشارات جاویدان، چ دوم، تهران: ۱۳۶۱، ص ۴۷۷.
۳.همان ، ص ۴۷۸.
۴. همان ، ص ۴۷۷.
۵. همان جا.
۶.همان، ص ۴۸۰.

وای آن دریـــا کـــه مـــوجش‌کم تـــپید   گـــوهر خـــود را ز غـــواصـــان خـــرید [1]

اقبال به دانشمندان فرنگ پیام و هشدار می دهد که فریب دانش خود را نخورند چون عقل هر چه بیشتر بال بگشاید ، بدبختی وبیچارگی او بیشتر است. آنان اگرچه به ظاهر دانشی اندوخته اند اما عاطفه و عشق و محبت و صفات عالی انسانی را فراموش کرده اند.

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ   عـــقل تـــابال گشـــود است گرفتارتر است
برق را این به جگر می زند آن رام کند   عشق از عقل فسون پیشه جگر دارتر است
عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری   عجب این است که بیمار تو بیمارتر است
دانش اندوخته ای دل ز کف انداخته ای   آه زان نقد گران مایه که در باخته ای [2]

متفکر پاکستان برای غربیان زمزمهٔ محبت سر می دهد که حکمت و فلسفه پایانی ندارد. آنچه مهم است کسب انسانیت و محبت به یکدیگر است. او بر این باور است که :« ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل »!

حکمت و فلسفه کاری‌است‌که‌پایانش نیست   سیلی عشق ومحبت به دبستانش نیست
بـــیشتر راه دل مـــردم بـــیدار زنـــد   فته ای نیست که در چشم سخندانش نیست
چاره این است که از عشق گشادی طلبیم   پیش او سجده گذاریم و مرادی طلبیم [3]

شاعر آزادهٔ پاکستان به فرنگ پیام می دهد که اگرچـه صـنعت کـیمیا سازی تو ریگ را تبدیل به طلا می کند اماکم بود محبت و عواطف انسانی تو اجازه نمی دهد بر دل سوخته ای مرهم گذاری . او معتقد است عقل غربی حکم راهزنی را دارد که ما نباید فسون او را بخوریم او شرر می کارد و شعله می‌درود.

عقل چون پای درین راه خم اندرخم زد   شـــعله در آب دوانـــید و جهـــان بـــرهم زد
کیمیـــا ســـازی او ریگ روان را زر کـــرد   بـــر دل ســـوخته اکســـیر مـــحبت کم زد
وای بر سادگی ما که فسونش خوردیم   رهـــزنی بـــود کـــمین کـــرد و ره آدم زد

۱.اقبال ؛ دیوان ، ص ۲۹۷.
۲. همان جا.
۳.دیوان، ص ۸ - ۲۹۷.

هنرش خاک بر آورد ز تهذیب فرنگ باز آن خاک به چشم پسر مریم زد

شرری کاشتن و شعله درودن تاکی عقده بر دل زدن وبازگشودن تاکی [1]

شاعر شهیر پاکستان دوری گزیدن از ستم پیشگان افرنگ را همواره یادآوری می کند. پایگاه صدق و خلوص و صفا را در شرق می داند و می‌خواهد کهن اقوام شرق دامن همت به کمر زنند و پرچم صدق و صفا را در جهان افراشته نگهدارند . اقبال توصیه می کند که زندگی اهل حق و هر ملتی با اتحاد وقوت گرفتن از یکدیگر فراهم می گردد.

ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو مؤمن خود ، کافر افرنگ شو

رشته ی سود و زیان در دست تست آبروی خاوران در دست تست

این کهن اقوام را شیرازه بند رایت صدق و صفا را کن بلند

اهل حق را زندگی از قوت است قوت هر ملت از جمعیت است

رای بی قوت همه مکر و فسون قوت بی رای جهل است و جنون [2]

شاعر ملی پاکستان از ستم زور مداران فراسوی مرزها می نالد که :

زخم ازو نشتر ازو سوزن ازو ما و جوی خون و امید رفو

افرنگ همچون پادشاه قاهری است که تخت و تاجش حکم دکانی را دارد تا بدان وسیله خراج بگیرد و هر گاه جهانبانی بخواهد سوداگر هم باشد ، اگرچه امکان دارد خیری هم بر زبان راند اما همیشه در دل شری به همراه دارد.

دانی از افرنگ و از کار فرنگ تا کجا در قید زنار فرنگ

زخم ازو نشتر ازو سوزن ازو ما و جوی خون و امید رفو

خود بدانی ، پادشاهی قاهری است قاهری درعصر ما سوداگری است

تختهٔ دکان شریک تخت و تاج از تجارت نفع و از شاهی خراج

آن جهانبانی که هم سوداگر است برزبانش خیر و اندر دل شر است [3]

۱.همان، ص ۴۷۸.

۲.همان، ص ۴۷۹.

۳.کلیات اقبال ، به تصحیح احمد سروش ، ص ۲۶۷.

علامه شرق اسارت و قیام مردم را علیه " قیصرها" ،"سلطان ها " و "خواجه ها" و به اصطلاح زمامداران غربی روزگار خود با تعبیرات زیبائی باز می نماید و مردم را به قیام بدین گونه ترغیب می کند که عاقبت روزی فرا می‌رسد که همین غلامان وزیر دستان گرسنه ، پیرهن زورمداران را با رنگ و روی زیبای آن خواهند درید و انتقام ستمهای آنان را خواهند گرفت و شراره آتش توده های مردم مستضعف جهان وبه تعبیر شاعر کهنه « سامانان » در قبای زورمداران غاصب خواهد گرفت وآنها را به سزای سمتهایشان خواهد رساند.

بسی گذشت که آدم درین سرای کهن — مثال دانه ته سنگ آسیا بودست
فریب زاری و افسون قیصری خوردست — اسیر حلقه‌ی دام کلیسا بودست
غلام گرسنه دیدی که بر درید آخر — قمیص خواجه که رنگین ز خون ما بودست
شرار آتش جمهور کهنه سامان سوخت — ردای پیر کلیسا قبای سلطان سوخت

آزادهٔ شرق ، آزادگان جهان را به استقلال و آزادی دعوت می کند که تاکی می خواهید گرد چراغ محفل دیگران بگردید و از آنان نور بخواهید. بانور خود مستقل باشید و راه خلوت را بر اغیار حباب وار ببندید. پیام مصطفی (ص) را بشنوید و از کافران خداشناس دوری گزینید.

تا کجا طوف چراغ محفلی — ز آتش خود سوز اگر داری دلی
در جهان مثل حباب ای هوشمند — راه خلوت خانه بر اغیار بند
از پیام مصطفی(ص) آگاه شو — فارغ از ارباب دون الله شو [1]

اقبال با تعبیری زیبا عدم استقلال بعضی ملتها و « بر مراد دیگران » بودن آنها را باز می نماید که کسی که از خود استقلال ندارد و بر مراد دیگران زندگی می کند ، مرده متحرکی را ماند که نفس دارد ولی جان ندارد.

به گوشم آمد از خاک مزاری — که در زیر زمین هم می توان زیست
نفس دارد ولیکن جان ندارد — کسی کو بر مراد دیگران زیست [2]

۱.همان ، ص ۱۰۸.
۲.همان، ص ۲۱۲.

و فریاد می زند که :

برکش آن نغمه که سرمایه ی آب و گل تست ای ز خود رفته تهی شو ز نوای دگران [1]

شاعر ملی پاکستان ندای تکبیر در می دهد که ، تکبیر خود را از سینه بیرون ریز و استقلال خود را از دست مده و تقدیر و سرنوشت خود را شخصاً به دست گیر و به اجانب وامگذار.

برون از سینه کش تکبیر خود را به خاک خویش زن اکسیر خود را
خودی را گیر و محکم گیر و خوش زی مده در دست کس تقدیر خود را [2]

استقلال و آزادی چنان پایگاهی نزد خدای دارد که اوبه ملتی سروری می دهد که سرنوشت اوبه دست خودش باشد و با ملتی که آب به آسیای دشمن می ریزد کاری ندارد.

خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش بنوشت
به آن ملت سروکاری ندارد که دهقانش برای دیگران کشت [3]

اقبال مسلمانان را از دسیسه ها و توطئه های ملل زورگو و غاصب بر حذر می دارد و تنها راه نجات خود را در انقلاب علیه آنان می داند.

ای مسلمانان فغان از فتنه های علم وفن اهر من اندرجهان ارزان ویزدان دیریاب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب

شوخی باطل نگر اندر کمین حق نشست شپّر از کوری شبیخونی زند بر آفتاب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب

من درون شیشه های عصر حاضر دیده ام آنچنان زهری که از وی مارها در پیچ و تاب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب

با ضعیفان گاه نیروی پلنگان می دهند شعله یی شاید برون آید زفانوس حباب [4]

ستمدیدگان باید بیدار باشند و علیه تاراج ستمکاران بپا خیزند. از بانک اذان و از اثر سوزگرمی هنگامهٔ آتش نفسان از خواب بیدار شوند و بپا

۱.همان، ص ۲۴۴.
۲.همان، ص ۴۵۴.
۳.همان، ص ۴۵۵.
۴.همان ، ص ۱۴۵.

خیزند وبستیزند.

ای غنچه ی خوابیده چو نرگس نگران خیز کاشانه ی ما رفت به تاراج غمان خیز

از ناله ی مرغ چمن از بانگ اذان خیز از گرمی هنگامه ی آتش نفسان خیزم

ازخواب گران ، خواب گران ، خواب گران خیز

از خواب گران خیز [1]

ظلم و غصب از سوی ستمکاران غربی سبب گردیده تا شرق آسیب بیش از حدی بیند و حکم غبار سر راه و آه بی اثر و خاموشی را داشته باشد.

خاور همه مانند غبار سر راهی است یک ناله ی خاموش و اثر باخته آهیست

هر ذرۀ این خاک، گره خورده نگاهی است از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز

ازخواب گران ، خواب گران ، خواب گران خیز

از خواب گران خیز [2]

شاعر ملی پاکستان از فرنگ وظاهر فریبنده اش و رفتار ستمکارانه و ویرانگرانه و چنگیز گونه اش می نالد و مردم را به انقلاب علیه این رفتارهای ناهنجار فرا می خواند.

فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ

عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز

ازخواب گران ، خواب گران ، خواب گران خیز

از خواب گران خیز [3]

اقبال بر این باور است که علم اگر کج فطرت و بدگوهر باشد نه تنها مشکلی را از جامعه حل نمی‌کند و سبب کمال بشر نمی گردد بلکه حقیقت رابر ما می پوشاند و بر ایمان حجاب اکبر می گردد.

ما ز اصل خویشتن در پرده ایم طائریم و آشیان گم کرده ایم

علم اگر کج فطرت وبد گوهر است پیش چشم ما حجاب اکبر است [4]

۱.همان ، ص ۱۴۰.
۲.همان جا.
۳.همان ، ص ۱۴۰.
۴.همان، ص ۳۷۶، این بیت یاد آور بیت زیر سنایی است:

رخت حریر ثروت اندوزان کار ناکردهٔ غرب ، نتیجهٔ وجود انسانهای کرباس پوش و محنت کش است و لعل گران قیمت انگشتری که والیان به انگشت می کنند از خون فشانی مستضعفان در بند جهان فراهم گردیده و گوهر برستام نشاندهٔ امیران ، محصول اشک کودکان ستمدیدگان بینواست .

ز مرد بندهٔ کرباس پوش ومحنت کش — نصیب خواجه ی ناکرده کار، رخت حریر
ز خون فشانی من ، لعل خاتم والی — ز اشک کودک من ، گوهر ستام امیر [1]

بی شک اتحاد ملت و پیوند توده ها به یکدیگر برای مقاومت در برابر دشمنان از ضروریات است. اقبال با اعتقاد بر این اصل مسلم به دشمنان غربی پیام می دهد که از جمهور و توده های مردم بترسید که تیغ بی نیامی را می‌مانند که عاقبت روزی به سوی شما خواهند آمد و جان شما و جان جهانی را خواهند برد.

ز من ده اهل مغرب را پیامی — که جمهور است تیغ بی نیامی
چه شمشیری که جانها می ستاند — تمیز مسلم وکافر نداند
نماند در غلاف خود زمانی — برد جان خود و جان جهانی [2]

تنها اتحاد ملتها است که همواره آنان را در برابر دشمنان پیروز می کند. کمال فرد در « با جماعت » بودن است حرمت فرد از ملت است و ملت از فردها نظام می گیرد. این قطره های به هم پیوسته است که بحر قلزم را پدید می‌آورد.

فرد می گیرد ز ملت احترام — ملت از افراد می یابد نظام
فرد تا اندر جماعت گم شود — قطرهٔ وسعت طلب قلزم شود [3]

جهاد در راه اسلام و جنگ با مؤمن یکی از راههای پیروزی بر دشمن است، حیات جاودانی پس از ستیز با دشمن وصال خواهد داد. جنگ مؤمن ، سنت پیغمبری است و هم هجرت سوی دوست و اختیار کوی اوست.

آرمیدن در ساحل ،شیوهٔ مؤمنان نیست. سپس در خطاب مؤمن

علم کز تو ترا بنستاند — جهل از آن علم به بود صد بار

۱.همان ، ص ۲۶۹.
۲.همان ، ص ۱۷۳.
۳.همان ، ص ۵۸.

می‌گوید: بپا خیز و به دریا غلط وباموجش در آویز.

میـا را بـزم بـر سـاحل کـه آنجا	نـوای زندگـانی نـرم خـیز است
بـه دریـا غـلط و بـا مـوجش در آویـز	حیـات جـاودان انـدر سـتیز است[1]

اقبال در راه ستیز با دشمن به مسلمانان نوید می دهد که از یزدان پاک مرگی را بخواهند که در راه شوق معبود باشد و آخرین تکبیر را در جنگاه شوق بر زبان رانند.

بگـذر از مـرگی کـه سـازد بـالحد	زانکـه ایـن مـرگ است مـرگ دام و دد
مـرد مـؤمن خـواهـد از یـزدان پـاک	آن دگـر مـرگی کـه بـرگیرد ز خـاک
آن دگـر مـرگ انتهـای راه شـوق	آخـرین تکـبیر در جنگـاه شـوق
جـنگ شـاهان جهـان غـارتگری است	جـنگ مـؤمن سـنت پیغمبری است[2]
جنگ مؤمن چیست؟ هجرت سوی دوست	تـرک عـالم ، اختیـار کـوی دوست

اگر جهاد نباشد پیکر روزه ونماز هم جانی نخواهد داشت و وقتی جان از آنها برود فرد ناهموار و ملت بی نظام و سینه ها از قرآن تهی می‌گردد و در این صورت دیگر امید بهبودی نیست.

تـا جهـاد و حـج نمـاند از واجبـات	رفت جـان از پـیکر صـوم و صـلوات
روح چـون رفت از صـلوات واز صیـام	فـرد نـاهموار و مـلت بـی نظـام
سـینه هـا از گـرمی قـرآن تـهی	از چـنین مـردان چـه امـید بـهی[3]

شرقیان باید در برابر غرب بایستند ، از او تنقید کنند و نباید هرگز به دنبال تقلید کردن او باشند این تقلید ، آنان را از خود دور می کند و خودی خود را از آنان می گیرد.

شـرق را از خـود بـرد تـقلید غـرب	بـاید ایـن اقـوام را تـنقید غـرب[4]
غربیـان را شـیوه هـای سـاحری است	تکیه جز بر خـویش کـردن کـافری است[5]

شرق نباید گول ظاهر فریبنده غرب را بخورد. این غرب است که بدون حرب

۱.همان ، ص ۲۰۰.
۲.همان، ص ۳۷۴.
۳.همان، ص ۳۸۲.
۴.همان ، ص ۳۶۹.
۵.همان ، ص ۳۷۰.

و ضربی شرق را لگدمال می کند.

مـــا هـــمه افســونی تـــهذیب غـــرب — کشته ی افرنگیـان ، بـی حـرب وضـرب [1]

در راه اتحاد ملتهای مسلمان و در جهت ستیز با دشمن غرب نبـاید رومی یا عرب بودن یا نسب و حسب برای ملتها مطرح باشد. آنچه در ایـن راستا اهمیت دارد « مسلمان بودن » است. پیوند مسلمانان فقط از طریق آن محبوب حجازی [2] باید باشد و سرمایه جمعیت فقط عشق اوست و در این راستا ایرانی یا عرب بودن دیگر مطرح نیست.

نـــیست از روم و عـــرب پـــیوند مـــا — نـــیست پـــابند نسب پـــیوند مـــا

دل بـــه مـــحبوب حجـــازی بســته ایــم — زیــن جــهت بــا یکــدیگر پیوسته ایــم

مـــــتی اوتـــا بـــه خـــون مـــا دویـــد — کـــهنه را آتش زد و نـــو آفـــرید

عشـــق او سرمــــایهٔ جــــمعیت است — هـــمچو خـــون انـــدر عـــروق مـلت است

عشـــق ورزی ، از نسب بـــاید گـــذشت — هـــم ز ایـــران و عـــرب بـاید گـذشت [3]

آن کـــه نـــام تـــو مسلمـــان کـــرده است — از دویـــــی ســـوی یکـــی آورده است [4]

اقبال بدین گونه درس خود شناسی به مسلمانان می دهد که آنان باید در برابر دشمنان دین ، خود را باز یابند و اسرار خویش را بشناسند و خـود را درک کنند.

ای ز خـــود پـــوشیده خـــود را بـــازیاب — در مسلمـــانی حـــرام است ایـــن حجـاب

رمز دین مصطفی(ص) دانی کـه چیست ؟ — فــاش دیــدن خویش را شـاهنشهی است

چـــیست دیـــن ؟دریـافتن اسـرار خـویش — زنـــدگی مـــرگ است بـــی دیـدار خـویش

آن مسلمــــانی کـــه بـــیند خـــویش را — از جهــــانی بـــرگزیند خـــوش را

از ضـــمیر کـــائنات آگـــاه اوست — تـــیغ لا مـــوجود اللـــه اوست

تـــا دلش ســری ز اســرار خـــداست — حـــیف اگـــر از خـویشتن نـاآشناست [5]

*****

۱.همان ، ص ۴۱۴.

۲.مقصود پیامبر اکرم (ص)است.

۳.همان، ص ۱۱۰.

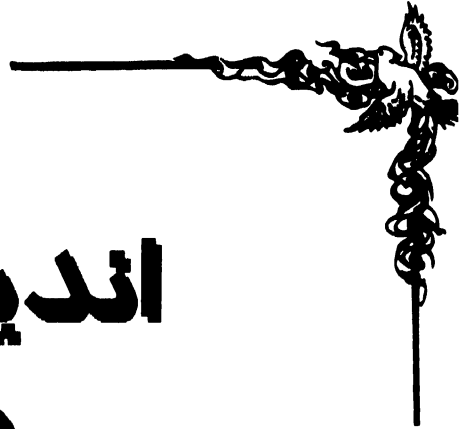
۴.همان، ص ۱۰۵.

۵. همان ، ص ۴۱۸.

اقبال

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم
هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم

موج ز خود رفته‌ای تیز خرامید و گفت
هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم



اندیشه
و
اندیشه مندان(۲)

دکتر آفتاب اصغر[1]

مورخان ایرانی در دورهٔ تیموریان

در شبه قارهٔ هند و پاکستان

پیش از این که به اصل مطلب بپردازیم شایستهٔ تذکر می‌دانیم که تاریخ نویسی فارسی هم زمان با تأسیس سلطنت مستقل اسلامی در لاهور، در سال ۶۰۲ هجری آغاز گردید و مؤسس آن، سلطان قطب الدین ایبک (غلام شهاب الدین محمد غوری) در همان سال صدرالدین محمد بن حسن نظامی نیشاپوری مؤلف تاج المآثر (نخستین تاریخ فارسی شبه قاره) را به نوشتن وقایع و حوادث دورهٔ سلطنت خود دستور داد. گویا نخستین مورخ فارسی و مؤسس سلسلهٔ با شکوه تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره یک نفر ایرانی بود.

غوریان پس از دست یافتن بر غزنین، بساط اقتدار "غزنویان پاکستان"[2] را نیز برچیدند. سلطان شهاب (معز)الدین محمد غوری[3]، آخرین سلطان غزنوی لاهور، خسرو ملک را در سال ۵۸۲ هجری از تخت لاهور برکنار ساخت و به تسخیر سراسر هند شمالی پرداخت. بلا فاصله پس از شهادت او در سال ۶۰۲ هجری، سلطان قطب‌الدین ایبک[4]، یکی از برجسته‌ترین

---

۱ - رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب - لاهور

۲ - اخلاف سلطان محمود غزنوی هستند که تا روی کار آمدن محمد غوری در لاهور فرمانروایی کردند.

۳ - سلطان شهاب الدین محمد غوری کسی بود که در سال ۵۸۸ هجری پریتوی راج موهان، راجهٔ هندوی اجمیر و دهلی را شکست داد و زمینهٔ سلطنت‌اسلامی در سراسر شبه‌قاره را هموار ساخت.

۴ - مؤسس سلسلهٔ سلاطین لاهور که در ۶۰۷ هجری در لاهور فوت کرد و در همانجا مدفون گردید و مدفنش تاکنون در لاهور موجود است.

غلامانش، سلطنت مستقل لاهور را پایه گـذاری نـمود. در زمـان "سـلطنت لاهور" بود که، در قرنهای بعدی، سراسر شبه قاره از برمه تا بدخشـان و از خلیج بنگال تا دریای عرب توسعه یافت. مؤلف تاج المآثر در مورد پایتخت قرار گرفتن لاهور می‌نویسد:

«خطهٔ لاهور که مستقر سریر سلاطین و مطلع خورشید ارباب یـقین و منشـای اصحـاب فضل و تقوی و مأمن زهاد و عباد و مسکن اقطاب و اوتاد گشته است دارالملک دولت شد».[1]

ناگفته نماند که این دورهٔ "سلاطینِ لاهور" که به غلط به عنوان سلاطین دهلی اشتهار دارد، از سلطان قطب الدین ایبک (۶۰۲ هـ) تا تأسیس سلطنت تیموریان به دست ظهیرالدین محمد بابر (۹۳۲ هـ) ۳۳۰ سـال امـتداد داشـته است.

مشعـل فرهنگ و ادبیـات فارسی که توسط سلطان مـحمود غـزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱ هـ) و اخلافش در لاهور روشن گردید، توسط غوریان به دست سلاطین لاهور رسید و سراسر شبه قاره با نور آن منور گردید.

اساس کاخ شکوهمند تاریخ نویسی فارسی هم در همین دورهٔ سلطنت لاهور (۶۰۲ - ۳۳۲ هـ) گذاشته شد و علاوه بر تاج المآثر تألیف مـحمد بـن حسن نظامی نیشاپوری، تواریخ مهم و برجستهٔ فارسی مانند تـاریخ قـاسمی تألیف محمد بن علی کوفی، طبقات ناصری تألیف منهاج الدین عثمان جـوز جانی، خزائن الفتـوح (تاریخ علائی) تألیف امیر خسـرو، تـاریـخ فـیروز شـاهی تألیف ضیاء الدین برنی، تاریخ مبارکشاهی تألیف یحیی بن احمد سرهندی و امثال آنها تدوین شدند که نمونه و سرمشق تواریخ فارسی دورهٔ تیموریان هند و پاکستان قرار گرفتند.

بدون تردید فرهنگ و تمدن و شعر و ادب ایرانی که از زمان سامانیان رو به تـرقی نهـاده و بـه مـرور ایـام نـضج گـرفته بـود، در دورهٔ تیموریـان (۷۷۱-۹۱۱ هـ) به اوج اعتلای خود رسید.

---

۱ - صباح الدین عبدالرحمٰن؛ بزم مملوکیه، ص ۵.

چندی بعد از انقراض خانوادهٔ تیموریان ایران به دست شاه اسماعیل صفوی، در سال ۹۱۱ هجری، ظهیرالدین محمد بابر، یکی از شاهزادگان آن خانواده، در سال ۹۳۲ هجری سلطنتی مقتدر و پهناور در شبه قاره به وجود آورد که تا زمان به قدرت رسیدن انگلیسها (۱۲۷۴ ه) پابرجا ماند. این سلطنت که از لحاظ فرهنگی ضمیمهٔ سلطنت تیموریان ایران بود و پاکستان متمم آن است بوسیلهٔ جانشینانش مثل همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان و عالمگیربه تدریج به اوج وسعت و قدرت خود رسید. بنا به گفتهٔ یکی از مورخان عصر حاضر:

«در طول سلطنت امپراتور عالمگیر (۱۰۶۷-۱۱۱۸ه) امپراتوری وسیع و پهناور تیموریان هند (و پاکستان) از لحاظ وسعت به درجه‌ای رسید که در قرنهای متمادی، از بدو تاریخ تا اعتلای انگلیسها، سرزمین هند (و پاکستان) نظیر آن را ندیده بود».[1]

تیموریان (گورکانیان یا بابریان) مانند نیاکان ایرانی خود نسبت به سایر شاخه‌های علم و دانش علاقهٔ مفرطی به تاریخ داشتند. چنانکه تاریخ نویسی فارسی در دورهٔ پیش از تیموریان (۶۰۲-۹۳۲ ه) بلا فاصله پس از تأسیس سلطنت مستقل اسلامی در لاهور توسط سلطان قطب الدین ایبک شروع شد و در دورهٔ بعد از تیموریان نیز در همان آغاز، با روی کار آمدن بابر، مؤسس سلسلهٔ تیموریان در شبه قاره، ادامه یافت و مورخان فارسی زبان این دوره از قبیل شیخ زین‌الدین خوافی، خواند میر و میرزا حیدر کاشغری، که همهٔ آنها تربیت یافتگان مکتب تاریخ نویسی ایران بودند، تحت سرپرستی پادشاهان و شاهزادگان تاریخ دوست چون بابر، همایون، اکبر، شاهجهان و عالمگیر دست به کار شدند و شروع به تألیفات تاریخی مهم و گرایشهائی زدند. اگرچه در این دوره نیز بسیاری از مورخان بومی فارسی چون ابوالفضل علامی مؤلف اکبرنامه، عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب التواریخ، عبدالحمید لاهوری مؤلف شاهجهان نامه و امثال آنها نیز پدید آمدند. شایان ذکر است که در این مقاله فقط مورخان ایرانی مورد نظر قرار گرفته‌اند که بنا به وضعیت

1. Sir Gadu Nath Sarkar, *History of Aurangzeb*, Vol 1, P-17.

سیاسی ایران در آن زمان و تشویق و ترغیب پادشاهان تاریخ ساز و تاریخ دوست و تاریخ نویس خانوادهٔ تیموریان شبه قاره، که در واقع دنبالهٔ تیموریان آسیای مرکزی و ایران و افغانستان فعلی بوده‌اند، روی به دربار آنها آوردند و کاخ باشکوه تاریخ نویسی فارسی را در آنجا پایه گذاری نمودند.

ظهیرالدین محمد بابر که معاصر با شاه‌اسمعیل صفوی، مؤسس سلسلهٔ با شکوه صفویان ایران بود، نه فقط مؤسس سلسلهٔ تیموریان شبه قاره بود بلکه بنیان گذار تاریخ نویسی این سلسله هم به شمار می‌رود. او شرح حال خود را به زبان ترکی چغتائی نوشت که بعدها در دورهٔ نوه‌اش، اکبر شاه، توسط عبدالرحیم خانخانان، به زبان فارسی ترجمه گردید. واقعات بابری اثر ارزندهٔ بابر که شرح حال یک شخصیت تاریخ ساز می‌باشد، بنا به گفته الهنستون «نمونهٔ منحصر بفرد تاریخ حقیقی در آسیا»[1]، و بقول دکتر بنرجی «انجیل مقدس تاریخ تیموریان هند و پاکستان»[2] است.

پس از این مقدمهٔ کوتاه می‌پردازیم به مورخان ایرانی دورهٔ تیموریان هند و پاکستان (۹۳۲ ه - ۱۲۷۴ ه). البته در این مقاله فقط به ذکر مورخان دورهٔ بابری (۹۳۲ ه - ۹۳۷ ه) و دورهٔ همایون (۹۳۷ - ۹۵۷ ه ۹۶۲ - ۹۶۳ ه) اکتفا می‌شود و شرح احوال مورخان ایرانی ادوار بعدی را به فرصتی دیگر موکول می‌سازیم:

زین الدین خوافی:

اگرچه ظهیرالدین محمد بابر، مؤسس سلسلهٔ تیموریان هند و پاکستان، خودش نیز به معنای واقعی کلمه مورخ بود ولی برای این که اثر جاودان تاریخی‌اش واقعات بابری به زبان ترکی چغتائی بسلک نگارش در آمده بود افتخار نخستین مورخ بودن این سلسله نصیب زین الدین خوافی گردید که نخست وزیر (صدر اعظم) او بود.

1 .Elhhinston, *History of India*, P-429.

2. Dr.S.K.Banerjer, *Humayun Badshah*, p-263.

وی که به نام زین‌الدین صدر نیز معروف بود، یکی از برجسته‌ترین سخنوران و نویسندگان دورهٔ کوتاه مدت بابری (۹۳۲ـ۹۳۷ هـ) بود.

مورخ معروف، بدایونی درباره‌اش چنین نوشته است:

«ازجمله فضلای عهد شیخ زین‌الدین خوافی است... در هندوستان صدر مستقل پادشاه.. صاحب کمالات صوری و معنوی و در معما و تاریخ و در بدیهه یافتن و شعر و سایر جزئیات نظم ونثر و انشاء بی قرینهٔ زمان خود بود».[1]

او مورخ رسمی دربار بابر شاه بود و بقول بدایونی "تاریخی نوشته مشتمل بر احوال فتح هندوستان و شرح غرائب آن و داد سخنوری در آن داده"[2] بود. از آن گذشته او یک رسالهٔ کوچک تاریخی (مونوگراف) به عنوان فتح نامهٔ بابری در شرح وقایع و حوادث جنگ کنواهه نیز نوشته بود که بابر بعضی از قسمتهای آن را در واقعات بابری خود نقل کرده است.

طبقات بابری زین الدین خوافی که در واقع ترجمهٔ فارسی واقعات بابری اثر ترکی بابر است، قدیمترین و در عین حال مهمترین تراجم فارسی آن می‌باشد که در دوران حیات خود مؤلف در سال ۹۳۶ هجری ترجمه شده است. بنا به گفته الیوت، این اثر مهم تاریخی در نگارستان گیتی نما بنام فتوحات هند یاد شده است.[3] این تألیف خوافی که از چندین جهات باید نخستین تاریخ فارسی دورهٔ تیموریان هند و پاکستان محسوب گردد، از لحاظ ارزش تاریخی فوق العاده مهم است؛ زیرا مؤلف آن اغلب وقایع را به چشم خود دیده و آنها را به واقعات بابری اضافه گردانیده بود. وفات زین الدین خوافی سه سال بعد از بابر در سال ۹۴۰ هجری اتفاق افتاد.

غیاث الدین خواند میر :

نصیرالدین محمد همایون (۹۳۷-۹۴۷، ۹۶۲-۹۶۳ هـ ق) که به عنوان

۱ - عبدالقادر بدایونی، منتخب التواریخ، جلد ۱، ص ۳۴.

۲ - همان، ص ۴۷۱.

3. Ellist and Dowson, *The History of India* (Bahar and Humayun),p-79, Ed ,Caloutla.

پناهندهٔ سیاسی مدتی در دربار شاه طهماسب صفوی بسر برده بود، مثل پدرش سخنور و سخن پرور بود. به قول بدایونی "پادشاهی بود بجمیع کمالات صوری و معنوی آراسته"[1] و بنا به گفتهٔ مؤلف طبقات اکبری «در علم نجوم و ریاضی بی بدل»[2] بود. توجه و علاقهٔ مفرط او به ادب و دانش و سرپرستی و حمایت او از مردم صاحب قریحه باعث شد که بسیاری از سخنوران و دانشمندان ایران دور او جمع شوند. با یزید بیات، یکی از خادمان مخصوص او در مورد سرپرستی او از دانشمندان ایران نوشته است:

«جمعی از بی بدلان و هنرمندان دوران که در عراق و خراسان بخدمت رسیده بودند بالطاف بیکران سرافرازی یافته در شهر شوّال ۹۵۹ هجری به ملازمت آمدند و به انواع نوازشات سرافراز شدند».[3]

اگرچه همایون به هئیت و نجوم و شعر و ادب تمایل بیشتری نشان داد ولی باوجود آن مثل پدر و نیاکان تاریخ دوستش به تاریخ نیز علاقهٔ وافری داشت، چنانکه از ملاقات او با یحیی بن عبداللطیف مؤلف لب التواریخ که در زمان تبعید خود در ایران به عمل آورد، این تمایل آشکار می‌گردد. بنا به گفتهٔ صمصام الدوله شاهنواز برخی از سئوالات تاریخی از و پرسید و از وسعت اطلاعات تاریخی وی چنان خوشحال شد که گفت : «یکی از فوائد مسافرت من به عراق ملاقات با یحیی می‌باشد»[4].

در اینجا شایستهٔ تذکر است که همایون پس از به دست آوردن سلطنت از دست رفته اش با کمک نظامی شاه طهماسب صفوی در سال ۶۶۲ هجری، میر عبداللطیف بن یحیی راکه مانند پدر و پسرش، نقیب خان (یکی از مؤلفان تاریخ الفی)، در زمینهٔ تاریخ کم نظیر بود، به دربار خود احضار نمود، شاید می‌خواست او را مورخ رسمی دربار خویش بسازد. متأسفانه وی نتوانست در حین حیاتش به حضور برسد، چنانکه از مآثرالامراء بر می‌آید:

---

۱ - عبدالقادر بدایونی، منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۴۶۷.
۲ - نظام الدین هروی، طبقات اکبری، ج ۲ ، ص ۱۸۴ .
۳ - بایزید بیات، تذکرهٔ همایون و اکبر، ص ۶۸.
۴ - صمصام الدوله شاهنواز، مآثر الامرا، ج ۳، ص ۸۱۳.

«میر عبداللطیف...حسب الطلب جنت آشیانی (همایون) روانهٔ هند (و پاکستان) گشت اما پیش از ورود او واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه مغفور روی داد».[1]

غیاث‌الدین خواند میر، مؤلف تاریخ حبیب السیر و مورخ بزرگ آن عصر، پس از انقراض سلسلهٔ تیموریان در هرات در سال ۹۱۱ هجری، مانند اغلب ارباب فضل و دانش به دربار بابر، بنیاد گذار سلسلهٔ تیموریان، روی آورد. مؤلف تاریخ فرشته در مورد ورود خواند میر و دانشمندان مکتب هرات به شبه قارهٔ هند و پاکستان این طور نوشته است:

«خواند میر مورخ کتاب حبیب السیر، مولانا شهاب معمائی و میرزا ابراهیم قانونی که از هرات آمده بودند و هر یک در فن خود نظیر و همتا نداشتند در آن روز ملاقات کردند و نوازشات یافته از جملهٔ مقربان گشتند».[2]

غیاث‌الدین بن همام‌الدین خواند میر، که درسال ۸۸۰ هجری، در هرات متولد شده بود «در ۹۳۵ هجری به موجب دعوت بابر شاه به آگره رفت».[3] به ظن قوی منظور بابر از فرا خواندن خواند میر از هرات جز این نبود که خدمت ثبت نمودن تاریخ وقایع و حوادث زندگی پر افتخارش را به او بسپارد، ولی پیش از این که تکلیف نوشتن تاریخ دوران سلطنت خویش را به عهدهٔ وی بگذارد، در سال ۹۳۲ هجری در گذشت.

پس از مرگ بابر پسرش همایون نیز مقدم او راگرامی داشت و به خاطر خدمات شایانی که این مورخ بزرگ در آن زمان انجام داد، او به خطاب "امیر الاخبار" مخاطب ساخت، چنانکه خودش نوشته است:

«شیخ وحیدالدین ابوالواجد را به امیرالشعراء ملقب گردانید.. و مسود این اوراق بخطاب امیر الاخبار ملقب گشت».[4]

خواند میر آخرین سالهای زندگانیش را زیر سایهٔ پادشاهی دانشمند و دانش دوست چون همایون بسر برد که مؤلف طبقات اکبری در مورد دانش دوستی‌اش نوشته است:

---

۱ - صمصام الدوله شاهنواز؛ مآثر الامرا، ج ۳، ص ۸۱۳.
۲ - محمد قاسم هندو شاه؛ تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۱۹.
۳ - هرمان اته؛ تاریخ ادبیات فارسی، ترجمهٔ دکتر رضا زاده شفق، ص ۲۸۲.
۴ - خواند میر، هدایت حسین؛ قانون همایونی، ص ۶۰.

«در صحبت آن مقتدای جهان (همایون) همه وقت فضلا و علمای اکابر بودند و همه از اول شب تا به صبح به صحبت می‌گذشت. همه وقت بحث علمی مذکور مجلس بهشت آئین می‌گشت و ارباب فضل و هنر را در عهدش رونق تمام پدید آمد».[۱]

همایون، خواندمیر رابه قدری دوست داشت که هیچوقت نمی‌گذاشت از او دور بماند تا آنجائی که در زمان قشون کشی به گجرات نیز با او همرکاب بود.

وفاتش در أواخر سال ۹۴۲ هجری در گجرات اتفاق افتاد و طبق وصیت خودش در محوطهٔ آرامگاه حضرت نظام الدین اولیاء، کنار امیر خسرو، مدفون گردید.

بدون تردید او بزرگترین و در عین حال معروفترین مورخان معاصرش بود. آثار متعدد تاریخی و نیمه تاریخی به جای گذاشت که برجسته ترین آنها حبیب السیر فی اخبار افراد البشر نام دارد. بقیه آثار مهم تاریخی‌اش عبارتند از: تکمله روضة الصفا، خلاصة الاخبار، مآثر الملوک، دستور الوزراء، منتخب تاریخ وصاف.

چنانکه می‌دانیم همایون خواند میر را به خطاب امیر الاخبار مخاطب ساخته بود. ممکن است او را برای نوشتن تاریخ دورهٔ همایونی گماشته باشد ولی برای اثبات این ادعا مدرکی در دست نداریم. البته همایون‌نامه‌ای که معمولاً با نام قانون همایونی اشتهار دارد، به جای گذاشته است. این اثر نیمه تاریخی‌اش که به معنای واقعی کلمه نمی‌توان نام تاریخ برآن اطلاق کرد و در سال ۹۴۰ هجری در دورهٔ اول همایون (۹۳۷-۹۴۷ ه) به رشته تحریر در آورده، به ظاهر آخرین تألیف تاریخی‌اش می‌باشد و حاوی مقررات و تصمیماتی است که همایون اتخاذ نمود؛ همچنین شرح حال ساختمانهائی را در بر دارد که به دستور او تأسیس شده بود؛ از آن گذشته اطلاعات ذیقیمتی راجع به روش و سیاست کشورداری وی به دست می‌دهد و شرح اختراعات و ابداعات این پادشاه هنرمند و مخترع را نیز شامل است. احتمال دارد که ابوالفضل علامی در نگارش آئین اکبری از قانون همایونی وی الهام گرفته و آن را برای خود نمونه و سر مشق قرار داده است.

---

۱ - نظام الدین هروی؛ طبقات اکبری، ج ۲، ص ۸۴.

میرزا محمد حیدر کاشغری:

پسر خالهٔ بابر، میرزا محمد حیدر کاشغری، مؤلف تاریخ رشیدی، در سال ۹۰۵ هجری در تاشکند به دنیا آمد و پس از کشته شدن پدرش به دست مهاجمان از بک، بنا به دعوت بابر در ۹۱۵ هجری به کابل آمد و مورد احترام وی قرار گرفت.

پس از وفات بابر درسال ۹۳۷ هجری، به خدمت پسرش، میرزاکامران، و بعدها در سال ۹۴۶ هجری در ردیف ندیمان جانشینش، همایون، منسلک گردید. در همان سال در جنگ چوسد (۹۴۶ ه) و سال بعد در جنگ قنوج (۹۴۷ ه) که منجر به خلع سلطنت و تبعید همایون به ایران گشت، شرکت نمود.

میرزا حیدر در سال ۹۴۸ هجری به دستور همایون، که می‌خواست برای جنگ نهائی با شیر شاه سوری کشمیر را مرکز سلطنت خود بسازد، کشمیر را تسخیر نمود و به عنوان نائب السلطنه وی در حدود ده سال در آنجا فرمانروائی کرد و در سال ۹۵۸ هجری بر اثر شبیخون دشمنانش به قتل رسید.

میرزا حیدر که تاریخ رشیدی او یکی از مهمترین دورهٔ بابری و همایونی به شمار می رود، نه تنها در رشادت با بابر شباهت فوق العاده‌ای داشت بلکه از لحاظ عشق و علاقه به فرهنگ و ادبیات و تاریخ دوستی نیز بابر ثانی بود. خود بابر فرهنگ دوستی و نبوغ شعری‌اش را این طور مورد ستایش قرار داده است:

«حیدر میرزا، پسر خوب نگار، در اغلب هنرهای زیبا بخصوص نویسندگی و نقاشی ید به سزائی دارد، بعلاوه شاعر مادر زاد می‌باشد».[1]

یکی از دانشمندان معروف انگلیسی دربارهٔ ارزش و اهمیت تاریخ رشیدی او چنین نوشته است :

«کتابی دیگر که، درست برعکس تاریخ وصاف، به معنای تمام کلمه شاهکار است همان تاریخ رشیدی تألیف میرزا حیدر است».[2]

قسمت اول تاریخ رشیدی در مورد وقایع و حوادثی که در قرن دهم هجری در آسیای مرکزی رخ داده، سند درجهٔ یک و یکی از موثق ترین مدارک

---

1. Mrs.Beveridge;*The Memoers of Babar*,P-22.

۲ - هرمان اته؛ تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضازاده شفق، ص ۲۸۶ .

و منابع تاریخی محسوب می‌شود و مورخان بعدی هر چه راجع به تاریخ آن دوره نوشته‌اند، بر اساس اطلاعاتی است که از آن اخذ و اقتباس نموده‌اند. مورخ معروف انگلیسی، ارسکین، در مورد اهمیت آن راجع به آسیای مرکزی و خراسان، تاریخ گرانبهای میرزا حیدر را چنین توصیف نموده است:

«تاریخ مورد بحث اثر مردی دانشمند و با استعداد و در قسمتهای اخیر کسی است که با مردم و حوادثی راکه شرح داده معاصر بوده و آشنائی کامل داشته است. اطلاعات دقیقی که او از دوران غلبهٔ از بکان بر ماوراءالنهر خراسان دربارهٔ زحمتها و ناراحتی‌ها، موفقیتها و ناکامیها و فرارها و ماجرا جوئیهای خویش و خویشاوندان نزدیک‌اش، در اختیار ما گذاشته است بوسیلهٔ آن می‌توانیم برای آشنائی به چگونگی اوضاع آن دیار و درک روحیه ساکنان آنجا بهتر از همهٔ آثار تاریخی موجود استفاده نماییم».[1]

دفتر دوم تاریخ رشیدی که متضمن حوادث تاریخی (۹۰۵ - ۹۴۸ ه) مربوط به زندگی مؤلف می‌باشد، از نظر تاریخ شبه قارهٔ هند و پاکستان اهمیت فوق العاده أی دارد، اگرچه مؤلفش تاریخ دورهٔ بابری را بیشتر، از واقعات بابری اخذ کرده ولی در عین حال در اغلب موارد افتادگیهای آن را جبران نموده است. وی راجع به شرح حال مؤسس سلسلهٔ تیموریان هند و پاکستان و جلوس او در فرغانه و سمرقند و کابل اطلاعات بسیار مهم و ذیقیمتی در اختیار خوانندگانش می‌گذارد.

علاوه بر آن، این تاریخ منحصر بفرد دورهٔ همایونی در مورد وقایع و حوادثی که منجر به انقراض موقتی تیموریان در شبه قاره و تبعید همایون به ایران گردید، دارای ارزش و اهمیت زیادی است زیرا مؤلفش شخصاً در جریان حوادث آن زمان پر آشوب قرار داشته و در آن به نوشتن شرح وقایعی پرداخته است که مبنی بر دیده‌ها و شنیده‌های شخصی‌اش بوده است.

بهرحال این کتاب تاریخ مهم و پر ارزش دورهٔ همایون که در حقیقت یکی از مهم‌ترین مراجع در خصوص آغاز دوره صفویان ایران و تیموریان هند و پاکستان است، متأسفانه باوجودی که به زبانهای انگلیسی و ترکی ترجمه شده است هنوز به زبان فارسی بچاپ نرسیده و جا دارد که به یاری یکی از تاریخ شناسان ایران و پاکستان تصحیح، تحشیه، چاپ و منتشر شود. ان شاء ا...

*****

1.W.Erskine; *History of India under Baber and Humayun*,Vol-1,P-192.

دکتر وسانت شینده،
دکتر سونیل گوپتا،
و خانم لاجوانتی شاهانی
ترجمه: دکتر محمدمهدی توسلی

لزوم همکاری متقابل

برای درک میراث مشترک فرهنگی

این سمینار فرصت بسیار بزرگی است تا نه تنها ایده ها و نظریه‌های خود را دربارهٔ اندیشه های «گروه همکاری باستان شناسی اقیانوس هند» ابراز نماییم، بلکه امکانات و راههای همکاری با دانشمندان ایرانی و پاکستانی را مورد بررسی قرار دهیم.

ایران، پاکستان و هند تاریخ مستمر ۵۰۰۰ سالهٔ فرهنگ و سنتهای مشترک دارند. این امر واقعاً موجب افتخار است که تاریخ دانان و باستان شناسان این کشورها در خصوص مطالعهٔ زمان گذشتهٔ ما، پیشرفت شگفت انگیز و مبهوت کننده‌یی انجام داده‌اند. تعدادی ازهیئت ها، کاوش و اکتشاف سیستماتیک در مکانهای باستانی را شروع کرده‌اند و با بحث و گفتگوی منظم، برای بازسازی سبک و درک سطوح مختلف باستانی‌مان تلاش نموده‌اند. بهرحال، بخاطر فقدان تبادل افکار، منابع اصلی اندک و عدم همکاری متقابل، برای تداومی مطمئن و معیّن، در تجسم نمودن تصویری کلی از فرهنگهای گذشتهٔ‌مان کوتاهی کرده‌ایم. فرهنگهای کهنی که در شبه قارهٔ

۱.متن مقالهٔ سخنرانی Dr.V.Shinde برای همایش بین المللی پنجاهمین سالروز تأسیس جمهوری اسلامی پاکستان می باشد که بدلیل عدم برگزاری همایش ، در اختیار دفتر دانش قرار گرفت. ترجمه فارسی آن به دوستداران فرهنگ و تمدن تقدیم می گردد.

هند شکوفا شدند، نمی‌توانند به تنهایی در محدودهٔ مرزهای سیاسی کنونی مطالعه شوند. هر دو کشور هند و پاکستان در حال گذراندن جشن‌های پنجاهمین سالگرد استقلال خود هستند، ولی در این سالها هیچگونه تلاش و همکاری برای هدف مشترک، یعنی پی بردن به میراث مشترک فرهنگی، نکرده‌اند. بی‌شک همهٔ پژوهشگران و دانشمندانی که دراین دو کشور روی این موضوع کلی - اما مجزا- کار می‌کنند، انتظار دارند که وضعیت در آیندهٔ نزدیک بطور جدی تغییر یابد. تاریخنگاران و باستان شناسان در این کشورها مجبورند در رابطه با ایجاد جو هم‌مشرب و متجانس، سرسختانه تلاش کنند. سرتاسر شمال هند، پاکستان و ایران نه تنها دارای میراث مشترک فرهنگی هستند، بلکه به زبان مشترکی (تقریباً) صحبت می‌کنند که از دستهٔ گروه هم خانوادهٔ هندو آریایی است. وجود زبان و میراث مشترک فرهنگی، اساساً بخاطر ارتباط بین مردم شبه قاره و ساکنان اطراف خلیج فارس از سپیده دم تاریخ تا دوران اخیر بوده است. تنها در دورهٔ استعمار بود که سرعت تماس این مردمان به طور چشمگیری کاهش یافت. دانشمندان این کشورها، بهر دلیلی که باشد، در برقرارکردن ارتباطات برای بحث و تبادل افکار، با مشکل روبرو هستند. به نظر می‌رسد که برای "علم و دانش" سدی ایجاد شده است. بدبختانه، ما مجبوریم روی نظریات دانشمندان غربی و آمریکایی،که در این کشورها بخاطر تهیهٔ منابع کاملاً تازه کار می‌کنند، متکی باشیم. ما می‌خواهیم این موضوع را تبیین کنیم که می‌توانیم میراث فرهنگی خویش را بهتر از دیگران تعبیر و تفسیر نماییم، زیرا ما، حتی امروز هم، بخشی از همین میراث هستیم.

شکل گیری گروه اصلی پژوهشی

ایدهٔ شکل‌گیری گروه توسط نویسندگان این مقاله، در سه سال پیش طراحی شد. هدف از تشکیل این گروه پژوهشی ناشی از درک ضرورت کامل برای تبیین موضوع مورد نظر بود. آنان (اعضای اصلی گروه) بنا بر فقدان برنامه‌های منظم و از پیش بررسی شده دربارهٔ باستان شناسی اقیانوس هند،

این نظریه را پیشنهاد کردند. علیرغم این حقیقت که تعدادی از محققین مطالعات اسناد موجود در رابطه با این موضوع را به طور مجزا در هند و پاکستان و ایران انجام داده‌اند، ولی هنوز عدم همکاری کلی در بین آنها وجود دارد. در نتیجه امکان تولید یک تصویر کلی از میراث مشترک فرهنگی وجود ندارد. این کار تغییرات و چشم‌اندازهای تبادل افکار و اطلاعات و منابع را که به تکمیل اهداف مشترک می‌انجامد، اصلاح خواهد کرد. اعضای گروه با داشتن تخصص‌هایی در زمینه‌های:

۱-«تمدن درهٔ سند و فرهنگهای دوران کلکولیتیک منطقهٔ شبه جزیره‌یی هند (دوران آغاز تاریخی)»،

۲-«تجارت بین روم و ایران و هند در خلال دورهٔ تاریخی»،

۳-«باستان شناسی فرهنگی تجارت هاراپایی»، به ترتیب عناصر تشکیل دهندهٔ این گروه هستند. آنان به خاطر دست یافتن به اهداف مشترک در ارتباط نزدیک با یکدیگر فعالیت می‌کنند. با وجود این، گروهی از محققین و متخصصین در باستان شناسی اقیانوس هند و بر پایهٔ جاهای مختلف [1]، بویژه در طول کناره‌های غربی و شرقی هند انتخاب شده‌اند. تنها مشارکت دانشمندان هندی نمی‌تواند هدف عمدهٔ ما را تأمین کند و این گروه نمی‌تواند خود را در مرزهای سیاسی زمان حاضر محدود نماید. سهم ارزشمند تنها زمانی می‌تواند به دست آید که دانشمندان کشورهای مختلف آسیا از جمله ایران، پاکستان، سریلانکا، عمان، بحرین و غیره، که از زمان باستان از طریق تجارت مرتبط بوده‌اند، در این مورد بگونه‌یی فعالانه همکاری نمایند. این شیوهٔ فعالیت مشترک نه تنها هدفش ایجاد تفاهم به معنی وسیع کلمه بین دانشمندان خواهد بود، بلکه توافق و تفاهم در بالا بردن نحوه و سبک کار به سطح جهانی نیز در راه تحقیق، به وجود خواهد آورد. فقدان شیوه‌های پژوهشی با معیار جهانی در میان دانشمندان در حد قابل ملاحظه‌ای مانع

۱- گروه اصلی پژوهشی باستان شناسی اقیانوس هند قصد دارد بزودی ارتباط بسیار نزدیکی با بخشهای باستان شناسی دانشگاههای مختلف هند و کشورهای ایران، پاکستان، سریلانکا، عمان و بحرین برقرار نماید.

جمعاوری اطلاعات و منابع و ترجمه و تفسیر آن بوده است. لازم است که هر محققی بر مبنای تحقیقاتش، اطلاعات و آماری را که در ارتباط با آن هدف مورد استفاده قرار داده، ارائه نماید. ترکیب و همنهادی داده‌های باستان شناختی کافی نیست. قوم‌شناسی (انسان شناسی فرهنگی) راه دیگری برای فهمیدن گذشتهٔ انسان است. هدف این علم در واقع، مطالعهٔ منظم دربارهٔ آداب و رسوم و ترادادهایی است که امروز بجای مانده‌اند. با گسترش شهرسازی، بعضی از سنتهای بومی به سرعت در حال نابودی است. هدف بایستی ثبت الگوهای رفتاری جامعهٔ زنده باشد. در زمینهٔ باستان شناختی، قوم‌نگاری می‌تواند بینش قابل ملاحظه‌یی به وجود آورد. بقایای مواد باقی مانده از کاوشهای باستان شناسی همواره مسایلی ایجاد می‌کنند که کاوشگر همیشه نمی‌تواند مشاهدات خود را با آن تطبیق دهد. اطلاعات قوم‌شناسانه در جایی که عوامل یکسان در سنتهای موجود قابل توجه هستند، اغلب الگویی جهت ارتباط و فهمیدن مدارک باستان شناختی را فراهم می‌سازند. مشاهداتی که از جوامع زنده صورت می‌گیرد، ممکنست به عنوان اطلاعات کنترل کننده‌یی در تعبیر و تفسیر مدارک باستان شناختی به کار روند. به طور خیلی ساده، مشاهدهٔ یک پدیدهٔ معلوم می‌تواند به طور منطقی در توجیه یک پدیدهٔ نامعلوم به کار آید. مشکل و مسئلهٔ بزرگی که این جا مورد اهمیت قرار دارد، توسعه و ادامهٔ تجارت در دریای عمان و دریای عرب است. بنابراین، یک راه‌کار مطلوب پژوهشی، ترکیب شواهد زمینی، ساحلی، و مدارک به دست آمدهٔ باستان شناختی از کشتی‌های غرق شده با اطلاعات قوم‌شناسانه و تاریخی است.

تجارت و ارتباط اقیانوسی

تجارت دریایی یکی از مهمترین عوامل پیوستگی اقتصادی و تعامل فرهنگی در عرض اقیانوس هند بوده است. بیش از یک هزار سال است که این نوع فعالیت، مدارک دقیق خود را به شکل کشتی‌های غرق شده و خرابه‌های مناطق فعال تجاری باستانی در شهرهای ساحلی به جای گذاشته است.

ارتباط فرهنگی بین خلیج فارس و شبه قارهٔ هند، در حدود میانهٔ هزارهٔ چهارم پ.م. بتدریج شکل گرفت. ممکنست این روند حتی پیش از هزارهٔ چهارم، آرام و اندک اندک شروع شده باشد. در میانهٔ هزارهٔ چهارم پ.م.، منطقهٔ خلیج فارس این ارتباط را با بلوچستان شمالی برقرار کرده بود. بعضی از مکانهای اولیه در شمال بلوچستان، مانند انجیرا (دورهٔ اول و دوم)[1] و قلعه گل محمد (دورهٔ اول و دوم)[2]، همان طرحهای تزیینی را بر روی سفال ارائه داده‌اند که عیناً بر روی ظروف سفالی یافته شده از حصار (دوره‌های اول الف و اول ج) دیده شده‌اند.[3] طرحهای نقاشی شدهٔ نقطه‌دار گل و بوتهٔ سفال انجیرای دوره‌های اول و دوم و قلعه گل محمد را می‌توان با بن‌مایه‌های (موتیف) کلی حیوانات شاخدار حصار (دوره‌های اول الف و ج) و شاه تپه (دورهٔ سوم) مقایسه کرد.[4] ظروف پایه‌دار مدور و منقوش با خطوط عمودی، متعلق به تپه حصار (دوره‌های اول الف و ج)، قابل مقایسه با یافته هایی از مکانهای باستانی راناگوندای و سرجنگل در بلوچستان شمالی هستند.[5] بنابراین همسانی‌های طرحهای منقوش مشترک از تپه حصار،

---

1 - De Cardi, Baetrice, 1965.
Excavations and reconnaissance in Kalat, West Pakistan: the prehistoric sequence in the Surab region, *Pakistan Archaeology* 2:86-182.

2 - Fairservis, Walter, A.Jr. 1956.
Excavation in the Quetta Valley, West Pakistan. Anthropological *Papers on the American Museum of National history* : 45 (2), NewYork

3 - Schmidt, E.F. 1937.
Excavation at Tepe Hissar Damghan. Philadelphia: The University Museum.

4- Arne, A.J. 1945.
Excavations at Shah Tepe, Iran. Stockholm: Statens Ethnografiska Museum.

5- Fairservis, Walter, A.Jr. 1959
Archaeologiacl Survey in the Zhob and Loralai District, West Pakistan. *Anthropological Papers of the American Museum of National History*:47(2), New York.

ماندی‌گگ، قلعه گل محمد و انجیرا نشانگر تماس و ارتباط فیمابین در ۳۵۰۰ تا ۲۹۰۰ پ.م. می‌باشند. این همسانی همچنین در سایر ادوات نیز دیده شده است. برای نمونه، نوکهای تیر به شکل برگ، که معمولاً مربوط به مرحلهٔ هاراپایی اولیه (۲۶۰۰ - ۳۰۰۰ پ.م.) در درهٔ سند می‌باشند، حضورشان را در سطوح قدیمی‌تر شاه تپه (دورهٔ سوم) نشان می‌دهند. تشابه بیشتری بین تپه حصار و منطقهٔ سند از طریق مهرهای سنگی و مسی چهارگوش با طرحهای خانه‌یی تکمه مانند می‌توان ارائه نمود. طرح و شکل مهرهای سنگی با طرح و شکل مشخص در سطوح دیگر تپه حصار به دست آمده‌اند.[۱]

گسترش رو به دریای تمدن سند در میانهٔ دوم هزارهٔ سوم پ.م. به سمت مناطق ساحلی رود سند و گجرات، باعث پدید آمدن نخستین بنادر تجاری در شبه قارهٔ هند بوده است. تحکیم مرزهای دریایی هاراپایی لوتال از یک موقعیت استراتژیک بازرگانی در رأس خلیج کومبات برخوردار بود.[۲] در ساحل سوراشترا و سایر بنادر، خدمات فراوانی صورت گرفته است که مدارک آن موجود است.[۳] از سوی دیگر، شهرهای بالاکوت و اللّه دینو توسط منطقهٔ زیرین سند مورد استفاده قرار می‌گرفتند و در منطقهٔ بالایی سند شهر بزرگ موهنجودارو واقع بود. در سمت غرب، در ساحل رود مکران، مکانهای مستحکم سوتکاجندور و شهر سوخته وجود داشتند که گذرگاههای بین دریای عرب و شهرهای داخل بلوچستان را محافظت می‌کردند.[۴]

1- Mughal,M.R. 1970.
The Early Harappan Period in the Greater Indus Valley and Northern Baluchistan (C.3000-2400BC). Unpublished Ph.D.thesis, University of Pennsylvania.

2- Rao,S.R. 1973.
Lothal and the Indus Civilization. Bombay: Asia Publishing House.

3 - Nanavati,J.M., R.N.Mehta and S.N.Chowdhary. 1971.
Somnath-1956. Baroda:Department of Ancient History and Archaeologh, M.S. University of Baroda.

4- Tosi,M. 1989.

در دورهٔ تمدن هاراپایی، ارتباط تجاری بین مردم هند و سرزمینهای اطراف اقیانوس هند همواره وجود داشت. آثار ارتباط بین این پیشاهنگان دریایی در میان مواد فرهنگی به جای مانده از دورهٔ تمدنی سند از نواحی خلیج فارس و حتی از طریق صنایع کشف شده از مناطق استقرار اطراف خلیج فارس به دست آمده‌اند. اشیاء هاراپایی به دست آمده از منطقهٔ خلیج فارس شامل تعداد فراوانی سفال نوع سند، دانه های عقیق جگری حکاکی شده، مهرهای مسی، شانه های ساخته شده از عاج، ظروف سفالی، اوزان و مهرهایی می‌باشند که جملگی از فرهنگ سند الهام گرفته‌اند.[1] در میان این اشیاء ساخته شده مربوط به دورهٔ آغاز تاریخی، مهری به دست آمده که به نام «مهر ایرانی» شهرت دارد و در بندر تجاری لوتال در گجرات یافته شده است.[2] همچنین یک جام از سنگ صابون، مربوط به منطقهٔ زیرین خلیج فارس می‌باشد که در موهنجودارو پیدا شده است.[3] مهرهای استوانه‌یی شکل بین‌النهرین نیز در موهنجودارو و هاراپا به دست آمده‌اند.[4] تجارت دریایی هاراپا با ناحیه خلیج فارس، به طور مستقیم به سمت مراکز شهری بزرگ بین‌النهرین از یک طرف و واحه‌های متمدن در شبه جزیرهٔ عمان و عربستان شرقی، از سوی دیگر انجام می‌گرفت. برای کالاهایی که از عمان و مناطق اطراف سند /گجرات می‌رسید، جزیرهٔ بحرین و فیلاکا (یا دیلمون در متون بین‌النهرین) به عنوان مراکز انتقال کالا به کشتی عمل می‌کردند. به نظر

Perhistoric Archaeology in Oman. In *Oman Studied*, P.M.Costa and M.Tosi, eds.,pp.134-61. Rome:IsMEO.

1- For review of Harappan material in the Persian Gulf see Ratnagar,S. 1981. *Encounters, The Westerly Trade of the Harappan Civilization*.New Delhi: Oxford University Press. and Cleuziou,S. and M.Tost. 1989. The south-eastern frontiers of the ancient Near East. In *South Asian Archaeology*. 1985,K.Friefelt and P.Sorensen,eds.,pp.15-47. Copenhagen: Scandinavian Institute of Asian Studies.

2- See footnote No. 2,p.6 in this article.

3- See footnote No. 2.

4- See footnote No. 2.

می‌رسد نفوذ شدید فرهنگ سند روی مقیاس اندازه‌گیری مشخص و مهرهای تجاری بحرین، می‌تواند حضور تجار هاراپایی و عوامل آنها را در آن جزیره اثبات نماید.

ارتباط بین شبه قارهٔ هند و سرزمینهای اطراف خلیج فارس تا میانهٔ هزارهٔ دوم پ.م. ادامه یافت. ناوداتولی، محلی که به دوران کلکولیتیک هند مرکزی تعلق دارد،[1] در ساحل چپ رود نارنادا، که یکی از رودهای بزرگ هند به شمار می‌رود، قرار دارد. این محل در رابطه با موضوع مورد بحث مدارکی قابل توجه ارائه داده است. از دورهٔ جامعهٔ کشاورزی اولیهٔ (۱۷۰۰ - ۱۰۰۰ پ.م.) ناوداتولی، مقداری ظروف سفالینه شکل، که در شبه قاره نظیر و همانندی ندارند و با انواع ظروف ایران شباهت نزدیك دارند، آشکار شده‌اند. برخی از انواع ظروف، مانند ظرف لوله‌دار، ظرف شیاردار لوله‌دار، کاسه، فنجان پایه‌دار به رنگ نخودی مایل به قرمز، از اشیایی است که در ناوداتولی پیدا شده‌اند. این انواع ممتاز ظروف سفالی، با ظروف سفالی یافته شده در تپه سیلک، تپه حصار و دیگر مکانهای باستانی ایران مشابهت بسیار زیادی دارند. این فنجانها از نظر شکل و طراحی، فنجانهای یافته شده از تپه حصار را تداعی می‌کنند.[2]

کهن‌ترین مدرکی که در دورهٔ آغاز تاریخی به ارتباط بین ساحل غربی هند و خلیج فارس اشاره می‌کند، بیانیه‌یی است که در بارهٔ چوب و عاج هند در کتیبهٔ کاخ داریوش در شوش، مربوط به سدهٔ چهارم پ.م.، به دست آمده است.[3]

1- Navdatoli is the largest known Chalcolithic site in central India. It was excavated in the latter half of the fifties jointly by Deccan College Post-Graduate and Research Institute, Pune and M.S.University of Baroda under the guidance of Prof. Sankalia.

2- Sankalia,H.D. 1958.
New light on the Aryan invation of India:links with the Iran of 1000 B.C. discovered in Central India. *Illustraated London News.*

3- Puskas,I. 1988.
Indo-Mediterranica I,*Acta Classica*,xxiv:15-22.

مدارک دیگری نیز قابل اشاره هستند؛ از جمله، کار شناخت و آشنایی با سفالینه‌های دورهٔ پارت و ساسانی (۱۰۰۰ پ.م. تا ۵۰۰ ب.م.)، یافته شده از منطقهٔ خلیج فارس، کم‌کم در هند غربی آغاز شده است. کاوش‌هایی که در محل انریلی در گجرات صورت گرفته، ظروف سفالی سبز رنگ براق با اصالت خارجی را آشکار ساخته‌اند. کاوشگران برای این ظروف، اصالت چینی را قایل شده‌اند.[1] تکه‌های سفالینهٔ سبز رنگ براق از نظر شکل و مواد شبیه به یافته‌های خلیج فارس هستند. در خلال کاوش‌های تازه‌یی که اخیراً به وسیلهٔ اولین نویسندهٔ این مقاله (دکتر شینده) در طول ساحل سوراشترا صورت گرفت، تکه سفالهای سبز رنگ براقی شبیه به آنها در محل بالار، در چهار کیلومتری ساحل، به دست آمد.[2] تکه‌های مختلف دیگری از این نوع سفال نیز، شبیه به سفال دورهٔ ساسانی، از ته نشستهای دورهٔ آغاز تاریخی در جزیرهٔ الفانتا، در ممبی (بمبی) به دست آمد.[3] همچنین چند تکه سفال دو رنگ از دوارکا با طراحی‌های سیاه روی قرمز کدر به دست آمده که ریشهٔ فرهنگ سواحل ایرانی دارند.[4]

این گروه کاوشگر ادعا کرده‌اند که دو گروه از سفالهای هند غربی را از سطوح سده‌های اول و دوم ب.م. از مکانهای باستانی خلیج فارس یافته‌اند. گروههای سفالی دارای دو نوع پوشش قرمز براق و پوشش تزیین‌دار سیاه رنگ هستند. سفالهایی با پوشش قرمز براق، از کاوشهای محلهای باستانی

1- Rao.S.R. 1966.
Excavations at Amreli- a Kshatrapa-Gupta town, special issue of *Bulletin of Baroda Museum and Picture Gallery*, vol.xviii.

2- Ashit Poul, Balaram Tripathy and Vasant Shinde (in press).
New archaeological discoveries in the lower Shatrunji basin,"*Him Kanti*"(Felicitation Volume in honour of Professor K.P.Nautiyal), Shreenagar, Garhwal.

3- The pottery was collected by Shri Alok Tripathy, Assistant Archaeologist, Archaeological Survey of India.

4- For Red pinted pottery from Dwarka see Ansari,Z.D. and Mate,M.S.1966. *Excavation at Dwarka*.Poona:Deccan College.

سوهار و اد- دور، در امارات متحدهٔ عربی، به دست آمده‌اند.[1] سفالهایی با پوشش تزیین‌دار سیاه رنگ از محلهای باستانی اد- دور و جانوسان (در بحرین) یافته شده‌اند.[2] در یک مقایسه، تزیینات روی این سفالها با تزیینات سفالهای یافته شده در هند غربی یکسانی فراوانی را از نظر سبک نشان می‌دهند.

بهر حال، برنامهٔ تحقیقات گروه فراتر از پیشنهاد دربارهٔ اشتراک سنت یک قطعه سفالینه‌یی‌ست که از دریای شمالی عرب عبور کرده است. گروه می‌خواهد مکانهایی مانند مراکز صنعتگری و خط سیر مهاجرت این سفالینه‌ها را تعیین نماید.[3] یک "سکهٔ مربع شکل مسی هندی فرسوده" در اد-

1- Kervran,M. 1996.
Indian Ceramics in Southern Iran and Eastern Arabia, Repertory, Classification and Chronology. In *Tradition and Archaeology: Early Mritime Contacts in the Indian Ocean*, H.P.Ray and J.F .Salles eds.,pp.37-58. New Delhi:Manohar.

2 - The Indian Provenance for Decorated Black Ware was first suggeted by Salles, j.F. in 1984.

3 - The research programme on the decorated Black Ware was initiated by a discussion with Prof.J.F. Salles (C.N.R.S.,Lyon) in New Delhi in early 1993 by the second author. Their dialogue on the DBW subsequently developed through further meetings and texchange of research material. In early 1995 Prof. Salles send him a sample of 17 fragments of the DBW recovered from the site of Ed-Dur. He started search for comparable pottery in India, especially among the excavated pottery form western Indian sites in the collection of ther Deccan College, Pune. A programme of thin section anaalysis was also undertaken on the Ed-Dur samples at the Department of Earth and Planetary Sciences, Univesity of Allahabad. Deocration on some Ed-Dur samples could be compared with similar pottery fragments from Dwarka. A single fragment of the black ware recovered from Elephanta island near Mumbai was found to be of the same fabric (surface colour and core) with two sherds from the Ed-Dur sample. Thin section analysis of these three sherds aslo revealed similar clay composition.

دور پیدا شده که تنها شیيء ساخته شده‌یی است که نسبت به سفالینه‌های یافته شده از مناطق خلیج فارس، تاریخی کهن‌تر دارد.[1] بنابراین، برای مشخص شدن ریشه‌های همسانی با فرهنگ شبه‌قاره، بایستی اشیای یافته شده از مناطق باستانی خلیج فارس مورد آزمایش قرار گیرند.

مطلبی تاریخی به منظور یافتن نشانه‌های اشیایی مربوط به زمان پیدایش مبادلات دریایی در سده‌های اولیهٔ بعد از میلاد بین مناطق تاریخی خلیج فارس و شبه قاره، توسط پیری پلاس، تهیه شده است. وی به کالاهایی اشاره می‌کند که در نخستین سده های ب.م. از بندر باری غازه /باروش به بنادر اومانا و آپولوگوس، در منطقهٔ خلیج فارس، صادرمی‌شد. کتیبه هایی نیز از تاجران پامیری، که در سدهٔ دوم پ.م. از خلیج فارس تا دهانهٔ رود سند سفر می‌کردند، اطلاع می‌دهند.[2] امروزه همچنان این ارتباط تجاری، از طریق گجرات، توسط بازرگانانی که آرد و پیاز به بنادر امارات متحدهٔ عربی حمل می‌کنند و در مراجعت خرما می‌آورند، تکرار می‌شود. به نظر می‌رسد که سوراشترا یکی از مناطق اصلی در شبه قاره برای تولید حبوبات و مواد لبنی برای عربستان است. مطلب تاریخی مورد اشاره، دربارهٔ سوراشترا می‌نویسد که این منطقه به عنوان سرزمینی حاصلخیز بوده که گندم، برنج، روغن کنجد و کرهٔ تصفیه شده تولید می‌کرده است. این کالاها دقیقاً یک سری اقلامی هستند که در آن متن به آنها اشاره شده‌که از هند غربی به عربستان، شرق افریقا و جنوب دریای سرخ (بحر احمر) صادر می‌شده است. تجارت دریایی بین شبه قارهٔ هند و سرزمینهای خلیج فارس بلاانقطاع در سرتاسر دوران تاریخی و سده‌های میانه ادامه داشت و در دوران حکومت استعماری نیز ادامه یافت.

1 - Haerinck, E., C.S. Philiphs, D.T.Potts and Guy Stevens. 1993. Ed-Dur, Umm al - Qaiwain (U.A.E.).In *Materialien zur Archaologie det Seleukiden und Partherzeit im Sudlichen Babylonien und im Golfgebiet*, H.van Uwe Finkbeiner, ed., pp. 183-93. Deutsches Archaologisches .Institute, Ableitung Baghdah, E. Wasmuth Verlag Tubingen.

2 - Salles, J-F. 1993. *The Periplus of the Erythrian Sea and the Arab-Persain Gulf*, Topoi, vol. 2/3: 493-523.

اجتماعات ثروتمند کشاورز و گله‌دار هاراپایی سورت، در زمانهای کهن، اشاره بر این حقیقت دارند که تشکیلات صادرات مواد غذایی سوراشترا سنتی طولانی داشته است. مکانهای باستانی روجی در سوراشترای مرکزی و والابی نزدیک خلیج کامبات، به گواه داده‌های باستان شناختی، به ترتیب جایگاههای مهم کشاورزی و مواد غذایی بودند. به نظر می‌رسد که کشاورزی در هر مرحله از استقرار در روجی اهمیت داشته است.[1] علاوه بر آن، نواحی ساراسوتی و سند نیز حاصلخیز بودند. در حقیقت وجود زمین مزروعی حاصلخیز، یکی از عوامل تعیین کنندهٔ جذب جوامع کشاورز اولیه در این ناحیه بود. این عامل نیز تا حدی سبب پیدایش و توسعهٔ تمدن هاراپایی محسوب می‌شود. بعید نیست که حجم فراوان صادرات مواد غذایی به نواحی خلیج فارس، نتیجهٔ فراوانی مواد کشاورزی در این منطقه بوده باشد. نظریهٔ مهم باستان شناختی در رابطه با صادرات اولیهٔ حبوبات از شبه قاره به نواحی پایین خلیج فارس، توسط سفالها و ظروف خشن جای حبوبات و غلات به دست آمده از ساحل دریای عمان، اثبات می‌شود. ظروف سند، که از نظر زمانی، تاریخی نزدیک به هزارهٔ سوم و اوایل هزارهٔ دوم پ.م. دارند، از کاوشهای رأس غاندا - قرارگاه فصلی کوچکی در ساحل غربی - و رأس‌الجونیز به دست آمده‌اند. این ظروف بهمراه سفال منقوش وادی سوق پیدا شده‌اند.[2] گرایشات استقرار در این محل باستانی از دورهٔ پیش از آغاز تاریخی تا دورهٔ تاریخی اخیر تغییری نکرده است. بعضی از بنادر مهم دورهٔ پیش از آغاز تاریخی مانند پراباس پاتان نیز وضعیت یکسانی را از آغاز پیدایش و در خلال دوره‌های تاریخی اولیه و اخیر حفظ کرده‌اند؛ اساساً به این دلیل که چند بندر طبیعی در کنارهٔ غربی هند وجود دارد. بندر سورت اهمیت بندری خود را همچنان در دوران استیلای شرکت هند شرقی

1 - Weber, Steven, A.1992. Food stress in South Asia: an explanation for culture change. In *South Asian Archaeology Studies*, G.Possehl, ed., pp. 253-259 . New Delhi: Oxford and IBH.
2 - See footnote No. 17 (Cleuzious, S.and M.Tosi 1989).

نگهداشت.

در خلال دورهٔ پیش از آغاز تاریخی، تصور می‌شود که زورقهای ساخته شده از نی و تخته‌های ضخیم برای تجارت دریایی بین درهٔ سند- عمان - خلیج فارس - بین‌النهرین استفاده می‌شده اند. اهمیت بیشتر از این نظر، فهم تکنولوژی دریایی از دورهٔ پیش از آغاز تاریخی است. قایق‌هایی با بادبان چهارگوش[1]، همچنانکه روی مهرها و طلسم‌های هاراپایی نمایش داده شده‌اند، وظایف دریانوردی را به کمک بادهای موسمی اقیانوس هند انجام می‌داده‌اند. این نوع دریانوردی از آن زمان تا دورهٔ سده‌های میانه قطعاً ادامه داشت. قایق‌هایی با بادبان سه گوش[2] برای نخستین بار توسط رومی‌ها در این ناحیه معرفی شدند و بعدها، در سده‌های میانه، روی کشتی‌های یک دگلی عربی مورد استفاده قرار گرفتند.

نیاز به همکاری پژوهشی

درآغاز اشاره گردید که کار پژوهش روی اقیانوس هند اساساً به خاطر عدم وجود همکاری پژوهشی بین دانشمندان هند، پاکستان، ایران و کشورهای خلیج فارس عقیم مانده است. بی‌شک فعالیتهای گروه اصلی نبایستی تنها در هند محدود بماند. ما مجبوریم فعالیت «گروه اصلی» را به بخشهای دیگر شبه قارهٔ هند، خلیج فارس و به کشورهای ناحیه گسترش دهیم. بهمین خاطر ناگزیر خواهیم بود برنامه مبادلاتی مطالعات باستان شناختی اقیانوس هند را توسعه دهیم و آرزو کنیم که سفالینه‌ها و اشیای دیگر برای مطالعات طرفین مبادله شوند. برای رسیدن به اهداف نهایی، برنامهٔ زیر پیشنهاد می‌شود:

۱- برگزاری اجلاس دوره‌یی دانشمندان برای تبادل آخرین اطلاعات و پیشرفتها در این زمینه. بی‌شک به دلیل وجود مرزهای بین المللی، که منطقهٔ

1 - The square sails.
2 - The lateen sails

نمی‌توانند به راحتی برای مطالعه و بازدید به آن مناطق رفت وآمد نمایند؛ تنها راه ممکن و آسان برای دستیابی به اطلاعات مورد نظر، وجود چنین اجلاس‌ها و گردهمایی‌ها می‌باشد. ما بایستی به همین خاطر تلاش جمعی را انجام بدهیم. علاوه بر اجلاس‌ها و کنگره‌ها، از بهترین راههای دسترسی به دانش و پیشرفتهای اخیر در این زمینه، در فراسوی مرزهای سیاسی، می‌تواند انتشار خبرنامه‌یی تحت عنوان «باستان‌شناسی اقیانوس هند» بر روی شبکه جهانی باشد.

۲- مبادلهٔ اطلاعات علمی دربارهٔ سفال، استخوان، بقایای گیاهی و دیگر اشیاء نیز پیشنهاد می‌شود. دانشکدهٔ تحقیقاتی دکن، در شهر پونه (هند)، دارای آزمایشگاهی کاملاً مجهزبرای تجزیه و تحلیل پرتونگاری است. دانشگاه بارودا نیز در خصوص تجزیه و تحلیل کتیبه‌ها و سفالینه‌ها مجهز به امکانات عالی است. اطلاعاتی که در این دو مرکز عالی تهیه می‌شود، می‌توان برای علاقه‌مندان ارسال نمود. اطلاعات در مورد کشتی‌های غرق شده را می‌توان با استفاده از منابع ادبی و تسهیلات باستان شناسی زیر آب به دست آورد. انستیتوی ملی اقیانوس‌شناسی گوا، در هند، کاوشهای باستان شناسی زیر آب را توسط پروفسور اس. آر. رائو آغاز کرده است. این به ما کمک خواهد کرد که اطلاعات بیشتری را، در مورد میراث فرهنگی مشترک شبه قارهٔ هند و ایران تهیه نماییم. امیدواریم که چنین امکاناتی در ایران و پاکستان نیز به وجود آید. اطلاعاتی که در این کشورها تولید شود، می‌تواند برای ارزیابی اهداف مشترک در اختیار پژوهشگران صدیق این کشورها قرار گیرد. فهم بیشتر از مطالعهٔ راههای کهن زمینی و دریایی و مکانیسم مبادلات و مواد فرهنگی مشترک با همکاری جمعی در آینده امکان‌پذیر است.

*****

میر کرم علی خان تالپر، والی سند

به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی

دیوان کَرَم

مقدمه

میرکرم علی خان تالپر (=تالپور) متخلص به "کرم"، از حاکمان و فرمانروایان سند بوده است. تاریخ ولادتش معلوم نشد. وفاتش به سال ۱۲۴۴ هـ ق/۱۸۲۸ م رخ داده است. وی ملقب به "سرکار عظمت مدار" و متخلص به "کرم" بود. سجع مهر وی چنین بوده است :

به حقّ حضرت نبّی و کریم　　　کرد با من کرم علّی العظیم

علاوه بر این، برنگین خاتم (=انگشتری) وی این جمله حک شده بود:

«بندهٔ آل علی کرم علی»

در تکملهٔ مقالات الشعراء این گونه آمده است: "به تاریخ ۱۲ جمادی‌الثانی سال ۱۲۴۴ هـ ق وفات یافت. "باغ ارم" و "بادا بهشتش بارگاه" تاریخ وفات اوست. در مقابر تالپوران حیدرآباد، در گنبد خاص مدفون شده و بر سنگ مزارش این کتیبه ثبت است :

«تاریخ‌وفات مرحوم جنت آرام‌گاه میر کرم‌علی‌خان تالپر علیه‌الرحمة - دوازدهم جمادی الثانی ۱۲۴۴ هـ ق»

میر کرم علی تالپور، بعد از وفات میر غلام علی خان تالپور (متوفی

۱۲۲۷ ه‍ق) حکومت سند را در اختیار گرفت. دانایی و آگاهی او از سیاست، کشورداری و خدمتگزاری به مردم، او را معروف و مشهور و محبوب روزگار گردانید. عالمان و ادیبان و شاعران و عارفان او را دوست می‌داشتند. وی خودش ادیب و سخنور و سخن سنج و صاحب ذوق بود. همواره محضرو دربار او، مجمع شاعران و سخنوران بود، مانند: میر عظیم الدین تتوی، میر مایل تتوی، مخدوم نور محمد بوبکانی، آخوند نور محمد هالایی، میرزا خسرو بیگ چرکس، میر صابر علی صابر تتوی، میر کاظم شاه سر خوش، سلیمان صباحی، عبدالمجید جوکیو صاحب تاریخ بلوچی، منشی صاحب رای آزاد، میر هوتک افغان، آقا محمد عاشق میرزا مظهر، سید طباطبایی، منشی دوله رام.

حضور این شاعران و ادیبان در محضر او، باعث شد که به شعر و شاعری و غزل گویی روی آورد. مجموعه غزلیات او دیوان کرم است که با تخلص "کرم" و با تلمیح به نام مبارک حضرت علی ابن ابی طالب (ع) اشعار خود را مقام ارجمند و والا بخشیده است.

این دیوان والامقام تاکنون به طبع نرسیده است. اینک برای نخستین بار نگارنده بخشی از آن را برای درج در فصلنامه دانش تصحیح کرده است. اثر ارزندهٔ دیگری از میر کرم علی خان تالپور باقی مانده است به نام مجموعه‌دلگشاکه در آن، اشعار زیبا و دلنشین شاعران قدیم و جدید راگلچینی کرده و بر آن دیباچه‌یی نگاشته است. این مجموعه مشتمل بر شش فصل است: فصل اول در قصاید، فصل دوم در غزلیات، فصل سوم در مفردات، فصل چهارم در مقطعات، فصل پنجم و ششم در ساقی نامه‌ها و قطعات نثر. دربارهٔ این مجموعه خود گفته است:

در بحر سفینه باشد این نیست عجب   در ضمن سفینه بحر باشد، عجب است[1]

---

۱. مخدوم ابراهیم خلیل؛ تکملهٔ مقالات الشعراء، مرتبهٔ مرحوم سید پیر حسام الدین راشدی، چاپ سندهی ادبی برد (= انجمن ادبی سند)، کراچی، ۱۹۵۸ م، ص ۷۲۸-۷۲۹. علاوه بر مأخذ موردنظر در تاریخ سند نیز از این خاندان یاد شده و نیز مقالات و رسالات گوناگون در مجلات و روزنامه‌ها به طبع رسیده است. کتابخانهٔ تالپوران و آثار تالپوران در «محکمهٔ آثار قدیمهٔ» سنده موجود است.

حاکمان و والیان و فرمانروایان تالپوری در سند، اکثراً شاعر و ادیب و سخنور بودند، مانند: میر صوبدار خان، میر فتح علی خان، میر غلام علی خان، میر محمد خان، میر شاهنواز خان، میر کرم علی خان (کرم) (متوفی ۱۲۴۴ هق)، میر مراد علی خان (علی) (متوفی ۱۲۴۹ هق)، میر صوبدار خان (میر) (۱۲۱۷-۱۲۶۳ هق)، میر فتح علی خان ثانی، میر محمد علی خان (بهروز) (۱۲۴۴-۱۲۷۸ هق)، میر نور محمد خان (اول)، میر محمد نصیر خان (جعفری)، (۱۲۱۹-۱۲۶۱هق) میر حاجی محمد خان، میر یار محمد خان (مؤلف تاریخ فریئر نامه) (متوفی ۱۲۷۹ م)، میر محمد حسن علی خان (حسن) (۱۲۴۰-۱۳۲۴ هق)، میر عباس علی خان (مؤمن) اول، میر احمد حسین خان، میر عبدالحسین خان سانگی (۱۸۵۱-۱۹۲۴ م)،میر شهداد خان (حیدری) (متوفی ۱۲۸۴ هق)، میر محمد حسین علی خان (حسین) (متوفی ۱۲۹۰ هق)، میر خدایار خان، میر احمد یار خان، میر حاجی نور محمد خان ثانی، میر عباس علی خان ثانی، میر حسن علی خان، میر حاجی علی بخش خان، میر نور محمد خان ثالث (مالک کتب خانهٔ تالپوری)، میر مراد علی خان، میر علی خان.

دیوان کرم

سر مطلع دواوین رنگین مضامین ناظمان اقلیم سخن، و واقفان این گرامی فن، حمد حضرت ملهم ذوالکرمی است که: این «فیه رضیّة» را از کمال کرم و کرامت ، موصوف به صفت «و ایدنا بروح القدس»[1] ساخته، و هر قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی ، طبع زاد سراپا ارشادشان را از راه بلند فطرتی و رنگین طینتی، به تلامذ و توارد معانی دقیق و مضامین پر تحقیق،که ترجمان این خوش بیان مدلولهٔ «الشعراء تلامیذ الرحمان» می‌باشد، پرداخته:

تعالی اللّه که دارد زیب دیوان — به حمد ناظمی این تازه دیوان
که در نظم سخن فیضش قدیم است — ز فیضش با «کرم» لطف کریم است

---

۱. قرآن کریم : سورة ۲ (البقرة)، آیه ۸۷ و ۲۵۳ (م).

و حسن مطلع قصاید پر فواید، و غزلیات کرامت آیات هر دیوان زیبا نگار سخن سنجان عالی مقدار، نعت حضرت سرور کاینات، مفخر موجودات علیه و علی آله الصلوٰات و اکمل التحیات - و منقبت حضرت شاه اولیاء الموصوف به صفات: «انا مدینة العلم و علی بابها»[۱] و «علی منی بمنزلة هارون من موسیٰ - علیه التحیّة و الثناء»، و مدح اولاد کرام - علیهم‌السلام - آن حضرت عالیات است، که شعرای نامدار هر روزگار بعد داستان آرای محامد الهی و قطعه پیرای نعت حضرت رسالت پناهی بهره مند سعادت ابد و سربلندی سرمدی گردیده، ادهم خیال و شبدیز مقال را به توصیف هر شاه فرد این غزل دوازده بیتی که بر دروازهٔ برج فلک رشد و ارشاد کتابه آرای پیش طاق ایجادند، و شاه فرد آخرین این غزل بی بدل که عبارت از حضرت «امام محمد مهدی عج» است به مضمون هدایت مشحون «نور علی نور» مقطع غزل مذکور می‌باشد، در میدان سخنرانی و مناقب خوانی دوانیده، در مخمس اوقات لیل و نهار، و مسدس جهات عشرت سمات این دور دوّار، از فیض رسای فکر رسا، و صفای طبع مصفا، به نظم دیوان اشعار آبدار پر از هرگونه اشعار می‌پردازند. و نام نامی خود را، به این نشان، رشک صد گلستان، در تبیین مقامات حس و عشق و توصیف ساقی جم جام، و مطرب خوش کلام و شراب و کباب، و سیرگل و گلزار، علی الخصوص تماشای گلشن همیشه بهار، خوبی رخسار نگار تعریف قد و قامت دلدار، و حسن رفتار، و شیرینی گفتار یار گلعذار یادگار روزگار می‌سازند.

در این دیوان که گلزار جمال است[۲] — خیالم همدم اهل کمال است
گل نعت نبی (ص) را داد تزیین — شدم در مدح آل (ع) پاک گلچین
گل اندر گل، گلستان در گلستان — بود هنگام سیر این تازه دیوان

اما بعد چون در هر عصر و زمان و هر عهد و اوان، سخن سنجان متقدمین آرایان متأخرین به فیض حضرت ملهم برحق و مؤید مطلق به جهت

۱ - حدیث شریف: معجم المفهرس لالفاظ الحدیث.
۲ - دراصل: چنانست.

مطالعهٔ یاران یک رنگ، و نکته یابان بـافرهنگ تـرتیب دیـوان داده‌انـد. ایـن امیدوار نگاه کرم جناب حضرت علی‌الولی (ع)، المتخلّص بالکرم، و المسمی به «کرم علی» - عفی عنه -، به فیض سرمایهٔ عشق ازلی، و به یمن سـرایـهٔ کرامت لم یزلی در تبعیّت شان، کمیت قلم را در این میدان کرم جولان ساخته، به ترتیب دیوان می‌پردازد، و به امید شرفیابی قبولیت جناب حضرات کرام - علی افضلهم و علیهم الصلوات والسلام - که از صدق جـان، دم مـحبت و مداحی شان می زند، شهرهٔ روزگار و هدیهٔ محفل یاران سخن شعار می‌سازد.

گـــر ز کس ســـهوی رود انـــدر کـــلام　　　بـــه کـــه در پـــوشند آن را، والســـلام



[قصاید]:

هذا اوان الشروع فی المقصود بتأیید کرامات المـلک الودود و عـلیه توکلت و هو حسبی نعم المولی و نعم النصیر:

نعت حضرت رسول (ص) و منقبت اهل بیت (ع)

یک شب اندر خـواب بـودم سـر بـه بـالین قـرار
دیـدهٔ دل مـحو حـیرت از خیـال روی یـار

نـاگهـان آمـد نـدای هـاتفی در گـوش مـن
گـفت کـای مـداح شـاه دیـن امـیر نـامدار

زود بـر خـیز و بگـو مـدح شهنشاه دو کـون
آن شهنشـاهی کـه بـاشد در دو عـالم شهریـار

شـاه دیـن شـیر خـدا، ابـن عـم خیرالورا(ص)
آن وصـی مـصطفی(ص) و نـایب پروردگـار

هـمدم خـیر البشـر، شـبیر و شـبر را پـدر
سـرور نـیکو سـیر فرمـانده عـالی تبـار

واقـف عـلم لدنـی مـحرم اسـرار حـق
صـاحب سـیف و عـلم، شـاهنشه دلدل سـوار

گفت:جبریل از جناب‌حق به‌شانش در اُحد:

«لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار»

سرورا، بی کس نوازا، از غلامان توام،

از غلام خویش چشم مرحمت را برمدار

دست دل در دامنت از صدق‌جان محکم زدم

بر در دیگر نخواهم سود روی انکسار

چون تویی در هر دو عالم دستگیر بی کسان

دستگیری کن مرا، دست تو، دست کردگار

از حسن (ع) دارم رجا، کز غایت لطف و عطا

جرم من روز جزا بخشاید از پروردگار

شاه مظلومان حسین‌ابن‌علی(ع)،جان نبی(ص)

باشد امیدم که گردد شافعم روز شمار

چون شهادت یافت از دست ستمکیشان شام

آه! گر بودم به عهدش، کردمی جان را نثار

آدم آل عبا(ع)، دارای دین زین‌العباد(ع)

از جنابش انبیا و اولیا را افتخار

مقتدای مؤمنان،باقر امام(ع) انس و جان

جعفر صادق(ع) کز و دین خدا شد آشکار

یاوری از موسی کاظم(ع) همی خواهم مدام

و از علی‌موسی‌رضا(ع) باشم همیشه کامکار

از تقی(ع) ذوالکرامت و از نقی(ع) ذوالکرام

چشم امید عنایت باشدم لیل و نهار

یاحسن‌عسکر(ع)،به‌حال زار من بخشایشی

خواهم از لطف تو گردم در دو عالم رستگار

ای شهنشاه دو عالم مهدی(عج) صاحب زمان

از کرم بنما.لقای خویش با این خاکسار

میر ما فتح علیخان دوستدار اهـل بـیت(ع)
دولت و اقبـال و عـمرش باد همیشه پایدار

ای «کـرم»! دارم امـید از درگـه آل عبـا(ع)
برسرت پیوسته باشد، سایهٔ هشت و چهار(ع)



منقبت اهل بیت (ع)

جــز درگــه شــاه نــجف،دارم در دیگرکجــا؟
خواهم شفیع من شود،در حشر حسن‌المجتبی(ع)

از دور چـرخ فـتنه جو، پروا نـدارم زانکـه هست
در هـر دو عـالم دست مـن،دامـان شـاه کـربلا

پـیوسته از اعـدای دیـن، بـودی دل پـاکش غـمین
دیدی بسی رنج و تعب، دارای دین زین‌العبـا(ع)

ای مظهر حق الیـقین، جـعفر امـام صـادقین(ع)
بـردرگـهش مـالم جـبین،پـیوسته بـا صـدق و صـفا

موسی کاظم(ع) میر من، در هر دو عـالم پـیر مـن
بـــخشد هـــمه تـقصیر مـن،آن شـافع روز جـزا

ای صــاحب فــضل و کـرم،وای سـرور عـالی هـمم
از بیدلان بردار غم، سلطان علیْ موسی‌الرضا(ع)

بـینم حـریم شـاه دیـن،بـاشد درش حـبل المتین
شـادم کـند جـان غـمین،لطـف تـقی(ع) مـقتدا

نام نـقی(ع) از صـدق جـان، بـاشد مـرا ورد زبـان
از فـضل و لطـفش هـر زبـان، دارم بـه دل امـیدها

دارم امــید از عسکـری، کـز راه مسکـین پـروری
جــرمم بــه روز داوری، بخشــایدم بـهر خـدا

ای‌حضرت صاحب زمان(عج)،وای قبلهٔ کون‌ومکان
گویم به‌یادت هر زمان،مهدی بیابنمالقا
از خاندان طیبین، و از دودمان طاهرین
بهر امید پاکدین، خواهم دعا صبح و مسا
«فتح علی خان» میر ما، خاقان عالمگیر ما
باشد به حفظ پیر ما، با دولت عمر و بقا
شاهان دین را بنده‌ام،با مهر ایشان زنده‌ام
کرم از «علی»(ع) یابنده‌ام،باحرمت آل عبا(ع)

[غزلیات]:

کارساز ما به فکر کارما[1]

لطف ایزد هست هردم یار ما — رونق دیگر بود در کار ما
از نسیم فیض او خواهد شکفت — گلبن امید در گلزار ما
در شبی دیدیم رویش را به خواب — آفرین بر طالع بیدار ما
مطلع خورشید گردد منفعل — از جبین مطلع الانوار ما
سر نپیچیدیم از فرمان او — عهد ما این است و این اقرار ما
طبع نور از فیض ما پر نور باد — یافت نظمش رونق از اشعار ما
نیست حاجت تا «کرم» سازد بیان — کارساز ما به فکر کار ما

فصل گل

جانان بیا ز لطف بر افکن نقاب را — شرمنده ساز از رخ خود آفتاب را
فصل گل است بادهٔ رنگین به جام کن — بیهوده نشنوی، سخن شیخ و شاب را
بیتی چو ابروان تو هرگز ندیده‌ام — دیدم ورق ورق همه عالم کتاب را
بی آب گوهر است کم از پارهٔ خزف — بهر خدا به هیچ مریزید آب را
خواهی که روز حشر «کرم» سرخ رو شوی — کن ورد خویش نام « شه بوتراب(ع) را»

۱ - دراصل : «بسم اللّه الرحمن الرحیم» دارد.

شاد باش

جان من ترک کن جدایی را — مده از دست آشنایی را
مهر را منفعل رخت دارد — کن نگه صنعت خدایی را
تیغ ابرو، زمان زمان چه زنی — کس نزد تیغ آزمایی را
ساقیا موسم بهار آمد — چند کوشیم پارسایی را
مه به پیش رخ تو تاب نداشت — کرد قانون[1] جبهه فرسایی را
تا به سوی چمن ، چمان رفتی — گل فرو هشت، خود نمایی را
کند از شرم قامت تو زباغ — سرو بی پا گریز پایی را
شاد باش ای «کرم» که خواهد کرد — دست «حیدر(ع)» گره گشایی را

حرف شیرین بگو !

چه گویم من آن نازک اندام را — که گسترده بهر دلم دام را
ز لعل لبش یافتم بوسه یی — گرفتم به کام دلم کام را
گل آرزویم ز شادی شکفت — چو دیدم من آن نازک اندام را
ز رخ زلف مشکین برافکنده‌ای — چه خوش صبح فرموده‌ای شام را
نظر بر من افکن که بی خود شوم — نخواهم دگر گردش جام را
ز لعل لبت خورده ام گل شکر — نخواهد دلم نقل بادام را
شکر لب، بتا ! حرف شیرین بگو — که شیرین کنم زان سخن کام را
شب و روز وردم بود «یا علی(ع)» — ز روز ازل خواندم این نام را
"کرم" از «علی(ع)» مدعا کن طلب — که یابی به تأیید او کام را

مشکل گشا

کیست کز حال دلم آگه نماید یار را — گوید از حال دل غمدیده‌ام دلدار را
در بهاران دل نخواهد تا کنم گلگشت باغ — بی تو خوش هرگز ندارم دیدن گلزار را

---

۱ - دراصل : قانوش (؟)

گر دلم را از وصال خود شبی خرم کنی[1] آتش رشک و حسد سوزد دل اغیار را
مشکلم آسان نماید داور مشکل گشا(ع) زان که دست همتش آسان نماید کار را[2]
غم نداری ای «کرم» از گردش گردون دون ورد خود کردی چو نام حیدر کرار را

لوح دل

دل به‌آن زلف دوتا،اکنون نمی بندیم ما از ازل نام خوشش بر لوح دل کندیم ما
جزمن‌وفرهادومجنون،عاشق ودلداده کیست؟ طبل زن ملک محبت را همین چندیم ما
لاف خوبی گرزند نرگس به چشم پرفنت پیش چشمت دست هایش را به هم بندیم ما
عاشق آن باشد که دارد باوصال یار دست برغم مهجوری فرهاد می خندیم ما
گفتمش برحسرت ما التفاتی با شدت از وفا گفتا «کرم» را یار دل بندیم ما

دل به نو می دهیم !

دل با تو می‌دهیم و به جا می‌کنیم ما گر خود نگیریش به کجا می کنیم ما
شمشاد پیش قدت[3] لافد، اگر به باغ پیشت ز پافکنده دو تا می کنیم ما
کردیم نسبت سر زلف ترا به مشک بیهوده گفته‌ایم و خطا می کنیم ما
غلمان و حور آن که به وصفش سخن کند بر یک کرشمهٔ تو فدا می کنیم ما
تا حسن بی زوال تو در ازدیاد باد دانی به روز و شب چه دعا می کنیم ما
از هاتفی رسید به ما مژدهٔ طرب کام «کرم» ز لطف عطا می کنیم ما

شکر خدا که یار آمد !

شکر خدا که یار بیامد به کام ما و این آهوی رمیده در آمد به دام ما
ای سرو، جلوهٔ تو پدیدار می شود وقتی که در چمن رسد آن خوش خرام ما
آن نازنین صنم ز رقیبان فتنه کیش منت خدای را که گرفت انتقام ما

---

۱ - خورم : دراصل .
۲ - کررا را : دراصل .
۳ - قد : دراصل

ما کوی دوست را به دوعالم نمی دهیم
باشد کسی به کعبه رساند سلام ما

از روز رستخیز ترا اضطراب چیست ؟
شاهنشه،«علی» است،«کرم» چون امام ما

عاشق مسکین

چه نسبت لعت به رویت رخ زلیخا را
فدای حسن تو سازم هزار عذرا را

دگر به عاشق مسکین نگاه گرم مکن
که نیست تاب زگاه تو سنگ خارا را

به سینه‌ام دلم از غمزه کرده‌ای غارت
چنان که چانک[1] و گلوی مطاع نعما را

به دام زلف تو جانان دلم در افتاده
قضا ببست به بند تو پای عنقا را

بیا به چشم من ای دوست از کرم جا کن
کسی به جز تو سزاوار نیست اینجا را

به من ز قند لبت بوسه‌یی عطا فرما
که می دهند شکر طوطی شکر خا را

هزار بار به کوی تو رفته برگشتم
رقیب ره ندهد تا ببوسمت پارا

به صحن باغ شنیدم که سرو، می لا فد
ندیده است مگر آن بلند بالا را

کنون دلم نبود مایل پریرویان
«کرم» همیشه بود محو روی زیبا را

جان من، کرم فرما !

جان من بر سرم کرم فرما
بزم من غیرت ارم فرما

رام گردیده می رمی[1] از من
کیست می گویدت[2] کرم فرما

از کمال وفا و غایت لطف
بندهٔ خویش محترم فرما

جور از حد مبر به خستهٔ غم
جان من شاد خاطرم فرما

کلبه ام از قدوم میمونت
روشن از خویش دلبرم فرما

«یا علی(ع) ولی !» به حق بینی
سرخ رو روز محشرم فرما

در دو عالم به «چهارده‌معصوم(ع)»
«یا علی(ع)!» بر «کرم»، کرم فرما

---

۱. چانک : می رهی : دراصل .
۲ - می گوید راست : ن .

آن لب معجز نما بگشا

بیـــا در کـــلبه ام از لطـــف بـــند قبـا بگشـا

بـه یک بگشـادنش از مشکـل مـا،عقده‌هـا بگشـا

مـه و خـورشید را بـراوج گـردون جـلوه‌گـربینم[1]

تــو هـم از عـارض زیبـا،نقـاب ای دلربـا بگشـا

دلم دانســـته افتـــاده است در دام ســـر زلفت

کجا بگریزد از دستت ؟ بیـا بـندش ز پـا بگشـا

مـــعطر تــا شــود عـالم زبـوی عـنبرین مـویت

خـــدا را عقده‌هـــای آن خـــم زلف رســـا بگشـــا

نـــبینم[2] نکـــتهٔ مـــوهوم، یـــعنی آن دهـــن هـــرگز

تکـــلم کـــن ! تکـــلم ! آن لب مـــعجز نمـا بگشـا

هجوم آورد بـر مـن هـر طـرف امـراض نفسـانی

خـــدایـا رحـم کـن ! بـر مـن در دارالشفـا بگشـا

«کرم» از جان غلام درگـه «آل عبا(ع)»بـاشد

گره از مشکـلاتش‌ای «شه مشکـل گشـا»بگشـا

*****

---

۱ - جلوه گزینم: دراصل .

۲ - نه نیم : دراصل

دکتر مهر نور محمد خان [1]

خان آرزو در عرصهٔ ادب و تحقیق

بعد از درگذشت اورنگ زیب عالمگیر (م.۱۱۱۹هق) پادشاه تیموری اگرچه آن تشویق و سرپرستی که شاهان در دورهٔ تیموریان متقدم هند از سرایندگان، فاضلان و دانشمندانِ زبان و ادب فارسی می کردند و موجب جلب و کششِ آنها به شبه قاره بود، به شدتِ خود باقی نماند، باوجودِ این در دورهٔ تیموریانِ متأخر دانشمندان، محققان و ادیبانی مانندِ خان آرزو[2] به میدان ادب قدم نهادند و در تمام رشته‌های زبان و ادب فارسی آثار بسیار ارزنده و گرانمایه‌ای را به وجود آوردند.

سراج الدین علی خان معروف به خان آرزو یکی از نوابغ ادبی است که از سرزمین مرد خیز و ادب پرور شبه‌قارهٔ پاکستان و هند برخاست. وی نه‌تنها سراینده ای زبردست و ادیبی ماهر بود بلکه در فنِ زبان شناسی، فرهنگ‌نویسی، شعر شناسی، نقدِادبی و شرحِ متون نیز "اقتدار و دستگاه"[3] کامل داشت و درمیان دانشمندان و ادیبان سدهٔ دوازدهم هجری هیچ کس مانندِ وی جامع جمیعِ علوم و فنون[4] نبوده است.

خانِ آرزو به علت تنوعِ آثار و کثرتِ تحقیقات و لغت دانی،

---

۱. استاد و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین - اسلام‌آباد

۲ - سراج الدین علی خان آرزو معروف به "خان آرزو" (۱۱۶۹-۱۰۹۹ هق) از شاعران و ادیبان ممتاز سدهٔ دوازدهم هجری است. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ احوال خان آرزو ر.ک به جمیل جالبی، تاریخ ادب اردو، جلد دوم ، صص ۱۴۸-۱۶۴، خان آرزو،حیابان گلستان، مقدمه، صص سیزده - هفده، سیدعلیرضا نقوی، تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان، صص ۳۲۳-۳۳۲، و ریحانه خاتون، احوال و آثار سراج الدین علی خان آرزو.

۳ - تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۳۰.

۴ - همان ، ص ۳۲۳.

سرشناسِ‌قران خود بود. او در رشته‌های مختلف ادبی فارسی و اردو درمقام اجتهاد قرار داشت[۱] و نه‌تنها روند و سیرادبی عصر خود بلکه ادب ما بعد را نیز تحت تأثیر عمیق قرار داد. وی اصول و نقد ادبی فقه اللغتِ‌فارسی و اردو را وضع و پایه‌گذاری نموده مسیرِ جریان فرهنگ‌نویسی آینده را متعین ساخت[۲].

در نگاهِ معاصران، خانِ آرزو از جایگاهِ بسیار بلند و رفیعی برخوردار است. در تمام تذکره‌های آن زمان عظمت و فضیلتِ‌ادبی وی مورد سخن قرار گرفته است. به نظر میر تقی میر، در عصر او هیچ محقق و شاعری بهتر از وی نبود. میر تقی در نکات الشعرا خانِ آرزو را بدین گونه مورد تجلیل قرار می دهد:

" شاعر زبردست قادر سخن عالم فاضل تا حال همچو ایشان به هندوستان جنت نشان بهم نرسیده بلکه بحث در ایران می رود".[۳]

میر حسن در تذکرهٔ شعرای اردو او را بعد از امیر خسرو دهلوی بزرگترین شاعر هندوستان به حساب آورده، می‌گوید:

"سرگروهِ‌سخن سنجان،استادِاستادان... بعد از امیرخسرو چنین‌صاحبِ‌کمال، پرگو و خوشگو به مسامع عالمیان نرسیده".[۴]

فتح علی خان وی را به خطاب "چراغِ‌محفل فصاحت" معنون می کند؛[۵] لالا تیک چند بهار در دیباچهٔ فرهنگ بهارِعجم و میر محمد محسن اکبر آبادی در محاکمات الشعرا خان آرزو را به‌عنوان "سراج‌المحققین" یاد کرده‌اند.[۶]

امام بخش صهبایی دهلوی که از محققان و ناقدانِ‌بزرگ شبه قاره بود خانِ آرزو را بنام "خان تحقیق نشان" یاد می‌کند.[۷] محتشم علی قلی خان وی را "استاد سراپا ارشاد" و شاه آفرین لاهوری وی را "امام سخنوران" می نامد[۸].

قایم چاند پوری درتذکرهٔ مخزن نکات می‌گوید:"بالفعل در فضیلت و

---

۱ - مباحث، ص ۶۸-۶۹.
۲ - همانجا، ص ۶۸-۶۹.
۳ - رام بابو سکسینه؛ تاریخ ادب اردو، ص ۶۱.
۴ - همانجا.
۵ - همانجا
۶ - محاکمات الشعرا، ورق ۷ ب و ۸.
۷ - تنبیه الغافلین، ص شصت.
۸ - گزینهٔ مجمع النفایس، ص ۱۱.

کمال ، فوقش متصور نیست.حق تعالی سلامتش دارد و زیاد برین، از کمالاتِ‌آن بزرگوار مثلِ من هیچ مدان چه نویسد که شمارهِ قطرهٔ آب باران نمودن سیاحتِ افلاک پیمودن است".[1]

قاضی حافظ مشتاق، صاحبِ‌تذکرهٔ گلشنِ مشتاق وی را با القاب "سراج وهاج محفل سخندانی و چشم و چراغِ آرزومندان مجلس غزل خوانی" یاد کرده است[2].

نصرالله خان خویشگی در گلشن همیشه بهار راجع به خانِ‌آرزو می‌نویسد: «آرزو تخلص، سراج الدین علی خان نام، اظهار حالش معرّا از آرزوست، چه عالمی بانامش بصد آرزو متوجه».[3]

مولانا محمد حسین آزاد در سخندان فارس، خانِ‌آرزو را به نامهای "فیلسوف لغت فارسی" و "محقق ماهر زبان فارسی" یاد می کند.[4]

بگفتهٔ عابد رضا بیدار صاحب گزینهٔ مجمع النفایس، کم باشد که ادبا و شعرای معاصر یکی از فاضلان زمان خود را بدین نمط خراج تحسین پیش کنند، چنانکه آرزو از معاصران خود بخشش وافر یافته.[5]

خان آرزو ذوق شعری و ادبی را به ارث برده بود؛ به همین علت از همان جوانی به سرودن شعر و تألیف کتابها پرداخت. او در شانزده سالگی غزلی سرود، با مطلع زیر:

این حلقه حلقه زلف سیاه تو دام کیست این شوخ شوخ آهوی چشم تو رام کیست؟[6]

وی کتاب خیابان گلستان را نیز در اوان جوانیش[7] تألیف کرد که شاهد بارزی بر تسلط و چیرگی او در شعر و ادب فارسی است. خان آرزو در رشته‌های مختلف ادبی ، آثار پرارزش و ماندگار به یادگار گذاشته است که

---

۱ - همانجا.
۲ - پیوندهای فرهنگی ایران و پاکستان، ص ۳۶۷.
۳ - گلشن همیشه بهار، ص ۵۳.
۴ - سخندان فارس، ص ۴۹.
۵ - گزینهٔ مجمع النفایس، ص ۱۱.
۶ - گزینه مجمع النفایس، ص ۳.
۷ - خان آرزو ؛ خیابان گلستان رانخستین بار دربیست سالگی در۱۱۱۹ هـ تألیف کرد و سی سال بعد از آن در ۱۱۴۹ هـ آن را مورد تجدید نظر قرار داد. خیابان گلستان،مقدمه، ص بیست و هشت.

می‌توان آنها را به موضوعات زیر دسته بندی کرد:
ا . کلیات اشعار، ب . فرهنگ نویسی، ج . معانی و بیان و صرف و نحو د . زبان شناسی ، هـ . نقد ادبی ، و . تذکره ، ز . شروح ، ح . متفرقات (رسایل و مکاتیب).

کلیات اشعار :

کلیات فارسی آرزو بیش از سی هزار بیت[1] دارد که شامل غزل، قصیده، ترکیب‌بند، ترجیع بند، مخمس، مثنوی و متفرقات است. وی بعضی دواوین غزلیات خود را در جواب شاعران ایرانی مانند شفیعای شیرازی، سلیم تهرانی، بابافغانی شیرازی و کمال خجندی[2] سرود که دلیل بارز کمال مهارت وی در شعر گویی است.

علاوه بر این ، اشعار اردوی خان آرزو به صورت پراکنده در تذکره‌ها موجود است.

فرهنگ نویسی :

آرزو اگرچه درانواع مختلف مهارتهای ادبی آثار پر ارزش به‌یادگار گذاشته است، ولی موضوع اصلی فعالیت‌های ادبی وپژوهشی او فرهنگ‌نویسی است. وی در فن لغت نویسی به سبب مهارت داشتن در فنون شاعری، نقد، شرح، تفسیر و زبان شناسی بر سایر فرهنگ نویسان برتری دارد[3]. آرزو در لغت نویسی از اطلاعات و تسلط خود بر زبانهای‌فارسی وسانسکریت استفادهٔ زیادی کرد، چنانکه درآثارادبی جابه جا به این امر اشاره کرده است. سراج اللغات، چراغ هدایت، نوادر الالفاظ و زواید الفواید او همواره مورد استفاده و توجه دانشمندان، پژوهشگران و استادان زبان و ادب فارسی بوده است. سراج اللغات[4] آرزو در علم نقد لغت است نه یک فرهنگ

---

۱ - تاریخ ادب اردو، ص ۶۲، گزیده مجمع النفایس ص ۶.

۲ - تاریخ ادب اردو، صص ۱۵۱-۱۵۲.

۳ - مباحث ، ص ۴۵.

۴ - سراج اللغات شامل حدود چهل هزار واژه فارسی است.این فرهنگ در۱۱۴۷ هـ تألیف شد و به ترتیب الفبایی است. برای اطلاعات بیشتر ر.ک به فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، صص ۱۰۹-۱۱۴و خیابان گلستان،مقدمه، ص نوزده و بیست.

محض واژه‌ها. نویسنده در این کتاب واژه‌های فرهنگ‌های پیشین مانند فرهنگ رشیدی و برهان قاطع را مورد بررسی و نقد قرار داده و توافق و اشتراک زبانهای فارسی و هندی را به اثبات رسانیده است.

چراغ هدایت نیز دلیل بارز طبع خلاق خان آرزو است. در این فرهنگ، لغات و واژه هایی آورده شده که شاعران و سخنوران عهد صفوی در دیوانهای خود به‌کار برده بودند و طبعاً این لغات و ترکیبات در فرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس، فرهنگ سروری، فرهنگ رشیدی و برهان قاطع وجود نداشته‌اند. برای تألیف چراغ هدایت پیش خان آرزو سر مشق و الگویی وجود نداشت و خان آرزو در تألیف این فرهنگ ابتکار و جدّیت خود را به خرج داده است. از آنجا که این کتاب برای شاعران و سرایندگان شبه قاره بسیار مفید و سودمند بود، مقبولیت زیادی به دست آورد.چراغ هدایت [1] بدون تردید اثر پرارزشی است و شاهد و دلیل روشنی بر طبع خلاق و بدیع و باریک‌بینی مؤلف است .

نوادر الالفاظ [2] تصحیح و ترمیم غرایب اللغات عبدالواسع هانسوی است که فرهنگ لغات اردو و فارسی می‌باشد. دراین کتاب نیز خان آرزو علاوه بر تصحیح اشتباههای فرهنگ هانسوی، اضافات سودمند و انتقادهای عالمانه‌ای به عمل آورده است؛ همچنین در ترتیب غرایب اللغات نیز ترمیماتی نموده است که بیانگر قریحهٔ خلاق و مبتکر وی می‌باشد.

معانی و بیان و صرف و نحو :

خان آرزو در فنونِ ادبی نیز استادی چیره دست بود. وی در این زمینه آثار متعددی مانند عطیهٔ کبری، موهبت عظمی، معیار الافکار وغیره تألیف کرد. عطیه کبری و موهبت عظمی از اولین کتابهایی هستند که در زمینهٔ علم بیان و معانی در شبه قاره تألیف شده‌اند.

---

۱ - برای اطلاعات بیشتر راجع به چراغ هدایت ر.ک به فرهنگ نویسی فارسی در هندوپاکستان ، صص ۱۱۴-۱۱۸، خیابان گلستان، مقدمه، صص بیست و بیست و یک و غیاث اللغات، جلد سوم .

۲ - برای اطلاعات بیشتر راجع به نوادر الالفاظ .ر.ک به نوادر الالفاظ، تصحیح دکتر سید محمد عبدالله، مقدمه، تاریخ ادبیات مسلمانان، جلد ۵، ص ۳۸۹؛ احوال و آثار سراج الدین علی خان آرزو، ص ۱۲۳ و خیابان گلستان، مقدمه، ص بیست و یک.

زبان شناسی :

خان آرزو در زبان شناسی مسلماً نابغهٔ روزگار بود. گویا وی به صورت یک زبان شناس خلق گردیده بود. او درشبه قاره اولین کسی‌است که در زمینهٔ زبان شناسی تطبیقی تتبعاتی انجام داده است. به عقیدهٔ آقای دکتر سید محمد عبدالله استاد دانشمند دانشگاه پنجاب، الحق، خان آرزو در حکم یک فصل باشکوه تحقیـق و پژوهش در زمینه زبان شناسی فارسی به حساب می‌آید.[۱] وی اولین زبان شناس فارسی است که وحدت و اشتراک بین زبانهای فارسی و هندی را کشف کرده است. آرزو این انکشاف را کارنامهٔ بزرگ علمی و ادبی خود می‌داند. او در کتابهای خود چندین مورد از بی همتایی خود در این زمینه ادعا می‌نماید ، چنانچه در مثمر می‌نویسد:

"حق آن است که تا الیوم هیچ کس به دریافت توافق زبان هندی و فارسی، با آن همه کثرت اهل لغت، چه فارسی و چه هندی و... نشده‌اند الا فقیر آرزو... و کسی که متبع و پیرو این عاجز باشد و این اصل را مقرر کرده و بنای تصحیح بعضی از الفاظ فارسیه بدین گذاشته، چنانچه در کتب مصنفه خود مثل سراج اللغات و چراغ هدایت وغیره نوشته‌ام و عجب است از رشیدی وغیره که در هندوستان بوده‌اند و هیچ لحاظ نکرده اند که درین دو زبان توافق است".[۲]

خان آرزو با کشف اصـول تـوافـق بـین زبـانهای فـارسی و هـندی، زبان‌شناسی فارسی را یک بُعد جدیدی بخشیده است. وی عقیده دارد که این زبانها هم ریشه و هم خانواده اند و مشترکات زیاد لغوی، زبـانی و مـعنوی دارند. نظریهٔ اشتراک زبانها راکه اکنون عمومیت پیداکرده، خان آرزو نخستین بار مطرح کرده بود. از مطالعه آثارش بر می آید که ذهنش به جای پرداختن به قواعد محض دستوری، در تلاش ابداع اصول زبان شناسی بوده است.[۳]

خان آرزو اگرچه در اکثر تألیفاتش به مسایل زبان شناسی پرداخـته است ولی کتاب مثمر[۴] در این خصوص از هـمه مـهمتر است. مـثمر حـاوی

---

۱ - مباحث، ص ۸۴.

۲ - مثمر، ص ۲۲۱.

۳ - مباحث ، ص ۶۶.

۴ - برای اطلاعات بیشتر درباره این کتاب ر.ک به : مثمر، به اهتمام دکتر ریحانه خاتون، احوال و

اطلاعاتی وسیع دربارهٔ مشترکات زبانهای فارسی و هندی است و از این لحاظ اثری بی‌سابقه و منحصر به فرد است. هر چند امروز بعضی عقاید و نظرات خان آرزو، به علت وسعت و پیشرفت تحقیق در زمینهٔ زبان شناسی ، چندان مورد توجه و اعتنا نیست، بااین همه در مثمر راجع به زبان شناسی فارسی مطالب سود مند زیادی وجود دارد. بحث های عالمانه‌ای که وی در این کتاب به عمل آورده بیانگر تسلط و چیرگی مؤلف بر زبانهای فارسی، هندی و عربی است. همچنین در مثمر اولین بار راجع به علم لغت به تفصیل بحث شده و در پیرامون فرهنگ‌های جهانگیری، رشیدی و برهان قاطع وغیره مطالعه تطبیقی به عمل آمده است.

نقد ادبی :

خان‌آرزو در رشتهٔ نقد ادبی و سخن سنجی نیز بر هم عصران خود برتری مسلم داشت. اگر وی را بنیانگذار نقد ادبی در زبان فارسی بگوییم، راهِ‌مبالغه نرفته‌ایم[1]. اگرچه منیر لاهوری(م ۱۰۵۹ هـ) بانوشتنِ کارنامه و سرودنِ قصیده‌ای در محاکمهٔ شیدای فتحپوری، فن نقد را آغاز نموده بود، ولی او فقط به‌اعتراض گویی اکتفاء کرد و به نقد واقعی نپرداخت. آرزو با تألیفِ کتابهایی مانند: داد سخن، سراج منیر، تنبیه الغافلین، احقاق الحق و سراج وهاج ،در زمینهٔ نقد ادبی استادی و برتریِ خود را به اثبات رسانیده است. مطالعهٔ این آثار نشان می دهد که خان آرزو در نقد ادبی از قریحه و استعداد ویژه‌ای برخوردار بود. تألیفات وی را بی‌تردید می‌توان عالی‌ترین نمونه نقد ادبی در زبان فارسی دانست. وی در تمام کتابهای خود ، مباحث نقد و محاکمه را کاملاً بی طرفانه و به دور از هر نوع تعصب و طرفداری به عمل آورده است. او برای اثباتِ دلایل و براهینِ خود، به ابیاتِ استادانِ سخن استناد کرده و با سنجیدنِ اشعارِ سخنوران معاصر بر محک کلامِ بزرگانِ ادب، محاسن و معایب آنها را بیان کرده است.

آثار سراج الدین علی خان آرزو و خیابان گلستان، مقدمه، صص بیست و دو و بیست و سه .

۱ - برای اطلاعات بیشتر ر.ک به شاعری در هجوم منتقدان، تنبیه الغافلین نقد شعر فارسی در شبه قاره، و داد سخن.

تذکره نویسی :

خان آرزو در تذکره نویسی نیز جایگاه بلندی دارد. مجمع النفایس[1] او یک شاهکار ادبی است و او را برای زنده ساختن بسنده می‌کند. خان آرزو در این تذکره راجع به احوال و آثار شاعران چنان جامع و فراگیر اظهار نظر کرده است که برمبنای آن می توان مجمع النفایس را دایرةالمعارف به حساب آورد. یکی از امتیازات این اثر، نقد شعر معاصران، متقدمین و گفته‌های سایر تذکره نویسان است. آرزو در این تذکره در ضمن بحث راجع به شعر و شاعری سرایندگان، سبک و شیوهٔ سخنوری آنان را نیز مورد نقد قرار می دهد و معایب و محاسن سخنان آنها را بیان می‌کند. وی در لابه لای این بحث، مسایل زبان و ادب فارسی و فرهنگ و تمدن ایران را مطرح نموده و راجع به‌آن مسایل اظهار نظر می کند . باتوجه به این ویژگی‌ها مجمع النفایس تنها تذکره احوال شاعران نیست، بلکه بهترین نمونهٔ نقد ادبی و شاهکار ادب متعالی گذشته است . از این نظر هیچ تذکرهٔ دیگر فارسی به مقام آن نمی رسد. به خاطر برخورداری از اطلاعات فراوان دربارهٔ فرهنگ وتمدن و وقایع مهم تاریخی در قرن دوازدهم هجری ، از حیث وثایق نویسی آن عهد نیز ارزش زیادی دارد و این ویژگی خان آرزو را برسایر تذکره نویسان توفیق و برتری می‌بخشد.

شروح متون ادبی :

خان آرزو از حیث شارح متون فارسی هم مقامی بلند دارد. وی بهترین شارحی است که از سرزمین شبه قاره برخاسته است. او بر چندین اثر معروف فارسی شرحها نوشته است مانند: خیابان گلستان در شرح گلستان سعدی، شگوفه زار در شرح نیمهٔ اول اسکندر نامهٔ نظامی گنجوی، شرح قصاید عرفی و شرح گل کشتی درشرح مثنوی میرنجات. این شرحها کاملاً به‌سبک جدید و از اعتبار و ارزش زیادی برخوردارند. در تمام شرحها مسایل دقیق زبان‌شناسی، معانی و بیان، بدیع، عرفان و حکمت بطور عالمانه مورد بررسی قرار گرفته

۱ - تاریخ ادبیات مسلمانان ....، جلد ۵، صص ۱۹۱-۱۹۲.

است. آرزو در تألیف این کتابها، آنها را با شرحهای سابق این متون مقایسه و مقابله نموده، اغلاط و نارسایهای آنها را با ذکر شواهد بیان کرده‌است. در ضمن، رجحان و برتری یک شرح بر شرح دیگری را ذکر می کند. خیابان گلستان و شگوفه زار شرح تطبیقی است که در ادب فارسی بی سابقه بوده و شاهد بارزی بر سبک خاص و رفعت فضل و دانش وی است[1].

در نوشته‌های متفرق آرزو نیز، سبک منحصر به فرد و مخصوص وی به خوبی نمایان و بیانگر وسعت اطلاعات و کمال‌علم و دانش اوست.

می‌توان گفت که در انواع رشته‌های زبان و ادب فارسی در آن عصر هیچ‌کس مانند خان‌آرزو، مجموع علوم و فضایل نمی‌باشد. وی در زبان‌شناسی، تحقیق و تدقیق لغت و شعر و عروض و دستور تسلط کافی داشته است. کلام منظوم او از نظر کمیت و کیفیت در مقام بسیار رفیع قرار دارد. نظر به همین ویژگیها، وی برای ادیبان و سخنوران آن عصر به عنوان سرچشمهٔ فیض و هدایت تلقی می‌شد. متأسفانه باوجود این عظمت و فضیلت، اشعار و تألیفاتش چنانکه سزاوار بود، مورد توجه و عنایت قرار نگرفت و بعضی از کتابهای بسیار پرارزش او مانند: سراج اللغات، مجمع النفایس، شگوفه زار و کلیات اشعارش تاکنون به چاپ نرسیده است. این آثار بفحوای گفته خان آرزو:

عشق روزی که بماخلعت سودا بخشید جامه داری بمن از دامن صحرابخشید[2]

همچنان در انتظار شیفتگان و فرهیختگان ادب فارسی هستند که آنها را از کُنج انبارهای خاک‌گرفته بیرون آورده از نابودی نجات دهند تا فروغ و درخشش بیشتر زبان فارسی در شبه قاره فراهم آید. اِن شاء اللّه تعالی .

***

فهرست منابع

۱ - آزاد، محمد حسین ؛ آب حیات، ، اسرار کریمی پریس، ۱۹۶۷م.

۲ - جالبی، جمیل؛ تاریخ ادب اردو، جلد دوم، چاپ سوم، مجلس ترقی ادب، لاهور ۱۹۹۴م.

۳ - خان آرزو، سراج الدین علی ؛ تنبیه الغافلین، به تصحیح دکتر سید محمد اکرم اکرام، دانشگاه

---

۱ - برای اطلاعات بیشتر ر.ک به : خیابان گلستان، مقدمه .

۲ - گلشن همیشه بهار ، ص ۵۳.

پنجاب، لاهور، ۱۴۰۱ هـ ق.
۴ - خان آرزو، سراج الدین علی؛ چراغ هدایت (جلد سوم، فرهنگ غیاث اللغات)، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی معرفت، تهران.
۵ - خان آرزو، سراج الدین علی ؛ خیابان گلستان ، به تصحیح دکتر مهر نور محمد خان، مرکزتحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷۵ ش.
۶ - خان آرزو، سراج الدین علی؛ داد سخن،به تصحیح دکتر سید محمد اکرم اکرام، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۵۲ ش.
۷ - خان آرزو، سراج الدین علی؛ گزیدۀ مجمع النفایس،به‌کوشش عابد رضابیدار،پتنه، هند.
۸ - خان آرزو، سراج الدین علی ؛ مثمر، به کوشش دکتر ریحانه خاتون، مؤسسه مطالعات آسیای میانه و غربی، دانشگاه کراچی، ۱۹۹۱م.
۹ - خان آرزو، سراج الدین علی؛ نوادر الالفاظ و غرایب اللغات، به کوشش دکتر سید محمد عبدالله، انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۹۵۱م.
۱۰ - خویشگی ، نصرالله؛ گلشن همیشه بهار، به اهتمام دکتراسلم فرخی، انجمن ترقی اردو، کراچی.
۱۱ - ریحانه خاتون ؛ احوال و آثار سراج الدین علی خان آرزو، دهلی، هند، ۱۹۸۷م.
۱۲ - سکسینه رام بابو؛ تاریخ ادب اردو، ترجمۀ میرزا محمد عسکری، لاهور، ۱۹۸۰م.
۱۳ - شفیعی کدکنی، محمد رضا؛ شاعری در هجوم منتقدان، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۱۴ - ظهور الدین احمد ؛ نقد شعر فارسی در شبه قاره ، مرکز تحقیقات فارسی‌ایران و پاکستان، ۱۳۷۴ ش.
۱۵ - عبدالله، سید محمد ؛ مباحث، مجلس ترقی ادب، لاهور.
۱۶ - نقوی، سید علیرضا؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۴۷ش .
۱۷ - نقوی، شهریار؛ فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، ۱۳۴۱ ش.
۱۸ - اورینتل کالج میگزین، یونیورستی اورینتل کالج، لاهور، نوامبر ۱۹۴۳ م.
۱۹ - پیوندهای فرهنگی‌ایران وپاکستان،مرکزتحقیقات فارسی‌ایران وپاکستان اسلام‌آباد،۱۹۷۷م.
۲۰ - تاریخ ادبیات مسلمان پاکستان و هند، جلد ۵، دانشگاه پنجاب، لاهور.
۲۱ - دایرة المعارف اسلامیه اردو، دانشگاه پنجاب لاهور.
۲۲ - سخندانِ فارس، مکتبۀ ادب اردو، لاهور.

*****



ادب امروز ایران

مجید صادقی
ایران

سایه ای از درخت طوبی

موتور سه چرخ از پیچ جاده ، که انبوه درختان تنومند بلوط و سپیدار حاشیهٔ جاده آن را در برگرفته بود ، نمایان شد. به طرف تپهٔ سمت راست جاده رفتم و پشت بوته های تمشک وحشی به انتظار ایستادم . از آنجا قادر بودم، تمام مسیر جاده را، تا پُل ببینم. دفعهٔ قبل که پشت بوته ها پنهان بودم، نتوانستم تا آخر مسیر در پی او بروم، چون چند نفر از اهالی روستا در داخل یونجه زار مشغول کار بودند.

دایی گفته بود که دفعه بعد حواسم را کاملاً جمع کنم.

موتور نرسیده به پل ، به سمت راست پیچید. از پشت بوته ها بیرون آمدم. موتور سه چرخ را کنار پرچین خاموش کرد و پیاده شد. به کمک دو عصای زیر بغل ، یونجه زار آن سوی پرچین را دور زد و به طرف چنارهای پربرگ داخل بیشه رفت. کسی داخل یونجه زار نبود. به داخل بیشه رسیدم.

رسول از روی پل چوبی که روی رودخانهٔ کم عمق ساخته شده بود، گذشته بود. به مزارع آفتابگردان وذرت بالای رودخانه که رسید، مانند دفعه قبل ایستاد و به درخت انجیر نگاه کرد. برای شخصی که معلوم بود با او فاصلهٔ زیادی دارد، دست تکان داد.

داخل مزرعهٔ آفتابگردان رفتم. پیر مردی به تیرک کپر تکیه داده بود و انتظار او را می کشید. از حاشیه کرتهای شلتوک آرام جلو رفت. با پیر مرد سلام و احوالپرسی کرد. کنار جوی آب نشست . چند بار به صورتش آب پاشید، با پیر مرد خوش و بش کرد. بی اختیار به یاد صحبت دایی افتادم که می‌گفت : رسول زندگی را نمی فهمد!

---

۱. به نقل از : باچشمهای شیشه‌ای (مجموعه داستان)، به اهتمام دفتر هنر و ادبیات ایثار، تهران : دفتر هنر و ادبیات ایثار ، صص ۱۳۵ - ۱۲۸.

آن سوی آفتابگردانها، کنار جوی آب، هرچه وجود نداشت، اما زندگی ، با تمام صفا و طراوات ، در وجود رسول جاری بود. پرسشهایی ، پی در پی به ذهنم می‌رسید . اگر دایی اینجا بود، باز هم می گفت : رسـول زنـدگی را نمی‌فهمد. می گفت که او ناامید است ؟ خواستم بروم از رسول به خاطر این که دو بار او را تعقیب کرده‌ام، عذر خواهی کنم، اما مأموریتی که دایی بـه مـن محول کرده بود، مانع می شد.

صدای پیر مرد و رسول را نمی شنیدم ، اما حرکات دستشـان نشـان می‌داد که از درخت انجیر صحبت می کنند.

رسول در این روستا چه می کند ؟ چه رابطه ای با پیر مرد دارد؟ چرا از میان آن همه درخت ، فقط درخت انجیر نظر او را جلب کرده است ؟

تمام آن روز را بدون این که رسول متوجه حضورم در آنجا بشود او را تعقیب کردم، غروب بود که برگشتم و به مغازهٔ دایی رفتم. دایی تا مرا دید عرق پیشانی اش را پاک کرد و با صدای حق به جانبی گفت :« رفتی؟ کجا می رود این پسر؟ با کی نشست و برخاست می کند ؟»

زنگ تلفن با صدایی شبیه قورباغه بـه صـدا درآمـد. دایـی گـوشی را برداشت . صحبتهایش نشان می داد که منتظر بوده است. گفتگو کمی طولانی شد. صحبت از پول ، جنس ، بازار و این طور حرفها بود. با گفتن جملهٔ «آقا جان ، پول حرف اصلی را می زند !» گوشی را محکم روی تلفن کوبید. داخل صندلی چرخ دار فرو رفت و به گاو صندوق خیره شد و در حالی که ، همهٔ هوش و حواسش به گاو صندوق بود، گفت :« نگفتی با کی نشست و برخاست دارد؟!»

گفتم :« درست نمی دانم دایی ؟ اما با هر کسی نشست و برخاست کند فکر نمی کنم که آبش با شما توی یک جوی برود.»

گفت :« بله ، بله ؟ چطور شد ؟ من عموی رسول هستم !»

گفتم :« اما خیلی با هم فاصله دارید !»

از روی صندلی چرخ دار بلند شد و گفت :« باید هم این طور باشد ، پدر

و مادر خدابیامرزش هم این طوری بودند!»

شنیده بودم که دایی به بهانهٔ شراکتی که در گذشته با برادرش داشته است، می خواهد خانه را به بهایی اندک از چنگ رسول بیرون بکشد.

دایی گفت :« چی شده ؟ مثل طلبکارها نگاه می کنی؟ تو هم ارثیه می‌خواهی ؟ قرار شد بروی ببینی رسول چکار می کند ؟»

- گفتم که ، شما خیلی با هم فاصله دارید.

از مغازه دایی بیرون آمدم. با این که از نیت او باخبر بودم و دو بار رسول را تعقیب کرده بودم، از خودم شرم داشتم.

ساعت از چهار بعد از ظهر گذشته بود که زنگ خانه رسول را به صدا در آوردم. مردی میانسال در را باز کرد. فکر کردم که اشتباهی شده است. مرد که متوجه تردید من شده بود ، لبخندی زد و گفت :« با رسول کار دارید ؟»

- بله .

- من مستأجرشان هستم.

- آقا رسول ، کجا زندگی می کند ؟

- همین جا ، توی زیر زمین ، بفرمایید.

- بعد از فوت پدر رسول ، اولین بار بود که داخل آن خانه می شدم. همان خانه قدیمی کوچک . بار راهنمایی آن مرد ، حیاط را دور زدم. در ضلع جنوبی خانه که به ارتفاع یک متر و نیم از کف حیاط ساخته شده بود ، در آهنی آبی رنگی به زیر زمین باز می شد. در قفل بود. مرد گفت :« به گمانم هنوز نیامده باشد.»

داخل زیر زمین را نگاه کردم . یک قالی قدیمی کف زیر زمین پهن بود و یک پشتی بزرگ به دیوار رو به رو تکیه داده بود. یخچال ، اجاق گاز کوچک و قفسهٔ کتاب ، دیوار سمت راست زیر زمین را پوشانده بود. سمت چپ پله ها ، گلدان پیچک قرار داشت که شاخه هایش به سقف رسیده بود . خانهٔ دایی کجا و اتاق رسول کجا ؟ از زمین تا آسمان با هم فاصله داشتند. به یاد قضاوت دایی دربارهٔ رسول افتادم. خواستم همان جا بنشینم تا رسول بیاید ، اما جملات

دایی دربارهٔ رسول به ذهنم هجوم آورده و خاطرم را پریشان کرده بود . برای مرد دستی تکان دادم و راه خروج را پیش گرفتم.

- به آقا رسول بگویم کی اومده بود!

- بگویید منصور سلام رساند... خدا حافظ

- به امان خدا ، آقا منصور !

صحبتهای دایی، رفتن به روستا ، دیدن پیر مرد و رسول و دیدن زیر زمین ، مجال کار کردن روی داستان «سایهٔ طوبی [1] » را از من گرفت. زودتر از معمول به بستر رفتم.

به رسول فکر کردم ، به سالها پیش که رسول عضو تیم ملی دو و میدانی بود. اوایل جانبازی اش ، من هم مثل دایی فکر می کردم و در ذهنم از رسول ، تصویر آدمی ناقص و ناامید ساخته بودم ، اما وقایع چند روز گذشته تصویری جدید را از او در ذهنم مجسم کرد. همین وسوسه ام می کرد که راهی برای ورود به تنهایی اش پیدا کنم. زندگی آرامی که برخی از آدمها ، آن را در گرو پول و آرزوهای دست نیافتنی گذاشته اند . نمونه اش دایی که شمارش پول و گفتن دروغهای تلفنی ، آرامش را ، حرامش کرده بود. چقدر موضوع دایی دور از داستان سایه طوبی بود ! شاید بهتر بود که داستانی می نوشتم به نام «سایهٔ زقوم [2]» و دایی هم شخصیت اصلی آن می شد.

به یاد روستا افتادم. جاده جنگلی ، درختان بلوط و سپیدار و مزارع آفتابگردان و ذرت، و یک درخت انجیر . درختی که در نبود رسول نیز ، مرا به آن سو می کشاند. راستی این درخت چه رازی دارد ؟! با صدای زنگ تلفن گوشی را برداشتم. رسول بود. وقتی سلام کرد ، لحظه ای ساکت ماندم. چه باید می گفتم؟ چرا سراغش را گرفته بودم؟!

از او خواستم که با هم به روستا برویم که با استقبال او رو به رو شدم قرار را برای روز چهارشنبه گذاشتیم .

۱. طوبی : درختی است در بهشت که در هر خانه از اهل جنت ، شاخه ای از آن باشد.

۲. زقوم : درختی است تلخ و زهردار که در دوزخ ، خوراک دوزخیان خواهد بود.

***

هنوز آفتاب بالا نیامده بود که به طرف روستا حرکت کردیم. در طی چند سالی که جانباز شده بود ، کمتر با او جوشیده بودم و پیش از آن هم ، رابطه‌ام با او ، چیزی بیش از یک سلام و علیک نبود. در تمام طول راه ، حواسش به من بود . شاید به نظر می رسید ، گاهی به تپه های پوشیده از درخت نگاه می کرد و زیرلب چیزی می گفت . باد مانع می شد که صدایش را بشنوم . موتور به جادهٔ فرعی پیچید. شلتوکهای سبز بالای جاده ، زیر نور آفتاب ، زیتونی شده بودند . چند کودک هفت - هشت ساله روی سنگچین کنار جاده ، با صدای بلند شعر می خواندند. موتور راکه دیدند ، برای رسول دست تکان دادند. کمی جلوتر موتور را در کنار دخترکی که بافهٔ یونجه بر دوش بسته بود ، نگه داشت. دخترک به طرف رسول آمد.

- سلام عمو

- سلام ! باباکجاست ؟

- باتراکتور امید علی رفته است که تیره سپیداری بار بزنند.

- خدا حافظ عمو جان !

- خدا حافظ

موتور زوزه ای کشید و به راه افتاد. رسول بیشتر مردم آن حوالی را می‌شناخت . خواستم سر صحبت را باز کنم، اما ترجیح دادم تا رسیدن به مقصد سکوت کنم. شاید بزرگواری او در برخورد با آن دختر بچه و لطافت روحی او مانع می شد که چیزی بگویم. وقتی که از پشت پنجرهٔ زیر زمین ، سادگی اتاقش را دیدم ، تصور نمی کردم که این همه طراوت و صمیمیت و عظمت در اندیشه و قلب رسول وجود داشته باشد. موتور راکنار پرچین نگه داشت و پیاده شدیم. از یونجه زار که گذشتیم پرسیدم :« انگار مردم اینجا تو را می شناسند؟!»

- قبل از رفتن به جبهه ، گه گاه به اینجا می آمدم ، اخیراً که بیشتر هم می‌آیم.

به آسمان نگاه کرد. چند تکه ابر مثل یک دسته کبوتر سفید رنگ ، بر فراز جنگلهای شمال ، در پرواز بودند. رسول جلوتر از من ، از کنار سنگچین یونجه زار حرکت می کرد. تا رسیدن به مزرعهٔ آفتابگردان حرفی نزدیم . صداهایی که به گوش می‌رسید ، با هم صدای جنگل را تشکیل می‌دادند: شرشر رودخانه ، نالهٔ جیر جیرکها ، و قورقور قورباغه ها . از پل چوبی که گذشتیم ،کسی از پشت درختان گفت :« نه خسته مُلا رسول !»

صدای پیر مرد بود که راه جوی آب را به کرتهای باغچهٔ خیار باز می‌کرد. روی زیلوی ریز بافت آبی رنگ ،که زیر سایبان کپرپهن بود ، نشستیم . پیر مرد از کتری روی آتش ، دو استکان چای ریخت و آورد. رسول از جیبش دو بسته با تری قلمی بیرون آورد و به پیر مرد داد.

- قابل شما را ندارد... بچه ها کجا رفته اند؟

پیر مرد با اشارهٔ دست ، بالای تپه را نشان داد و گفت :« امروز نوبهٔ آب داریم ، رفته اند سرِ زمین .»

رسول نگاهی به من و نگاهی به پیر مرد انداخت و گفت :« چند سال است که آقا نصر الله را می شناسم. با پسرش یوسف - که بعداً شهید شد - چهار سال دبیرستان را باهم بودیم.»

پیر مرد بعد از چند لحظه گفت :« بفرمایید، سرد می شود !»

چای راکه نوشیدیم ، رسول به عصایش تکیه داد و بلند شد.

با اجازهٔ شما پدر ، من و منصور می رویم این اطراف گشتی بزنیم.

باز هم رسول ، جلوتر از من ، عصا زنان به راه افتاد. اطمینان داشتم که سراغ درخت انجیر می رود. به رسول فکر می کردم و به آقا نصر الله و پسرش یوسف... رسول حرفی نمی زد و قدم به قدم به درخت انجیر نزدیک می‌شدیم.

چه رازی داشت این درخت ، که رسول ، چنین با اشتیاق به طرفش می‌رفت !؟

زیر سایه درخت انجیر ایستادیم . حالت بازیگری را داشتم که برای اولین بار قدم روی صحنهٔ تئاتر گذاشته است. چشمان نافذ و نگاه عمیق

رسول به درخت ، نظرم را جلب کرد. حالت چهره اش نشان می داد که می‌خواهد از درخت بگوید.

کنار درخت روی تخته سنگی نشست و گفت :« من و یوسف با هم این درخت را کاشتیم. نهال را یوسف از ده آورده بود. همیشه قرارمان را در کنار این درخت می گذاشتیم . در کنار همین درخت هم بود که تصمیم گرفتیم برویم جبهه. در عملیات «کربلای یک » با هم بودیم ، در نزدیکی پاسگاه دراجی عراق ، من و یوسف گم شده بودیم. از تشنگی ، زیر آفتاب داغ ، بغل گوش عراقیها نای حرکت نداشتیم . با هم صحبت هم نمی کردیم تا دیر تر از پا بیفتیم. یوسف به سجده افتاده بود و ذکر می گفت. یک خمپاره بی صدا کنارمان به زمین خورد و یک ترکش خورد به پشت یوسف . فقط نیم ساعت زنده بود . توی آن بیابان برهوت ، هیچ کاری از دستم ساخته نبود.»

لحظه ای سکوت کرد ، پیشانی اش را گرفت و ادامه داد :« دیدن شاخ و برگ و میوه های این درخت حال و هوای یوسف را برایم زنده می کند.هر وقت بتوانم به اینجا می آیم.» بعد ایستاد . به طرف جوی آب رفت و با عصا سنگ جلو آبراه درخت را کنار زد. آب به طرف درخت روان شد و آن را دربر گرفت.

به راز درخت انجیر ، دغدغهٔ خاطر رسول و مایهٔ داستانم پی برده بودم. شاید سایه ای از درخت طوبی بود که رسول را ، گاه و بی گاه به سایه سار خود می‌خواند.

*****

عزیز نظافت
ایران

«بی همگان بسر شود ، بی تو بسر نمی شود
داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمی‌شود»
«مولانا»

جام جهان نشان

مست می آشنا منم ، پر قدح عاشقانه کن
بی می آشنای تو ، غصه بدر نمی شود
خم شده قد سرو من،بی‌تو در این دیار غم
چاره تویی نگار من ، بی تو دگر نمی شود
من همه‌جسم و روح تو،مستی‌این صبوح تو
جام جهان نشان تویی بی تو نظر نمی شود
ساغر و باده دست تو ، مستی ما زمست تو
نیک و بد عمل بیا، بی تو قدر نمی شود
می تو بنوش جمع ما، شعله تو زن به شمع ما
بی رخ درفشان تو ، نقره که زر نمی شود
گرد غم و فراق تو کس نزد ایدم ز دل
غایب انجمن بیا ، بی تو اثر نمی شود
چین امید و صل تو ، صف زده در جبین ما
خنده صبح آرزو ، بی تو گهر نمی شود
سینه آب دیده در حسرت روی ماه تو
نقد تو دیده می کنم ، بی تو قمر نمی شود
خانه دل تباه شد ، مأمن حب ماه شد
پایه تو تازه کن بیا ، بی تو عمر نمی شود
صوت هلا در آر تا هلهله‌ای بپا شود
بی خبران خبر شود ، بی تو خبر نمی شود
دادستانِ دادگر ، وا گره هزار کن
قصه هجر تلخ ما، بی تو بسر نمی شود

علی اصغر بیگی[1]

در محفل بهمن

کاروان زندگی

در بیابان ، بی هدف ره می سپرد

ناجوانمردان کور

رهگذر نور را خط می زدند- شادمانه بانگ بربط می زدند

سال ها از پنجهٔ ابر ستم ، خون می چکید

شهر را خوناب در خود می کشید

دست خصم از دشت ایمان، شوق رامی‌شست و آن را در کویر مردگی،افسردگی،برخاک می‌زد.

وا مصیبت ، مشتها و چکمه ها و بندها

مهر استبداد را بر گونه ها حک می نمود - سوز دل را می فزود

نخل آزادی نشاطش از ستم خشکیده بود

شاخش از بی مهری خاک و زمین پژمرده بود.

چشمه ها در چشم خود جاری نبود- روزگاری بس کبود

درد بود آن یا که رنج - بند گویم یا کمند

آنچه ما را بی امان می بست بر هم

بانگ حق را از گلومان می برید - بر زمین می کوفت درچشمان ، امید

خشم حق گویان به یک جا مانده بود -گرچه توفان می نمود.

***

دست های مردم دادار دوست

چهرهٔ محراب می شستند با عطر طلب

قلب ها در خان عرش - اشک ها جاری به فرش

خلوتی با یار، درکی در حضور

۱.دبیر مجتمع آموزشی جمهوری اسلامی ایران (کویته).

ای خدا ما را به یاری وعده کردی، دیر شد - یا ز ما تقصیر شد؟

«الذین اسصعفوا فی الارض» باری تازه کن

هم توان ما به نصرت بازده - امر خود آغاز ده

مرکب مهرت بتاز - باغ دل، سیراب ساز

خانه ها جاروب شد- عشق بر در ایستاد

چشم ها بی تاب ماند تا به کی؟

جرعه ای از جام نور - خشو بنوشان ، آتشم ده چون تنور

***

این تمنّا و طلب ، محبوب را

در حجاب شوکتش مسرور کرد

پس به قصد یک قد است

باد و خاک و آب و آتش را سبک مأمور کرد

صاعقه از بام رحمت رخ نمود

آتش آتش ، قهر ذاتش ، خیل نامردان به خنجر، یک به یک چون برگ ریخت

بیم از رخسار غیرت ، رنگ باخت

خانه اندر سنگ ساخت

شحنهٔ سرمای سوزان ، سخت می کوبید سر بر کاخ شیطان

برستونها چنگ می انداخت از سودای مرگ

اژده هایی از عصای موسوی - آتشی از کوه طور

لرزه می افکند بر قصر غرور

مشت توفان ، بی امان - خاک در اندیشهٔ مسند نشینان می نشاند

مرکب مجد شهنشه از نفس افتاده بود

ناهمایون خطِ شه، خط خورده بود

در گذرگاه گلوله ، آفتاب

دسته دسته گل بغل می کرد ، در آغوش مردان می فشاند

گلفروش رهگذر در هر گذر دل می فروخت - شمع محفل می فروخت

لاله روی برف، رقص بزم داشت - برف زو دل گرم داشت

ای عجب ! بهمن ، بهاری می نمود

لاله پرور، تاج بر سر ، خوش خبر

کوله بارش دفتری از خاطرات - هر ورق مُهر نجات

سوز دل ها ، دیو شب را سر برید - شور و غوغا آفرید

ماه بهمن صف شکن شد ،سنگر سر ما بسوخت - نو به نو سنگر بساخت

خصم دون میدان گذاشت

لرز لرزان ، پای لنگان از خم دیوار سرمستی گذشت

معرفت وارونه شد - عشق دیگر گونه شد

عقل ، خود دیوانه گشت - از پسِ این سرگذشت

***

بهمن ! ای محبوب من

آشنای خویش وغیر و مرد و زن

درّ ایمان میهمان آورده ای

نور باران ، جام اندر جام ، صف در صف سبو - تشنه کامان از دوسو

آنچه سازد چاره ، آن آورده ای

بزم نیکوی نگاهت باده را تعبیر کرد

شوکت سیمرغ را هم قاف را تصویر کرد

کوه ، نام فخر تو با ابر گفت - موج از طوفان شنفت

ما که تا آن دم ، سراب

صفحهٔ فرسودهٔ اندیشه هامان شسته بود

با ظهورش گرد او گرد آمدیم

دیده مان خاک پایش سرمه کرد - جرعه از جامش چشید - روح را در خود کشید

اینک اینک نام بهمن

پرتو نور نگاه - لوح رستاخیز خاک - چلچراغ توی باغ

باز دیگر باره با هم دم زنیم - فال از بهمن زنیم

بازوان با ساز او دمساز می سازیم ما

تا خط شیطان براندازیم ما

ای شهیدان ! صبحدم را بشنوید

زین نشان مرهم به زخم خود برید

گرد آیید و بیارایید تندیس ظفر - با شقایق های فتح - با گلاب و مشک تر

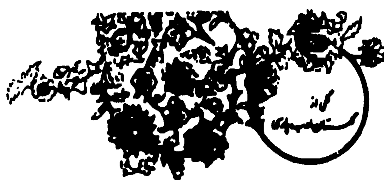
نازنینان !گرچه بهمن پیش ماست

روح رحمت ، پیر همت با شماست

منبرش زینت دهید - خاکدان را بشکنید

فجر «جاء الحق» دمید - فجر «جاء الحق» دمید.

*****



حکایت

نادانی را دیدند که در صحرا با اوقات تلخی بعضی از نقاط زمین را می کند و چیزی را جستجو می کرد، پرسیدند چه می کنی؟ گفت: پولی در این زمین دفن کرده بودم و اینک هر قدر جستجو می کنم نمی یابم. گفتند: وقتی که دفن کردی مگر نشانی نگذاشته بودی؟

گفت: چرا، گفتند: چه نشانی؟ گفت: به نشانی آن که لکه ابری در روی آن نقطه از زمین سایه انداخته بود!



فارسی امروز
شبه قاره

دکتر آصفه زمانی [1]

تاریخ فرح بخش (جلد دوم) [2]

ماخذی نادر و کمیاب در تاریخ اوده

از نیمه آخر قرن دهم میلادی تا نیمه اول قرن نوزدهم میلادی در هند، دورهٔ زبان و ادب فارسی می‌باشد. لذا در تاریخ گذشتهٔ هند یعنی فهمیدن پس منظرهٔ سیاسی و اجتماعی و ثقافتی و فنی و تهذیبی خاندان غلامان و خلجی و تغلق و لودی تا اواخر زمان تیموریان، چشم پوشی از زبان و ادب فارسی ممکن نیست. چقدر کتبات و فرامین و سکه جات و عبارات حک شده بر عمارت‌ها هستند که همه آنان به زبان فارسی نوشته شده‌اند. براستی آیابدون کمک کتاب‌های تاریخی مهم و معتبری مانند طبقات ناصری تألیف منهاج سراج، تاریخ فیروز شاهی تألیف ضیاء الدین برنی، منتخب التواریخ نوشته عبدالقادر بدایونی،تاریخ فرشته‌اثر محمد قاسم فرشته، همچنین کتابهای دیگری مانند تاریخ الفی، طبقات اکبری، تاریخ حقی، زبدة التواریخ، روضة السلاطین، هفت اقلیم وتاریخ همایون می‌تواند تاریخ هندوستان تکمیل بشود ؟. جواب دادن در نفی آسان نیست.

در همین کتاب‌ها از رابطهٔ تاریخ اوده ماخذی نادر و کمیاب، تاریخ فرح بخش (جلد دوم) می‌باشد.معرفی همین نسخهٔ خطی،موضوع این مقاله است.

تاریخ فرح بخش، تصنیف منشی فیض بخش «فیض« است. منشی فیض بخش، در سلطنت «بهو بیگم»، زوجهٔ نواب شجاع الدوله،مادرآصف‌الدوله بهادر، بر سمت «میر منشی» فائز بود. منشی فیض بخش نابغهٔ روزگار بود. کارنامه‌های تاریخش برای زنده ماندن نام وی کافی است. در بین آن کتاب‌های تاریخی،مثنوی باغ وبهار [3]، چشمهٔ فیض [4] و تاریخ فرح بخش بسیار

---

۱. خانم دکتر آصفه زمانی ، استاد و رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لکهنؤ(هند).

۲.این مقاله در سمیناری که در سال ۱۹۹۶م. در حیدرآباد دکن برگزار گردید، قرائت شد.

۳ - این مثنوی مشتمل است بر حالات زندگانی شاه محمد کاظم قلندر . نسخهٔ کامل این مثنوی

مشهورند.

تاریخ فرح بخش شامل دو جلد می باشد، چند قسمت از جلد اول متعلق به سلاطین دهلی است و بقیه شرح مفصل شب و روز و سیرو شکار و نظم و نسق سیاسی و ارتشی و زندگی نامه نوابین اوده و نیز متعلق به‌دستور فیض‌آباد و لکهنؤ است. ولیم هوی. سی. ایس. ترجمه جلد اول کتاب فرح بخش را در سال هزار و هشت صد و هشتاد و نه میلادی به زبان انگلیسی بعنوان CHRONICAL OF DELHI AND FAIZABAD چاپ کرد.نسخهٔ اردوی جلد اول این کتاب در کتابخانهٔ«دانشگاه‌پنجاب»لاهور و نسخهٔ دیگرآن در «کتابخانه انوریه» کاکوری نگهداری می گردد. جلد دوم این کتاب متعلق به امور مهم «بهو بیگم» و «فیض آباد» است که تا سال هزار و دویست و سی و چهار هجری اتفاق افتاد. نسخهٔ خطی جلد دوم‌فرح بخش که مردم به آن کم تر آشنائی دارند در کتابخانهٔ شخصی پروفسور مسعود حسن رضوی در لکهنؤ موجود است، و تا هنوز چاپ نشده است.

این نسخهٔ خطی سال هزار و دویست و سی و چهار هجری کتابت شده است. نام کاتب مشخص نیست. ممکن است که این نسخه بخط مصنف تحریر شده باشد. تعداد اوراق این نسخه هفتاد و سه است و هر ورق هفده سطر دارد. تحریر آن خوش خط و نستعلیق و باریک است. زبان آن ساده و سلیس است. ولی نسخه بسیار کهنه و کرم خورده است. چون این نسخه، متعلق به تاریخ اوده است، لذا لازم است که به طور مختصر توضیح دربارهٔ پس منظره «اوده» داده شود.

«اوده» قسمتی از استان اتراپردیش است. تاریخ گواه است که سلطنت اوده راحیث ادبی وتهذیبی فوق العاده می باشد. در ربع اول هیجدهم میلادی، نواب محمد امین سعادت خان برهان الملک، در اوده، حکومت نیم خود مختاری استوار کرد. نخستین پایهٔ تخت نواب وزرا، فیض آباد بود که آن فقط جای لشکری بود. شجاع الدوله و خصوصاً زنش «بهو بیگم» فیض آباد را مرکز ادبی و ثقافتی کرده بودند. زمان شجاع الدوله از سال هزار و هفت صد و

در کتابخانهٔ اتوریه کاکوری نگهداری می‌گردد.

۴ - نسب نامه مردم کاکوری .

پنجاه و چهار تا هزار و هفت صد و هفتاد و پنج میلادی می باشد. در شامل بودن جنگ‌های «پلاسی» و «پانی پت» و «بکسر»، وی اودهـه را بـر نـقشهٔ هندوستان نمایان کرد. «بهو بیگم» زنی منظم و مدبر بود. وی از عقل و فهم و دانش خود، دل‌های عوام و خواص را فتح کرده بود. وقتی که نواب شجـاع الدوله بهادر وفات یافت پسرش آصف الدوله به جای او بر تخت نشست. وی «لکنهؤ» را دارالسلطنت قرار داد. لذا آن تهذیب و تمدن مشترکه که بنایش در فیض آباد گذاشته شده بود، در لکهنؤ به شدت توسعه پیدا کرد.

در آن زمان، حکومت تیموریه خلاصه شده بـود بـه قـلعه (دهـلی) هندوستان به طـوائف الملـوکی دچار بود. آهسته آهستـه پیش رفت انگلیسها بر هند زیاده تر شده بود. در زمان نواب سعادت علی خان، نـصف اوده از دستش رفت حتی توسط انگلیسها در سال هزار و هشت صد و پنجاه و شش میلادی آخرین تاجدار اوده، واجد علی شاه را عزل کرده، در متیا برج کلکته زندانی کرده شد و در آن جا وی در سال هزار و هشت صد و هفتادو هـفت میلادی چشم از جهان بربست.

تاریخ فرح بخش، داستان راست ریشه دوانی مردم فیض آباد درآخرین دورهٔ بهو بیگم است. این کتاب به این عـلت اهـمیت بسیـار دارد کـه در آن مصنف، واقعات را به چشم خود مشاهده کرده و بی کم کاست غیر جانبدارانه و ایماندارانه به قلم آورده است، نیز آن وقایع که در جلد اولش به مختصر بیان شده بود، در این جلد به تشریح بیان کرده شده است. در اولین صفحه ایـن کتاب توضیحش، به این طور آمده است:

«... در جلد اولائی تاریخ فرح بخش که از تازه مصنفات این هچمدان عالم شعور و دانائی محمد فیض بخش که موج خیز دریای حقیقت حال بلدهٔ طیبه فیض آباد است ، بعـد فوت نواب ناظر محمـد داراب علی‌خان‌بهادر جنت مکان غفرالله له (وعده) تحریر سرگذشت جدید نموده... اکثر از انقلاب این شهر که بچشم خویش معاینه نموده و برخی را که از زبان صداقت پیشگان اهـل تمـاشا مسموع گشته، جرأت ترقیم نمود.... بعضی احوال که باجمال در اواخر اجزاء جلد اولی است تحریر پذیرفته اکنون بتفصیل آن رقم پرداز بیان میسازد[1]».

۱ - تاریخ فرح بخش ، جلد دوم، نسخهٔ خطی ، ص ۲.

در محـلات شاهی مسؤولیت خواجه سرا بسیار اهمیت می‌داشت. در عهد شجاع الدوله تعداد آنها بیش از صد می‌باشد. مؤلف تاریخ فـرح بـخش درباره چند خواجه سرایان مهم و تعهد آنها آگاهی می‌دهد. از آن جمله بهار علی خان و جواهر علی خان و بالخصوص داراب علی خان[1] قابل ذکرند. فقط از یک اقتباس فرح بخش می توانید اندازه بگیرید:

«...دو نفر خواجه سرای عمده سرکار شجاع الدوله، یکی بهار عـلی خـان کـه داروغگی خزانهٔ خاص و داروغگی دارالضرب و پالکی خانه و خیمه و خرگاه و افیال و بعضی رته خانه و دوای خانه و باورچی خانه و دیگر جزیات خانگی بیگم صاحب وفوجداری موهان و...نانده و نواب گنـج.... وغیره از جانب نواب با او متعـلق بود.... دوم نواب ناظر محمد جواهر علی خان ، ناظر محل خاص و خدمت محالات جا گیر هشت محال عمـده.... متصل موهـان وگورکهپورو حویلـی خاص و داروغـگی نهصد رته زنجیر فیل و اسپـان بسیار از کار خود میداشت با بسیار شان و شوکت و تمکیـن و وقار و متانت و سنجیـدگی و عالی حوصلگی اوقات بسر می برد... و بعد فوت جواهرعلی‌خان، داراب علی خان جلوه فرمای شد[2]...»

در تاریخ فرح بخش، مسؤولیت‌های داراب علی خان بـتفصیل مـطرح شده است. مثلاً در سلطنت شجاع الدوله او چه کار می‌کرد ؟ چه مسؤولیت به او سپرده بود. بهو بیگم چقدر اعتماد به او می داشت، او چقدر بهی خواه و معتمد و وصی بهو بیگم بود. در سال هزار و دویست و سی و یک هجری ، بعد از فوت بهو بیگم و چطور با عزو وقار شاهانه از تجهیز و تکفین بهو بیگم عهده برآ شد و نیز بعد از وفات بهو بیگم چه طور بی قـانونی و خیـانت و رخـنه اندازی در جاگیر وی بپا شد و چه طور داراب علی خان آن را منظم ساخت. این همه واقعات در این کتاب بتفصیل به چشم می خورد.

برای خدمات بیگمات، کنیزان و پیش خدمتگاران و ماماثین و اصیلین و بوبو و چهو چهو تعهد می داشتند. هر کسی که درآن ممتاز تـر مـی شـد، منصب آن پیش خدمت به نام «بوبو صبـاح الخـیر» و «بـوبو سـدهه بـچن» بتفصیـل می آید. به طور مثال اقتباسی ملاحظه بفرمایید:

«... در دولت خانـه وزیر الممالک نواب شجاع الدوله بهادر مغفور، کنیزان و

---

۱ - وفات داراب علی خان هفتم شوال ۱۲۳۳ ه‍ بحواله تاریخ فرح بخش ، خطی، ص ۵.

۲ - تاریخ فرح بخش، جلد دوم ، خطی ، ص ۱۳-۱۴.

خدمت گذاران اندرون دولت خانه محل سرا بسیار بودند که نوبت از صدها گذشته و با هر فردی کاری وخدمتی متعلق‌بود.از آنجمله «بوبو صباح الخیر» و «بوبو سدهه بچن» از دیگران ممتاز در دیانت و امانت و حفظ رازداری، حسن خدمات و شعور و لیاقت و اصابت رای و صلاح و مشورت در امور خانگی سرفرازیها داشتند . داروغگی جواهرات تعلق از صباح الخیر می داشت و حفظ نفوذ از خزاین و دفاین و تقسیم مشاهرهٔ جمیع خادمان محل. و بعضی صله رحم که بیرون محل سرا بودند، و نگاهبانی کلیدهای اجناس از اقسام.... البسه وغیره متعلق به بوبو سدهه بچن بود...

«... بعد فوت صباح الخیر کاروبارش نیز تعلق بسدهه بچن گرفت ... بوبو در عهد شجاع الدوله در تمام اقلیم متعلقهٔ آنجناب بنام وری شهرت می داشت...»[1]

بوبو سدهه بچن، بعد از وفات بهو بیگم و داراب علی خان زنده ماند، وی بر تباهی فیض آباد چقدر تأسف می خورد. مؤلف تاریخ فرح بخش آن را به این طور ذکر می کند:

«... بوبو سدهه بچن تنها این انقلاب را تماشا می کرد. لیکن بکمال غضب خشم آلوده و در دل ، متأسف بود که نه بیگم زنده است و نه داراب علی خان و حال صاحبان عالی شان باین وضع که سمت تحریر نپذیرفت چه کار کند...»[2]

در تاریخ فرح بخش ذکر چند مرثیه گویان پیشگان اوده هم مطرح شده است. ذکر آنها گرچه ضمناً می‌آید، ولی بسیار مستند و خبری است. مرثیه گوئی در اوده از زمان نواب صفدر جنگ شروع شد و بنای ساختمان امام باره‌ها آغاز یافت. شاعر معروف اردو، محمد رفیع سودا، در فیض آباد آمده، مرثیه گوئی خود آغاز کرد.[3] وقتی که نواب شجاع الدوله شهرت وی شنید، او را به فیض آباد دعوت کرد. سودا به دعوت وی در سال هزار و هشت صد و پنجاه و پنج میلادی به لکهنؤ رسید و خدمتگاری وی قبول کرد.[4]

در آخرین صفحه تاریخ فرح بخش درین ضمن، حالت زار فیض آباد ذکر سودا، همراه شعرش به این طور مطرح شده است:

---

۱ - تاریخ فرح بخش، خطی (جلد دوم)، ص ۱۳-۱۴ .

۲ - همان ، ص ۶۶.

۳ - اردو مرثیه، مرتبه دکتر شارب رود ولوی . مضمون : پروفسور اکبر حیدری ، اردو اکادمی ، دهلی : ۱۹۹۱ م ، ص ۳۱.

۴ - محمد حسین آزاد،؛آب حیات ، اترا پردیش اردو آکادمی، ۱۹۸۲، ص ۱۴۳.

«مـرزا محمد رفیع متخلـص به سـودا شاعر هنـدی گو، در ویرانـی شاهـجهان آباد مخـمس شهر آشـوب گفته و آن اکنـون بر فیـض آباد راست می‌آید.»

یه‌باغ کھا گـئی کس کـی نـظر نـھین مـعلوم   نه جانـ کنـ رکھا اس مین آکـ مقدم شـوم[1]

درباره مقبل مرثیه گو، مؤلف فرح بخش به این طور اطلاع داده است:

« جوانیست صبیح و ملیح ، خوش لباس و پوشاک، شستگـی و رفتگی مزاج جبلی دارد. در نفاست و سلاست طبع، گوی سبقت از اهل زمان خویش ربوده. عالی حوصله، بلند همت، در هرکاریکه مداخلت کرد آنـرا بـخـوبی و حسـن سـلیقه بانجـام رسانید . سلیم الطبـع.... دور از رعونت و کبر ، از بغض و عداوت نفور . قانع به بخت و قسمت . شایق صفائی مکان و فروش و لوازم آن. دیندار، نمازگذار ، قبیله پرور، خادم والدین ، تعزیه دار امام حسین صلوة الله علیه مجلس امام سید الشهدا ، هفتـم هر ماه التزام کرده ، طعام وافر برای مرثیه خوانـان و حـاضرین مجلـس و فقرا و مساکین تقسیم می نماید . جودت طبیـعت دارد . حرف خوش با متانت با فراح که سامع را خوش آید و محظوظ گردد. می گوید مرثیهٔ هندی و سلام که رایج این زمانه بسیار گفتـه و می‌گوید ... رنگینیِ مضامین بسیار گفته که در لکهنؤ فیض آباد رایج گشتـه . سابق تمام نام خود اکبـر علی ، بـعد ازان مـقبل تخلص کرده... در سنه هزار و دویست و دوازده هجری رفیـق داراب علی شد...»[2]

دربارهٔ افسرده می نویسد:

«... در فارسی و خط خوش چندان سلیقه و ربط ندارند. اما شوق تألیف مرثیه هندی در شان امام حسین علیه السلام از طفولیت ، در سردارند. اکثر از ان تصنیف نموده‌اند که مردم در مجالس ، بآهنـگ می خوانند افسـرده تخلص است...» [3]

و تمجید میر محب علی به این کلمات بیان می‌کند:

«... و شخصـی دیگر میر محب علی نام... که در عهد نواب ابوالمنصور خـان صفدر جنگ تا هجده سال بحـکومت سرکار بنارس سرفـرازی مـی داشت.... جوان با وجاهت خوش لهجـه و تـقریر . عبــارت فـارسی رنگـین و سـنگین می‌نوشت. و در اشعار مثنوی و غزل و قصاید یدطولائی داشت ، مشق خط نستعلیق

---

۱ - تاریخ فرح بخش، جلد دوم، نسخه خطی، ص ۷۳ .

۲ - همان ، صص ۴-۵ .

۳ - همان، ص ۲۴ .

بچستی و درستی کرده و جامع کمالات و سزاوار همـه کارها بود...»[1]

ازین اقتباسات علاوه بر چگونگی حالات زندگانی شاعر، اینهم معلوم می شود که در آن زمان وضع شاعری در لکهنؤ چه طور می باشد.

در زمان بهو بیگم، بین مسؤولین، تفوق و برتری بر بنای مذهب نه بود [=نبود]. او خواه اثنا عشری شود یا اهل سنت و الجماعت یا از اهل هنود فیض بخش می‌نویسد:

«... با وصف آنکه داراب علی خان و اکثر مصاحبین و منشیـان آنجناب مـذهب اثنا عشری داشتند اماکسیکه از اهل سنت ملازم سرکار ایشان بود تکلیف تبـدیل مذهب نمیفرمودند...»[2]

اهل هنود هم مسؤولیت‌هـای مـهم داشـتند. مـثلاً رامـی دولت رام و هیرانند که از اهل هنود بودند در زمان بهو بیگم مسؤلیت مهم «اخبار نویسی» به آنها سپرده بودند.

در این کتاب اسم‌های مهم دیگر اشخاص مثلاً: مرزا فدا حسین، منشی سجاد علی، میر نجف علی، محمد نصیر خان، مرزا حسین علی چوکه دار، داراب علی خان، تراب علی، گنج علی (فوجدار سلون) و مرزا پناه علی بیگ وکیل خاص بهو بیگم بالخصوص مطرح شده است.

درین کتاب بیشتر جاها معلومات درباره خود مؤلف هم فراهم آورده شده است. مثلاً:

«.... سبب آنکه ملازم سی ساله بودم[3] »

یا این که نامه‌های خصوصی بهو بیگم خود وی می نوشت :

«.... اکثر خطـوط از جانب بیگم صاحب به گورنر جان شور صاحب بهادر از دست راقم می‌نویسانیدند.»[4]

بعد از وفات بهو بیگم، نگهداری جاگیر بهو بیگم، داراب علی خان، معتمد خاص وی، به طور صمیمانه و ایماندارانه کرد، ولی وقتی کـه داراب علی خان که در تاریخ هفتم شوال سال هزار و دویست و سی و سه چشم از دنیا بر بست، حالت فیض آباد واژگوان شده و رو به زوال رفت، بعد از نقل کردن ویرانی فیض آباد در چند سطور، منشی فیض بخش داستان عـروج و زوال فیض آباد را به پایان رسانید. او در آخر کتاب این طور اظهـار تأسـف

---

۱ - تاریخ فرح بخش، جلد دوم،نسخه خطی، ص ۱۷.

۲ - همان ، ص ۱۷.

۳ - تاریخ فرح بخش، جلد دوم ، نسخه خطی، ص ۲۴.

۴ - همان، ص ۷۳.

می‌کند:

«.... بعد فوت داراب علی خان... جاهائیکه امکنه عمده، دبستانهای رشک گلزار ارم... بودند ویران و مسکن زاغ و زغن گشته،به جای بلبل هزار داستان آوازهای بوم بگوش می خورد...اینست سرگذشت فیض‌آباد بغایت آخر ذی الحجه سنه یک هزار و دوصد و سی و چهار هجری.»[1]

در این موقع اهمیت و افاده فقط یک نسخهٔ فارسی مطرح کرده شده است. دیگر نوشته‌های فارسی را از همین می توان اندازه کرد. بدون شک مأخذ اساسی تاریخ گذشته هشت صد ساله هند، فارسی و فقط فارسی است که بدون کمک آن یک گام هم نمی توان جلو رفت.

*****

بعد از تحریر

(معنی واژگان به کار رفته در این مقاله)

ثقافت : فرهنگ

پس منظر : پیشینه ، پیشینهٔ تاریخی

غیرجانبدارانه: منصفانه،غیر متعهدانه

ایماندارانه: از روی ایمان

رقم پرداز: عرض گزار، تحریرشده ، نوشته شده

سرکار : دولت ، گورنمنت ،حکومت

پالکی خانه : پالکی ، کجاوه، جای نشستن عروس، جایی که عروس در آنجا می‌نشیند.

افیال : جمع «فیل» : فیل ها

رتهِ خانه : رتهِ نوعی در شکه یا ارابه در دهات، ۲ - جای در شکه ، سرپوش برای در شکه ها

باورچی خانه : آشپزخانه

حَویلی : خانه و منزل و اطراف و جوانب آن خانه خیلی بزرگ

بیگمات : بانوان، خانم ها

مامائین : دایی ها(برادر های مادر)

اصیلین : ۱ - شریف ها ، نجیب ها ، ۲ -برادرهای مادر ، ۳ - خدمتگاران

بوبو (پهوپها): عمه ، خواهر ، همشیره ، نامادری خدمتکار زن و کنیز که بچه ها راپرورش می‌دهد.

چهوچهو : عموها ، برادرهای پدر

امام باره (= امامباره) : حسینیه ، دارالعلوم شیعیان

چوکه دار (= چوکه‌دار): نگهبان

(دفتر دانش)

---

۱ - همان، ص ۷۳.

دکتر سید حسین جعفر حلیم[1]

عبرت و حکمت در شاهنامهٔ فردوسی طوسی

دربارهٔ مقام والای استاد فردوسی طوسی، شعرا و ادبا، از دیر باز تا این زمان خیالات و نظرات خود را با آب و تاب تمام در اشعار و نثرهای خود جلوه داده‌اند، و دانشمندان مشرق و مغرب، شاهنامه را مورد تحقیق و انتقاد قرار داده و آن را بزیور طبع آراسته‌اند.

این اثر بیش بها را به چندین زبان زنده جهان ترجمه و نشر کرده‌اند. مقالات تحقیقی و انتقادی بیشماری راجع به شاهنامه و زندگانی فردوسی نوشته شده و به چاپ رسیده است. اما باوجود این همه توجه و زحمات مداوم بزرگان علم و ادب و دانشمندان مشرق زمین و مستشرقین جهان که در راه تحقیق شاهنامه و پی بردن به مقام والای حکیم فردوسی طوسی کشیده‌اند، حقیقاً هنوز به در مقصود نرسیده‌اند و جهاتی از شاهنامه بنظر می‌آید که باید مورد تحقیق و پژوهش قرار گیرد.

یکی از آنها موضوعات پند و اندرز یا مطالب عبرت‌انگیز و حکمت‌آمیز است که در ابیات قسمتهای مختلف شاهنامه به صورت پراکنده یافت می‌شود و توجه بیشتری باید از طرف دانشمندان و محققان به آن بشود تا تحقیق مفصلی در مورد آن به عمل آید، چون با ارزشترین قسمتهای شاهنامه

---

۱ -استاد زبان و ادبیات فارسی، بخش فارسی، دانشگاه کراچی.

شاید همین باشد. بنابر نوشتهٔ دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، از نظر فردوسی، ارزش بزرگ شاهنامه در جنبهٔ عبرت‌انگیز و هوشیارکنندهٔ آن است.(۱)

"فردوسی شاهنامه را تنها از آن جهت مهم نمی‌شمارد که سرگذشت ایران قدیم است بلکه از آن جهت نیز گرامیش می دارد که کتابی است گرانبار از حکت و عبرت".(۲)

معنی عبرت و حکمت را همه می‌دانند و به مفهوم آن خوب آشنائی دارند اما با مراجعه به بعضی فرهنگها، به معانی مختلف آن اینجا متذکر می‌شوم تا کار ما آسان تر گردد.

در یکی از فرهنگها، معنی عبرت فقط پند نوشته(۳) و در فرهنگ دیگری نوشته است که عبرت یعنی عجب، شگفت و پند، و اندرزی که از نظر کردن در احوال دیگران حاصل شود.(۴)

در یکی دیگر از فرهنگها به معنی اندیشه و پند گرفتن نوشته شده و بعداً مؤلف آن توضیح می‌دهد که معنی لغوی عبرت به نوع خاص عبور کردن طبیعت است از غفلت به سوی آگاهی و آنچه اهل لغت به معنی اندیشه و پند گرفتن نوشته‌اند مجاز است.(۵)

همین طور در معنی حکمت نوشته‌اند دانستن حقیقت هر چیز(۶)، علاوه بر علم و دانش در معنی عدل، حلم، بردباری، فلسفه، کلام موافق حق و راستی و درستی امری نیز نوشته‌اند.(۷)

در فرهنگ دیگری مفصل تر نوشته که حکمت یعنی دانائی و درست کرداری، و نام علمی است که در آن بحث کرده شود به احوال موجودات خارجه، چنانکه هست در نفس الامر به قدر طاقت بشری و آن بر سه گونه است: طبیعی و ریاضی و الهی.

بعضی محقّقین چنین تفصیل کرده‌اند که حکمت دانستن چیز ها باشد چنانکه هست و قیام نمودن به کارها چنانکه باید. پس حکمت منقسم می‌شود به دو قسمت، یکی علمی و دیگری عملی.(۸)

ازین توضیحات معلوم می‌شود که معنی و مفهوم کلمات عبرت و حکمت چقدر با یکدیگر نزدیک و مربوط بهم است که حتی در معنی پند و اندرز یک جا مانند کلمات مترادف به کار برده می‌شود. استاد فردوسی نیز در شعر خود کلمات عبرت و حکمت را یک جا آورده است چنانکه می‌فرماید:

بدین نامهٔ شهریاران خویش   بزرگان جنگی سواران پیش
همه بزم و رزم است و رای و سخن   گذشته بسی کارهای سخن
همان دانش و دین و پرهیز ورای   همان ره نمودن به دیگر سرای(۹)

در زمان ما، اگرچه خیام نیشاپوری، به مضامین عبرت‌انگیز و حکمت‌آمیز رباعیات خود شهرت جهانی دارد، اما اگر تمام رباعیات وی را، حتی رباعیاتی را که به او منسوب کرده‌اند، جمع کنیم و تمام ابیاتش را بشماریم، باز از ابیات شاهنامه فردوسی که در همین زمینه سروده شده است کمتر خواهد بود.

از داستانهای شاهنامه فردوسی، که در آن به موقع و محل مناسب مواعظ و امثال و حکم و مطالب عبرت‌آمیز آورده شده، صدها شاعر متفکر ایرانی در طی قرنها از آن الهام گرفته‌اند؛ معروف ترین آنان حکیم عمر خیام نیشاپوری، سعدی شیرازی و حافظ شیرازی می‌باشند.

شاهنامه فردوسی اگرچه از حیث کمیت و از لحاظ کیفیت نیز بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است و هم به دارا بودن مقدار زیادی از مضامین عبرت و حکمت یا پند و اندرز نیز مقام ممتازی در ادبیات فارسی دارد، اما اینجا سؤال پیش می‌آید که آیا پیش از فردوسی نیز چنین مضامینی معمول بوده است؟ در جواب این سؤال، بهتر است نظر دکتر جعفر محجوب را نقل کنم که در کتاب سبک خراسانی در شعر فارسی خود نوشته است:

"شعر فارسی از نخستین دوران ترقی و تکامل خویش از جهت دارا بودن مضامین پند آمیز بسیار غنی بوده است و گمان می‌رود که این امر نتیجهٔ وجود منابع و مآخذی ازین قبیل در زبان پهلوی و توجه شاعران فارسی زبان به آنها بوده باشد. زیرا در شعر عرب ، کمتر بدین گونه مضامین بر می‌خوریم.

در میان شاعران دورهٔ جاهلی معدودی از شاعران هستند که اندرز و پند و مضامین حکمت آمیز را در اشعار خود وارد ساخته‌اند."(۱۰)

وی ادامه می‌دهد:

"ایرانیان هنوز سه ربع قرن از ابتدای سرودن شعر فارسی نگذشته صاحب منظومه هایی مانند آفرین نامهٔ ابو شکور که حجم آن دوثلث شاهنامهٔ فردوسی حدس زده‌اند، و کلیله و دمنه و سند باد نامه شدند که سراسر آن چیزی جز حکمت و پند نبود و وجود همین منظومه ها یکی از نشانه‌های اصالت شعر فارسی و جدا شدن راه آن از راه تقلید و پیروی از شعر عرب است."(۱۱)

وجود این چنین منابع و مآخذ در ذهن شاعران، ظاهراً اثر می‌گذاشت و حکمت و پند در تمام انواع شعر راه می‌یافت.

در شعرهای ابو شکور و شهید بلخی و در ابیات کلیله و دمنه و سندباد نامهٔ رودکی که معدودی از آنها که از دست برد حوادث زمانه مصون مانده در دست داریم، مضامین پند و اندرز می‌توان در آن یافت. چنانکه شهید بلخی چون درباره ارزش و اهمیت علم و ادب سخن درمیان می‌آورد، می‌گوید:

دانشا چون دریغم آیی از آنک | بی بهایی ولیک از توبهاست
بی تواز خواسته مبادم گنج | همچنین زاروار با تو رواست
با ادب را ادب سپاه بس است | بی ادب با هزار کس تنهاست(۱۲)

و چون به اندیشه‌های فلسفی و تأسف خوردن بر کوتاهی عمر می‌پردازد، این طور می‌فرماید:

دردا که درین زمانهٔ غم پرورد | حیفا که درین بادیهٔ عمر نورد
هر روز فراق دوستی باید دید | هر لحظه و داغ همدمی باید کرد(۱۳)

ابوشکور بلخی که او نیز از شعرای همین دوره یعنی نیمهٔ اول قرن چهارم هجری و از شعرای نامدار و سرایندهٔ آفرین نامه می‌باشد، دربارهٔ خرد و دانش چنین اظهار عقیده می‌کند:

خـرد مـند گـوید خـرد پـادشاست | کـه بـر خـاص و بـر عـام فرمـانرواست
خـرد راتـن آدمـی لشکـر است | هـمه شـهوت و آرزو چـاکـر است
جهـان را بـدانش تـوان یـافتن | بـدانش تـوان رسـتن و بـافتن(۱۴)

وی همچنین قطعه شعری دارد که در آن عقیده علمی تاثیر موروث را در آموزش و پرورش بیان می‌کند:

درخـتی کـه تـلخش بـود گـوهرا | اگـر چـرب و شـیرین دهـی مـرو را
همـان مـیوهٔ تـلخت آرد پـدید | از و چرب و شیرین نـخواهی مـزید(۱۵)

فردوسی همین مضمون را در قطعه شعر خود بهتر و خوشتر و رساتر ادا کرده است. وی می‌فرماید:

درخـتی کـه تـلخست ویـرا سـرشت | گـرش برنشـانی ببـاغ بـهشت
ور از جـوی خـلدش بـه هنگـام آب | بـه بـیخ انگـبین ریـزی و شهدنـاب
سـرانجـام گـوهر بـه کـار آورد | همـان مـیوهٔ تـلخ بـار آورد(۱۶)

شیخ اجل سعدی شیرازی که او نیز به آوردن مضامین پند و اندرز و عبرت و حکمت در نثر و نظم خود شهرتی دارد، در شعری از بوستان چون به تأثیر گوهر و موروث انسان، عقیده علمی خود را بیان می‌نماید چنین می‌گوید:

نـه ابـلیس بـد کـرد و نـیکی نـدید ! | بـر پـاک نـاید ز تـخم پـلید(۱۷)

دکتر محمد خزائلی در شرح بوستان می‌نویسد که مصراع دوم این شعر اشاره دارد به مفهومی که ابوشکور آورده و فردوسی از آن اقتفا کرده و این هر دو شاعر نیز مضمون را از دو آیهٔ قرآنی سورهٔ ابراهیم اقتباس کرده‌اند:
"الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طیبة شجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء .."(۱۸)

از این بیان معلوم می‌شود که فردوسی به معانی و مفاهیم قرآنی نیز توجه خصوصی داشته در بیان مضامین و مطالب عبرت‌آمیز، چنانکه در آغاز سخن اشاره شد، در شاهنامه در قسمتهای مختلف و در ابیات پراکنده آن، چنین مضمون باکلمات مؤثری بیان شده است؛ حتی به موقع کشته شدن هر

سردار، فردوسی این روش را به کار برده است. مثلاً بعد از کشته شدن سرداری فرصتی می‌یابد که در شعرهای خود بی اعتباری جهان رابهتر نمایان سازد و ضمناً زبان به پند و اندرز می‌گشاید و چنین می‌گوید:

جهانا چه بد مهر و بد گوهری — که خود پرو رانی و خود بشکری
نگه کن کجا آفریدون گرد — که از پیر ضحاک شاهی ببرد
برفت و جهان دیگری را سپرد — بجز حسرت از دهر چیزی نبرد
چنینیم یکسر که و مه همه — تو خواهی شبان باش خواهی رمه(۱۹)

وی تقریباً همین مضمون و مفهوم را در جای دیگر این طور ادا می‌کند:

زمین گر گشاده کند راز خویش — نماید سر انجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود — برش پر ز خون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش — پر از خوب رخ جیب پیراهنش
چه افسر نهی برسرت ورچه ترک — بر او بگذرد پرو پیکان مرگ(۲۰)

علاوه بر مضامین عبرت، و مطالب و براهین، برفانی بودن این جهان، استاد فردوسی طوسی در ابیات شاهنامه موقع آوردن مطالب اندرز و مواعظ و امثال و حکم، مسائل مختلف انسانی را مطرح کرده است و تحت هر عنوان شعرهای زیادی سروده است که همهٔ عناوین را اینجا ذکر نمودن، فرصت و وقت بیشتری می‌خواهد که برای آن الان مجال نیست. البته تحت بعضی عناوین حائز اهمیت زیاد، ابیاتی از شاهنامه اینجا برای مثال آورده می‌شود که شاید از آن گریزی نباشد. مثلاً برای بی آزار بودن به مردم چنین توصیه می‌کند:

□ به گیتی گرای و میازارکس — ره رستگاری همین است و بس(۲۱)
□ میآزار موری که دانه کش است — که جان دارد وجان شیرین خوش است (۲۲)

درباره تنبلی و کاهلی نکو هش می‌نماید و می‌گوید:

چو کاهل بود مرد برنا بکار — ازو سیر گردد دل روزگار(۲۳)

و یا دل بستن به دنیا فائده‌ای ندارد:

□ دل اندر سرای سپنجی مبند — سپنجی نباشد بسی سودمند(۲۴)

و درباره اغتنام فرصت و به غنیمت شمردن وقت و فرصت، می‌گوید:

□ چـو دی رفت و فـردا نیـاید بپیش مـده خیره برباد اوقـات خـویش(۲۵)

مطلب خود را اینجا با جملات مرحوم محمد علی فروغی دربـارهٔ مقام شامخ فردوسی پایان می‌دهم:

"شاهنامه هم از حیث کمیت و هم از جهت کیفیت، بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است، بلکه می توان گفت یکی از شاهکارهای ادبی جهان است و اگر من همیشه در راه احتیاط قدم نمی زدم و از اینکه سخنانم گزافه نماید احتراز نداشتم می گـفتم شـاهنامه مـعظم تـریـن یـادگار ادبـی نـوع بشـر است."(۲۶)

و فردوسی درباره خود چنین گفته است:

□ از ایـن پس نـمیرم کـه مـن زنـده‌ام کــه تـخم سـخن را پـراکـنده‌ام (۲۷)

*****

پی نوشت‌ها:

۱ - محمد علی اسلامی ندوشن؛ زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، انتشارات انجمن آثـار مـلی، تهران: ۱۳۴۸ش، ص ۱۱۳.

۲ -همان، ۳.

۳ - فرهنگ خیام(عربی - فارسی)، ناشر: کتابفروشی خیام، تهران: ص ۲۹۶.

۴ - حسن عمید؛ فرهنگ عمید، (دو جلدی)، موسسهٔ انتشارات امیر کبیر، تهران: ۱۳۶۳ ش، جلد دوم، ص ۱۴۲۴.

۵ - غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین رام پوری؛ غیاث اللغات، بکوشش منصور ثروت، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۳ ش، ص ۵۷۳.

۶ - فرهنگ خیام، ص ۱۶۳.

۷ - فرهنگ عمید (دو جلدی)، جلد اول، ص ۸۰۲.

۸ - همان، ص ۸۰۲.

۹ - شاهنامه فردوسی.

۱۰ - محمد جعفرمحجوب؛ سبک خراسانی در شعر فارسی، انتشـارات سـازمان تـربیت مـعلم و تحقیقات تربیتی، تهران: ۱۳۴۵ ش، ص ۸۹.

۱۱- همان، ص ۹۰ -۸۹.

۱۲ - ذبیح اللّه صفا؛ تاریخ ادبیات در ایران، کتاب فروشی ابن سینا، چاپ چهارم، تهران: ۱۳۴۲ ش، ج ۱، ص ۳۸۹.
۱۳ - سبک خراسانی در شعر فارسی،ص ۹۱ .
۱۴ - تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، ص ۶-۵ .
۱۵ - حسین فریور؛ تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعراء موسسهٔ انتشارات امیر کبیر چاپ پانزدهم، تهران:۱۳۵۲ ش ، ص ۹۳ و رضا زاده شفق؛ تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۹.
۱۶- فریور، ص ۹۳ و صفا، ج ۱،ص۴۴.
۱۷ - شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی؛ بوستان، باهتمام و تصحیح و حواشی عبدالعظیم قریب، ص ۴۱.
۱۸ - محمد خزائلی؛ شرح بوستان، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، تهران: ۱۳۶۳، ص ۱۲۰ و القرآن الحکیم، سوره ابراهیم، آیه ۳۰-۳۲، پاره ۱۳.
۱۹ - شاهنامه فردوسی وفریور، ص ۱۱۴.
۲۰ - شاهنامه فردوسی ، صفا؛ تاریخ علوم و ادبیات ایران، ص ۱۵۲ و فروزانفر؛ سخن و سخنوران ،ص ۶۱ .
۲۱ - شاهنامه فردوسی .
۲۲ - همان ، بدیع الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، ص ۴۳ و محمد حسن شریف؛ تعلیم و تربیت در نظرفردوسی، با مقدمه استاد سعید نفیسی، انتشارات علی جعفری، تهران: ص ۱۳۲.
۲۳ - شاهنامه / ریدهٔ شاهنامه، ص ۱۴۵ .
۲۴ - همان، ص ۱۴۷.
۲۵ - تعلیم و تربیت در نظر فردوسی، ص ۱۰۲.
۲۶ - ایرج افشار؛ کتابشناسی فردوسی، تهران، ص ۶.
۲۷ - شاهنامه فردوسی، جلد چهارم (حصه هفتم)، بتصحیح : ژول مول، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (شرکت سهامی)، چاپ سوم، تهران:۱۳۶۹ ش، ص ۲۲۷۲ .

*****

دکتر شوکت نهال انصاری

علاقه مندی همایون به علم هیئت

ونجوم و اختر اعاتش

ارتقاء و ترویج زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند باروی کار آمدن پادشاه ظهیرالدین محمد بابر رونقی تازه یافت . بابر خودهم شاعر و سخن شناس بوده به همین جهت گروهی از عالمان و فاضلان و شاعران در رکاب او به هند آمدند.

پس از وفات بابر به سال نه صد و سی و هفت ه (۹۳۷ ه) بمطابق هزار و پنج صد و سی میلادی (۱۵۳۰ م) فرزند ارشدش نصیر الدین محمد همایون بر تخت سلطنت هند نشست . همایون تحصیلات مقدماتی را در محضر دانشمندان معروف زمان خود شیخ زین‌الدین و خواجه کلان به پایان رسانید و بعدها در صحبت ارباب دانش و بینش نبوغ خود جلا داده بتدریج به صورت دانشمند ارجمند و شاعر خوش قریحه در آمد و در اکثر علوم متداول زمان سرآمد اقران ومعاصران خود بود - علاوه برعلوم درادبیات نیز بهرهٔ وافری داشت.

همایون اگرچه مانند پدرش دوران زندگیش را در رزم گذرانیده اما در عین حال هیچ وقت به آراستن بزم شعر و سخن بی‌اعتناء نبوده و هر وقتی که فرصتی داشت مجالس شعر می آراست. وی مانند پدرش دیوانی از اشعار

---

۱. خانم دکتر شوت نهال انصاری ، استاد بخش فارسی، دانشگاه اسلامی علیگر، هند

خود به زبان فارسی به طور یادگار گذاشته است که از مساعی پروفسور سید حسن عسکری از کتاب خانهٔ قدیم درمیهن مألوف خود کهجوا باز یافته است[۱] و برین دیوان استاد حافظ شمس الدین مقاله‌ای پر مغز نوشته در مجله معاصر چاپ نموده است.

مضمون دیگری از دکتر هادی حسن (رئیس سابق بخش فارسی، مسلم یونیورستی علیگر) در مجله اسلامک کلچر، حیدرآباد دکن نوشته و بعدها دکتر هادی حسن باتصحیح دیوان همایون رابه چاپ گردانیده است.

علاقه مندی به شعر شناسی و علما نوازی وی علتی بوده که مانند بابر گروهی از عالمان و فاضلان و شاعران جوق در جوق به هند در آمدند و در سرپرستی وی وابسته شدند. بدایونی صاحب منتخب التواریخ می نویسد[۲]: "شعرای بسیار نادره روزگار از دامن او برخاسته‌اند".

دیگر تذکره و تاریخ نویسان هم مانند میرزا علماء الدوله قزوینی صاحب نفایس المآثر، علی قلی واله داغستانی مؤلف ریاض الشعراء، بندرابین مؤلف سفینهٔ خوشگو، ابوالفضل مؤلف اکبرنامه، نظام الدین احمد صاحب طبقات اکبری وغیرهم حسن ذوق عالمانهٔ وی راستایش کرده‌اند. چندتن از معروفترین علما و فضلای دورهٔ همایون بدین قرار می باشند:

خواند میر: صاحب حبیب السیر و روضة الصفا؛

یوسف هروی: صاحب ریاض الدوله؛

قاسم کاهی: وی به علم هیئت، تصوف، فلسفه، موسیقی، معما، تاریخ گوئی، شعر علاقهٔ وافر می داشت.

علامه الیاس اردبیلی: ریاضی دان و معروف در علم هیئت؛ استاد همایون هم بوده.

ابوالقاسم گرگانی: ماهر هیئت و ریاضی دان بود.

محمد بن اشرف الحسینی: صاحب جواهر نامهٔ همایون.

---

۱ - صباح الدین عبدالرحمن؛ بزم تیموریه، ج ۱، ص ۴۳.

۲ - عبدالقادر بدایونی؛ منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۴۶۸.

مولانامحمدبن علی‌المسکینی فاضل سمرقندی : صاحب جواهر العلوم همایونی، خیلی ضخیم دایرة المعارف است که دارای هزار و شش صد و بیست و هشت (۱۶۲۸) صفحه و محتوای بریک صد و بیست علم می‌باشد.

بایزید بیات : صاحب تذکره همایون و اکبر.

جوهر آفتاب چی :صاحب تذکرة الواقعات همایون.

مولانا مصلح الدین الانصاری : ماهر علم هیئت و صاحب شرح رساله هیئت ، از علامه علاء الدین محمد قوشجی.

راجع به علاقه مندی و وابستگی همایون به علم هیئت تاریخ نویسان بنوعی تذکره داده‌اند. ابوالفضل می نویسد:[1]

"او در علم نجوم و ریاضی بی بدل بود و توجه اقدس با صطرلاب و کره و سایر آلات رصدی درجهٔ کمال داشت"

عبدالقادر بدایونی می نویسد:[2]

"او در علوم نجوم و هیئت و سایر علوم غریبه بی نظیر بود". در حقیقت همایون درین زمینه بدرجهٔ اجتهاد رسیده بوده که در بعضی معاملات علمی به‌استادان معاصر خود ریاضی و نجوم را رهنمائی می کرد، مانند مولانا نورالدین ترخانی سفیدونی که گرچه خودش استاد علم هیئت و ریاضی بوده گاهی از همایون درس هیئت می گرفت و گاهی همایون ازوی استفاده می‌کرد. در مآثر الامرا راجع به نورالدین ترخانی نوشته است :

"مولانا بفضل و کمال و شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و به هیئت و هندسه و اصطرلاب شوق مند بود و صحبتش با هیئت آشیانی (همایون) کوک کشته و از جمله ندیمان و مجلس نشینان بزم همایونی گردید.... گاهی پادشاه از او استفاده علوم می کرد و گاهی از علم ریاضی خصوص اصطرلاب

۱ - اکبر نامه ، ج ۱، ص ۲۲۰ .

۲ - منتخب التواریخ، ج ۱ ، ص ۴۶۷ .

از جناب همایونی که درین فن مهارت تمام داشت استفاضه می نمود"[۱]

علاقه مندی همایون به فلکیات و ستاره شناسی بحدی رسیده بود که حتی در دورهٔ دربدری و سرگردانی نیز استادان بزرگ این علم مانند علامه الیاس اردبیلی و شیخ ابوالقاسم گرگانی را همیشه همراه خود می‌داشت و با آنها دربارهٔ کتاب ذی قیمت و پرارزش در علم منطق یعنی درة التاج فی غرة الدیاج ،از قطب الدین شیرازی ، به مباحثه و مذاکره می پرداخت.

ابوالفضل در اکبر نامه[۲] باین امر اشاره نموده است:

"شیخ ابوالقاسم و مولانا الیاس اردبیلی بشرف ملازمت شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و متشرح گشتند. وی (همایون) هر وقت که به شهر تازه ای می رفت دنبال آلات نجوم و هیئت می گشت و قصد داشت که در اطراف و اکناف سلطنت تازه خود رصد خانه‌ها را بنانهد ولی متأسفانه به علت مرگ نا هنگام خود که در نتیجهٔ سقوط از پلکان رصد خانهٔ مخصوصش اتفاق افتاد نتوانست این خواهش دیرینه را عملی سازد."

همایون در نتیجه علاقه مفرط به هیئت و نجوم جان خود راباخت.

راجع به سانحهٔ مرگ همایون نظام الدین احمد بدین طوری رقم طراز هست:[۳]

"از عجایب واقعات آنکه هفتم ربیع الاول بود نزدیک بوقت غروب که حضرت جنت آشیانی در قلعهٔ دین پناه بر بالای بام کتابخانه بر آمده لحظه ایستادند وقت فرود آمدن مؤذن در بانگ نماز شروع کرده آن حضرت در رتبهٔ دوم به تعظیم به نشست بوقت برخاستن پای مبارکش بلغزید از نردبان جدا شده بزمین آمد و اهل مجلس سرا سیمه شده و آن حضرت راکه بیهوش شده بودند بدرون خانه در آوردند و اطباء در معالجه بسیار سعی نمود اما سودی نکرد و کار از معالج گذشت و بوقت غروب داعی حق را لبیک اجابت فرمودند بریاض رضوان خرامیدند و از عجایب اتفاقات این مصرعهٔ قاسم کاهی تاریخ

۱ - مآثر الامراء ، ج ۱ ، ص ۴۷۸ .

۲ - مآثر الامراء، ج ۱ ، ص ۱۱۶ و ۲۲۱ .

۳ - طبقات اکبری ، ص ۲۲۱ .

فوت آن حضرت شد."

«همایون پادشاه از بام اوفتاد»

اما این مصرعه به لحاظ تاریخ وفات همایون ، درست نیست برای اینکه اعداد تاریخ این مصرعه نه صد و شصت و دو (۹۶۲) بر می آید. بر این ابوالفضل در اکبرنامه اعتراض نموده است.[1]

«این تاریخ یک سال کم است و تفاوت یک سال و دو سال در عمارات تجویز توان کرد نه در وفیات."

و آقای میر عبدالحی این مصرعه را درست نموده نوشته:[2]

«ای وای پادشاه من از بام اوفتاد»

اما اگر این مصرعه را بدین طور بنویسند که :

«همایون بادشاه از بام افتاد»

از عداد این مصرعه تاریخ وفاتش نه صد و شصت و سه (۹۶۳ ه) بر می‌آید ، ممکن است که درست باشد.

اختراعات همایون

اگرچه بیشتر پادشاهان تیموری عالم و دانشمند بودند اما وی تنها کسی بوده که شاعر ادیب و دانشمند ارجمند بود. وی نه فقط بدانش نظری (Theoretical Science) علاقه می داشت بلکه بدانش عملی (Practical Science) هم علاقه‌مند بود.

همایون بسیاری از کرات و اصطرلاب و آلات نجومی را اختراع نموده به ویژه به حیث مخترع "اصطرلاب همایونی" ، خیلی معروف است.

بحواله مقاله ای از سید سلیمان ندوی بعنوان "لاهور کا ایک فلکی آلات ساز"،[3] بیشتر اصطرلاب و کرات همایون درموزه‌های مختلفه محفوظ

۱ - اکبر نامه، ج ۱ ، ص ۳۶۸ .
۲ - بزم تیموریه، ج ۱ ، ص ۸۴ .
۳ - معارف ، ج ۳ ، اگست ۱۹۳۳ ء ؛ مقالات سلیمان ، حصه اول ، مرتبه صباح الدین عبد الرحمٰن، مطبع معارف ، اعظم گره، ۱۹۶۶ ء ، ص ۲۵۸ .

هستند. همایون به‌همهٔ معاملات خانگی و امور سیاسی بمطابق هیئت ونجوم انجام می داد. وی بموجب ذوق فلکیاتی خود اینقدر معتقد سعد و نحس بوده که چون از کابل به قندهار توجه داشته اساس نظام مملکت براسم سه کس مانند مراد خواجه ، سعادت خواجه و دولت خواجه نهاده و جمیع ملازمان و همه اهالی ممالک محروسه رابرسه قسم منقسم ساخت . و سایر خویشاوند، امراء ، وزراء و سپاهیان را به اهل "دولت" منسوب ساخت. و حکما، علما، رئیسان ، سادات مشایخ ، قضاة ، شعرا، فضلا وغیرهم را اهل "سعادت" گفته و مسئولان و افسران مملکت ، ندما و احباب و اهل نغمه و ساز را اهل "مراد" نام نهاده.

همین طوری ایام هفته را هم برین اساس فلکی بیکی از اهالی "دولت" و "سعادت" و "مراد" منسوب ساخت. روز شنبه و پنج شنبه باهل "دولت" تعلق گرفت ، درین روز با ناظمان علم و عبادت بسر می کرد. چون شنبه منسوب است بزحل و زحل مربی قدیم از مشایخ بزرگ. پنج شنبه متعلق است به مشتری؛ و این سیارهٔ علما و سایر طبقات اشرف است. یک شنبه و سه شنبه متعلق به‌اهل دولت بودند ، درین روز امور دولت سرانجام می‌داد. چون روز شنبه متعلق به آفتاب و سه شنبه به مریخ و مریخ مربی سپاهی بود. دو شنبه و چهار شنبه برای اهل مراد موقوف بود. چون دو شنبه متعلق بود به ماهتاب چهار شنبه به عطارد.

همایون "دو خرگاه" هم ساخت که مبنی بر اصول هیئت بود. یکی بعدد بروج فلک بود در دوازده قسمت منقسم گردانید و هر برج مشتمل بر پنجره‌ها که همهٔ سوراخ‌های آن انوار کواکب دولت تابان و منور بودند. خرگاه دیگر مانند فلک الافلاک که محیط فلک ثوابت است جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده. چنانچه پوشش برآن وقوع می‌یابد و هم چنانکه فلک اطلس از نقوش ثوابت و سیاره مبراست.

جالبترین اختراع همایون بساط نشاط بود. این بساط مشتمل بر دایره‌های افلاک وکرات عناصر بود. دایره اول که منسوب به فلک اطلس سفید

بود، دوم به رنگ نیلگون، سوم بمناسبت زحل سیاه، چهارم که محل مشتری بود به رنگ صندلی ، پنجم متعلق به مریخ به رنگ سرخ ، ششم به مناسبت آفتاب زرین ، هفتم به مناسبت زهره به رنگ سبز، هشتم به مناسبت عطارد به رنگ سوسنی، نهم به مناسبت ماهتاب به رنگ سفید بود.

بعد از دوایر ماهتاب کرهٔ آتش و باد بترتیب مرتب ساخت. پس از آن کرهٔ خاک و آب بود. در کرهٔ خاک هر طایفه منسوبات مانند امرای هندی در دایره زحل و سادات و علما در دایره مشتری می‌نشستند. و دایره زرین برای خودش اختیار کرد.

همین طوری در پوشیدن لباس هم اختراعات نموده همایون خودش و درباریانش به موافق رنگی که منسوب به سیارهٔ آن روز می‌شد لباس همان رنگ می‌پوشیدند.

همایون مهمات سرکار سلطنت به عدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بود، یعنی آتشی ، هوائی ، آبی و خاکی. و بجهت پیش رفت مهمات هر یک ازین چهار سرکار ، وزیری متعین کرد. مهمات توپ خانه و تربیت اسلحه و آلات حرب و سایر اموری که افروختن آتش را در آن دخل باشد، سرکار آتشی گفته شد. مهمات محافظان توشه خانه و اصطبل و سرانجام ضروریات استرخانه و مشترخانه را سرکار هوائی نامیده، و مهمات که به آب زراعت و عمارات تعلق داشت به سرکار خاکی موسوم گردانید.

یکی از اختراعات همایون طبل عدل بود که اگر داد خواهی را باکسی اندکی مخاصمتی داشت یک نوبت چوب بر طبل میزد و اگر ظلم از حد بگذرد دو نوبت آن کار می کرد. و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده یا دزدیده باشد سه نوبت طبل را به چوب می زد و اگر باکسی دعوی خون داشته چهار نوبت صدای طبل را بلند می گردانید.

از جمله اختراعاتش یکی آن بود که از حکم وی نجاران چهار کشتی بزرگ درمیان آب جمنا مرتب ساختند ؛ در هر یکی از آنها چهار طاق مشتمل بر دو طبقه در غایت آراستگی گردانیدند و آن کشتیها را بنوعی با یکدیگر

متصل کردند و درمیان هر دوکشتی از آن چهار طاق دیگر کنارهٔ محکم ساختند چنانکه درمیان کشتیها حوض هشت پهلو نمودار شده بود و کشتی تراشان چند کشتی بزرگ ترتیب دادند و در دو جانب آنها دوکانها و بازارها مرتب ساختند که خیلی زیبا و آراسته بودند و هر کسی که چیزی می‌خواست در آن بازار یافته می شد.

برین قیاس به موجب فرمان وی باغ هم بروی آب ترتیب دادند که جای تفرج بود.

دیگر اختراع وی جسر روان بود، یعنی کشتیهای متعدده را بقلابها و زنجیرها نزدیک یک دیگر در دریا بهم می بستند، و قسمت زیرین آنها از تخت‌ها پوشیده و آن تخت ها را بمسمارهای آهنین چنان استوار کردند که اگر سوار و پیاده بر آن عبور بکنند هرگز متزلزل نمی شدند.اختراع دیگر کاخ روان بود مشتمل بر سه طبقه که از چوبی تراشیده بودند و استادان نجار اجزای آنرا بر یک دیگر پیوست کرده بودند، هر که می دید می پنداشت که تمامی او یک پاره است. طبقه عالی آن را بنوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد می‌داشت آن گشاده می شد و هرگاه اراده می‌نمود بسته می شد. همین طوری دربارهٔ اختراعات وی در کتاب قانون همایونی بدین قرار است: "دیگر از جمله عمارات [۱] مخترعه حضرت بادشاهی کوشکی است در قلعه دارالخلافت آگره بر سطح منزلی که در سوابق ایام خزانهٔ حکام هند بوده بنا نموده‌اند و آن قصر مشتمل است بر حجرات و ایوانها و در رفعت بمرتبهٔ ایست که هر کس بربامش نشیند خود را با ساکنان سدره همنشین بیند و بدست آرزوی از خوشه سنبله و خرمن ماه دانه چیند."

در کتاب قانون همایونی هم همین طوری مندرج است:[۲]

"دیگر از اختراعات خاطر خطیر آنکه چون در ممالک هندوستان مگس بسیار می باشد و گرد و غبار بسبب هبوب شدت باد زیاد از حد اعتدال

---

۱ - قانون همایونی، ص ۸۱ و ۸۲.

۲ - همان ، ص ۱۱۲ و ۱۱۳ .

حادث می گردد ، رکابداران شربت خاصه را در صراحیهای مینا بمجلس اشرف اعلی می آوردند تا بی آنکه مشروب عذب مجلسیان از شربتی که مگس و خاک و خاشاک در آن افتاده باشد مکدر گردد ، از شربهٔ صاف پاک محظوظ و بهره ور شوند."

اختراعات همایون در علوم مختلفه این قدر زیاد هستند که برای تفصیل آن کتابی ضخیم می باید.

***

کتابنامه:

۱ - آفتابچی ، جوهر؛ تذکرة الواقعات، مترجم سید معین الحق، پاکستان هستوریکل سوسائتی، مطبوعه انجمن پریس، کراچی .

۲ - ابوالفضل ؛ اکبر نامه، با تصحیح مولوی احمد علی، مجلد اول ، ایشاتک سوسائیتی بنگال، کلکته : ۱۸۷۷م .

۳ - بدایونی ، عبدالقادر ؛ منتخب التواریخ، بتصحیح مولوی احمد علی، کلکته: ۱۸۶۸ م.

۴ - بیات ، بایزید؛ تذکره همایون و اکبر، بسعی و تصحیح محمد هدایت حسین، مطبع بیپتست مشن، کلکته: ۱۳۶۰ ه/۱۹۴۱ م .

۵ - خواند میر ، غیاث الدین ؛ قانون همایونی، بسعی و تصحیح محمد هدایت حسین، رایل ایشیاتک سوسائتی بنگال، مطبع بیپتست مشن، کلکته : ۱۳۵۹ ه / ۱۹۴۰م .

۶ - رحمان علی ؛ تذکرهٔ علماء هند، مرتبه و مترجمه از محمد ایوب قادری، معه مقدمه دکتر سید معین الحق، پاکستان هستوریکل سوسائتی، کراچی : ۱۹۶۱م .

۷ - سکندر بن محمد عرف منجمد؛ مرات سکندری، مطبع فتاع الکریم، بمبئی:۱۳۰۸م.

۸ - صباح الدین عبدالرحمن ؛ بزم تیموریه ، ج اول، مطبع معارف ، اعظم گره : ادیشن سوم، ۱۹۹۵م .

۹ - عبدالحی (مولانا)؛ نزهته الخواطر ، جلد ۴، حیدر آباد .

۱۰ - قــزوینی، مـیرزا عـلاءالدوله ؛ نفایس المآثر، مـخطوطه، مولانـا آزاد لائـبریری، مسـلم یونورستی، علیگر .

۱۱ - گلبدن بیگم ؛ همایون نامه ، تاشقند ازبکستان، ۱۹۵۹ م .

۱۲ - مشتاقی ، رزاق ا..؛ واقعات مشتاقی، از شیخ رزق الله مشتاقی، ترجمه انگـلیسی از اقـتدار حسین صدیقی، اندین کونسل آف هستوریکل ریسرچ، نئی دهلی: ۱۹۹۳ م.

۱۳ - نظام الدین احمد ؛ طبقات اکبری، ج ۲، مطبع بیپتست مشن، کلکته: ۱۹۳۱م .

۱۴ - واله داغستانی ، علی قلی ؛ ریاض الشعراء، (غیر مطبوعه)، مخطوطه، مولانا آزاد لائبریری، مسلم یونورستی، علیگر.

۱۵ - دایرة المعارف اسلامی، زیر اهتمام دانشگاه پنجاب، ج ۲ - ۳، نـاشر مـحمد ظـفر اقبـال، لاهور:۱۹۸۹ م .

۱۶ - مخطوطات فارسیه (تفصیلی فهرست)، پنجاب پبلک لائبریری ، مرتبه منظور احسن عباسی، لاهور: ۱۹۶۳ م .

۱۷ - معارف ج سوم(اگست ۱۹۳۳م)،بحواله بزم تیموریه ، صباح‌الدین‌عبدالرحمن،ص ۱۰۶.

18 -Abdul Ghani 1930.

The Persian Language and Literature at the Mughal Court. Vol.2, The Indian Press, Allahabad. 1930.

19 -Ishwari Parsad 1955.

The Life and Times of Humayun Modern Indian Press,Colcutta. 1955.

*****

دکتر محمد ظفر خان

پژوهشی دربارهٔ سال ولادت و وفات نظامی گنجوی

حکیم جمال الدین محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی گنجوی، شاعر بزرگ و داستانسرای سترگ، مقام شامخی را در دوران حیات خویش در جهان زبان و ادب فارسی احراز کرده بود و تا کنون، که بیش از هشت صد سال از وفاتش گذشته است از شهرت و معروفیتش هیچ کاسته نشده است. علاقه مندان زبان شیرین فارسی او را از استادان مسلم این زبان می‌دانند و بدیدهٔ احترام می‌نگرند و از خواندن اشعارش لذت می‌برند. همهٔ تذکره‌نگاران و نقادان سخن در تعریف و توصیف این سخنور مبتکر و شاعر شیرین بیان رطب اللسان هستند. عبدالنبی قزوینی مؤلف میخانه (سال تالیف ۱۰۲۹ هـ ق) در ستایش او می‌گوید:

«خامهٔ مشکین شمامه در شرح اوصاف حمیده و افعال پسندیدهٔ آن برگزیده باوجود دو زبانی زبان بعجز می‌کشاید و قوت ناطقهٔ عالمگیر بامرتبهٔ جهانگیری درتقریر وصف اشعار آبدارش اقرار و اعتراف بتقصیر می‌نماید. شاعری دون‌مرتبه آن سرآمد ارباب کرامت است.»[1]

---

۱. عبدالنبی قزوینی؛ میخانه، مطبوعه لاهور: ۱۹۲۶م، ص ۹.

دکتر ذبیح ا..صفا دربارهٔ سحر حلالش این طور اظهار نظر می‌نماید:

« وی (نظامی) درانتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص وتازه و ابداع و اختراع معانی و مضامین نو و دل پسند در هر مورد، و تصویر جزئیات و نیروی تخیل و دقت در وصف ایجاد مناظر رائع و ریزه کاری درتوصیف طبیعت و اشخاص و احوال و به کار بردن تشبیهات و استعارات مطبوع و نو، در شمار کسانی است که بعد از خود نظیری نیافته است.»[1]

باید اذعان داشت که سال ولادت و وفات این سخنور رنگین بیان و نکته پرور شیرین زبان در پردهٔ کتمان مستور است و هر کس ظن و تخمین را به کار برده سال تولد و ارتحالش را تعیین کرده است. دکتر ذبیح ا.. صفا دربارهٔ سال ولادت نظامی گنجوی بدین نمط می‌نویسد:

«تاریخ ولادت او معلوم نیست لیکن با دقت دربعضی ازاشعار او می‌توان آن راپیش از سال ۵۳۰ دانست زیرا در مخزن الاسرار که بنابر آنچه خواهیم دید در سال ۵۷۰ سروده شد جوان بود و گویا هنوز به چهل سالگی نرسیده ونقد چهل سالگی را انتظار می‌کشیده است. پس باید پیش از ۵۳۰ یا نزدیک به آن سال ولادت یافته باشد و بر رویهم قبول این سال برای ولادت شاعربیشتر از قبول سالهای ۵۳۵ هکه باخر قبول کرده است، سال ۵۳۳- ۵۴۰که مرحوم وحید دستگردی درمقدمهٔ گنجینه گنجوی پذیرفته مقرون به احتیاط است.»[2]

بجهت تثبیت گفتهٔ خود، دکتر صفا، بعد از دو صفحه، می‌نگارد:

مثنوی مخزن‌الاسرار در حدود ۵۷۰ هجری ساخته شده و این معنی از بیت ذیل که خطاب به حضرت ختمی مرتبت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است مستفاد می‌شود:

---

۱. ذبیح ا..صفا؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، چ ۳، تهران: ۱۳۳۹ ش،صص ۸۰۷-۸۰۸.

۲. همان، ص ۸۰۰.

پانصد و هفتاد بس ایام خواب — روز بلند است، به مجلس شتاب»[1]

از این رو چنین بنظر می‌رسد که دکتر صفا، مثنوی مخزن الاسرار را مطالعه نکرده بر گفتۀ دیگران تکیه زده و سکندری خورده است و گرنه این نمی‌توان تصور کرد که دانشمند خردمندی مثل او مفهوم شعر مزبور را نفهمیده و بدین علت استنباط نادرست کرده باشد. بهر حال وی می نویسد که نظامی «پیش از ۵۳۰ یا نزدیک بآن سال ولادت یافته باشد»[2]
کمی تفکر و قدری دقت نظر بر آن شعر اشتباهش را آشکار می‌کند.

شعری تحت نعت سوم در مخزن الاسرار است که « در استطلاع جمال‌نبوی علیه الصلوة والسلام » عنوان دارد. دکتر صفا سیاق و سباق را ملحوظ خاطر نداشته به این نتیجه رسیده است که نظامی این مثنوی را در ۵۷۰ هـ ق در سلک نظم کشیده و آن وقت چون عمرش به چهل سال می‌رسیده، بدین علت ولادت آن سخنور عالی‌قدر قبل از ۵۳۰ یا نزدیک به آن سال بوده است. به جهت کشف حقیقت، مناسب می‌دانیم که چند بیت از آن نعت سرور کاینات و فخرِ عالم موجودات حضرت محمد مصطفیٰ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را اینجا نقل کنیم، زیرا از مطالعۀ آنها بر خوانندگان گرامی روشن خواهد گردید که نظامی اول به غایت دلسوزی به سید کونین و امام‌القبلتین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مخاطب شده عرض پرداز است:

ای مدنی برقع و مکی نقاب — سایه نشین چند بود آفتاب
منتظران را بلب آمد نفس — ای ز تو فریاد به فریاد رس
ملک بیارای و جهان تازه کن — هر دو جهان را تو پر آوازه کن
خاک تو بوی بولایت سپرد — باد نفاق آمد و آن بوی برد
بازکش این مسند از آسودگان — غسل ده این منبر از آلودگان
خانۀ غولند بپرداز شان — در خله دان عدم انداز شان[3]

۱. همان، ص ۸۰۲.
۲. همان، ص ۸۰۲.
۳. نظامی گنجوی؛ مخزن الاسرار، نولکشور، لکهنو:۱۹۲۳م، ص ۲۷.

مفهوم ابیات بالا اینست:

یا سیدی مکی مدنی العربی تا چند ذات ستوده صفات شان از دیدۀ ما منتظران محجوب خواهد ماند زیرا از رفتن شما ازین عالم نا پایدار جان ما همه مضطرب و جهان در دیدۀ مشتاقان تیره وتار گشته است. برخیزید و پس افتادگان قافله را از ظلمات جهالت و بی‌خبری بیرون آرید. بوی محبت و مروت، امانت و دیانت، تقوی و پرهیزگاری و غیرهم که این گیتی را بخشیده بودید اکنون باد نفاق آن را در ربوده و اثری از آن باقی نمانده است. چهار چوب جامعه از دروغ و خدعه و مکرو ریا ضعیف و سست بنیاد شده است. از اعمال فرصت طلبان و به ظاهر عالم متحیر و نگران هستیم زیرا علت غایی همۀ فعالیت آنان فقط رفاه دنیوی و منفعت مالی است. باید ایشان را به کیفر کردارشان برسانید. بعد ازین می‌گوید:

شب بسر ماه یمانی در آر — سر چومه از برد یمانی برآر
پانصد و هفتاد بس ایام خواب — روز بلند است به مجلس شتاب
خلوتی پرده اسرار شو — ما همه خفتیم تو بیدار شو
رافت این خانۀ آفت پذیر — دست بر آور همه را دستگیر
گر نظر از راه عنایت کنی — جمله مهمات کفایت کنی[1]

مفهوم این اشعار در جمله ای این است که پانصد و هفتاد سال گذشته است که آنجناب رسالت مآب صلی‌الله‌علیه وآله وسلم محو خواب استراحت هستید. اکنون برخیزید و ما را دستگیری بفرمائید و از راه عنایت جمله مهمات ما را به انجام برسانید.

ازین ابیات به وضوح دریافت می‌شود که نظامی وقتی که این مثنوی را منظوم می‌کرد پنج صد و هفتاد سال از وفات محبوب رب العالمین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سپری شده بود. وفات رحمة‌للعالمین به روز سیزده ربیع الاول یازده هـ ق اتفاق افتاد، ازین رو بدون ترس و تردید می‌توان گفت که در سال ۵۸۱ هـ‌ق، این شاعر به نظم مثنوی مخزن الاسرار پرداخته و در یک سال و اندی،

۱. همان، ص ۲۸.

یعنی در ۲۴ ربیع الاول ۵۸۲ هجری قمری آن را بپایان رسانید نـه در ۵۷۰ هجری، چنانکه دکتر صفا استنباط کرده است. اشعار ذیل که نظامی گنجوی دربارهٔ اختتام این مثنوی نگاشته است گفتهٔ ما را تصدیق می‌کند:

مــرغ قــلم را بـپرواز کــرد — بــرسر قرطــاس دوپــر بــاز کــرد
پــای ز ســرکرد و زلب در نشــاند — مــخزن اســرار بپــایان رســاند
بــود حــقیقت ز شمــار درست — بست و چهــارم ز ربــیع نــخست
از گــه هــجرت شــده تــا ایــن زمــان — پــانصد و هشتــاد و دو افــزون بــران
شکــر کــه ایــن نــامه بــعنوان رسید — پــیشتر از عــمر بــه پــایان رســید[1]

نکته جالب توجه اینست که از اشعار ذیل مثنوی کـه نظـامی تـحت عنوان "گفتار در باز جستن دل" سروده است، دکتر صفا استنباط نموده که وی آن وقت "انتظار نقد چهل سالگی می کشید".[2]

طــبع کــه بــعقل بــدلالگی ست — مــنتظر نــقد چــهل ســالگی ست
تــا بــچهل ســال کــه بــالغ شــود — خــرج سفرهــاش مبــالغ شــود
یــار کــنون بــایدت افســون مــخوان — درس چــهل ســالگی اکــنون بــخوان[3]

از ابیات بالابر می‌آید که نظامی بین سالهای ۵۸۱ - ۵۸۲ هجری قمری یعنی وقتی که او مشغول بسرودن مثنوی بود عمر عـزیزش بـه چـهل سال نرسیده بود، لذا می‌توان حدس زد که این سخنور دقیق‌النظر درنـصف دوم سال۵۴۳ هـق چشـم بگیتی گشود؛ ازین رو سال تولدش را پیشتر از سال ۵۳۰ هـ یا ۵۳۵ هـ یا بین سالهای ۵۳۳ - ۵۴۰ هجری پذیرفتن نادرست است.

سال وفات نظامی:

دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران می‌نویسد:

"تاریخ وفات نظامی به صورت‌های گوناگون ذکر شده است مثلاً

۱. همان، ص ۲۱۲.
۲. تاریخ ادبیات درایران، ج۲، ص ۸۰۲.
۳. مخزن الاسرار، ص ۵۴.

دولت شاه (چاپ هند) آن را سال ۵۷۰ و چاپ اروپا ۵۷۶ و حاجی خلیفه در کشف الظنون ۵۹۶ و ۵۹۷ و لطف علی بیگ آذر سال ۵۸۹ و هدایت درسال ۵۷۶ و تقی الدین کاشی در سال ۶۰۶ نوشته‌اند و درنتائج الافکار سال ۶۰۲ آمده و در تذکرهٔ میخانه چنین آمده است که ۸۴ سال بزیست."[1]

تذکره نگاران چنانکه می‌دانیم محقق نبوده‌اند ازین سبب بیشتر از آنها بدون تحقیق و تفحص بلکه بدون دیدن آثار آنان تکیه برشنیده کرده یعنی هر چه دربارهٔ آنان شنیده سپرد قلم کرده‌اند. تذکره‌نگاران خمسه نظامی را مورد مطالعه قرار نداده سال وفاتش را درتذکرهٔ خود نوشته‌اند لذاگفتهٔ آنان را معتبر نتوان شمرد. باید یاد آور شویم پنجمین مثنوی خمسه نظامی، سکندر نامه است و آن طبق بیان شبلی نعمانی در سال ۵۹۹ هجری قمری باختتام رسید.

بپایان شد این داستان دری — به فیروز فالی و نیک اختری

ز هجرت چنان بردهم یادگار — نود نه گزشته ز پانصد شمار[2]

بدین علت وفات نظامی را قبل از ۵۹۹ هجری قمری تعیین کردن قطعاً نادرست است.

بیش از چهار صد سال از مرگ نظامی گذشته بود که عبدالغنی قزوینی میخانه را تألیف کرد. او دربارهٔ وفات این شاعر توانا می نگارد:

"چون سن شریفش به‌هشتاد و چهار رسیده در سنه اثنی و خمس ماته از عالم فنا بعالم بقا خرامید."[3]

دکتر صفا حزو اول این بیان قزوینی را اهمیت خاصه داده است لاکن سال وفاتش چون قرین صواب نبود ازین رو صرف نظر نموده است. قزوینی سال درگذشت نظامی را ۵۰۲ هجری قمری بیان کرده است. این سال را اگر سهو نساخ قرار داده بگوئیم که او ۵۰۲ را بجای ۶۰۲ نگاشته است،آنوقت هم

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران: صص ۸۰۰-۸۰۱.
۲. شبلی نعمانی؛ شعر العجم، ج ۱، لاهور، ص ۱۹۲.
۳.عبدالغنی ؛ میخانه، لاهور: ۱۹۲۶،ص ۱۱.

سال ولادتش ۵۱۸ هجری باشد و وقتی که نوشتن مخزن الاسرار راآغاز کرد سنش شصت و سه سال بوده باشد لذا "نقد چهل سالگی را انتظار کشیدن" بی معنی است. سکندر نامه نظامی چند شعر الحاقی پیرامون مرگ نظامی دارد.[1] ازآن منکشف می‌شود که چون نظامی رخت ازین جهان بی ثبات بربست عمرش شصت و سه سال و شش ماه بود. آن ابیات به قرار ذیل است:

نظامی چون این داستان شد تمام	بعزم شدن تیز برداشت گام
نه بس روزگاری برین برگزشت	که تاریخ عمرش ورق در نوشت
فزون بود شش ماه ز شصت و سه سال	که بر عزم ره بر دهل زد دوال
چون حال حکیمان پیشینه گفت	حکیمان بخفتند او نیز خفت[2]

بعضی از محققین عقیده دارند که نظامی در ۵۹۹ هجری قمری یا چندی بعد جان بجان آفرین سپرد. شبلی نعمانی می‌گوید که "بوقت تصنیف این کتاب (سکندرنامه) سنش شصت و سه سال بود[3] و بگمانش این قطعی. است که او بعد از ۵۹۹ هجری و غالباً قبل از اختتام سده ششم هجری رو در نقاب خاک کشید".[4]

ما، قبل ازین، بحواله مخزن الاسرار این حقیقت را بپایهٔ اثبات رسانده‌ایم که نظامی در نصف دوم سال ۵۴۳ هجری تولد یافت و چون بیشتر محققین متفق هستند که او شصت وسه سال و شش ماه درین جهان بی‌ثبات بسر برد لذا غلط نباشد اگربگوئیم که او در۶۰۷ هجری و دیعت حیات را سپرد. علاوه بر این اشعاری که در اهدای سکندر نامه سروده شد در قبول کردن آن سال وفات نظامی که بعضی از محققین گفته‌اند اعنی ۵۹۹ هجری سد راه می‌شود. نکته‌ای که نباید اینجا فراموش کرد اینست که سکندر نامه دارای دو بخش است.بخش اول شرف نامه و بخش دوم اقبال نامه عنوان دارد. شرف نامه را نظامی به اتابک اعظم نصرة الدین ابوبکر بن محمد جهان پهلوان از اتابکان آذربایجان تقدیم

۱.بقول شبلی آن اشعار از نظامی است.ر.ک.به: شعرالعجم، ج ۱، مطبوعه لاهور، ص ۱۹۲.
۲.تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۸۰۵ ، پاورقی شماره ۲.
۳. شعر العجم،ج ۱، ص ۱۹۲.
۴ . همان ، ص ۱۹۳ .

کرد و اقبال نامه را به عزالدین ابوالفتح مسعود پسر نورالدین ارسلان حاکم موصل (۶۰۷-۶۱۵ هـ) اهداء نمود. نظامی می‌گوید:

بپایان شد این داستان دری بفیروزفالی و نیک اختری

چون نام شهش فال مسعود باد وزین داستان شاه محمود باد[1]

در اشعار ذیل که در مدح عز الدین مسعود است نامش چنین آورده‌است:

سر سرفرازان و گردن کشان ملک عز دین ناصر شه نشان

بطغرای دولت چو طغرل تگین ابوالفتح مسعود بن نوردین[2]

ازین اشعار اگرچه آشکار است که بخش دومین سکندر نامه یعنی اقبال‌نامه را به ابوالفتح مسعود هدیه نمود لکن دکتر صفا برین معترض شده چنین اظهار نظر می نماید:

«اگر این ابیات الحاقی نباشد تاریخ ختم اسکندر نامه بعد از سال ۶۰۷ یعنی بعد از جلوس عزالدین مسعود بر تخت حکمرانی موصل است و این تاریخ با تاریخ ختم اقبال نامه بنا بر بیت زیر سازگار نیست.»

بتاریخ پانصد نود هفت سال چهار محرم بوقت زوال

زیرا بین این تاریخ و جلوس عز الدین مسعود ده سال فاصله است و آنگاه بنا بر ابیاتی که در آخر اسکندر نامه آمده و بنا بر آن‌ها نظامی شصت و سه سال و شش ماه عمر کرده است وفات نظامی مصادف باسال ۵۹۹ هجری می‌شود. و این تاریخ نیز بااهداء اقبال نامه به عزالدین مسعود موافق نمی‌افتد."[3]

طبق تحقیق علامه شبلی نعمانی سال اتمام سکندر نامه ۵۹۹ هجری است و از شعری که دکتر صفا نقل کرده است، سکندر نامه بسال ۵۹۷ هجری بپایان رسید و عز الدین مسعود در ۶۰۷ هجری قمری مسند آرای سلطنت

---

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۸۰۵.
۲. همان، ص ۸۰۵، پاورقی شماره ۱.
۳. همان، ص ۸۰۵.

موصل شد، بدین علت بقول دکتر صفا تاریخ اهدای اقبال نامه به عزالدین مسعود موافق نمی افتد. ممکن است این هر دو تاریخ اتمام سکندر نامه که بین آنها تفاوت است نیز غلط باشد.

مکرر آنکه چون بین سال اختتام مثنوی و جلوس عز الدین مسعود ده سال یا لااقل هشت سال فاصله است می توان گفت چگونه ممکن است که نظامی این مثنوی را به مسعود تقدیم کرده باشد. طبق تحقیق علامه شبلی نعمانی، نظامی همه مثنویات بجز سکندر نامه را در تعمیل ارشاد سلاطین وقت بحیطهٔ تحریر آورد و سکندرنامه را بجهت تکمیل خواهش خویش نگاشت.[1] بخش اول مثنوی یعنی شرف نامه را به نصرة الدین ابوبکر محمد تقدیم نمود و بعد از اتمام بخش دوم مثنوی، منتظر قدردانی ماند و چون عزالدین مسعود در ۶۰۷ هجری سریر آرای سلطنت موصل شد به او اهداء نمود و چندی بعد ازین دار فانی راهگرای دارالبقا گردید.

بیتی که دکتر صفا دربارهٔ اختتام پذیرفتن اقبال نامه نقل کرده است ممکن است که صورت اصلی دیگری داشته باشد که در کتابت نسخه‌ها دگرگون شده است؛ بگمان ما آن شعر باید چنین باشد:

بتاریخ شش صد دگر هفت سال چهارم محرم بوقت زوال

این تاریخ قرین جلوس عزالدین مسعود باشد و هم قرین سال وفات نظامی گنجوی.

مناسب است متذکر شویم که دکتر صفا همواره بیان عبدالنبی را ترجیح داده است، چنانچه در کتاب حماسه سرایی در ایران، سال ۶۱۹ را سال مرگ نظامی قرار داد، زیرا سال ولادت نظامی را در حدود سال ۵۳۵ ه پذیرفته بود و اکنون سال تولدش را ۵۳۰ تصور کرده می گوید: «باید سال ۶۱۴ را انتخاب کرد».[2] نمی‌دانیم که گفتهٔ قزوینی را به چه علت فوقیت می‌دهد البته از اشعار الحاقی می‌توان قیاس کرد که سرایندهٔ آنها اگر نظامی نیست به یقین یکی از

---

۱. شعرالعجم، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۸۰۱.

دوستان و یا آشنایان نظامی می‌باشد زیرا او می داند که این شاعر خوش گفتار شصت و سه سال و شش ماه درین خراب آباد در قید حیات ماند.

موجب این اشتباه که نظامی درسال ۵۳۰ هجری متولد شد، بیت نعت سوم مثنوی مخزن الاسرار است که قبلاً ذکر آن رفته و ما هم بنا بر آن بیت بدلایل ثابت کردیم که سال تولدش نصف دوم ۵۴۳ هجری می‌باشد. بخیال ما این خشت اول بود که کج نهاده شد و چنانکه مستحضر هستید:

خشت اول چـــون نـــهد معمـــار کـــج تـــا ثریا مـــی رود دیـــوار کـــج

خلاصه کلام این که نظامی گنجوی در نصف دوم سال ۵۴۳ هجری از کتم عدم پا بوجود نهاد و شصت و سه سال و شش ماه درین عالم بی ثبات بسر برده در سال ۶۰۷ هجری قمری این عندلیب گلستان سخنوری و هزار داستان بوستان داستان سرایـی برای همیشه منقار زیر پر کشید. خداوند تعالی آن راد مرد را در جوار رحمت خویش جا دهاد - آمـین.

*****

از دکتر ریحانه افسر

شهریار، شهریار شاعران معاصر ایران

سید محمد حُسین بهجت شهریار، یکی از بزرگترین شاعران درجه اول معاصر ایران محسوب می شود. وی در ۱۲۸۳ش در تبریز در ناحیه خشگناب به دنیا آمد [۲]. پدرش حاج میرزا آقا خشگنابی از سادات خشگناب (قریه ای نزدیک قره چمن) و از کلای ممیز دادگستری تبریز و مردی فاضل و خوش محاوره و از خوشنویسان دورهٔ خود و با ایمان و کریم الطبع بود و در سال ۱۳۱۳ ش دارفانی را وداع گفت و در قم مدفون شد.

شاعر ایام کودکی خویش را به علت مصادف بودن با انقلاب تبریز در قراء «شنگول آباد» و «قیش قرشاق» و «خشگناب» که آخری، زادگاه خانوادگی او بود بسر برد.

شهریار تحصیلات مقدماتی را با قرائت گلستان و نصاب در مکتب آن قریه و نزد پدر دانشمند خویش شروع کرد و در همان اوان با دیوان حافظ که هنوز هم همواره در دستر قرار داشت، آشنایی پیدا کرد. خود او می گفت که هرچه دارم همه از دولت حافظ دارم. پس از تحصیلات مقدماتی خود دورهٔ متوسطه را در مدارس «متحده و فیوضات تبریز» و تحصیلات ادبیات عربی از «مدسه طالبیه تبریز» بپایان برد و در سال ۱۳۰۰ ش به تهران آمد و دنبال تحصیلات خود را در «دارالفنون» تهران ادامه داد، تا این که در سال ۱۳۰۳ ش وارد به مدرسه طب آن زمان شد و پس از پنج سال، تحصیل در رشته پزشکی

۱.خانم دکتر ریحانه افسر، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کراچی(پاکستان).

۲.سال تولد شهریار در تذکره های مختلف و در دیوان چهار جلدی ۱۲۸۵ ش نوشته اند و وقت وصال عمرش ۸۴ سال بود. ولی استاد سعی نفیسی در مقدمهٔ دیوان شهر یار که در سال ۱۳۰۸ش سال تولد شهریار ۱۲۸۳ ش نوشته است. بنظرم سعید نفیسی زیاد درست نوشته است ازین لحاظ بوقت وصال عمر شهر یار ۸۴ سال بوده است.

حاصل کرده و در چند بیمارستان هم مدارج انترنی را گذرانده بود ، ولی در سال آخر یعنی قبل از یک سال درجهٔ دکتری خویش به علل عشقی و ناراحتی خیال و پیش آمدهای دیگر از ادامهٔ تحصیل باز ایستاد و وارد خدمت دولتی شد. چند سال در خراسان اداره ثبت اسناد نیشاپور و مشهد خدمت کرد و در سال ۱۳۱۵ش به بانک کشاورزی تهران به ادامهٔ شغل دولتی پرداخت. در سال ۱۳۱۶ش ، سه سال بعد حادثهٔ بسیار ناگواری که در زندگی اش روی داد و آن مرگ پدرش بود، سفری برای دیدار خویشاوندان به تبریز نمود. او در حقیقت سرپرستی خانواده خود را به عهده گرفت.

شهریار از اوان کودکی به موسیقی ، شاعری و خطاطی علاقهٔ قلبی داشت. همین طور در زبان عربی و ترکی و فرانسه مهارت تامه داشت. او در ابتدا در اشعارش «بهجت » تخلص می کرد. پس از سال ۱۳۰۰ ش که به تهران رفت «شیوا» تخلص هم اختیار کرد، ولی به انگیزهٔ ارادت قلبی و ایمانی که از همان کودکی و نوجوانی به خواجهٔ شیراز داشت، برای یافتن تخلص بهتری ، وضو گرفت، نیت کرد و دوبار از دیوان حافظ تفال زد که هر دو بار کلمهٔ «شهریار» آمد و چه تناسبی داشت، با غریبی او ، و نیت تقاضای تخلص از خواجه:

غم غریبی و محنت چو بر نمی تابم　　«به شهر خود روم و شهریار خودباشم» [1]

از اینرو تخلص شعری خود را از «بهجت» به «شهریار» تبدیل کرد و به همین نام در دنیای شعر وشاعری معروف شد. بنابراین شهریار از دوران کودکی به سخن خواجه دل باخته بود و اکثر اوقات خود را ، با مطالعه دیوان حافظ می گذراند. موهبت خدادادی شعر ،طبع لطیف، دل حساس و روح سرگشته و پر شور ، « شهریار» روز به روز او را به سرودن اشعاری پرسوز تر وا داشت و پس از سالیان متمادی گلهای طبع او گلستانی در ادبیات معاصر ساخت.

شاید به همین خاطر بود که سخن شناسان و دوستان یکدل او را برانگیخت تا

۱.دیوان حافظ ، ص ۳۳۷

ارسال ۱۳۰۸ش مجموعه ها یا از سروده هایی را منتشر کردند. برای این دیوان سه مقدمه به قلم «محمد تقی بهار»،«سعید نفیسی»،«و «پژمان بختیاری» نگاشته شد[1].

شهریار پس از گذرادن سی و پنج سال در تهران بالاخره به زادگاه خود تبریز روی آورد. بیان شیوای شهریار و مطالعات او در ادبیات فارسی باعث شد که چند سال او را به دانشیاری دانشکدهٔ ادبیات فارسی تبریز نامزد کنند ولی روح آزادهٔ شاعر از قبول قید تدریس سر باز زد. شهریار به عالم وارستگی خویش اکتفا کرد و همان جا با خانواده و دو دختر و یک پسر به نامهای شهزاد و مریم و هادی با آسودگی دل زندگی گذاشت و میان صدها غزل، قصیده و قطعه خویش آرام و سربلند زندگی می کرد و زبان حالش چنین می گفت:[2]

خلوتی داریم و حالی با خیال خویشتن — گرگذاردمان فلک حالی بحال خویشتن

مادر این عالم که خود کنج ملالی بیش نیست — عالمی داریم در کنج ملال خویشتن

سایهٔ دولت همه ارزانی نو دولتان — من سری آسوده خواهم زیربال خویشتن

شکر ایزد ، شاهد بخت جمیل عاشقان — کرده روشن عالم از نور جمال خویشتن

شاعران مدحت سرای شهریارانند، لیک — شهریار ما غزل‌خوان غزال خویشتن

دردناک ترین حادثهٔ زندگانی شهریار مرگ مادرش می باشد که در سال ۱۳۳۱ش اتفاق افتاد و او در سوگ مرگش اشعار جانسوزی سرود. چند بیت از آن ذکر می شود[3].

«ای وای مادرم»

آهسته باز از بغل پله ها گذشت

در فکر آش و سبزی بیمار خویش‌بود

اما گرفته دور و برش هاله ای سیاه

او مرده است و باز پرستار حال ماست

۱.دیوان شهریار، صص ۲ تا ۲۴.

۲.همان،ص ۱۳۸.

۳.همان، صص ۵۳۲ تا ۵۳۹.

در زنـدگی مـا هـمه جـا وول مـی‌خورد
هر کنج خـانه صـحنه ای از داسـتان اوست
در ختم خویش هم به سرکار خـویش بـود
بیچاره مادرم
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بـه عشـق!
بـاز آمـدم بـه خـانه چـه حـالی ! نگـفتنی
دیـدم نشسـته مـثل هـمیشه کنـار حـوض
پـیراهـن پـلید مـرا بـاز شسـته بـود
انگـار خـنده کـرد ولی دل شکسـته بـود
بـردی مـرا بـه خـاک سـپردی و آمـدی؟
تنهـا نـمی گـذارمت ای بـینوا پسـر
می خـواسـتم بـه خـنده در آیـم ز اشتبـاه
اما خیال بود
ای وای مادرم

اشعار شهریار از شرح حال و خاطرات زندگانی او مزین است و بیشتر غزلهای دلنشین او که سالها دهان به دهان گشته است، یادگار نخستین عشق آتشین اوست که ناکام مانده است. مانند، ماه سفر کرده ، توشهٔ سفر، پروانه در آتش ، غوغای غروب ، بوی پیراهن ، یار قدیم ، خمار شباب ، نالهٔ ناکامی ، شاهد پنداری ، شکرین پستهٔ خاموش ، تو بمان و دگران ، غروب نیشاپور، نالهٔ نومیدی ، حالا چرا ، دستم به دامانت وغیره . یکی از غزلهای زیبای شهریار که مدتی برسر زبانها بود، غزل زیر است به عنوان ، « حالا چرا »[1].

آمـدی جـانم بـه قربـانت ولی حـالا چـرا   بیوفـا حـالا کـه مـن افتـاده ام از پـا چـرا
نوش داروئی و بعد از مرگ سهراب آمـدی   سنگدل این زود تر می خواستی ، حالا چرا
عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نـیست   من که یک امـروز مهمـان تـوام فـردا چـرا
نـازنینا مـا بـه نـاز تـو جوانـی داده ایـم   دیگر اکنون با جوانان نازکن ، بـا مـا چـرا

۱.همان ، ص ۱۸۴.

درمیان اشعار شهریار ابیاتی پیدا می شود که برای دوستان هنرمندش سروده است ؛ از جمله غزل زیر دربارهٔ نیما یوشیج شاعر بزرگ و نو پرداز ایران :[1] -

رفت آنکو پدر شعر نوین ما بود   شعر نو چیست که بالا از آن ، نیما بود
پسر کوه بگو یا پدر افسانه   شعلهٔ جنگل وطوفان دل دریا بود
چون یکی صاعقه برجنگل وکوه ودرو دشت   همه در پر تو اندیشهٔ خود پویا بود
سینمای ادبیات نوین ما را   صحنه پرداز درخشنده ترین سیما بود
طفل من ، یاد استاتید کهن دار بخیر   زانکه ترکیب تو از تجربهٔ آنها بود
بپرای مرغ بهشتی که گشودم پرو بال   برویم این قفس تنگ نه جای ما بود

یا این غزل: [2]

بعداز (صبا)[3] به مهر تو افتاده کار من   ای (سایهٔ)[4] خموش فراموش کارمن
آری (صبا)بخاک شد و می تپد هنوز   در تنگنای سینه دل نابکار من
من مکتب غزل برهاندم ز ابتذال   دنبال کن توکار من و ابتکار من
هر کس بکار عشقی و غواص گوهری است   من شهر یار عشقم و غم شاهکار من

علاوه ازین عشق عرفانی نیز در اشعار شهریار مقام بلند و ارفع دارد که بر بیشتر شعرهای او سایه افکنده است. بسیاری از خاطرات تلخ و شیرین شهریار از دوره های گوناگون زندگی در « هذیان دل » و «حیدربابا» و«مومیائی» و «افسانه شب» دیده می شود [5] و با خواندن آنها می توان گوشه های از زندگی شاعر را از نظر گذراند. از آثار حماسی وی قطعه ایست ، مرکب از چهار تابلو به نام « تخت جمشید» که در آن قدرت تخیل و تصویر وتجسم شاعر خیلی نمایان است. اینک اشعار پراگنده از قطعهٔ «تخت

---

۱. همان ، ص ۳۰۸.
۲.همان ، ص ۳۰۹.
۳. ابوالحسن صبا، موسیقی دان معروف و معاصر ایران.
۴.هوشنگ ابتهاج(ه‍.ا.سایه)،شاعر نوپرداز معاصر ایران.
۵.همان، صص ۵۶۴ تا ۵۷۸ ، ۶۴۴ - ۶۶۵، ۵۵۲ تا ۵۵۹ و ۲۴۳ - ۲۴۴.

جمشید»:[۱]

این بنائی است که سی قرن بپاست | سند قدمت ملیت ماست
گرچه پیراست و فکور و فرتوت | مهد جاه است و جلال وجبروت
یاد مجد و عظمت می آرد | و ز ستونها ، عظمت می بارد
باز پس مانده آن فرو فروغ | بر لب افسانهٔ دنیای دروغ
گر بر او سقف نبینی شاید | سقفش از گنبد گردون باید
دهن شیر بو ایوانها | کز ستونها فشرد دندانها
خندهٔ سنگ که دانده نماست | ریش خندی ز عجوز دنیاست
این پرستش گه ذوق است و هنر | آخرین پایهٔ معراج بشر
زیر پاه هشته بشر دنیائی | تا بدین پله کشیده پائی!

علاوه ازین از اشعار شهریار این سخن آشکار می‌شود که با وجود ناسازگاری روزگار هیچ وقت پیش‌کسی دست سؤال دراز نکرد و طبع سرکش را بلند داشت و زندگانی خود را در قناعت و گوشه انزوه گذاشت و چنین گفته است :[۲]

از سرکشی طبع بلند شهریار | پاس قناعتی که بدامن کشیده ام
شهریار از خاکساری پادشاهی یافتی | ای بلند اختر مبارک بادت این تاج و سریر

شهریار انسان دوست و مردم شناس است و برای فلاح بنی نوع انسان فکر می کند. در زمان جنگ جهانی دوم منظومه ای از وی چاپ شد که «ملک الشعرای بهار» مقدمه ای به آن نوشت و گفت :

«شهر یار نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق است» [۳]

شهریار در آن منظومه دربارهٔ جنگ جهانی دوم برای انسان و انسان دوستی چنین سرود: [۴]

۱.شعر فارسی از آغاز تا امروز ، صص ۳۳۹ - ۳۴۰.
۲.دیوان شهریار، ج اول ، ص ۲۸۴.
۳. دیوان شهریار ، مقدمه ، ج اول، ص ۲۳.
۴. همان ، ص ۴۰۱.

آدمیـــان زنـــده بـــیک دیگـــرند | دست و دل و دیـــده و پـــا وســـرند
آدمـــی از نـــوع جـــدا زنـــده نـــیست | بـــرگ بـــه شـــاخ است گـــرش زنـدگیست

شهریار در آغاز جوانی مضامینی در حمایت اقوام بین الملل سرود و احساسات قلبی او در این باره چنین بوده است:[1]

کجاست تخت سکندر کجاست افسردارا | از ایـــن حـــدیث بـخوانـید بیوفـائی دنـیا
زمانه مدفن خســرو کـند ز حـجلهٔ شـیرین | جهـــان عـــروس سکـندر شـود بمـاتم دارا
زمـــانه تـربت لیـلی کشـد بـدیدهٔ مـجنون | ســـپهر دامـــن یـوسف داد بـدست زلیـخا
ندانم‌اصل‌فتن‌این‌دولفظ دین و وطن چیست | کزین دو اینهمه آشوب و فتنه زاید وغـوغا
وطن کجـا است فـروهل فسـانهٔ وطـن مـن | یکیست کیش رها کن حدیث مسلم و ترسا
جهان مراست وطن مذهب من است حقیقت | چه کافر و چه مسلمان چـه آسیـاچه اروپـا

خلاصه شاعر بزرگ معاصر ما مردیست مهربان، دوست داشتنی، بلند نظر و سوخته محبت و آنچه مسلم است این است که چنین شخصی با روح شاعرانه و لطیف سرمایه ای که در جهان مادی امروز خریدار بسیاری ندارد جز عده ای دوست یکدل و مریدان حقیقی به روح و سـخن خـود چـیزی نمی‌تواند داشته باشد.

شهر یار دربارهٔ شعر عقیده دارد که :

«ما یه شعر ارتعاش لطیفی است که بلا اراده روی اعصاب انسان نقش می بندد و همان طور که مولد ظاهری آن اعمال با اراده ای از قبیل گریه، خنده، انقباض و انبساط اعصاب و عضلات است، مولود معنوی آن نیز روح شعر از قبیل حیرت، شهامت، سوز، رقت، لطافت و صلابت وغیره خواهد بود»[2]

شهریار، جای دیگر دربارهٔ شعر چنین می گوید :

«... شعر کامل، شعری را باید گفت که تمام اجزای آن بحد اعلا باشد. در زبان شیرین پارسی بعقیدهٔ این حقیر در درجهٔ اول شعر حافظ است که کلاً بحد کمال شعر رسیده و تمام اجزای آن در لایتناهی است حتی برای شـعر

۱. دیوان شهریار (کوچک)، صص ۱۸۰ - ۱۸۱.
۲.دیوان شهریار،مقدمه، ج. اول، ص ۶۹.

حافظ صفت «اسرار آمیزی» را هم باید اضافه قائل شد. شعر اساتید مسلم دیگر روح شعر را دارد ولی سایر اجزای آن بعضاً پا بپای روح راه نمی روند. این بنده اگر حمل بر تواضع درویشی نشود خود راخیلی به اشکال و با چند گذشت و اغماض می توانم شاعر بدانم ولی با اطمینان کامل معتقدم که هرگز بحد کمال شعر نرسیده ام و تاکنون نشده است که شعری از خواجهٔ بزرگوار بخوانم و از بضاعت خود شرمسار نشوم»[۱]

«بحثی دربارهٔ شعر شهریار و سبک او »

شاید برای ارباب ذوق و دوستداران سخن تجزیه و تحلیل شعر شهریار موردی نداشته باشند زیرا دیر زمانی است که این عده به سبک سخن و روشن سخن سرائی وی آشنائی کامل دارند. این آشنایی برای این است که شیفتگان آثار وی مجموعهٔ اشعارش را چون ورق زر دست بدست می بردند و دیوان شهر یار پس از اولین چاپ و انتشار بسرعت نایاب شد چنین تأثیر مطلوبی فقط مرهون سوز دل شهریار وناله های روح رنج کشیده وی بودکه در سخنش تجلی می کرد.

بطور کلی آثار شهریار که در چهار جلد حاوی غزلیات و قصاید و قطعات و مثنویها ، دو بیتی ها و رباعیات و متفرقات وغیره چندین بار چاپ و منتشر شده حاکی از این است که شهریار در تمام انواع سخن چیره است. به طور کلی شعر وی از جهات مختلف از شاعرانی چون فردوسی، نظامی ، سنایی ، مولوی ، سعدی ، حافظ ، وحشی و ایرج و نیما تأثیر گرفته اما بیش از همه از حافظ پیروی کرده است.

شهریار غزلهای خود را اکثر در شیوهٔ عراقی و بازبانی پر سوز و دلنشین سروده است. مطالعهٔ این غزلها بخوبی تأثیر کلام جان پرور حافظ و گاهی سعدی را در روح شاعر هویدا می کند با این وصف گاه درمیان غزلهای شهریار ابیاتی یافت می شود که شیوه هندی را نیز در طرز کلام شاعر می

۱.همان، ص ۷۰.

رساند. مثلاً در غزلی که با سبک عراقی و مطلع :[1]

بیدار رفت لالهٔ برباد رفته را   یارب خزان چه بود بهار شکفته را

جز در هوای اشک دلم وا نمی شود   باران بدامن است هوای گرفته را

که کاملاً در شیوهٔ صفوی یا هندی سروده شده است. این موارد در تعدادی از غزلیات شاعر دیده می شود و اگرچه قالب غزل در شیوه های هندی و عراقی یکی است و فقط مضمون است که این دو شیوه را از یکدیگر متمایز می سازد باز بهم آمیختن این روش را می رساند که طبع شهریار بسبک زمان صفوی نیز تمایل دارد.

گرچه شهریار در دل تمام ارباب ذوق و ادب جای دارد و غزلهای شیوایش زبان زد عموم و بیان حال دلسوختگان است و بلندی سخن او بر همگان مشهود، ولی گاهی مطالعهٔ آثار شهریار براستی انسان را به دلائلی متاثر می سازد.

روح شاعر مانند تار حساسی است که به کوچکترین زخمه ای از دردها و ناملایمات زندگی بخروش می آید و این دردها را به همت طبع روان در قالبی منظوم بیان می کند. درمیان این اشعار گاه غزلیاتی یافت می شود که با مطلع های بسیار بلند و زیبا ساخته شد است . مثلاً این غزل[2]

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم   روز سراغ وقت من آئی که نیستم

در آستان مرگ که زندان زندگیست   تهمت بخویشتن نتوان زد که زیستم

پیداست از گلاب سرشکم که من چو گل   یکروز خنده کردم و عمری گریستم

طی شد دو بیست سالم و انگارکن دویست   چون بخت وکام نیست چه سود از دویستم

در میان اغلب اشعار شهریار عدم هم آهنگی دیده می شود شاید این عدم هم آهنگی زیبائی و شیوائی میان ادبیات فقط به خاطر استفاده از اکثر قوافی موجود و اینکه شاعر تعداد ابیات غزل را به حد معمول و مرسوم برساند ایجاد شده باشد در صورتی که همان طور که خود شهر یار معتقد

۱.همان ، ص ۱۶۲.
۲.همان ، ص ۱۹۰.

است و می‌گوید:

«مایه شعر ابتدا آن تأثیر و ارتعاش لطیفی است که بلا اراده بر روی اعصاب انسان می بندد. وقتی یک بیت شعر حتی یک مصراع مستقلاً دارای این اثر بود، شاید بر قطعات و قصاید و غزلیات بیشماری که فاقد این خاصیت هستند برتری داشته باشد: [1]

درمیان قطعات دیگر از سرودهای شهریار باز مواردی هست که شاعر گویا برای تفنن دست بسرودن آن و بکار بردن اصطلاحات و زبان عامیانه زده است و با این که شهریار خود در مورد «کلاس لفظ» می گوید:

«شرط تازگی این است که: از طبقهٔ کلمات پست و مستهجن و متبادر به تهجن و موهن یا خیلی کهنه و مبتذل نباشد و حتی الامکان کلمات و تعبیراتی انتخاب کنیم که نسبتاً رنگ زمان هم بخودگرفته باشد»[2]

باز در قصایدی مانند «گفتاری به زبان عامیانه خرابات» و در بخش متفرقات دیوان وی قطعاتی از قبیل نویسندگی زورکی، غزل قراضه که در آنها از حوصلهٔ این مثال خارج است ولی در مجموعهٔ اشعار شهریار بچاپ رسیده کاملاً خلاف این نظر مشهود است و روایت در مجموعهٔ آثاری که ابیاتی عالی و بلند مانند این غزل وجود دارند: [3]

امشب ای ماه بدرد دل من تسکینی — آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی

کاهش جان تو من دارم و من می دانم — که تو از دوری خورشید چه ها می بینی

تو هم ای بادیه پیمای محبت چون من — سر راحت ننهادی بسر بالینی

هرشب از حسرت‌ماهی من و یکدامن اشک — تو هم ای دامن مهتاب پر از پروینی

در هر صورت می توان گفت که شهریار یکی از غزلسرایان بنّایی است که اشعار او آئینه تمام نمای عشق ومحبت و دلهای سوخته و غرق سوز و شوق است.

۱.همان، ص ۱۹۰.

۲.همان، ص ۷۶.

۳.همان، ص ۲۰۳.

قصاید شهر یار نیز در شیوهٔ عراقی و زبانی فصیح و روان سروده شده است و گاه این لطافت فکر به قدری در آنها هوید است که اکثراً مطالعه کننده منظومه هائی راکه در بخش قصاید چاپ شده و تعداد ابیات آن نسبتاً کم است با غزل اشتباه می کند وبی اختیار خویشتن را در حال خواندن غزلی مشاهده می کند. همان طور که گفته شد اشعار شهریار صرف نظر از قصیده و غزل ، مثنویهای شیرین و مسمطات و قطعات و رباعیات نیز دیده می شود که هر یک نبوبهٔ خود گواهی بر روانی طبع و چیره دستی شاعر در تمام انواع و قالبهای شعر است.

یکی از شاعران مغرض دربارهٔ شهریار اظهار داشته بودکه وی تنها در شعر کهنه دست دارد و از شعر نو بی بهره است بهمین جهت شهریار چند شعر نیز بسبک «شعر نو» سرود و معدودی از آثار او تحت تأثیر «نیما یوشیج» در شکل و محتوی ، رنگ شعر نو به خود گرفته است که یکی از بهترین اشعار شعر نو معاصر بشمار می رود و ثابت نمود که علاوه بر این که شهریاری در شعر کهنه وقدیم می باشد بکله «سلطان موج نو » نیز می باشد ولی از لحاظ فکر و مضمون نیز شهریار ، در آثار اصیل و مهم خود تا جائی به نو آوری پرداخته که طبیعت وخیال و ذوق و حال ایرانی خارج نشود و یکی از بهترین اشعار وی در این مورد شعر « ای وای مادرم » و « پیام به اینشتین» و « مومیائی » می باشند که از «مومیائی» چند بیت نقل می گردد:[1]

چشم می مالم هنوز
گوئی از خواب قرون برخاستم
زندگی گم کرده دنیای قدیم
نیست یک خشتی که عهدی نو کنم
خواب وبیداری چه کابوسی عبوس!
آشنایان رفته اند
داغ یک دنیا عزیز

۱.همان ، صص ۵۵۲ تا ۵۵۹.

وای ! وحشت می کنم

*

مومیائی زنده بود

چشمهائی گود رفته ، بر تنش احساس گور

شاید از اهرام مصر

شکل یک فرعون و بخت النصر ، یا یک همچو چیز

باشنل پوسیدهٔ خود ، ارث اعصار و قرون

سرد و سنگین می رود

درمیان چهره های مشمئز.

گیج و گول و آج و واج،

راه خود گم می کند

*

...باز می گردم بگور

می شکافم وحشت غاری عظیم

شانه هایم در فشار تنگنا و تیرگی است

یک ستاره کوره سو سو میزند آن بیخها

روزن عشق و امید

چشمهائی خیره می پاید مرا

غرش تمساح می آید به گوش

کبر فرعونی و سحر سامری است

دست موسی(ع) ومحمد(ص) بامن است

می رویم

وعدهٔ آنجاکه باهم روز وشب را آشتی است

صبح چندان دور نیست

شب بخیر.

بر حسن ختام، شهریار پاره های از قطعهٔ «مومیائی» را که به شیوهٔ شعر آزاد سروده و خود او مقدمه ای بر آن نوشته است. در این مقدمه شاعر می گوید :[1]

«بعد از سی و پنج سال به موطن اصلی خود تبریز برگشته ام به یک مومیائی مانده ام که بعد از قرن ها زنده شده باشد در اطراف خود هیچ چیز آشنائی نمی بیند. حتی یک خشت ، همه رفته اند، همه !»

شهریار در قطعهٔ «قومیائی» بازبان سمبولیک نشانه های کمرنگی از این حالات روحی و سیر و سلوک معنوی خود را در منظر خواننده قرار داده و از نظر درک مفاهیم عرفانی این سرودهٔ رمزی خود نیز مقدمه ای بر آن نگاشته ، که شاید سالکان حریم عشق و معرفت را چون کلید کشف رمزی بکار آید.

در اصل شهریار ، شاعری با ایمان و خداشناسی و دارای توکل است و این نکته در خلال غزلها ، مناجات ، قیام محمد(ص)، مولا علی(ع) ، شب علی(ع) ، تشریح قاضی ، کاروان کربلا، هدیهٔ عیدغدیر، اسلام و خدمت اجتماع ، جهاد عقیدت ، جلوهٔ جانانه ، درس محبت ، ابدیت ، بال همت و عشق ، در کوی حیرت ، قصیدهٔ توحید و راز و نیاز وغیره ، عمق اعتقادات شهریار را ، بر آنچه که خود به حق گفت ، می توان یافت.

شهریار پس از پیروزی انقلاب اسلامی با اشعاری چون، تشریف قبول» و «مقام رهبری» و «مبارزان بسیج» با جان و دل همنوایی با انقلاب را آغاز کرد، چنانکه خود می گوید[2]

«در سال های اخیر هیچ گاه از « جهاد قلمی » باز نایستاده است»

و این هم عنانی را نیز باید در همان ایمان و اعتقاد وی به معارف اسلام و عرفان دانست . اینک نمونه ای از اشعار اخیر شهریار:[3]

۱.همان ، صص ۵۴۸ تا ۵۵۱.

۲.همان ،ص ۱۹.

۳.همان ، ص ۲۱.

«مقام رهبری»

تو آن سروی که چون سربرکنی سرها بیارائی
و گر سرور شدی آئین سرورها بیارائی
به نقاش ازل مانی که بانقشی جهان آرا
چمن ها با گل و سرو و صنوبر ها بیارائی
نه هرکو کاروان راند رموز رهبری داند
تو روح الله رهی داری که رهبر ها بیارائی
بدین سوق شهادتها چه بیم از لشکر کافر
که هر آنی تو آن دانی که لشکرها بیارائی
همان‌تیغ جهادوخطبه‌های‌مسجدکوفه است
که رنگین می‌کنی محراب و منبرها بیارائی
من‌این یک بیت سعدی باتوای خواننده می گویم
مگر گیری قلم در دست و دفترها بیارائی
«بزیورها بیارایند مردم گل عذاران را
(تو شاخ گل چنان زیبا) که زیورها بیارائی»
تو هم خود شهریارا گوهر آرائی و گوهر سنج
بهر گنجت گذار افتاد گوهر ها بیارائی

سرانجام پس از قیدی بیماری به سال ۱۳۶۷ش ، شهریار در تهران آمد و در همین سال در اوایل مهرماه ۱۳۶۷ش در «بیمارستان مهر » تهران بدرود حیات گفت و جنازه اش را به تبریز منتقل ساختند و در «مقبرهٔ الشعرا» آن شهر به خاک سپردند. شهریار آخرین لحظات حیات این دو بیت را از اشعار خود زمزمه کرد:[۱]

از مظهر جمال و جلال خدا، علی — یا مظهر العجایب و یا مرتضی ، علی
از شهریار پیر زمین گیر دستگیر — ای دستگیر مردم بی دست و پا، علی

کلیات اشعار شهریار متجاوز از پانزده هزار بیت از قصیده، غزل ،

۱.همان ، ج سوم، صص ۱۲ تا ۱۴.

مثنوی، قطعه، رباعی ، دوبیتی و اشعار پراگنده است که به همت دوستانش در چهار مجلد به طبع رسید و با تجدید نظر چند بار چاپ شد. کلام شهریار بعنوان «دیوان شهریار» در چهار جلد بشرح زیر چاپ و منتشر شده است:

جلد اول : مشتمل بر غزلیات ، قطعات و رباعیات

جلد دوم : مشتمل بر قصاید ، مثنوی ها و متفرقه

جلد سوم : مشتمل بر مکتب شهریار و ترجمهٔ حیدربابا

جلد چهارم : مشتمل بر افسانهٔ شب و باقیماندهٔ اشعار

از آثار شهریار غیر از این چهار جلد دیوان که توسط کتابخانهٔ خیام چاپ و منتشر شده است قبلاً در سال ۱۳۰۸ ش دیوان کوچکی توسط کتابخانهٔ خیام چاپ شده بود. علاوه ازاین جزوه ای بعنوان «حیدربابا» به زبان ترکی در «کتابخانه حقیقت» تبریز چاپ شده است و جزواتی حاوی «روح پروانه »، « صدای خدا» و قهرمانان استالینگراد هم در سابق چاپ و منتشر شده است که تمام آنها نایاب است.

شهرت شهریار تقریباً بی سابقه است. تمام کشورهای فارسی زبان و ترکی زبان بلکه هر جا که ترجمهٔ یک قطعهٔ او رفته باشد هنر او را می ستایند. منظومهٔ «حیدر بابا» نه تنها تاکوره دههای آذربایجان بلکه به ترکیه و قفقاز هم رفته و در ترکیه چندین بار چاپ شده است .

منظومهٔ «حیدربابا» که به زبان محلی آذربایجان سروده شده یکی از شاهکارهای هنری شهریار به شمار می رود که به زبان فارسی هم ترجمه شده است. همان طور که گفته شد زادگاه شهریار خشگناب می باشد که در پشت آن کوه حیدر آباد قرار دارد و شاعر اوان کودکی خود را در آنجا گذرانده است. این همان کوهی است که الهام بخش منظومهٔ «حیدر بابا » ی شهریار بوده است.

«حیدر بابا» لالائی گرم و دلنواز مادران آذربایجانی است برای بچه‌های شان در شبهای سرد زمستان. «حیدربابا» در دل های یک مرد است با یک کوه ، درد دل شاعر است با صخره ها ،گردنه ها ، شبانان ، و گوسفندان این کوه، و

بالاخره «حیدربابا» افسانهٔ جاودانـی یک زنـدگی است؛ زنـدگی شهریـار... زندگی ساده و صمیمی روستائی در منظومهٔ «حیدربابا» موج می زند.

زبان شهریار در منظومه «حیدربابا» زبان ساده و بی تکلف و لبریز از صداقت یک روستائی است. با این که برگردان «حیدربابا» به فارسی هرگز نمی تواند شور و حال اصیل نهفته در زبان اصلی (ترکی) آن را داشته باشد با این حال خواندن قسمتهایی از این منظومه بلند می تواند نمایانگر شیوائی کلام در این اثر با شکوه و جاودانه باشد. شهریار شاهکار خود را با سلام گفتن به کوه آغاز می کند و به دنبال این سلام است که شکوه ها و شکایتها و گلایه ها و درد دلها و یادآوری خاطرات تلخ و شیرین گذشته در قالب کلمات جان می گیرد. اینک چند ابیات از منظومهٔ «حیدربابا» [1]

□ حیدر بابا آن زمان که رعد وبرق هایت شمشیر بازی می کنند
و امواج رودخانه هایت غرش کنان روی هم می غلطند و می روند
و دخترانت صف بسته و به تماشای امواج دل داده اند
سلام می کنم به شما و به شوکت و قبیلهٔ شما
چه شود که نامی هم از من بیاید بسر زبان شما

حیدر بابا الهی که همیشه رو سفید باشی
دور و برت همه چشمه ها و باغ ها باشد
پس از ما الهی که سر تو سلامت باشد
دنیای ما همه قضا و قدر و مرگ و میر است
چه غمخانه ای که پر از پدران داغدیده و کودکان یتیم است
سحرگاهان که چوپانان می آمدند

۱.همان ، ج اول، صص ۶۴۴ تا ۶۶۵.

□ بره ها و گوسفندها صدای بع بع شان بلندمی شد
عمه جانم بچه شیری خود را قنداق می کرد
دودها و شعله های تنورها بالا آمده
بوی نانهای گرم و تازه رهگذر را از رفتن باز می داشت

□ حیدر بابا آن زمانی که شب در کوه های پر برف خیمه زده
کاروان در سیاهی شب راه خود راگم می کند
من هر کجا باشم تهران ؟ یاکاشان ؟
از دور نگاه من آنها را بدرقه می کند
بلکه سمند خیال من آنها را هم پشت سرگذاشته و جلوتر می راند

□ حیدر بابا الهی که همیشه سرخوش و شادان باشی
تا دنیا بجاست الهی که کامت شیرین باشد
بیگانه و آشنا هرکه از پای تو می گذرد آهسته به گوشش بگو:
پسر شاعر من شهر یار
عمریست که غم روی غم می گذارد
□

ناگفته نماند که شهر یار علاوه بر شعر و موسیقی ، در هنر خوشنویسی هم دستی داشت. دفتر روزنامه شعبهٔ بانک کشاورزی تبریز که اغلب بخط او نوشته شده اشت ، این همه از یادگاری های گرانبهای اوست.

رویهمرفته « شهر تبریز» چهار دروازه دارد بر هر دروازه تا بلوئی دو رو نصب کرده اند بر هر روی آن تابلو ها بیتی از شهر یار نوشته شده است که مسافر هنگام ورود و خروج چشمش به آن اشعار می‌افتد و آنها بشرح زیر است : [1].

۱.همان ، ص ۷۲۸.

ورود : شهر تبریز است ومشگین مرز و بوم	کــوی شــمس و کــعبهٔ مــلای روم
خروج : گر هوای کـعبه داری یـا کـه دیـر	کــاروانــا رود کــه آبشــخور بــخیر
ورود : شــهر تــبریز است و پـیر روزگـار	ســرگذشت او بــهین آموزگــار
خروج : ایکه رخت از خانه بیرونت فتاد	هــمت پــاکــان بــهمراه تــو بــاد
ورود : شــهر تـبریز است و مـهد انـقلاب	آشیــان شــیر و شــاهین و عقــاب
خروج : بـمهر ارقـدم مـی نـهی یـا بـخشم	بــرو ای مســافر قــدم روی چشــم
ورود:شهرتبریزاست‌وجان‌قربان‌جانان‌می کند	سرمهٔ چشم از غبار کـفش مهمـان مـی کـند
خـروج: ای کـه بـار از شـهر جـانا بسته ئـی	بــار خــود بــارشتهٔ جــان بســته ئــی

نویسندگان و شاعران معاصر و دوستداران شهریار ، درباره شهریار و شاعری او بچنین کلمات خوب ، اظهار خیال و توصیف بیان نمودند:

۱ - ملک الشعراء بهار:[۱]

«شهریار شاعری است شیوا و حد شاعری او را غزلیات این رساله گواهی است راستگوی در هر غـزل بمعـانی تـازهٔ پـی بـرده و ترکیبات شیرینی فراهم آورده است. شیوه اش نو ، مرغوب و زد پیر و جوان مطلوب است و آینده بهتر و عالی تر هم این صنعت وی را در پی است که اگر روزگاری مساعد و دانش پرور یابد در این بیشه گویها زند و قصب السبقها رباید »

۲ - سید محمد علی جمالزاده :[۲]

«...بر طبع این شاعر تبریزی که مایهٔ افتخار زبان فارسی گردیده است و از جان و دل آفرین می خواندم ، نمایندهٔ جامع شعر فارسی در روزگار شاید یکی از آخرین پاسداران شعر اصیل فارسی [است]».

۱. همان ، صص ۴۰۱ تا ۴۰۶ و دیوان شهریار(کوچک)، صص ۳ - ۴.
۲. همان ، ص ۲۴.

۳ - ید الله مفتون امینی:[1]

در مورد شهریار سروده است :

*ای میان بزم دلها شمع سوزان شهریار / آخرین سلطان ملک میفروشان شهریار

رهبر اصل هنر، آموزگار درس عشق / مظهر برجسته ای از حسن انسان شهریار

غمگسار مردم حسرت کش دورا ما / ترجمان روح گنگ دردمندان شهریار

باوجود آنهمه تحصیل آداب و اصول / نکته میآموزد از آیات قرآن شهریار

چون‌دل‌مفتون‌ترامشکل‌بدست آورده است / کی رها می سازدت اینگونه آسان شهریار

ما بامید تو دست از دیگران برداشتیم / چشم‌لطف‌ازروی مشتاقان‌مپوشان شهریار

اولین استاد شعر و آخرین سلطان عشق / هرکجا نام تو در آغاز و پایان شهریار

آخرین قطعه شعری را که « ید الله مفتون امینی » به مناسبت بیماری شهریار در تاریخ شانزده تیر ماه ۱۳۶۷ش سروده و به شهر یار پیشکش کرده است، چنین است :[2]

بیا که راحت دل های بی قرار تویی / حدیث غم بتو گویم که غمگسار تویی

بسی شنیدم و خواندم کلام نغز، ولی / به لوح خاطره ، تک بیت زرنگار تویی

چراغ بدرقه ات باد، چشم سز سهیل / که بر مدار زمین روح زهره وار تویی

غزل سرود سلیمان و گشت باد بدست / خبر نداشت ، در این ملک، شهریار تویی

۴ - منوچهر مرتضوی :[3]

«نام شهریار فرزند نامدار تبریز سالهاست که از مرزهای ایران گذشته و در چهار گوشه گیتی ، هر جا که از ادب فارسی در زبان حافظ و سعدی و فردوسی سخنی می رود ، از لاهور و کشمیر و پیشاور و کراچی تا مدرسهٔ السنهٔ شرقیهٔ پاریس و مکتب تتبعات شرقی و افریقائی لندن و از فرانکفورت و توبینگن تا رهروهای دانشگاه ها روارد زبان زد پارسی شناسان است. دیر

۱.همان ، صص ۲۴ و ۵۰.
۲. همان ، ص ۲۰.
۳. همان ، ص ۲۳.

زمانی است که نام شهریار با حدیث ادب معاصر ایران عنان بر عنان می رود وشعر فارسی معاصر با دیوان و آثار شهریار پیوندی استوار و ناگسستنی دارد»

۵ - هوشنگ ابتهاج (ه.ا. سایه) [1]

ارزش ادبی و عاطفی استاد شهریار و برکت وجود ایشان بین شاعران بزرگ تاریخ معاصر ایران را به زیباترین بیا ، هوشنگ ابتهاج (ه.ا.سایه) در غزلی شیوا سروده است که بادرج آن دیگر نیازی به اطالهٔ کلام نمی بینم.

بامن بیکس تنها شده ، یار تو بمان — همه رفتند از این خانه، خدا را تو بمان

شهریارا، تو بمان بر سر این خیل یتیم — پدرا، یارا ، اندوه گسارا تو بمان

سایه،دریای تو چون موج دمی زار گریست — که سر سبز تو خوش باد کنارا ، تو بمان

*****

مآخذ:

۱ - برقعی ، سید محمد باقر ؛ سخنوران نامه معاصر ایران . ج ۳ ، انتشارات خرم ، تهرا : ۱۳۷۳.

۲ - حاکمی ، اسماعیل؛ ادبیات معاصر ایران . انتشارات اساطیر، تهران : ۱۳۷۳.

۳ - خلخالی ، سید عبدالحمید؛ تذکره شعرای معاصر ایران . ۲ جلدی انتشارات طهوری ، تهران : ۱۳۳۳.

۴ - شکیبا، پروین ؛ شعر فارسی از آغاز تا امروز . انتشارات هیرمند، تهران : ۱۳۷۰.

۵ - شهریار ، محمد حسین ؛ دیوان شهریار . مطبعه نهضت ، تهران : ۱۳۱۰.

۶ - ـــــــــ؛ دیوان شهریار . ۴ جلدی ، انتشارات زرین ونگاه چاپ سوم، تهران : ۱۳۷۴.

۷ - علیمحمدی ، حسن ؛ از بهار تا شهریار . انتشارات ارغنون، تهران : ۱۳۷۳.

۸ - ظهور الدین احمد ؛ نیا ایرانی ادب (اردو)، لاهور : ۱۹۹۶م.

۹ - دیوان حافظ شیرازی . به کوشش خلیل خطیب رهبر . انتشارات صفی علیشاه ، تهران : ۱۳۷۵.

۱۰ - مجله کیهان فرهنگی ، شماره ۲ ، اردیبهشت ۱۳۶۳.

[1] همان ، مقدمه، ج سوم ، صص ۵ - ۶.

پروفسور شهلا سلیم نوری[1]

تاریخ مختصر روابط پاکستان و ایران
و
سهم سند در ترویج زبان فارسی

پاکستان کنونی سه هزار سال قبل نیز وادای فرهنگ و تمدن عظیم بود. مردمانی که در اینجا زندگی می کردند از حیث ملت ، متمدن تر از سایر ملتها بودند.خرابه های تاکسیلا و موهنجودارو و هاراپا نشانهٔ این تمدن عظیم است.

روابط ایران و پاکستان قدیم تر از آن است که ما از کتابهای تاریخی به دست می آوریم. در زمان قدیم آریانها وارد این سرزمین شدند. در آن زمان این سرزمین به اسم «سند » معروف بود و از مملکت هند جداگـانه تـصور می شد.

در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد نوشته شده است : «السند نـاحیه ای است میان هند و کرمان و سجستان گویند هـند و سـند دو بـرادر بـودند از فرزندان توقیر بن بقطن بن حسام بن نوح علیه السلام». [2]

همین طور در کتاب نزهة القلوب بیان شده که سند مملکتی بزرگ است که شامل اقلیم دوم است و شهرهای بزرگ آن ملتان، لاهور ، هیاطیه ، و فرشاور و ملکنور وناردین وقامهل و قس است در اینجا موز ونارجیل بسیار است و از

---

۱. استاد یار زبان فارسی ، بخش فارسی ، دانشگاه کراچی.

۲. محمد بن عبدالرحمن؛آثارالبلاد و اخبار العباد ، به تصحیح دکتر سید محمد شاهمرادی فارسی ، ج اول، ص ۱۹.

سرحد هند متصل است.[۱]

به همین سبب نویسندهٔ کتاب فارسی گویان پاکستان می نویسد که کشوری که ما این روزها آن را به اسم پاکستان می شناسیم همان سپتاسندوی ودایی و هپتاهندوی اوستایی است.[۲]

دربارهٔ قدمت تمدن مملکت مستقل سند درکتاب سرزمین هند بیان شده که بر کنار طولانی این رود خانه و در وادی حاصل خیزش یکی از قدیمترین تمدنهای بشری موجود بود که مدت قدمت آن، تقریباً بین سه هزار تا ۱۵۰۰[۳] سال قبل از میلاد است.

از خرابه های تاکسیلا، موهنجودارو و هاراپا آثاری که بدست آمده مانند آثاری است که از درهٔ دجله و فرات و فلات ایران بدست آمده است،[۴] به همین علت مورخان حدس می زنند که بین مردمان درهٔ سند و ناحیهٔ شوش در جنوب ایران روابط تجاری و فرهنگی[۵] از زمان قدیم استوار بود.

در کتابهای تاریخ، لشکر کشی های شاهان هخامنش مانند داریوش اول از لحاظ اولین روابط ایران و پاکستان ثبت شده است. علی اصغر حکمت در کتاب خود،سرزمین هند، بیان می کند که داریوش کبیر تا نواحی درهٔ سند را در ضبط خود در آورده بود و وقتی که ایرانیان بخاک یونان حمله آوردند در آن لشکر، سپاهیان[۶] این ناحیه نیز شامل بودند.

در ترویج فرهنگ مخصوص ایران در ولایت سند، لشکر سکندر هم سهمی بزرگ دارد؛ زیرا در لشکر وی، سربازان ایرانی شامل بودند و چون او از شهر تاکسیلا تا سیالکوت[۷] را در تصرف خود آورده بود، بنابر این فرهنگ و تمدن ایران بر این سرزمین باقی ماند.

۱.حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، به تصحیح گامی یسترانج، ص ۳۵۹.
۲. سید سبط حسن رضوی، فارسی گویان پاکستان، ص ۳.
۳. علی اصغر حکمت، سرزمین هند، ص ۱۲.
۴.همان، ص ۳۵،۳۶.
۵. فارسی گویان پاکستان، ص ۵.
۶.سرزمین هند، ص ۱۸.
۷. همان ص ۱۹.

بنابگفته چچنامه ، محمد بن قاسم در سال ۹۲ هجری قمری از شیراز[۱] به سرزمین مکران پا گذاشت و تا ملتان فتوحات خود را ادامه داد و مردمان این سرزمین ، به زبان عربی نیز آشنایی پیدا کردند.

در زمان خلیفه معتمد عباسی ، یعقوب لیث صفار به حکومت ولایت سند رسیده بود و این واقعه به این صورت است که وقتی که یعقوب هدیه های فراوان و گرانمایه به معتمد عباسی فرستاد و در جواب آن خلیفه معتمد ولایت‌های بلخ ، تخارستان ، پارس و کرمان ، سجستان و سند به یعقوب واگذار کرد.

بعد از گذشت زمان در ولایت سند حکومت اسماعیلیان تاسیس شد و این مهم موجب پیشرفت بیشتر فرهنگ وتمدن ایران در سند شد.

وقتی که محمود غزنوی به ملتان حمله کرد ، ابوالفتوح داود بن نصر را که آخرین حاکم اسماعیلیان بود ،اسیر کرده برد [۲] ، اما فرهنگ ایران همچنان در ولایت سند باقی ماند و توسعه یافت.

به همین عوامل زبان فارسی در اواخر قرن چهارم یا کمی پیش از این در سند رایج شده بود.

در کتابهای فارسی گویان پاکستان و پاکستان مین فارسی ادب قولی از ابن حوقل نقل شده که زبان اهالی منصوره و ملتان ، عربی و سندی است و اما زبان مردمان مکران [۳] ، مکرانی و فارسی است.

در کتاب نزهة القلوب مذکور است اکثر اهالی این سرزمین در زبان فارسی صحبت می کنند.[۴]

در این سرزمین غزنویان ، زبان فارسی را به اوج کمال رساندند. و نه تنها زبان بلکه عادات و رسوم ایرانیان را نیز بین مردم راه دادند . به همین علت

---

۱. علی بن حامد ابی بکر الکوفی؛ چچنامه ، ص ۹۷.

۲.تاریخ سیستان ،ص ۲۱۶ ،پاکستان مین فارسی ادب ،ص ۱۴؛ فارسی گویان پاکستان ،ص ۹، فارسی گویان سند (انگلیسی) ، ص ۳.

۳.پاکستان مین فارسی ادب ، ج اول ،ص ۱۶-۱۵؛ فارسی گویان پاکستان ، ص ۹.

۴.نزهة القلوب ، ص ۳۵۹.

محمود بن ابراهیم اولین کسی بود که دربار خود را به طرز ایرانی آراسته کرد.[۱] در آنزمان رونق شهر لاهور به آنجا رسید که «غزنین خورد»[۲] خوانده می شد.

چون «خسرو شاه » به سبب حملهٔ «غزان»[۳] ، « غزنی» را ترک گفته به لاهور آمد و آن را پایتخت ساخت ، به رونق لاهور افزوده شد و ادبیات فارسی که تا آن زمان موجود بود اما صورت رسمی نداشت ، پیشرفت کرد. در این ضمن اسم چند شاعر را می توان برد. یکی از آنها « ابو عبدالله روزبه» است که به دربار محمود بن ابراهیم بن مسعود وابسته بود ؛ این قطعهٔ معروف اوست:

بنرگس بنگری چون جام زرین　　بزیر جام زرین چشمه چشمه
توگویی چشم معشوقست مخمور　　ز ناز و نیکویی گشته کرشمه [۴]

شاعر صاحب دیوان آن زمان ،« ابو الفرج رونی » است که در خدمت سلطان رضی ابراهیم بود.

این پند نگاه دار همواره ، ای تن　　برگرد کسی که خصم تو هست متن
عضوی ز تو گر یار شود با دشمن　　دشمن دو شمر، تیغ دوکش ، زخم دوزن [۵]

معروفترین شاعر زمان غزنویان مسعود سعد سلمان را می گویند که گفته است:

از فلک تنگ مشو مسعود　　گر فراوان ترا بیازارد
بدمیندیش سرچون سرو بر آر　　گر جهان بر سرت فرود آرد [۶]

در زمان غزنویان تصنیفات مستقل بوجود نیامد ، البته کتابی در موضوع تصوف نوشته شد و همین کتاب ، اولین کتاب نثر شمرده می شود .

کشف المحجوب کتاب معروفی است که با دست ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری نوشته شد. ابوالحسن علی بن عثمان ،به اسم داتا گنج

۱.فارسی گویان پاکستان ،ص ۱۰.
۲.تدکرهٔ شعرای پنجاب ،ص ۶۰۵.
۳.طبقات ناصری،ج اول ، ص ۲۴۳.
۴.محمد عوفی، لباب الالباب ،ج دوم ،صص ۲۹۰ - ۲۹۱.
۵.همان ، ج دوم ،صص ۴۱۹ و۴۲۲ و تذکرهٔشعرای پنجاب ،ص ۱۶۵.
۶.لباب الالباب ، ج ۲ ،ص ۴۲۳.

بخش معروف است که بعد از سیاحتهای بسیار به لاهور آمده بود.[1]

بعد از سال ۵۸۲ ه‍ ق که غوریان بر غزنویان غلبه یافتند، پایتخت خود را از لاهور به دهلی بردند. به همین ترتیب بعد از غوریان خانواده های سلاطین دهلی و تیموریان و در آخر انگلیسها بر این منطقه نفوذ یافتند.

در این مدت طولانی چند قرن که پاکستان کنونی حیثیت قدیم سیاسی خود را از دست داده بود، شعرا و ادبا مهاجرت به شهرهای دهلی و آگره را ترجیح می‌دادند؛ به همین سبب رونق این منطقه کم شد. از سوی دیگر، دربای وجود نداشت تا شاعران و نویسندگان را تشویق کند. اما در این زمان سخت ومشکل، ایالت سند بود که توانست در این سرزمین زبان فارسی را زنده نگهدارد و در دامن خود شاعران و نویسندگان فارسی زبان را به پروراند.

در بین شاعران و نویسندگان، عدهٔ زیادی از صوفیان نیز دیده می‌شوند که خدمت زبان فارسی را انجام دادند. این، تنها زبان علما و ادبا نبود بلکه عامهٔ مردم هم به این زبان سخن می گفتند و می نوشتند.

علوم متداولهٔ آن زمان فقط مشتمل بر فقه، حدیث، تفسیر، منطق و ریاضی نبود بلکه زبان فارسی و عربی نیز جزو مهم درسها بود و صوفیان بزرگ هم در زبان عربی و فارسی مهارت کامل داشتند. آنها در زبان وعظ می‌گفتند و ذوق شعر در اغلب آنها موجود بود و چون عموم خلایق با آنها رفت و آمد بسیار داشتند، این رفتار صمیمانه آنها، عامهٔ مردم را تحت تاثیر قرار می داد و برای همین مردمان به گفته و نوشته های آنان بسیار توجه می‌کردند. بنابراین نمی‌توان تمام صوفیانی را که سهم بزرگی در ترویج زبان فارسی داشتند از فهرست خدمت گذاران زبان فارسی جدا کرد و چون فهرست نام آنان خیلی طولانی است و نمی توان ذکر تمامی آنها را درین مقاله مختصر کرد به ناچار فقط ذکر آنان را می کنم که معروفتر و از سند قدیم تعلق داشتند. حدود سند قدیم را از روی کتاب چچنامه و لب تاریخ سند تعیین کرده‌ام.

۱.ابوالحسن هجویری؛ کشف المحجوب،به کوشش محمد حسین تسبیحی،صص پنجم و هفتم.

در کتاب اول الذکر تعیین حدود سند به این صورت است: «از جانب شرقی تا حد کشمیر و از طرف غربی تا حد مکران و از جنوبی تا لب دریای محیط و دیبل و از شمالی تا کوه کردان و کیکانان[1]».

در کتاب لب تاریخ سند بیان شده که :« حد شرقی تا کشمیر و قنوج ... حد غربی تا به مکران و کنار دریای محیط عرف بندر لاهوری و دیول .. حد شمالی تا قندهار و سیستان و کوه سلیمان و کیکانان... حد جنوبی تا سورت بندر.»[2]

در این مقاله صوفیان و نویسندگان و شاعران معروف از سند کنونی تا اوچ و ملتان ذکر کرده می شود زیراکه این شهرها از ابتدا تا زمان تالپران سند جزو سرزمین سند بود.

قبل ازینکه ذکر اشخاص مزبوره بکنم، دورنمای اوضاع سیـاسی آن دوره به طور اجمالی بیان کرده می شود.

شهاب الدین غوری ، قطب الدین ایبک را در دهلی [3] نائب خود مقرر کرد و ناصرالدین قباچه از دست قطب الدین ایبک استاندار سند مقرر شد. ناصر الدین بعد از وفات قطب الدین سعی کرد کـه در سـند و ملتـان دولت مستقل خود را تشکیل دهد، در نتیجه سلطان التتمش با ناصر الدین جنگ کرد وآخر کار در سال ۱۲۸۸ میلادی ناصرالدین در رود سند غرق شد.[4]

ناصر الدین به عنوان اولین حکمران مستقل سند شنـاخته مـی شـود. دربار او مرز علم و ادب و هنر بود.

به خاطر همین علم دوستی و سخن شناسی برجسته ترین علمای آن روزگار از دربار او منسلک بودند. بین آنها نور الدین محمد [5] عوفی نیز بود که اولین تذکره شبه قاره را به اسم لباب الالباب نوشت.

---

۱. علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی ، چچنامه ، تصحیح عمر بن محمد داؤد پوته ، فارسی ،ص ۱۵.
۲.خان بهادر خدا داد خان ، لب تاریخ سند ، تصحیح نبی بخش خان بلوچ، فارسی ،ص ۳.
۳.آب کوثر، اردو ،ص ۹۳.

4 Persian Poets of Sind, p·4

۵.پاکستان میں فارسی ادب ، اردو ،صص ۹۸-۲۹۷ ، فارسی گویان پاکستان ، فارسی ،ص ۱۴.

نویسنده کتاب طبقات ناصری ، منهاج سراج جوزجانی هم در دربار ناصرالدین موجود بود. بعلاوه مترجم چچنامه علی بن حامد ابن ابی بکر کوفی در زمان ناصرالدین از شهر کوفه وارد سرزمین سند شد. اولاً در اوچ مقیم گشت وسپس به «بکر» آمده فتحنامه را به فارسی ترجمه کرد.

بعد از انقراض دولت ناصرالدین در ولایت سند حکومتی نماند که سرپرستی شاعران و نویسندگان را به عهده بگیرد یا آنان را تشویق نماید. به همین سبب علما و ادبا از این منطقه هجرت کرده به دربار هند رفتند. در این اوضاع سخت ، صوفیه وظیفه خود را به طور احسن ادا کردند و نگذاشتند که ارتباط زبان فارسی از این سرزمین گسیخته شود. بعد از سعی و کوشش های فراوان موفق شدند که زبان فارسی را تا مدت مدید زنده نگهدارند. اسم معروفترین صوفیه و شعرا ازین قرار است:

از حیث اولین صوفی، اسم « شیخ ابو تراب » معروف به «حاجی ترابی»[1] برده می شود . اما چون دربارهٔ ایشان اطلاعات کافی در دست نیست بنابر این از ایشان صرفنظر می کنیم.

حضرت مخدوم لعل شهباز قلندر :

این صوفی میان مردمان به اسم « لعل شهباز » خیلی معروف است. او در نزدیکی هرات درقصبهٔ «مروند یا میمند» پا به عرصهٔ حیات گذاشت. بعد از کسب فیض از شیخ فریدالدین گنج شکر، بهاءالدین زکریا ملتانی و حضرت مخدوم جهانیان در شهر سیوان اقامت گزید. همینجا فوت شده مدفون گشت. آرامگاه ایشان هنوز هم مرجع خاص و عام است.

ز عشق‌دوست هرساعت درون‌نار می‌رقصم — گهی برخاک می غلطم گهی بر خار می‌رقصم
شدم بدنام از عشقش بیا ای یار من اکنون — نمی ترسم ز رسوایی بهر بازار می رقصم[2]

۱.تذکرهٔ صوفیای سند ، ص۳۳ و آب کوثر ، ص۷۲.

۲.لب تاریخ سند ، صص ۶و ۷،تذکرهٔ صوفیای سند ،صص۱۹۹ ،۲۰۲،۲۰۴ ، مقالات الشعراء صص ۴۳۴ و ۴۳۵.

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی :

یکی از معروفترین صوفیان است که از سلسلهٔ سهروردیه منسلک بود و این سلسله را در شبه قاره ترویج کرد. او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی بود در شهر ملتان زندگی می کرد. در سال ۶۶۶ ه ق رخت از این جهان بر بست . آرامگاه ایشان در ملتان است.

تن در نماز ، دل بیرون　　گشتها می کنی ز نادانی [۱]

شیخ فخر الدین عراقی:

شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی صوفی و شاعر معروف که از ایران آمده در ملتان سکونت ورزید. شیخ عراقی در سلسلهٔ سهروردیه داخل شده مرید شیخ بهاء الدین زکریا شد. بعداً شیخ بهاء الدین او را به دامادی خود پذیرفت.

خیزید عاشقان، نفسی شور و شر کنیم　　وز های و هو جهان همه زیر و زبر کنیم
از تاب سینه آتشی اندر جگر زنیم　　و ز اب دیده سینهٔ تفسیده تر کنیم [۲]

بعد از وفات ناصر الدین قباچه (م ۱۲۲۸ میلادی) سلطان التتمش و جانشیان وی بر سند حاکمان خود را مقرر می کردند، تا اینکه در زمان غیاث الدین تغلق بادشاه [۳] هند، اولین بار برروی صحنهٔ سیاست ولایت سند خانوادهٔ تسلط خود در آوردند و به تدریج در قدرت خود اضافه کرده در سال ۸۰۱ ه‌ق صاحب اقتدار کلی شدند. اما این خانواده در علم پروری و علم دوستی هیچ شهرتی ندارد. بالعکس این خانواده،خاندان سمّه است که در سال ۸۷۵ ه‌ق به حکمرانی سند رسید. آنان بسیار علم دوست بودند و پادشاهان در دربار خود شعرا ونویسندگان را تشویق می کردند. بعضی از حکمرانان این خانواده خودشان هم شاعر بودند. بین این حکمرانان یکی «جام نظام الدین » معروف به «جام تندو» است که عالم کامل و شاعر بود :

ای آنکه ترا نظام الدین می خوانند　　تو مفتخری ، مرا چنین می خوانند

---

۱ . تکمله مقالات الشعراء فارسی ، ص ۵۶۳. Persian Poets of Sind, p. 215.218

۲. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، فارسی ادب ، ج اول ، ص ۱۸۵.

۳ . لب تاریخ سند، فارسی ، ص ۴۲.

گــر در ره دیــن از تــو خطــایی افــتد　　شک نیست که کافر لعین مـی خـوانـند [1]

وفات او در سال ۹۱۴ ه‍ ق است.

مخدوم بلال :

مخدوم بلال برادر « جام تندو» و در علم تفسیر و حدیث ماهر بود. شعر هم می سرود در سال ۹۲۹ از این جهان فانی کوچ کرد.

در راه خــدا از ســر قــدم بــاید ساخت　　سرمــایهٔ اختیــار خــود بــاید بــاخت

کــفرست بــخود نمــایی بــرو بــه جهــان　　ازخویش برون شده سویش باید تــاخت [2]

شیخ حماد جمالی :

شیخ حماد جمالی بن رشید الدین ، صوفی پاک منش بود. در زمـان خانواده سمّه زندگی می گذراند. اشعار وی خیلی دلنشین و در فارسی ساده است.

دو گــزک بوریــا و پــوستکی　　دلکــی پــر ز درد دوســتکی

ایــن قــدر بس بــود جمــالی را　　عــاشق رنــد ولا اوبــالی را [3]

شیخ عیسی برهانپوری سندی نیز شاعر معروف دیگر آن دوره است و تاریخ وفات وی ۸۳۱ ه‍.ق است.[4]

دولت خانواده سمّه از دست ارغونیان انقراض یافت. از سـال ۱۵۲۱ میلادی تا سال ۱۷۳۶ میلادی خانواده های ارغونیان ، ترخانیان و کوکلتاش یکی بعد از دیگری به حکمرانی سند رسیدند[5]. بالاخر «عباسیان » که معروف به«کلهورو» هستند سریر آرای ولایت سند شـدند و از شـاهان دهـلی لقب «خدایارخانی » یافتند. اما طولی نکشید که تالپران در «جنگ هالانی» عباسیان را شکست دادند.[6] حکمرانی تالپران از سال ۱۷۸۴م آغاز شد و در سال ۱۸۴۳

۱.پاکستان میں فارسی ادب ،ج اول ، ص ۱۹۶.
۲.همان ، صص ۱۹۷-۱۹۶ و مقالات الشعراء صص ۹۱-۹۲.
۳.پاکستان مین فارسی ادب ، ج اول ، ص ۱۹۷.
۴.همان ، ص ، ۱۹۷.
۵.لب تاریخ سند ، صص ۶۲ ،۷۱، ۸۱، ۸۶.
۶. همان ، ص ۱۴۰.

میلادی بدست انگلیسها [۱] منقرش شد.

تالپران آخرین خانواده‌ای بود که بر سند حکومت مستقل داشت . بعد از آن این ولایت تحت فرمان انگلیسها درآمد و حیثیت مستقل خود را از دست داد.

از سال ۹۲۷ هق مطابق به ۱۵۲۱ میلادی تا ۱۲۶۰ هق مطابق به ۱۸۴۳ میلادی بعضی از نویسندگان ، شاعران و صوفیه که در تاریخ سند از حیث نویسندگان و شاعران فارسی زبان شناخته می شوند ودر زنده نگهداشتن فارسی سهم بزرگ دارند. از ینقرارند:

میرزا شاه حسن :

به خانواده ارغون تعلق داشت؛ در سال ۸۹۶ همتولد شد؛ در سال ۹۲۷ ه.ق بادشاه ولایت سند شد ، تخلص وی « سپاهی »بود. وی در سال ۹۶۲ [۲] هق فوت شد.

به باغ دهر گهی گل و گهی خزان باشد   که نیست کار جهان هیچگاه به یک دستور

چو روز و شب بخیال تو بوده ام نزدیک   اگر تو نیز کنی یاد من نباشد دور [۳]

۲ - سید محمود شیخ میرک بن ابو سعید پورانی :

در زمان میرزا شاه ارغون ،«شیخ الاسلام» ولایت سند بود و وفات وی نیز در سال ۹۶۲ هـ ق است.

گر روزگار سفله نواز است غم مخور   خسخانه را برای خسیسان گذاشتیم

هرگه آن شمع پری پیکرم از خانه رود   در پیش عاشق بیچاره چون پروانه [۴]

۳ - میرزا جانی بیگ حلیمی :

میرزا جانی بیگ ارغون که از سلاطین زادهٔ خانوادهٔ ارغونیان است شعرش ساده و روان است.

صبری به من و رحم به او هر دو بده   داد من و آن بهانه جو هر دو بده

۱.همان، صص ۱۴۰ و۱۵۵.

2 .Persian Poets of Sind ,p.20.

۳.پاکستان مین فارسی ادب ، ج اول، ص ۲۰۱.

۴.همان ، ص ۲۰۳.

من زندگیش خواهم و او مردن من   یارب ! تو مراد من و او هر دو بده [1]

۴ - میرزا غازی بیگ :

تخلص وی «وقاری» بود و در سال ۱۰۲۱ هـ ق / ۱۶۱۲ میلادی فوت شد.

از میرزای غازی و طالب زمانه یافت   ممدوح تازه ای و ثنا خوان تازه ای [2]

۵ - جهانگیر هاشمی :

صاحب دیوان و مثنوی معروف به اسم مثنوی مظهر الآثار دارد. راجع به مثنوی خود گفته است :

لاجرم این نامه قدسی نظام   شد ز قضا مظهر الآثار نام [3]

۶ - میر معصوم شاه :

تخلص «نامی» در سال ۹۴۴ هـ ق متولد شد. در نظم و نثر هر دو مهارت داشت. کتاب معروفی به نام تاریخ سند دارد. این کتاب به اسم تاریخ معصومی نیز معروف است. در شعر صاحب خمسه است.

در عشق بتان عشق جنون باید کرد   جان را بفراق رهنمون باید کرد

چون شیشه تمام پر ز خون باید شد   و آنگاه دل از دیده برون باید کرد [4]

۷ - اراکی بیگلاری :

کتابهای معروف او تاریخ طاهری و چنیسر نامه است .

۸ -شیخ عبد الغنی : متوفی ۱۱۳۵ هـ ق / ۲۳- ۱۷۲۲ میلادی.

۹ - مخدوم میران : متوفی ۹۴۹ هـ ق / ۱۵۴۲ میلادی .

۱۰ - ملا مصلح الدین لاری : کتاب معروف او دربارهٔ علم منطق است که در فارسی است .

۱۱ -میر علی شیر قانع تتوی :

«قانع » تخلص وی است . اسم پدرش عزت الله بن محمد کاظم بود.

۱.ریاص العارفین ، ص ۲۱۰ و پاکستان میں فارسی ادب ،ج اول ص ۲۰۵.

2 Persian Poets of Sind, p 41

۳.پاکستان میں فارسی ادب ، ج اول ،صص ۲۱۹ - ۲۲۰.

۴.همان ،صص ۲۲۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷ همچنین Persian Poets of Sind, p.28

«قانع» نظم و نثر هر دو را به مهارت می نوشت. تالیفات بسیار دارد.

تا مرا ز اشک مسلسل آب در زنجیر شد — هر مژه همچون خس گرداب در زنجیر شد
راه رفتن نیست از کوی تو شیدایی ترا — همچو آن پائیکه او را خواب در زنجیر شد [۱]

۱۲ - میر عبدالرشید:

در سال ۱۱۶۹ هـ / ۱۷۵۶ میلادی وفات یافت.

۱۳ - میر ابو البقا:

شاگرد «حیدر الدین کامل» بود. کتاب معروف او تاریخ چراغ هدایت است.

منت درمان ندارد از طبیبان دردما — سوزش دل مرهمی دارد ز آه سرد ما [۲]

۱۴ - غلام علی مداح:

اسم پدرش محمد محسن است و در سال ۱۱۴۵ هـ / ۳۳-۱۷۳۲ میلادی متولد شد.

گر جنون سرمایهٔ راحت نمی باشد چرا — پای ما دیوانگان را خواب زنجیر شد
صحبت یار بود سد سلوک راه حق — پای من از حلقهٔ احباب درزنجیر شد [۳]

۱۵ - میرزا غلام علی مؤمن:

مرد صوفی منش، صاحب دیوان غزل و شاعر خیلی معروف بود.

ترک دنیا ،نیم نان و گوشه گیری رابدان — هرکه نان خویش بر بیگانه بخشد تارکست [۴]

۱۶ - میر حیدر الدین ابو تراب:

اسم پدرش رضی الدین محمد فیضی بود. شاعر معروف زمان خود بوده و «کامل» تخلص می کرد. وفات وی در سال ۱۱۶۴ هـ / ۱۷۵۱ میلادی اتفاق افتاد.

نقش آن خال سیه از دیده بیرون کی رود — آخر ای حرف آشنایان نقطه از نون کی رود [۵]

---

۱. تذکرهٔ مقالات الشعراء، ص ۵۳۱.

2.Persian Poets of Sind, P,116.

3 .Ibid,p.86, 135.

4 .Ibid, 120-121.

5 .Persian Poets of Sind, p.100-101.

۱۷ - سچل سرمست :

شاعر هفت زبان ، اسم اصلی وی عبدالوهاب است . در سال ۱۱۵۲ ﻫ به دنیا آمد . «آشکار» و «خدایی» تخلص می کرد. به سبب راستگویی خود به «سچو و سچل » معروف شد. در زمان حملهٔ نادر شاه و احمد شاه ابدالی کشت و کشتار دید، بی ثباتی دنیا روحیهٔ سچل را تحت تاثیر گذاشت در نتیجه به تصوف پناه برد. از حیث صوفی و عارف کامل شناخته می شود . کتابهای بسیار دارد، از جمله مثنوی عشق نامه، مثنوی وحدت نامه، مثنوی دردنامه،وغیره.وی در سال ۱۲۴۲ ﻫ ق فوت شد.

خواندیم کتابهای بسیار   واقف نشدیم ز رمز اسرار

هیهات حال ما مست هیهات   کز من جز عاشق نیست گفتار [۱]

۱۸ - محمد محسن :

پدر غلام علی مداح بود. محمد محسن بهترین شاعر شهر تته بود. صاحب شش کتاب نیز هست.

ز خاک کشتهٔ تو می دمد نرگس   چه آب داد خدا تیغ سرمه رنگ ترا

به خیال زهد و تقوی نخوری فریب زاهد   بگناه ما نیر زد برپا نماز کردن [۲]

۱۹ - سید عظیم الدین تتوی :

برادر زادهٔ میر عی شیر قانع بود. تخلص وی «عظیم» بود. صاحب دیوان و تصانیف بسیار است.

اگرچه پیر شدم عشق نوجوان دارم   خزآن من بخدا از بهار خالی نیست [۳]

۲۰ - نواب ولی محمد خان :

شاعر معروف است که چند مثنوی دارد . معروفترین آنها مثنوی هیررانجها است. بعلاوه صاحب دیوان نیز است. وی «ولی » تخلص می کرد. در

۱.دیوان آشکار،صص ۷ و ۹، سچل سرمست اور انکے تعلیمی نظریات، صص ،۱۶،۱۸،۱۹، ۳۳، ۵۷،۸۰.

2 .Persian Poets of Sind , P,91-93.

۳.مخدوم ابراهیم خلیل؛ تکملهٔ مقالات الشعراء ،به تصحیح سید حسام الدین راشدی، صص ، ۳۶۵، ۳۹۴، ۳۸۰. -Persian Poets of Sind, p,155-157 .

سال ۱۲۴۷ ه / ۱۸۳۲ میلادی فوت شد.

سنگ‌رسوایی مزن بر شیشهٔ ناموس خویش   چون«ولی» دیوانهٔ عشق پریرویان مباش[۱]

۲۱ - غلام علی مایل :

پسر شیر علی قانع تتوی بود. خودش هم در ردیف علما و ادبا شامل است . تخلص وی « مایل » بود . صاحب دیوان نیز بود.

یافت خلیل دلم گلشن مقصود را   گریهٔ من گل نمود آتش نمرود را

یافتم از اشک غم گوهر مقصود را   منت نو می کشم چشم غم اندود را[۲]

۲۲ -میرکرم علی خان :

پسر میر صوبدار خان تالپر است. وی «کرم»تخلص می کرد . وفات وی در سال ۱۲۴۴ ه / ۱۸۸۲ میلادی وقوع پذیر شد.

زاهدا گر تو منع ز«می» می‌کنی بجاست   لیکن کجا رواست ببرسات یا بهار[۳]

۲۳ - میر صوبدار خان تالپر :

آخرین حکمران خانوادهٔ تالپران است. سال تولد وی ۱۲۱۷ ه ۱۸۰۲ /میلادی است. اسم پدرش فتح علی خان تالپر است،تخلص وی «میر» بود. تالیفات او زیاد است. صاحب دیوان و خمسه است. آخرین مثنوی جدایی نامه را در زمان تبعید خود نوشت. بعلاوه کتابی راجع به علم طب دارد. کتاب تاریخ به نام فتحنامه هم نوشته بود . مکتوبات هم از او یادگار مانده است.او در سال ۱۸۴۳ میلادی در جنگ با انگلیسها شکست خورده دستگیر شد و بعداً از ولایت سند جلای وطن شده در کلکته محبوس شد و باقی ماندهٔ زندگی خود را در اسیری بسر برد.

منصب سوختگان ختم به نامم شد میر   شمع از حسرت سوزم کشد از لب آهی

میر در کلکته دور است اگر از سند،چه غم   هر کس امید عنایت ز خدا می دارد[۴]

چنانکه قبلاً نوشته شد که تاریخ سند خیلی قدیم و طولانی است و

---

۱. Persian Poets of Sind, p,194,197، و تکمله مقالات الشعراء ، صص ۶۲۲ و ۶۲۶.

۲. Persian Poets of Sind, p.179,180,182، و تکمله مقالات الشعراء ، ص ۵۳۷.

3. Persian Poets of Sind, p,183,185.

۴.تکمله مقالات الشعراء فارسی،ص۵۶۳و۵۶۴- Persian Poets of Sind, p. 215.218 .

سلسلۀ شاعران و نویسندگان بعد از غلبۀ انگلیسها گسسته نشد اما مقصود از نوشتن این مقاله این بود که خوانندگان بدانند که ریشۀ زبان فارسی در سرزمین پاکستان چقدر قدیم است و سهم سند در ترویج و زنده نگهداشتن زبان فارسی چقدر است.

ازین گذشته این ممکن نبود که در مقالۀ مختصری ذکر تمام شاعران و نویسندگان شود بنابر این از هر دور عده ای معدوده از نویسندگان و شاعران ذکر شدند.

***

فهرست منابع

۱ -ابراهیم خلیل(دکتر)؛ سچل سرمست اور انکے تعلیمی نظریات ، ایجوکیشنل پریس پاکستان بار، کراچی: ۱۹۹۲ میلادی.

۲ -اعجاز الحق قدسی؛ تذکرۀ صوفیائی سنده ، (اردو اکادمی سند ، باب الاسلام پریس، کراچی:۱۹۷۵م.

۳ -تتوی، مخدوم محمد ابراهیم خلیلی؛تکملۀ مقالات الشعراء ، به تصحیح حسام الدین راشدی ، سندی ادبی بورد ، کراچی : ۱۹۵۸ میلادی .

۴ - حکمت ، علی اصغر؛ سرزمین هند ، چاپخانه دانشگاه تهران ، تهران:۱۳۳۶ شمسی.

۵ - خان بهادر خدا داد خان ؛ لب تاریخ سند ، تصحیح نبی بخش خان بلوچ،سندی ادبی بورد حیدرآباد -کراچی.

۶ - خواجه عبدالرشید(سرهنگ)؛تذکرۀ شعرای پنجاب،اقبال اکادمی کراچی:۱۹۶۷ میلادی.

۷ - درازی ، علی اکبر؛ دیوان آشکار ، مهران پبلشرز افریشیا پرنتنگ پریس، کراچی: ۱۹۸۱.

۸ - رضوی ، سید سبط حسن (دکتر)؛ فارسی گویان پاکستان ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۹۷۴.

۹ - سراج الدین ، ابو عمر منهاج الدین عثمان؛ طبقات ناصری ، تصحیح عبدالحی حبیبی ، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۲ شمسی.

۱۰ - سید فیاض محمود؛تاریخ ادبیات پاکستان و هند ،فارسی ادب ،ج ۱، جدید اردو تائپ پریس، لاهور: ۱۹۷۱م.

۱۱ - شیخ محمد اکرم؛ آب کوثر، فالکن پریس اردو بازار لاهور: ۱۹۷۹ میلادی.

۱۲ -ظهور الدین احمد(دکتر)؛پاکستان میں فارسی ادب ،استقلال پریس لاهور: ۱۹۶۴ میلادی.

۱۳ - علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی ؛ فتحنامه سند المعروف به چچ نامه ، ،تصحیح عمر بن محمد داود پوته مطبع لطیفی، دهلی : ۱۹۳۹ میلادی.

۱۴ -عوفی ، نور الدین محمد ؛ لباب الالباب ،تصحیح سعید نفیسی ،کتابخانه ابن سینا - کتابخانه حاج علی علمی ،تهران: ۱۳۳۵ شمسی.

۱۵ - قانع تتوی ، میرعلی شیر؛مقالات الشعراء، تصحیح سید حسام الدین راشدی ، سندی ادبی بورد، کراچی : ۱۹۵۷ میلادی.

۱۶ - لکهنوی، آفتاب رای؛ریاض العارفین ، تصحیح سید حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،۱۹۷۶م.

۱۷ -محمد مرادبن عبدالرحمن؛آثار البلاد و اخبار العباد ،به تصحیح دکتر محمد شاهمرادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۱ شمسی ج: اول.

۱۸ - مستوفی قزوینی ، حمد اله؛ نزهة القلوب ، تصحیح گای لیسترانج ، مطبع بریل، لیدن: ۱۳۳۱ شمسی .

۱۹ -هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان جلابی؛ کشف المحجوب ،به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام‌آباد: ۱۹۹۵ میلادی.

۲۰ - تاریخ سیستان ،به تصحیح ملک الشعراء بهار و به همت محمد رمضانی،ج ۲، چاپ پیک ایران ، تهران : ۱۳۱۴ شمسی.

۲۱ - (خلاصة العارفین) احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و خلاصة العارفین ، تصحیح ، دکتر شمیم محمود زیدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۷۴ میلادی.

22 - Sadarangani, H L 1987

Persian Poets of Sind Sindhi Adabi board, Jamshor

شعر فارسی امروز شبه قاره

رئیس احمدنعمانی
(علیگر)

غزل

حسرت نایابی آیینه روها داشتم ای خدای پاک ، من هم آرزوها داشتم!

کاش چشم گوشداری داشتی کس در جهان بازبان بی زبانی گفتگوها داشتم

تاکه گردم پایمال دلبران گل قدم سبزه سان در این قدم ذوق نموها داشتم

ای که می بینی که محرومم زبوی باده هم جام را از من چه می پرسی؟ سبوها داشتم!

حرف شوری گر شنیدی ناصحااز من، مرنج نسبت شوریدگی با شعله خوها داشتم

در علی گر، خوکها دیدم، به شکل آدمی من که در اینجا، ز انسان جستجوها داشتم

عاقبت سنگ بلاد آورد ، برفرقم، رئیس
جذبهٔ رحمی که هم بهر عدوها داشتم

*

پروفسور دکتر عطیه خلیل عرب
رئیس بخش زبان و ادبیات عرب (دانشگاه کراچی)

من و تو

ای ! که از سوز فراق تو پریشان سوختم پا بجولان سوختم رقصان و گریان سوختم

او بت کافر نداند رسم دلداری و من ریختم طرح حرم در کافرستان سوختم

تو که اندر قریهٔ جان ناز فرمائی و من آتشی در سینه دارم در بیابان سوختم

من ز بلبل نغمه و آه و فغان آموختم در چمن زار وبهار کوی جانان سوختم

شعلهٔ جان می فرستم هرکجا تومی روی من نمی دانم چرا در ابر و باران سوختم

ر فغان بر دل قیامت رفت و کس آگاه نیست فاش می گویم که من محشر بدامان سوختم

ای که وصلت نیست ممکن در جهان بی امان
وی که اندر التهاب نار هجران سوختم

جوهر براهوئی

غزل

زنـــدگی افـــروختم بـــا نـــام تـــو — شـــد مـــعطر صـــورت گـــل فـــام تـــو
داشـــتی صـــد ســـلسله بـــا دشمنـــان — نـــاتوان را کـــرده ای نـــاکـــام تـــو
آتشـــی افـــروخت در دل ؛عشـــق چـــون — صـــدقهٔ ســـر داشـــتم برگـــام تـــو
خـــواســـتم لطـــف وفـــا را ســـاعتی — داده ای غـــم درد صـــبح و شـــام تـــو
بـــا مـــدادان ســـرمه کـــردی بـــی کـــران — الامـــان از چشـــم خـــون آشـــام تـــو
خـــواســـته بـــودم تـــحفهٔ انگشـــتری — شـــد مـــیسر یک کـــفن انعـــام تـــو
عـــرصه شـــد بـــر قـــبر «جـــوهر» آمـــدی — شـــهر مـــی گـــوید وفـــای خـــام تـــو

*

پروین دخت اختر شیرانی

نعت رسالت مآب

نـعت حـضور خـواجـه بطحـا نـوشته ایـم — صدها صفات حسـن را یکجـا نـوشته ایـم
این نظم گـوهرین ، بـه هـزار عـز واحـترام — در مـــدح تـاجدار مدینـا نـوشته ایـم
صلّ علیٰ بـر مـرسل رحـمت نشـان بباد — شأن جمـال صـاحب اسریٰ نوشته ایم
بردل، برای بخشش عصیـان، بـروز حشـر — نـام حبیب پـاک را صـد جـا نـوشته ایـم
بـودیم دل شکسـته و وامـانه و حـزین — روداد غـم بـه نـور سـراپـا نوشته ایـم
ای کـار سـاز عـالمیان ! کـار مـن بساز — فریـاد دل بـخدمت آقـا نـوشته ایـم
ایـن نـامه در شکـایت آلام روزگـار — سـوی مکین گـنبد خـضریٰ نوشته ایم
آنجـا کـه بـارد رحـمت خـلاّق کـائنات — هـر غـم ببـارگاه مـعلیٰ نـوشته ایـم

شـــاه امـــم! بحـــال مـــن زار کـــن نـــظر
بـــر جـــان مـــا چـــه حشـــر شـــد برپـــا،نـــوشته ایـــم

*

فضل الرحمن عظیمی

غزل

از رنـج فـراق تـو زهـراب هـمی نـوشم — هرگز نه غلط باشد گـر مـن بـه وفـا کـوشم

از لطف نگاه تو چندانکه ز خود رفتم — این طرفه تماشا است ، بی هوشم و باهوشم
هر سختی دوران را انعام شمارم من — پیوسته ترا جویم ، در راه طلب کوشم
غم خوردن و لب بستن آئین وفاداریست — جوری که ز تو آید می بینم و خاموشم
هرگز نشود مؤمن محتاج زر دنیا — مست می توحیدم کونین در آغوشم

شد بار «عظیمی» را درک سخنت ، ورنه
هر لحظه همی آید پیغام تو در گوشم

*

صدیق تأثیر

شیخوپوره

غزل

گر هزار آید براه مشکل ، تکلف بر طرف
می زنم دم بر سر منزل ، تکلف برطرف

همتی دارم چو کوه، از ورطهٔ دریا چه باک؟
کرده ام طوفان به ساحل، تکلف برطرف

بر سر میدان یک ظالم بتی خنجر به کف!
چون نه رقصد این دل بسمل، تکلف برطرف

بشنو آن حرفی که نتواند به خلوت گفتنی !!
فاش می گویم سر محفل ، تکلف برطرف

می نمایم زاهدا! اندر غلاف کعبه چیست؟
برکشم این پردهٔ محمل، تکلف برطرف

از ترا کردن طلب چیزی مرا آید نه عار
چون که هستم بر درت سائل ، تکلف برطرف

همچو روح القدس بخشم حرف ومعنی را حیات
عرفی ام «تأثیر» من بیدل ، تکلف برطرف

*

الیاس عشقی

حیدرآباد سند

غزل

اَلا یـــا ایهـــا الســـاقی ادرکـــاسا و نـــاولها — که بافیض تـو باشم دور از تـرک مـراحـلها
ندیده هیچ مجنون روی لیلایش به مـحملها — کـه دارد او هـمیشه در دل عشاق منزلها
خرد را رهنما کن تا سفر بر تـو شـود آسـان — هـمی بـینی اگـر از ابـتدا آثـار مشکـلها
تلاش یوسف گمکشته تا پـایان رسید آخـر — خـبر آورد بـوی پـیرهن از قـرب مـنزلها
امیدفصل‌خوبی‌کن چو نیک انداختی تخمی — هویدا می شود انجام کـار از کشت حـاصلها
نه باشد لذت عیش هم آغوشی نصیب شـان — کـه کـم دارنـد کـیف اولیـن دیـدار در دلهـا
حقیقت را نه یابی تا دلت دریا نه خواهد شد — که قلزم غرق در خود شد ز ساحلهابه ساحلها
نظر بر روی تو در کوی تو بیخود همی رقصد — نمـایان است شـیدای تـو در انـبوه بسـملها
سفرناکرده در دریا به طوفان هاچه‌می‌جویی — نشان کشـتی گـم کـرده دریـابی بـه سـاحلها
تو هم داری چو من از خاطرات رفته پندارم — حساب دوستان باقی ست می گویند در دلها
عجب رند ملامت فطرت است «عشقی»آزاده — به دنیا پشت پازد هرکه شد رانده ز مـحفلها

*

صابر ابوهری

جگادهری - هند

قطعات

□ مـــن نگـــویم در جهـــان بیکـــار زی — مـــتقی مـــی بـــاش یـــا رنـــدانـه زی
در جهـــان کـــیف و کـــم ای جـــان مـــن — هـرچـه خـواهـی کـن ولی مـردانـه زی

*

□ تـا نـه بـینی جـلوه هـای خـویشتن — نـــور بـــرق طـــور در حـــاصل بـــود
از چـــراغ دیگـــران نـــوری مـــجو — آدمـــی از نـــور خـــود کـــامل بـــود

*

□ هـیچ بـاشد سـیم وزر ، لعـل و گـهر — کـــی ازیـــن هـــا آدمـــی نـامی شـود
ای فـــدای شـــادمانی گـــوش کـــن — آدمـــی و زغـــم گـــرامـــی مـــی شـــود

خانم رضیه اکبر[1]

ای یار!

بی تو چشم بی نورم

بی تو چشمهٔ بی آبم

بی تو آسمان بی ستاره ام

بی تو درخت بی سایه ام

بی تو آفتاب بی نورم

بی تو مرغ نیم بسملم

بی تو نیِ شکستهٔ ساربانم

بی تو گلی بی عطرم

بی تو کشتی بادبان شکسته‌ام

بی تو پرندهٔ بی بالم

ای یار ! ای غمگسار!

جدا شدی از من زود

تنهامانده‌ام مثل پرستویی که از کوچ می‌ماند

تنهامانده‌ام مثل ستاره‌یی که بر فلک می‌درخشد

تو ستاره‌ای، تو گلی، تو بارانی

تو شبنمی، تو شکوفه‌ای، تو بهارانی!

درهمه چیزهاتو رامی‌بویم،

تا شاید تو رابجویم

هرگل چمنستان رامی‌بویم،

تا شاید تو رابجویم

ای یار ! ای غمگسار !

جدا شدی از من زود

---

۱. استاد یارگروه زبان فارسی ، مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

بی تو هنوز هم ، آفتاب از مشرق بر می آید

بی تو هنوز هم صدای زمزمهٔ آب سر می آید

بی تو همهٔ پرندگان چهچهه می زنند

بی تو همهٔ گلها شکوفه می کنند

ای یار ! ای غمگسار !

جدا شدی از من زود

مثل گل صد برگ از هم پاشیدی

مثل فرهاد به خواب شیرین خوابیدی

ای یار ! ای غمگسار !

جدا شدی از من زود

اجل رسید و بی خبر رفتی از دنیا

نه یار ، نه غمخوار ، سبک بار رفتی از دنیا

من و سه فرزندت ، مانده تنها

از تو جدا !

*****



گزارش
و
پژوهش

سید مرتضیٰ موسوی [1]

نگاهی به احوال و آثار دکتر غلام سرور

شادروان دکتر غلام سرور، ایران شناس و استاد برجستهٔ زبان و ادبیات فارسی پاکستان و رئیس اسبق گروه آموزشی فارسی دانشگاه کراچی در پائیز ۱۳۷۷خ بدرود حیات گفت -درشماره پیشین مجلهٔ وزین دانش خبر درگذشت استادبزرگوار، فارسی دوستان، شاگردان و علاقمندان فقید سعید را متألم و متأثر ساخت. ما نیک بخاطر داریم که مجلّه دانش در حین حیات استاد به ابتکار تجلیل از شخصیت و مقام علمی استاد دکتر غلام سرور مبادرت ورزید و ما از این بابت مراتب امتنان محافل علمی پاکستان را به مقامات مرکز تحقیقات فارسی ابلاغ نموده بودیم. اما اینک که چنین محقق و مروج زبان و ادبیات فارسی را از دست داده‌ایم شایسته است که کتاب زندگانی مثمر استاد را باری دیگر مرور کنیم.

در بدو مقال لازم می دانم که برای خوانندگان ارجمند این واقعیت را بیان کنم که در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۵۰ میلادی ، اینجانب در دوره‌های کارشناسی ممتاز و کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، افتخار شاگردی استاد فقید را داشته و ببرکت تربیت علمی و معنوی او به موفقیتهای گوناگون تحصیلی و علمی نائل آمده است ، روانش شاد .

ادوار سه گانهٔ حیات پرثمر استاد را بدین گونه می‌توان مشخص نمود:
دورهٔ اول :دورهٔ تحصیلی ، دورهٔ دوم : دورهٔ معلمی ، دورهٔ سوم دورهٔ پژوهشی

استاد دکتر راجه غلام سرور در هفده اوت ۱۹۰۹ م در روستای کاکس در بخش چکوال اُستان پنجاب چشم به جهان گشود و تحصیلات ابتدائی و دبیرستانی را در زادگاه و در اُستان پنجاب به تکمیل رسانیده مدرک

---

۱. مدیر کل مراکز ملی پاکستان - اسلام آباد .

دبیرستانی را که در آن دوره توسط دانشگاه پنجاب صادر می شد، با موفقیت امتیازی بدست آورد. آنگاه رهسپار علیگر گردید و در امتحانات دیپلم متوسطه (۱۹۲۸م)، کارشناسی (۱۹۳۰ م) و کارشناسی ارشد (۱۹۳۲ م) دانشگاه علیگر شرکت جست و آن دوره ها را با موفقیت پشت سرنهاد. وی در دوره کارشناسی ارشد رتبه اول را احراز نمود. در حین تحصیلات دانشگاهی از محضر استادانی برجسته نظیر پروفسور دکتر هادی حسن، رئیس بخش فارسی،دکتر شیخ عبدالرشید ، استاد زبان انگلیسی، مولانا احسن مارهروی و پروفسور رشید احمد صدیقی استادان بخش اردو، پروفسور حمید احمد خان، مولانا ضیاء احمد بدایونی و آقای محمد حاذق استادان بخش فارسی استفاده سرشاری نمود. بر اثر توجه ویژه و تشویق و راهنمائی استاد هادی حسن بود که به عنوان نخستین دانشجوی دوره دکتری ادبیات فارسی پذیرفته شد . موضوع پایان نامه دکتری را "تاریخ شاه اسمعیل صفوی" انتخاب نمود و جهت جمع آوری مواد لازم درسال ۱۹۳۳ م مسافرتی به ایران کرد و در حین اقامت در ایران، با دهها تن از استادان، نویسندگان و دانشمندان آن دیار نظیر علامه علی اکبر دهخدا، استاد جلال الدین همایی، پروفسور بدیع الزمان فروزانفر، استاد عباس اقبال آشتیانی و سید جلال الدین طهرانی محشور و از مکتب آنها کسب فیض نمود. با اینکه در دورهٔ انگلیس در شبه‌قاره، مبادلات فرهنگی میان شبه قاره و ایران با محدود یتهایی مواجه بود اما استاد به این محدودیتها وقعی ننهاد و برای آشنایی با ادبیات فارسی به ایران سفر نمود. بنابراین، مسافرت علمی‌استاد غلام سرور نشانگر همت والا و طبع مبتکرانه مشارالیه بود. بی مناسبت نیست یاد آور شوم که تا آن زمان حتی دانشگاه تهران دایر و افتتاح نگردیده بود و تعلیم و تحصیل به سبک جدید در سطح دارالفنون انجام می گرفت. استاد که در آن موقع جوان ۲۴ ساله ای بود موقع رفتن از طریق زمینی یعنی کویته و زاهدان ، توسط راه آهن مسافرت نمود و هنگام مراجعت از راه بوشهر و طریق دریائی به کراچی و بوسیله قطار به علیگر سفر کرد. در حین اقامت در ایران از شهرهای اصفهان و شیراز و قزوین و تبریز و اردبیل، که با موضوع پژوهش و تحقیق وی ارتباط مستقیم داشتند نیز، دیدن کرد. دهها کتابخانه‌های مؤسسه‌های آموزشی،

عمومی و خصوصی را مورد استفاده قرار داد، اما از کتابخانه حاج آقا حسین ملک که بعدها به عنوان کتابخانه ملی ملک معروفیت پیداکرد و کتابخانه مجلس شورای ملی بهره‌برداری شایانی نمود. استاد غلام سرور در سال ۱۹۳۶ م نائل به اخذ درجه دکتری گردید و بدون فوت وقت ، پژوهشهای علمی و تاریخی خود را ادامه داد تا اینکه به تهیه رساله مافوق درجهٔ دکتری،باعنوان "تاریخ شاه طهماسب صفوی"، در سال ۱۹۳۹م، موفق گردید.

همزمان با دوره دکتری و مافوق درجه دکتری، استاد غلام سرور علاقه‌مندی ، مؤانست و ارادت صمیمانه ای با شخص دکتر هادی حسن پیدا کرد که ایشان را وادار به ادامه اقامت در علیگر نمود و خوشبختانه در سال ۱۹۴۰ بسمت استادیاری گروه آموزشی فارسی انتخاب گردید. استاد غلام سرور تا ۱۹۴۸ م در همین سمت انجام وظیفه می کرد. وی در همان سال به پاکستان منتقل و در اوایل در چکوال اقامت گزید. در بدو ورود به چکوال، مؤسسه آموزشی عالی راجه احمد خان را درزادگاه خود بنیاد گذارد. درسال ۱۹۵۰م، استاد به کراچی که در آن زمان پایتخت کشور نیز بود منتقل گردید . وی در سال ۱۹۵۰م. به عنوان دانشیار و رئیس گروه آموزشی فارسی در دانشکده اردو - که توسط مولوی عبدالحق بنیاد گذار انجمن ترقی اردو و مشهور به «بابای اردو » تأسیس گردید - منصوب و مدت پنج سال در این سمت انجام وظیفه نمود.

در سال ۱۹۵۵م دانشگاه کراچی نیز به ریاست پروفسور حلیم جهت تأسیس گروه آموزشی فارسی اتخاذ تصمیم نمود و دکتر غلام سرور را به عنوان دانشیار و رئیس بخش معرفی کرد . در این دوره وی از همکاری استادان معروفی مانند آقای دکتر عابد علی خان و دکتر مطیع الامام بهره مند گردید. همزمان با انتصاب دکتر غلام سرور در دانشگاه کراچی بود که مقامات دانشگاهی لزوم داشتن کتابهای درسی را برای دوره‌های دیپلم متوسطه،دوره کارشناسی و دوره کارشناسی ارشد بشدت احساس کردند و تدوین و تألیف کتب درسی مزبور بعهده استاد غلام سرور محول گردید. کتابهای مؤلفه استاد به این شرح می‌باشند.

۱ - حرف نو ؛ مجلد اول ، منتخبات منثور برای امتحان متوسطه .

۲ - حرف نو ؛ مجلد دوم ، منتخبات منظوم برای امتحان متوسطه .
۳ - نقش تازه؛ مجلد اول، منتخبات منثور برای امتحان کارشناسی.
۴ - نقش تازه؛ مجلد دوم، منتخبات منظوم برای امتحان کارشناسی.
۵ - آثار جاویدان ؛ حاوی بهترین آثار نویسندگان معاصر ایران برای امتحان کارشناسی ارشد .
۶ - افکار جاویدان؛ حاوی بهترین افکار گویندگان معاصر ایران برای امتحان کارشناسی ارشد.

بی مناسبت نیست متذکر گردم که استاد دکتر غلام سرور باوجود تماس مداوم با دانشمندان ایرانی، مجدداً در سال ۱۹۵۳ سفری علمی به ایران نمود و طی آن توانست بهترین مطالب منثور و منظوم را برای کتب درسی دانشگاهی انتخاب نماید. مضاف بر این ، سهم ویژهٔ دکتر غلام سرور از مقدمه‌های علمی کتب مزبور مترشح و مبرهن است. تا آن زمان آگاهی کافی و وافی با ادبیات معاصر ایران بویژه بعد از دورهٔ مشروطیت، در محافل دانشگاهی بسیار اندک بود ، اما در دههٔ بعد بدین طریق ترویج یافت:

الف : تأسیس خانه‌های فرهنگ درکراچی و لاهور ؛

ب : تأسیس مجله فصلی هلال (به زبان فارسی) که بعدها به صورت ماهنامه در آمده و امکانات فارسی خوانی، فارسی دانی و فارسی نویسی را فراهم آورد.

ج :اعزام دانشجویان پاکستانی به دانشگاه تهران جهت تحصیل درسطح درجهٔ دکتری ، که آقای دکتر با حیدر شهریار نقوی، آقای پروفسور وزیر الحسن عابدی و آقای دکتر سید علیرضانقوی از پیشقراولان این دسته بشمار می‌آیند.

با ارجاع به اصل موضوع باید یاد آور شوم که پیشگفتارها و مقدمه‌های کتب درسی و همچنین سایر آثار فارسی و اردوی استاد که همزمان با انجام وظیفه آموزشی اشاعه ایران شناسی بود به مطالعات معاصر و تشیید مناسبات فرهنگی و ادبی میان ایران و پاکستان کمک شایانی نمود.کتابهای متعدد استاد که اساساً برای برنامه دروس دانشگاه کراچی تصویب و منتشر گردیده بود، در سالهای بعدی در سایر دانشگاه های پاکستان منجمله دانشگاه سند، دانشگاه پنجاب، دانشگاه پیشاور، مؤسسه ملی زبانهای نوین وابسته بدانشگاه قائداعظم اسلام آباد، مورد مطالعه و استفاده قرار گرفت. این دورهٔ

حیات ثمر بخش استاد، که به تعلیم و آموزش اشتغال داشت - و از ۱۹۴۰ در علیگر آغاز و در دانشکدهٔ اردو - کراچی و دانشگاه کراچی تداوم یافت - تا اکتبر ۱۹۷۰م ادامه داشت. سپس در همان سال استاد به افتخار باز نشستگی نایل و دورهٔ سوم زندگی پربار خویش را آغاز نمود. در این دوره که بدورهٔ تفصها ، تدقیقها و پژوهشهای علمی و ادبی استاد مبدل گردید، شامل ۲۸ سال اخیر زندگانی پر بار استاد می‌باشد.

مهم ترین آثار علمی سه دهه اخیر دکتر غلام سرور شامل کتابهای مجزای جواهر الاولیا تألیف سید باقر بن سید عثمان بخاری ، و مقدمهٔ جواهر الاولیاء می‌باشند، که بوسیلهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر گردیده اند. چنانکه می دانیم استاد علاقمند به فارسی نویسی بود و با این وصف نیز آثار متعددی به اردو باقی گذاشت که غیر از تاریخ ایران قدیم، کمتر آثار اردو چاپ و منتشر گردیده اند. همچنین به زبان انگلیسی تاریخ شاه اسمعیل صفوی و فهرست توصیفی نسخه های خطی عربی و فارسی کتابخانه درگاه اوچ گیلانی (بهاولپور - پاکستان) بحلیه طبع آراسته و آثار دیگر انگلیسی منجمله تاریخ شاه طهماسپ صفوی و فهرست توصیفی نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه علیگر شاید تا به حال چاپ نشده‌اند. انتظار داریم که مؤسسه‌های علمی و ادبی پاکستان به نشر آثار استاد همت گمارد و خدای نکرده سایرین به این امر توجه نکنند. امید وارم در آن صورت فرزندان عزیز آن استاد فقید، به نشر و اشاعت آثار چاپ نشده استاد بزرگوار متوجه خواهند بود. ان شاء ا..

مقالات استاد

استاد غلام سرور در تهیهٔ مقاله و مقاله نویسی یدطولایی داشت. خود اینجانب طی دورهٔ تحصیلات عالی شاهد و ناظر نگارش مقاله های وی به زبان فارسی ، اردو و انگلیسی بوده‌ام. اغلب مقاله های فارسی استاد در مجله هلال چاپ کراچی که به مدیریت دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی، پروفسور منظور الحق، دکتر عبدالحمید عرفانی، مولانا سید محمد عابد شبیر و خود اینجانب از سال ۱۹۵۲ م تا ۱۹۷۲ م بمدت بیست سال منتشر می‌گردید، بچاپ می رسید. موضوعات ذیعلاقهٔ استاد شامل شعر و ادبیات فارسی، اقبال‌شناسی، آموزش و ترویج زبان فارسی، مناسبات فرهنگی و ادبی

میان ایران و پاکستان، رجال علمی و فرهنگی ملتین ایران و پاکستان وغیره آن بود.

گفتارهای رادیوئی استاد

زمینهٔ مهم دیگری که استاد غلام سرور برای آن منشاء اثر بود، تـهیهٔ گفتار های رادیوئی به فارسی و پخش آن در برنامه های فارسی رادیو پاکستان بوده است. در دوره‌ای که ادبیات فارسی در شبه قاره طـی اعصـار و قـرون بوجود آمده بود، اما به علت عدم دسترسی به آن در ایران کمتر شناخته می شده، برای سالهای متمادی موضوعات گفتارهای دکتر غلام سرور بـود؛ از جمله شعرای فارسیگوی شبه‌قاره، تذکره نویسان فارسی شبه قاره، فـرهنگ نویسان فارسی شبه قاره، متصوفان و عارفان شبه قاره، و مناسبات تاریخی و روابط فرهنگی میان ایران و پاکستـان.

استادان فارسی معاصر وی در سطح دانشگاهی

در دوره‌ای که استاد غلام سرور وظـیفه تـرویج فـارسی را در سـطح دانشگاهی عهده دار بود، در دانشگاه پنجاب بترتیب پروفسور محمد اقبال، پروفسور دکتر محمد باقر، پروفسور وزیرالحسن عابدی، دکتر عبدالشکـور احسن، دکتر سید محمد اکرم و دکتر محمد بشیرالحسن به تدریس فارسـی اشتغـال داشتند. در دانشگاه سند پروفسور دکتر غلام مصطفی خان ، دکتر نبی بخش قاضی و پروفسور حضور احمد سلیم مشغول خدمت بودند. درهمین اثناء پروفسور دکتر عندلیب شادانی در دانشگاه داکا و دکتر ک . ب نسیم در دانشگاه پیشاور به‌آموزش فارسی مشغول بودند.

بی تردید گفتنیها در باب شخصیت و خدمات علمی و ادبی و آموزشی و تربیتی و دانشگاهی استاد غلام سرور زیاد است و اگر قرار باشد همه آن بیان شود ، مثنوی هفتاد من می شود. مقصود ما از این اندک تجلیل از استادی است که بالغ بر ۶۵ سال به عنوان مروج و مبلغ زبان و ادبیات فارسی ، ایران شناسی و ایران دوستی فعالیتی خستگی ناپذیر نمود . به همین بسنده می کنیم که :

از شمـار دو چشم یک تـن کـم   از شمــار خـرد هـزاران بـیش

*****

دکتر سید علی‌رضا نقوی
دکتر محمد مهدی توسلی

معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۳)

اشاره

از آنجا که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، با وجود بیست و نه سال پیشینه تحقیقاتی در زمینه فرهنگ و ادب فارسی ، هنوز برای اهل علم و قلم ناشناخته مانده است، برآن شدیم تا از شماره دانش ۵۲ با معرفی مجموعهٔ انتشارات آن، که تا این تاریخ بیش از ۱۶۴ عنوان می‌باشد، گامی مثبت در جهت شناخت این مرکز - که تنها مرکز رسمی تحقیقات فارسی در جهان است - برداشته شود. امید است این حرکت به دانشمندان و پژوهشگران که همواره بدنبال منابع و مآخذ اصلی و مهم هستند، کمک نماید.

در این شماره ده عنوان دیگر از انتشارات این مرکز معرفی می‌شود.

۲۱ :- قران السعدین



این مثنوی تاریخی سروده ابوالحسن متخلص به امیر خسرو دهلوی (متوفی ۷۲۵ ق/۱۳۲۵ م) است که باپیشگفتار پروفسور دکتر احمد حسن دانی به سال ۱۳۵۵ ش/ ۱۹۷۶ م بمناسبت صدمین سال تولد قائد اعظم محمد علی جناح بنیانگذار پاکستان با قطع ۲۴×۱۷ س م، به شکل چاپ عکسی از روی نسخه خطی منقوش مذّهب با یازده تصویر رنگارنگ - موجود در کتابخانه شخصی پیر شمس الدین شاه گیلانی در اُچ شریف (از توابع

ملتان) - انتشار یافته است.

داستان این مثنوی کاملاً تاریخی نیست، بلکه خسرو یک صحنهٔ واقعی را به شکلی شاعرانه تدوین نموده است. بغراخان حاکم بنگال و پسرش کیقباد حاکم دهلی دو قهرمان این داستان هستند. هر دو پادشاه آماده شدند تا در صحنه جنگ روبرو شوند. طبقه اشراف دهلی از طرفداران کیقباد و نجبای بنگال بغراخان را حمایت می‌کردند. داستان امیر خسرو با سلطنت کیقباد خاتمه می‌پذیرد.

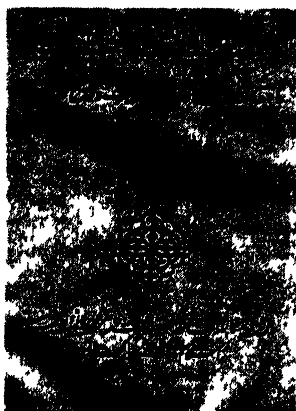
در مورد اهمیت این کتاب باید اذعان کرد که در مثنویهای تاریخی، امیر خسرو از وقایع تاریخی و اوضاع اجتماعی آن زمان تصویری بسیار ارزنده و دقیق آورده است. اشعارش نه تنها صحنه های زندگی روزگارش را نشان می‌دهد، بلکه دارای سیر منظم و تکامل تدریجی تاریخ اجتماعی آن زمان می‌باشد، گویی سراینده بااستفاده از وقایع جاری زمان خود باب تازه ای در ادبیات فارسی گشوده است.

امیر خسرو از مقام خلیفه در جهان اسلام آگاه بود و شرح می‌دهد چگونه خلافت عباسیان در نتیجه حمله مغولها منقرض شد و چگونه خلیفه دوباره قدرت و اعتبار خود را به دست آورد. مطالعه این مثنوی خواننده را به اعماق جامعه آن روز می‌برد و حتی امور جاری قرون وسطی را با دقت تمام نشان می‌دهد و همه زوایای تاریک و مبهم تاریخی آن دوران را روشن می‌سازد. این مثنوی همچون سایر مثنویهای امیر خسرو گنجینهٔ پرارزش فرهنگ و تمدن گذشتهٔ مسلمانان را فراهم آورده است که می‌تواند یک سرمایهٔ مهم و معتبر فرهنگی برای نسلهای بعدی باشد.

۲۲ :- کلیات فارسی شبلی نعمانی

کلیات شعر فارسی متعلق به علامه محمد شبلی‌نعمانی (۱۸۵۷-۱۹۱۴ م) نویسنده و محقق و مورخ بزرگ شبه قاره است. این کتاب با مقدمه و ترتیب و توضیح دکتر محمد ریاض درسال ۱۳۵۵ ش/۱۳۹۷ ق با

قطع ۲۴×۱۷ س‌م در ۱۰+۱۵۵ صفحه چاپ و منتشر شد.



چنانکه مؤلف در مقدمه کتاب اشاره کرده است، شبلی قریحه شاعرانه و عاشقانه و ذوق سرشاری داشت و گاهگاهی به اردو و فارسی شعر هم می‌گفت چنانکه دیوان شعر اردو و فارسی او جداگانه در هند به چاپ رسیده است. وی به شعر علاقه چندانی نداشت و بنابراین بسیاری از غزلیات و قصاید و منظومات خود را ناتمام گذاشته و هیچگاه برای تکمیل آنها تلاشی نکرد.

مصحح در مقدمه کتاب ادعا کرده است که وی اشعار این کلیات را از جزوه‌هایی که بعد از مرگ شبلی چاپ شده و در کتابخانه‌های کراچی و لاهور و اسلام آباد وجود داشت و پر از اغلاط بود جمعاوری کرده است. این کتاب جمعاً ۱۸۰۰ بیت دارد، از آن میان تقریباً ۸۰۰ بیت غزل است که بین سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۱۰ م، که در شهر بمبئی رفت و آمد داشت، سروده شده است. مصحح حواشی و توضیحاتی مختصر درمعانی الفاظ نادر و بعضی وقایع آورده است. کلیات فارسی شبلی قبلاً در اعظم گره (هند) چاپ شده، اما چاپ مجدد کامل تر است.

۲۳ - کتابخانه های پاکستان (ج ۱)

این کتاب تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی است که درسال ۱۳۵۵ ش /۱۳۹۷ ق به مناسبت صدمین سال تولد قائداعظم محمد علی جناح، با قطع ۲۴×۱۷ س‌م انتشار یافته و دارای ۱۷+۵۱۳+۱۲ صفحه است.

مؤلف در این کتاب، ۲۵۷+۴ کتابخانه را که جمعاً ۲۶۱ کتابخانه می‌شود معرفی کرده است که نتیجهٔ شش سال زحمت مطالعه او می‌باشد. طبق توضیح او در مقدمه کتاب، زبان کتابهای موجود در این کتابخانه ٪ ۶۰ فارسی، ٪ ۲۵ عربی، و ٪ ۱۵ اردو، پنجابی، سندهی، پشتو، بلوچی، سنسکریت،

ترکی و انگلیسی است که از جمله بیش از صد و پنجاه هزار نسخه خطی می‌باشد و در میان این کتابخانه‌ها از روی تعداد نسخه های خطی، کتابخانه دانشگاه پنجاب با ۱۸ هزار نسخه خطی مقام اول و کتابخانه موزه ملی پاکستان (کراچی) با ۱۱ هزار نسخه خطی مقام دوم و کتابخانه گنج بخش اسلام آباد با ۸۱۰۰ نسخه خطی مقام سوم را دارا می‌باشند.

مؤلف در مقدمه کتاب تأکید نموده است که برای دانشمندان و محققان بویژه کسانی که در تاریخ و فرهنگ و هنر و ادب پاکستان (و فارسی) به تحقیق و مطالعه دقیقی می‌پردازند، بهترین و ارزنده ترین منابع، نسخه‌های خطی است که در کتابخانه‌های پاکستان در موضوعات مختلف وجود دارند. لذابرای استفاده از این گنجینه‌های گرانبها و معرفی آنها باید مطالعات و تحقیقات دقیقی صورت گیرد. همچنین اضافه کرده است که برای بهره یابی از این نسخه‌های خطی، محققان و مورخان باید اطلاعات کافی از زبانهای فارسی و عربی داشته باشند.



این کتاب از لحاظ کتاب شناسی برای پژوهش و مطالعه و تحقیق در تاریخ و فرهنگ و ادب پاکستان دارای اهمیت خاصی می‌باشد و جا دارد معرفی بقیه کتابخانه‌های رسمی و شخصی هم توسط مؤلف یا شخص کاردانی انجام و در اختیار پژوهشگران قرار گیرد.

۲۴ :- احوال و آثار میرزا اسد اللّه خان غالب

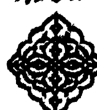
این کتاب توسط محمد علی فرجاد تألیف و به‌سال ۱۳۵۶ ش/ ۱۳۹۷ ق باقطع کوچک ۱۴×۲۱ س‌م در ۲۹ + ۲۵۷ صفحه چاپ و منتشر شد.

غالب یکی از بزرگترین سخنسرایان فارسی و اردو در شبه قاره می‌باشد.

وی به شعر فارسی علاقه فراوانی داشت و شعر اردوی خود را در مقابل شعر فارسی بی ارزش می شمرد، چنانکه می گوید:

فارسی بین تا ببینی نقشهای رنگ رنگ   بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است

غالب می بایست شهرت اصلی خود را در مهد زبان فارسی ایران می‌یافت اما متأسفانه تاکنون کتابی دربارهٔ او نوشته نشده و گویی این اولین کتابی است به فارسی که توسط یک نفر فارسی دان به تألیف در آمده است.

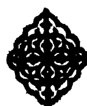


مؤلف پس از بررسی زبان و ادب فارسی در شبه قاره از آغاز تا عصر غالب شرح حال مختصر غالب را آورده و سپس به طور مختصر آثار منظوم و منثور غالب را تجزیه کرده است.

۲۵:- اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی

این کتاب تألیف دکتر محمد ریاض در ۱۴۰۶ ق/۱۳۶۴ ش باقطع ۲۴×۱۷ س‌م چاپ شد و داری ۱۷۷ صفحه می‌باشد.

در "سخن مدیر" آمده است که اقبال سالهای متمادی در فرنگ زیسته و از تمدن و معارف اروپائی شناختی بسیار دقیق و عمیق و جامع داشت و در مقابل حتی یک ساعت هم در خاک ایران بسر نبرده، با این وجود فرهنگ اسلامی فارسی را به عنوان مهمترین سرچشمه الهام و تفکر خود برگزید و بیشترین ارج را به اندیشمندان و سخنسرایان ایران می‌نهاد و آثارشان را سرمشق خود قرار داد و اکثر شاهکارهای ادبی خویش را در قالب زبان فارسی عرضه کرد. وی در آثار خود از پارسی سرایان پیشین اخذ و اقتباس کرده است. در



مورد تأثیر مولوی کتاب مبسوط و ارزنده "اقبال در راه مولوی" و درباره تأثیر حافظ کتاب "حافظ و اقبال" نگاشته شده است؛ اما کتاب حاضر تأثیر هفتاد و یک شاعر فارسی‌گوی در آثار اقبال را نشان می‌دهد و این تأثیر منحصر به این ۷۱ تن مذکور در این کتاب نیست.

در هر حال مؤلف خیلی زحمت کشیده و اخذ و اقتباس اقبال را از هفتاد و یک شاعر فارسی گوی نشان داده است و غیر از ذکر خلاصه احوال این شعرا، اشعاری راکه اقبال تحت تأثیر آنان سروده نیز ارائه داده است.

۲۶ :- کارنامه و سراج منیر



کارنامه تألیف ابوالبرکات منیر لاهوری (۱۱۹-۱۵۴ ق) یکی از توانا‌ترین شعرا و نویسندگان فارسی گوی شبه قاره و سراج منیر تألیف سراج‌الدین علی خان آرزو (م ۱۱۶۹ ق) یکی از بزرگترین سخن شناسان و ناقدان ادبی شبه قاره یکجا در سال ۱۳۵۶ ش/۱۳۹۷ ق به مناسبت جشن صدمین سال تولد علامه محمد اقبال باقطع ۲۴×۱۷ س م بامقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر سید محمد اکرم اکرام در (چهل+۸+۹۸+۱۲) صفحه انتشاریافت.

کتاب کارنامه شامل انتقادات منیر لاهوری بربعضی اشعار عرفی شیرازی (م ۹۹۹ ق)، طالب آملی (م ۱۰۳۶ ق)، زلالی خوانساری (م ۱۰۳۱ یا ۱۰۳۴ ق) و ظهوری ترشیزی (م ۱۰۳۵ ق) است که از شعرای معروف و پرمایهٔ سبک هندی محسوب می شوند. وی در مقدمه می‌نویسد که در مجلسی برخی ناقدان متعصب مضمون آفرینی عرفی، لفظ تراشی طالب و هنرنمایی زلالی و خیال بندی ظهوری را فوق‌العاده می‌ستودند و آنان را آفریدگار عالم سخندانی و مایهٔ آفرینش معانی می‌گفتند و شعرای نامدار پیشین را در برابر متأخرین حقیر و فقیر می‌شمردند. وی از این بی‌انصافی ناراحت شد و نقایص

و سستی‌های لفظی و معنوی را در بعضی اشعار عـرفی و طـالب و زلالی و ظهوری نشان داد و خواست شعر فارسی را از تعقید لفظی و معنوی و ایهام و اغراق و مبالغه و الفاظ سست و معانی نادرست و استعارات عجیب و کنایات غریب و تعبیرات دور از ذهن و تشبیهات و ترکیبات مبهم پاک سازد. وی در مقدمه توضیح داده است که هیچ گونه خصومت یا حسادتی با شعرای ایرانی نداشته است. منیر افکار بلند عرفی را می‌پسندید و شرحی بر قصائد او هم نوشته است اما نکته گیری او فقط استعارات عجیب و کلمـات نـامأنوس و مضامین پرپیچ و دور از ذهن عرفی را به باد انتقاد کشیده است. همچنین به لفظ تراشی و ندرت تشبیه و غرابت استعاره در شعر طالب و استعاره‌های بارد و مضامین دقیق و غامض و دور از ذهن در اشعار ظهوری و زلالی انتقاد کرده است. این کتاب دقت نظر و نکته سنجی منیر را در نقد شعر به تمام و کمال می‌رساند.

سراج الدین علی خان آرزو که قبل از این محاکمه منظوم منیر را بـر اشعار قدسی مشهدی و شیدا فتحپـوری درکتاب داد سخن جواب نوشته بود، در رساله سراج منیر به ایرادات منیر جواب داد و به یک نوع دفاع از عرفی و طالب و زلالی و ظهوری پرداخت که کمال دانش و بینش او را نشان می‌دهد. اما در بعضی موارد با انتقادات منیر موافقت نموده و گفته "حق به جانب منیر است". به عقیده آرزو اکثر اعتراضات منیر بـه عـلت اشتبـاه او در اضـافت تشبیهی و استعاره است. همچنین می‌گوید که طرز پسندیده خود را ملاک و میزان سخن دیگران قراردادن درست نیست، و چون منیر تنها طرز قدما را در نظر دارد، بعضی عبارات و استعارات متأخرین را بی معنی گفته است.

بهرحال این اثر از لحاظ نقد سخن دارای اهمیت خاصی می‌باشد و در سخن شناسی و سنجش شعر این دوره مقام بلندی را حایز است.

۲۷ :- کشف الابیات اقبال

این کتاب توسط دکتر صدیق خان شبلی و دکتر محمد ریاض، استادان

دانشگاه آزاد علامه اقبال لاهوری تهیه و بمناسبت صدمین سال تولد علامه اقبال انتشار یافته است.



در مورد اهمیت و روش کار خود، مؤلفین در پیشگفتار کتاب چنین توضیح داده‌اند: «اصطلاح کشف الابیات را نخستین بار علی الظاهر ایرانیان وضع نموده و بکار برده‌اند و تاکنون کشف الابیات شاهنامه و مثنوی معنوی چاپ شده و اینک کشف الابیات اقبال بچاپ می‌رسد. اهمیت اقبال محتاج هیچ توضیحی نیست. وی نه تنها شاعر ملی و از بانیان پاکستان است بلکه صدها نفر از مردم این کشور تمام اشعار وی راتقریباً از بردارند.»

کلیات فارسی اقبال نخستین بار در سال ۱۳۴۳ ش/۱۹۶۳ م با مقدمه مفصل شادروان احمد سروش توسط انتشارات سنائی منتشر و باز در سال ۱۳۵۲ ش/۱۹۷۳ توسط داود شیرازی تجدید چاپ شد. مجموعه‌های شعر فارسی اقبال دهها بار جداگانه در پاکستان چاپ شده اما کلیات فارسی اقبال یک جا در سال ۱۳۵۲ ش/۱۹۷۴ م به اهتمام شیخ غلام علی و پسران در لاهور منتشر و در سال ۱۳۵۴ ش/۱۹۷۵ م تجدید چاپ شد. بهر حال روش کار مؤلفین مانند کشف الابیات شاهنامه و مثنوی مولوی بوده، تنها چند کلمهٔ آغازین هر مصراع اقبال را به ترتیب الفبا نوشته و گاهی مصراع کامل هم نوشته و صفحات کلیات اقبال چاپ تهران را به سمت راست و لاهور پاکستان را در سمت چپ نشان داده‌اند. درآغاز کتاب عکس علامه اقبال آمده است.

۲۸ :- گلدسته قلات

این کتاب مجموعهٔ منتخبات غزلیات و قطعات و رباعیات فارسی نائب میر محمد حسن خان بنگلزئی (م ۱۲۷۲ ق/۱۸۵۶ م)، نخست وزیر اسبق قلات قبل از اشغال آن توسط انگلیسها، با مقدمه و تصحیح ملک محمد

رمضان بلوچ در سال ۱۳۵۳ ش/۱۹۷۳ م در ۱۳۲ صفحه به چاپ رسید.

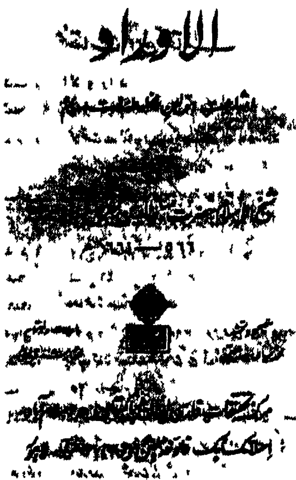
درباره میر محمد حسن و شعر فارسی او مصحح در پیشگفتار توضیح داده است که میر محمد حسن صاحب فضل و کمال بود و در زمینه علم و ادب و فن شعر و موسیقی تسلط کامل و صلاحیت درک و ارزیابی سخن را داشت و شعرش مملو از رقت خیال، ندرت اندیشه، سلاست و سادگی است و در شعر او شرح وقایع و مغازله که از مختصات شعرای سبک هندی است زیاد به چشم می‌خورد و از حیث مضامین دارای حمد پروردگار و نعت پیغمبر (ص) و سراپای محبوب می‌باشد. پدر بزرگ او آقا علی جان بنگلزئی نایب میر عبدالرحمن حاکم قلات به فارسی و اردو و بلوچی و بروهی شعر می‌گفت و دارای چهار دیوان فارسی بود و می‌گفت که ملکۀ سخنسرائی را حضرت امیرالمؤمنین (ع) به او عنایت فرموده و بنابراین مجموعۀ اشعارش دارای منظومه‌هایی در باب حضرت علی (ع) و شهدای کربلا (ع) است.

۲۹ :- کشف المحجوب

اولین کتاب تصوف به فارسی تألیف شیخ ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی اللاهوری (م ۴۶۵ یا ۴۶۶ ق) است که درشعر جلابی تخلص می کرد. وی از اجلۀ علماء و عرفای بزرگ، معروف به "داتا گنج بخش" می‌باشد (که کتابخانه این مرکز بنام نامی او موسوم گشته است). این کتاب به صورت چاپ عکسی از روی نسخه تهران، به کوشش ارشد قریشی با مشارکت مرکز و اسلامک بک فاؤندیشن- (بنیاد اسلامی کتاب)- لاهور

درسال ۱۳۵۶ ش /۱۳۹۷ ق باقطع ۲۱×۱۳ س‌م در ۳۹۲ صفحه انتشار یافت. نام کامل این کتاب "کشف المحجوب لارباب القلوب" است که بدون هیچ شک و تردید از شاهکارهای نثر فارسی در سده پنجم هجریست و در موضوع خود -تصوف و اخلاق - درمیان آثار فارسی ممتاز و منحصر به فرد است. این کتاب از جمله کتابهای مهم این فن و جامع تصوف علمی و عملی و دارای تمام عقاید متصوفهٔ نامی سدهٔ پنجم هجری و ماقبل آن می‌باشد. مؤلف همهٔ مراحل و مقامات را به شیوه کتابهای علمی تحقیق کرده و لطایف و حقایق بسیار و اخبار و اقوال مشایخ مناسب هر موضوعی آورده است و از حیث شیوه انشاء علمی و اسلوب رائق و خالی بودن از اطناب ممل و ایجاز مخل بی‌مانند و از لحاظ سبک از اقران خود مانند اسرار التوحید و تذکرة الاولیاء و مصباح الهدایه برتر و از نظر پختگی و شیوایی انشاء بی همتا و یکی از نوادر کتب علمی زبان فارسی است که از آتش جهان سوز فتنه مغول سالم مانده است.

۳۰:- الاوراد (عربی و فارسی)



این رساله تألیف شیخ الاسلام بهاءالدین زکریا ملتانی (۵۶۶-۶۶۱ ق)، به تصحیح و تحشیه محمد میان صدیقی و محمد ارشد قریشی، به مشارکت مرکز تحقیقات و اسلامک بک فأوندیشن (بنیاد اسلامی کتاب) لاهور در ۱۹۹ صفحه، در سال ۱۳۵۶ خ/۱۳۹۸ هق انتشار یافت. الاوراد شامل ذکر نود و نه نام مقدس باری تعالی و انواع نماز و تسبیح و استخاره و ادعیه و آداب و اعمال بعضی ماههای مبارک است که تقریباً کلیهٔ آن مستند به اقوال و احادیث پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد و از لحاظ تصوف و عرفان عملی دارای اهمیت خاصی است.

سید افسر علیشاه [1]

معرفی پایان نامه
(دوره کارشناسی ارشد)

تحقیق و بررسی در مورد شاعران آزایخواه دورهٔ مشروطیت ایران

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی ، تحقیق :امبر یاسمین ، بخش فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد - استاد راهنما : دکتر مهر نور محمد خان سال : ۱۹۹۵م

این پایان نامه درهفت بخش ، پیشگفتار ، فهرست مطالب و در پایان فهرست اشخاص ، فهرست اماکن ، فهرست جراید و مجلات و فهرست منابع و مآخذ تدوین شده است . جمعاً ۱۲۸ صفحه.

نویسنده در پیشگفتار می نویسد :« اگر ما ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت را بررسی کنیم سراسر ادبیات این دوره مبتنی بر آزادی و علیه ظلم و استبداد است. به عقیده بنده شاعر مثل نقاش است و بوسیله قلم خودش احساسات و افکار حقیقی تودهٔ مردم را بصورت کلمات بیان می کند . وقتی که من مطالعه ادبیات دورهٔ بیداری ایران [را شروع]نمودم حسن کردم که شاعران این دوره واقعاً بهترین نقاش محیط آن زمان هستند.پس «بررسی شاعران آزادی خواه دوره مشروطیت ایران » را موضوع رساله فوق لیسانس خودم انتخاب کردم. باوجود اینکه موضوع مزبور بسیار وسعت طلب است اما کوشش کردم که افکار آزادیخواهانهٔ شاعران این دوره را بطور کامل بررسی نمایم .

این پایان نامه در هفت فصل نوشته شده است . در فصل اول ، نویسنده می نویسد «شاعران دوره مشروطیت برای پیدا کردن جنب وجوش در مردم افکار آزادیخواهانه و عقائد اجتماعی و سیاسی و فکر تساوی حقوق سیاسی و مسئله آزادی و افکار وحریت مطبوعات و احساسات وطن پرستانه را

---

[1]. نویسنده و مدرس فارسی و اسلام شناسی در بارانی یونیورستی - راولپندی

بصورت نظم و قصیده و رباعی و دوبیتی بیان میکردند . ملك الشعرای بهار که در محیط شعر کلاسیک پرورش یافته بود ، چندی بعد از پیدایش مشروطیت به گروه آزادی خواهان پیوست . ادیب الممالک فراهانی ، اگرچه همیشه ادیب و قصیده سرامانده ، بعضی از اشعار خود را وقف مضامین وطنی و اجتماعی کرد. عارف قزوینی که از محیط تن پرور دربار به مردم روی آورده بود، وطنیه های زیبائی همراه باموسیقی و ترانه های دلکش سرود و لاهوتی و عشقی غزلها و قطعات پرشور خویش را به پای آزادی مردم کشور خود نثار کردند.»

فصل دوم

این کتاب نقش بهار در نهضت آزادیخواهی و شرح احوال آن شاعر بزرگ را ذکر کرده است. وی می نویسد که اشعار بهار انتقادی بوده و علیه مستبدان ، تجاوز بیگانگان ، بیدادگری های فرمانروایان و خرافات و توهم پرستی بوده ، اشعار بهار نماینده افکار و آمال و آرزوهای مردم آزادی خواه ایران بود. بهار با سرودن شعرهای انقلابی بر مستبدین و شاه انتقاد زیادی کرد و با سرودن اشعار ملی و وطنی در اندک زمانی شهرت بالاتری بدست آورد.

ملک الشعراء تنها شاعر نبود ، بلکه سیاستمدار برجسته هم بود. وی در زندگی سیاسی خود غالباً رویه مثبت داشت و همواره عقیده مند بود که دولتها باید در حدود قانون ، مقتدر و قوی باشند تا بتوانند در این کشور که تمام رشته‌هایش از هم گسیخته بود ، کارهای بزرگ و مفید انجام دهند.

ملک الشعراء روزنامه نویس و مجله نویس هم بود. مجله «دانشکده » به مدیریت او منتشر می شد. نخستین شماره مجله دانشکده در سال ۱۲۹۷ در تهران انتشار یافته بود.

فصل سوم

نویسنده دراین فصل به ذکر خدمات عارف قزوینی در دورهٔ بیداری می‌پردازد. در ابتدای فصل درباره شرح حال و شخصیت عارف قزوینی می‌نویسد که عارف به حدی انسان دوست و نرم دل بود که کسی که با وی آشنا می شد ، همواره از روش و رفتارش توصیف می کرد. عارف کسی را مجال شکایت و گله ای از خود نمی داد و تاموقعی که زنده بود در قناعت بسر می‌برد.

عارف تصنیفات زیادی سروده و بوسیله این تصنیفات غصه ها و دردها ، زشتی ها و درشتی ها ، خیانت ها و جنایت ها ، کردارها و گفتارها ، فداکاری ها و آرزوهای ملی را در کلمات مفید و مختصر بگوش مردم رساند.

فصل چهارم

نقش نسیم در دورهٔ بیداری در این فصل باز گو می شود. سید اشرف الدین (نسیم شمال) محبوترین و معروف ترین شاعر ملی دوران انقلاب مشروطیت به شمار می آید . او به تمام معنی حامی و طرفدار طبقات زحمتکش بود و از طبقات ممتاز در هر مقام که بودند ، بیزاری می جست .

فصل پنجم

فصل پنجم به شرح احوال فرخی و نقش وی در انقلاب آزادی دورهٔ مشروطیت اختصاص دارد. فرخی از ایام جوانی تا پایان عمر سراسر زندگانی خود را در غرقابی بس مخوف و خونین بسر برده و حاضر نبوده است به هیچ قیمتی ببهای زندان ، و شکنجه و آسیب های سخت و صدمات هراسناک که تنها یکی از آنها ده مرد شجاع و قوی الاراده را از پای در می آورد از عقاید آزادیخواهانه خود دست بردارد.

فصل ششم

نویسنده دراین فصل راجع به شهید عشق وطن میرزاده عشقی و شخصیت آن شاعر برجسته می نویسد که عشقی با نمایندگان اکثریت مجلس چهارم نیز سر سازگاری نداشت و بشدت از کار و کردار آنها انتقاد می کرد، چون از دسیسه های پشت پرده سیاست باخبر بود. زمانی که ندای جمهوریت را به عنوان پوششی برای انتقال سلطنت از سلسله قاجاریه به رضا خان سردادند با آن به مخالفت برخاست و منظومه مهم (جمهوری نامه) را در ضدیت با آن سرود. جمهوری نامه با این بیت آغاز می شود .

ترقی اندرین کشور محالست   که در این مملکت قحط الرجالست

خرابی از جنوب و ازشمالست   برایـن مخلوق آزادی و بالست

دریغ از راه دور و رنج بسیار

فصل هفتم

درین فصل شرح احوال لاهوتی آمده است. دورهٔ لاهوتی سراسر دورهٔ

آزادیخواهی بوده ، فکر لاهوتی هم مانند دیگر شعرای معاصر مانندبهار ، نسیم شمال، فرخی و عشقی مبتنی بر آزادیخواهی بوده است. افکار آزادیخواهانه لاهوتی که وی در دوره بیداری داشت ، بدین قرار هستند : وطن دوستی و میهن پرستی ، ناامیدی لاهوتی بر اوضاع کشور ، حمایت از گروه کارگران و دهقانان و حمایت از حقوق نسوان ، در پایان کتاب فهرست اشخاص ، فهرست اماکن ، فهرست روزنامه و مجلات و فهرست منابع و مآخذ ترتیب یافته است.

*

تحقیق و بررسی در مورد مروری بر افکار و تعلیمات ناصر خسرو و تأثیر آن بر مناطق شمالی پاکستان

پایان نامه برای دریافت مدرک فوق لیسانس فارسی،تحقیق: بی.بی سلیمه شمیر امان ، بخش فارسی موسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاهِ قائداعظم)اسلام آباد - (استاد راهنما : خانم دکتر کلثوم فاطمه سید. سال تحصیلی ۹۴-۱۹۹۵م، جمعاً ۷۰ صفحه .

این پایان نامه در ۴ بخش ، شامل پیشگفتار ، فهرست اشخاص ، فهرست اماکن و فهرست منابع و مآخذ، تدوین شده است.

نویسنده در پیشگفتار می نوسد :« ناصر خسرو از نخستین شاعران ایرانی است که مضامین فلسفی و اخلاقی را در اشعار و آثار خویش گنجانیده و انقلابی در ادبیات فارسی برپا کرده و افکارش برای آیندگان سرمشق تقلید است. افکار و تعلیمات ناصر خسرو مناطق شمالی پاکستان را تحت تاثیر قرار داده است. وقتیکه ناصرخسرو دریمگان اقامت گزیده بود داعیان و مبلغان خود را برای تبلیغ دعوت مذهب اسماعیلیه به چترال و هنزه می‌فرستاد وبتدریج تعلیمات و عقائد ناصر خسرو در آن مناطق گسترش یافت و مورد قبول مردم واقع شد. بنده خودم از مناطق شمالی پاکستان هستم. وقتی که این موضوع را انتخاب کردم، فکر می کردم که آیا می توانم این موضوع را مفصل بیان کنم؟ اما متأسفانه تا بحال تحقیق جامعی درین مورد به رشته تحریر در نیآمده و مواد کافی در دست ندارم.»

بخش اول:

درین بخش نویسنده شرح احوال ناصر خسرو را بیان کرده و آن را به عناوین مهم از جمله «ولادت تا جوانی» ،«تحول فکری در زندگی ناصر خسرو» ،« سفر هفت ساله »، «مراجعت ناصر خسرو به بلخ » ،«فرار از بلخ »، «وفات ناصر خسرو» تقسیم کرده است. در مورد شخصیت ناصر خسرو ، وی می نویسد :« ناصر خسرو جوان نو خاسته بود که به کار و دبیری ورزیده شد و پیش از آنکه به سن سی سالگی برسد بدرگاه پادشاه و امیر راه یافت. در آن هنگام خراسان قبلهٔ شاعران و دبیران بود و کسانی که به جز نام و نان طالب حشمت و جاه نیز بودند ، روی بدان درگاه می بردند و آنچه را که بر آزادگان حرام بود بانثار دروغ و تملق و باتقدیم زمین بوس و کرنش بدست می‌آوردند. ناصر نیز که جوانی نوخاسته و جویای مال و جاه بود روی بدین درگاه آورد. در عهد مسعود او نیز مانند دیگران خود را در لجهٔ بی پایان عشرت و لذت غرق کرد و تا چهل سالگی همچنان سرگرم این کارها بود. ولی بعداً ناصر خسرو یک شب خواب دید. خودش تعریف می کند.«شبی در خواب دیدم . یکی مرا گفت : چند خواهی خوردن ازین شراب که خرد از مردم زایل کند. اگر بیهوش باشی بهتر من جواب گفتم که حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب داد که در بیخودی و بی هوشی راحتی نباشد و حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون باشد ، بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بافزاید . گفتم که من این را از کجا آورم؟ گفت جوینده یابنده بود و سپس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت . چون از خواب بیدار شدم با خود گفتم از خواب دوشین بیدار شدم، باید از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم»، وی پس از آن به مسافرت پرداخت.

تحول بزرگی که درین مسافرت رخ داد این بود که وی در ماه ذی الحجه سال ۴۴۱ هجری قبل از ادای مراسم حج که چهارمین حج اش بود ، در مصر به خلیفه فاطمی المستنصر بالله ارادت یافت و به مذهب اسماعیلی گروید و دعوت به این مذهب را بر عهده گرفت. بامر مستنصر بالله امام فاطمی زمان مأموریت دعوت مردم بطریقه اسماعیلیه و بیعت گرفتن از مردم برای خلیفه فاطمی در ممالک خراسان و سرپرستی شیعیان آن سامان بدو محول گشت و بمقام حجتی رسید و حجت خراسان شده عازم خراسان گردید و در دیار

خویش بلخ آمد و شیوهٔ زهد و عبادت اختیار کرد و به نشر دعوت پرداخت و داعیان را به منطقهٔ وسیع خراسان فرستاد تا مردم را به مذهب شیعه اسماعیلیه دعوت کنند. وی در سال ۴۸۱ در یمکان درگذشت .

بخش دوم :

در بخش دوم تالیف و آثار ناصر خسرو ذکر شده است ، مانند:

جامع الحکمتین ، زاد المسافرین ، دیوان اشعار ، وجه دین ، سفرنامهٔ ناصر خسرو ، خوان الاخوان ، گشایش و رهایش ، مثنوی روشنائی نامه و سعادتنامه .

نویسنده دراین بخش همچنین درباره شیوه سخن ناصر خسرو و سبک شعر وی با جزئیات کامل توضیحاتی آورده است.

بخش سوم :

افکار و تعلیمات و عقیدهٔ مذهبی ناصر خسرو را نویسنده در بخش سوم کتاب بیان کرده می‌نویسد:«به عقیدهٔ ناصر خسرو کائنات برای مردم خلق شده است و مردم برای علم و حکمت. نفس آدمی به این عالم خاکی بدان آورده اند که کسب علم و حکمت کند و خود را دانا سازد. زیرا کمال نفس در دانستن پوشیده است. وقتی که دانا گشت و از حکمت کائنات و حدود عالم علوی و سفلی آگاه گردید، در حقیقت به همان کمال که سعادت اوست می رسد.دعوت اسماعیلی ناصر خسرو مبنی بر توحید ، نبوت ، امامت ، جزا و سزا ، عقل و خرد و تنزیل و تاویل است و ناصر خسرو در اشعار خود همین موضوعات را مورد بحث قرار داده است.

بخش چهارم :

درین بخش تاثیر افکار و تعلیمات ناصر خسرو بر مناطق شمالی پاکستان ذکر شده است. عناوین برجسته این بخش از جمله اسم مناطق مختلف شمالی پاکستان و سفر ناصر خسرو به چترال ، آغاز دعوت اسماعیلی در مناطق شمالی پاکستان ، مراسم مختلف منطقه شمالی پاکستان وانتخاب خلیفه در شمال پاکستان می باشند.

در پایان فهرست اشخاص ، فهرست اماکن و فهرست منابع و مآخذ نیز ترتیب داده شده است.



فهرست مقاله های رسیده

این مقالات از دانشوران و دانشمندان گرامی و دوستدار فرهنگ و ادب فارسی به دفتر «دانش» رسیده اند. در هر شماره، به ترتیب ورود به دفتر دانش و به مناسبتی که دارند، چاپ خواهند شد.

۱ ــ ضمیمه امثال و حکم دهخدا، یوسف جعفری (دهلی - هند)؛
۲ ــ میراث سامانیان در پاکستان، پروفسور دکتر احمد حسن دانی (اسلام آباد - پاکستان)؛
۳ ــ فردوسی مهاراشتر، دکتر نور السعید (بمبئی - هند)؛
۴ ــ قسمت نامه ها در ادب پارسی از وحشی بافقی تا اقبال لاهوری، حسن مسرت (یزد - ایران)؛
۵ ــ قطعات ماده تاریخ و صفت ماده تاریخ گویی و اهمیت آن در پهنهٔ پیوندهای فرهنگی شبه قاره، دکتر محمد حسین تسبیحی (اسلام آباد - پاکستان)؛
۶ ــ خدمات خلفای سهروردی در شبه قاره، دکتر محمد اختر چیمه (فیصل آباد - پاکستان)؛
۷ ــ نگاهی در مسلک و مشرب و اسلوب شیخ عطار در آئینه آثار و اشعار وی، دکتر ناصر مروت (پیشاور - پاکستان)
۸ ــ هجوم تمدن غربی و تفکر اقبال، دکتر تحسین فراقی (لاهور - پاکستان)؛
۹ ــ مطالعهٔ خواجه حافظ شیرازی، حیث زبان و سبک بیان، پروفسور دکتر سید وحید اشرف (مدراس - هند)
۱۰ ــ نگاهی به احوال و آثار شاه ابو المعالی قادری کرمانی لاهوری، دکتر محمد اختر چیمه (فیصل آباد - پاکستان)؛
۱۱ ــ اخلاق وکتب اخلاقی در ادبیات فارسی، دکتر طاهره پروین اکرم (اسلام آباد - پاکستان)؛
۱۲ ــ شرح احوال جمال میر صادقی و خلاصه داستان و نقد بر رمان درازنای شب، دکتر ریحانه افسر (کراچی - پاکستان)؛
۱۳ ــ مخدوم قلی و افکار او (مخدومقلی و مسلمانان برصغیر)، دکتر نصر الله ناصر (پیشاور - پاکستان)؛
۱۴ ــ سهم افغانستان در اقبال شناسی، محمد اسماعیل خان (کابل - افغانستان)؛
۱۵ ــ بلوچستان مین رابعه خضداری پر تحقیق، دکتر انعام الحق کوثر (کویته - پاکستان)؛
۱۶ ــ فارسی کا ایک غیر مسلم معاصر شاعر، دکتر آصفه زمانی (لکهنو - هند)؛
۱۷ ــ اقبال اور انقلاب اسلامی، دکتر آفتاب اصغر (لاهور - پاکستان)؛
۱۸ ــ ملتان، هند مین فارسی ادب کا پهلا مرکز، دکتر رفیع کاظمی (لکهنو - هند)؛

۱۹ ـ *بیاض صائب (خطی)*، دکتر رفیع کاظمی (لکهنو - هند)؛
۲۰ ـ *دوره اکبری مین تذکره نگاری کی روایت*، دکتر آصفه زمانی (لکهنو - هند)؛
۲۱ ـ *افتخار عارف کا مدینه سے کربلا تک کا شعری سفر*، علی کمیل قزلباش (کویته - پاکستان)؛
۲۲ ـ *فارسی ضرب المثال کا هندوستانی زبان مین استعمال*، دکتر وجیه الدین (گجرات - هند)؛
۲۳ ـ *مشرق نامه، پر علامه عبدالله عمادی کا فارسی مین منظوم مقدمه*، اکبر رحمانی (جلگاؤن - هند)؛
۲۴ ـ *هجرت حبشه؛ دعوت اسلامی کا بین الاقوامی افق*، پروفسور لطف الرحمن فاروقی (کراچی - پاکستان)؛
۲۵ ـ *تعارف «مسیح پانی پتی و مثنویات فارسی مسیح»*، ابو سعادت جلیلی (کراچی - پاکستان)؛
۲۶ ـ *سید علی محمد شاعر عظیم آبادی*، دکتر محمود الرحمن (اسلام آباد - پاکستان)؛
۲۷ ـ *ابن رشد (اقبال کی نظر مین)*، دکتر عطیه سید (لاهور - پاکستان)؛
۲۸ ـ *قادر نامهٔ غالب ـ ایک جائزه*، دکتر محمود الرحمن (اسلام آباد - پاکستان)؛
۲۹ ـ *کلکته کا فارسی ادب*، پروفسور عبدالسبحان (کلکته - هند)؛
۳۰ ـ *تهران هوگر عالم مشرق کا جنیوا*، پروفسور عذرا بتول (ملتان - پاکستان)؛
۳۱ ـ *ایران و پاکستان کے ثقافتی تعلقات کے مستقبل کا زاویه نگاه*، پروفسور سید شوذب کاظمی (ملتان - پاکستان)؛
۳۲ ـ *نواب محمد غوث خان اعظم*، پروفسور علیم صبا نویدی (مدراس - هند)؛
۳۳ ـ *دکتر ذاکر حسین ـ شخصیت چند جانبه ای*، دکتر نور الاسلام صدیقی (دهلی - هند)؛
۳۴ ـ *مرزهای جغرافیایی و مسلمانان در دیدگاه اقبال لاهوری*، پروفسور روزینه انجم (بهاولپور - پاکستان)؛
۳۵ ـ *اصطلاحات دیوانی در دوره سلجوقی و غزنوی*، علیرضا عروه (کراچی - پاکستان)؛
۳۶ ـ *عدد (صفت شمارش) در دستور زبان فارسی*، دکتر ریحانه افسر (کراچی - پاکستان)؛
۳۷ ـ *نظری به اشعار شاعران تاجیک*، اسماعیل قهاری (دوشنبه - تاجیکستان)؛
۳۸ ـ *زرتشت ـ یکتا پرست ایرانی*، سهیل احمد صدیقی (کراچی - پاکستان)؛
۳۹ ـ *علامه مخدوم ابوالحسن داهری*، دکتر غلام محمد داهری (مهران - پاکستان)؛
۴۰ ـ *اقبال کا نظریه فن*، صابر ابوهری (جگادهیری - هند)؛
۴۱ ـ *پرگوهر، [ترجمه مرآت العاشقین] پر ایک نظر*، پروفسور معین نظامی (لاهور - پاکستان)؛
۴۲ ـ *اقبال اور مرتضی مطهری کے افکار کا تقابلی مطالعه*، سید سکندر عباس زیدی (لاهور - پاکستان)؛

43 - *Unity of the Muslim World*, Prof. Dr. Mohammad Maruf(Lahore- Pakistan).

محمد مهدی توسلی
محمد حسین تسبیحی

معرفی
کتابها و نشریات تازه

تل آتشین ؛ خاطرات زندگی سردار شهید علی بنیا، به کوشش محمد رضا محمدی پاشاک. کرمان: ۱۳۷۶. ص ۳۲۰.

این کتاب خاطرات یکی از سرداران شهید و بزرگ ناحیه کرمان در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران است ، که شربت شهادت نوشید. کنگره بزرگداشت سرداران و هشت هزار شهید استانهای کرمان و سیستان و بلوچستان باهمتی در خورستایش به باز آفرینی خاطرات این فرماندهٔ شجاع پرداخته و از زبان همسر ، برادر ، همکلاسان و همرزمان شهید خاطراتی بسیار جذاب جمعاوری و تدوین نموده است . آثاری از این دست به ویژه-برای نسل جوان قطعاً آموزنده و ضروری است.

یاد یار(مجموعه داستان)؛ به کوشش دفتر هنر و ادبیات ایثار ، تهران : ۱۳۷۶، ص ۲۱۵.

در سال ۱۳۷۴ اولین دورهٔ مسابقه سراسری داستان کوتاه نویسی در مورد جانبازان انقلاب اسلامی ایران با تلاش دفتر هنر و ادبیات ایثار برگزار گردید. این مجموعه حاوی بیست داستان کوتاه است که در آن مسابقه برگزیده شده اند. خواندن این کتاب به کلیهٔ دانشجویان زبان فارسی توصیه می‌شود .

از ماووت تا آلپ (مجموعه داستان)؛به کوشش دفتر هنر و ادبیات ایثار،تهران : ۱۳۷۶. ص ۲۲۶.

این مجموعه ، شامل بیست و دو داستان و یک گفتگو می باشد که در واقع جلد دوم کتاب یاد یار است. در این مجموعه ، داستانهایی آمده که از پختگی بیشتر بر خورد دارند.

در مقدمه کتاب می خوانیم :

«... ماووت تا آلپ ویراسته شدهٔ داستانهایی است که قلمداران متعهد به آفرینش آن همت گماردند . به میزانی که اهل عرفان وسلوک و پرواز در ملکوت باشیم به لایه های عمیق تر این فرهنگ تحرک آفرین داستان ساز دست خواهیم یافت ، جهان در مقطع زمانی حاضر وذهن کاوشگر حقیقت‌جوی نسل جوان پرشتاب تر از گذشته نیازمند به هویت ، معنویت و مقصدی روشن است و هنر زبانی است نافذ برای نفوذ در انگیزه و اندیشه و عمل انسانها تا بوسیله آن هستی و غایت آن را دریابند.»

نقطه اوج (مجموعه داستان)، کاری از دفتر هنر و ادبیات ایثار . تهران : ۱۳۷۶. ص ۷۴.

این مجموعه ، کتاب سوم از مجموعه داستانهای برگزیده مسابقه داستان کوتاه نویسی دربارهٔ جانبازان است که ویژهٔ کودکان و نوجوانان تدوین و توسط معاونت «فرهنگی ، اجتماعی و هنری بنیاد جانبازان (واحد رمان)» منتشر شده است. مجموعه حاوی یک مقدمه و شش داستان کوتاه است که تلاش دارد بازبانی ساده شخصیت قابل تقدیر جانبازان را تبیین نماید.

برخورد (رمان)؛ محمود اکبر زاده . دفتر هنر و ادبیات ایثار. تهران : ۱۳۷۶ص. ۲۹۴.

برخورد، داستانی بلند است که به هنر آفرینان واقعی تاریخ معاصر ایران یعنی آزادگان ، جانبازان و شهیدان که زیباترین تصویر زندگی حقیقت جو، عدالت طلب و وحی مدار را در پیش چشم بشریت ، قرار داده اند، تقدیم شده است. کتاب شامل هیجده فصل با کاغذ اعلا ، صحافی خوب و چاپ ارزنده در شمارگان ۵۵۰۰ نسخه انتشار یافته است.

ملاقات در شب آفتابی (رمان)،علی مؤذنی . تهران : ۱۳۷۶. ص ۱۵۲.

کتاب توسط مؤسسه انتشارات قدیانی ، ناشر برگزیدهٔ سال ۱۳۷۲، چاپ و منتشر شده است . نویسنده در این داستان بلند که شامل چهار بخش است تلاش دارد تا خواننده را با حال و هوای جبهه ، و شخصیت ارزشمند جانبازان و رزمندگان آشنا نماید.

با چشمهای شیشه‌یی :(مجموعه داستان)؛ به اهتمام دفتر هنر و ادبیات ایثار . تهران : ۱۳۷۷. ص ۱۶۷.

کتاب شامل نوزده داستان کوتاه از نوزده نویسنده معاصر است که در شرایط جنگ زیسته و در کورهٔ گرم انقلاب اسلامی وسالهای پس از آن آبدیده شده و آگاهانه قلم به دست به عرصهٔ ادبیات داستانی پانهاده اند.

باغ بهشت (رمان)؛ محمد رضا ملکی. به اهتمام دفتر هنر و ادبیات ایثار . تهران : ۱۳۷۶ . ص ۲۸۹.

نویسنده در شانزده سالگی عازم جبهه شده و برای نخستین بار حضور در جمع بهترین بندگان خدا را تجربه کرده و آگاهانه از شرایط و محیط تصویر برداری کرده است.

امیر حسین فردی ، نویسندهٔ معاصر، در ابتدای کتاب می نویسد :« راز و رمزگیرایی باغ بهشت در صداقت ، ایمان و پیوند نویسنده اش ، با آن حوادث (حوادث کربلا و کربلای جبهه‌های جنوب و غرب ایران) است... باغ بهشت یک اثر ایمانی و الهی است...»

تشنه شبنم (مجموعه داستان)؛ به اهتمام دفتر هنر و ادبیات ایثار ، تهران : ۱۳۷۷.ص ۲۴۳.

کتاب ، دارای هفت داستان است که توسط هشت جانباز تحریر شده است. تشنهٔ شبنم

تلاش می کند تا با زنده کردن یاد و خاطرهٔ جبهه و جنگ و بیان دلیریها و مجاهدتهای شهیدان و مجاهدان راه خدا، در طول هشت سال دفاع مقدس ، فرهنگ الهی و عارفانه آن صالحان را نهادینه کرده و گسترش دهد.

کتابشناسی داستانهای کوتاه و رمان جنگ در ایران : به کوشش حسین حداد . معاونت فرهنگی بنیاد جانبازان (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی). تهران : ۱۳۷۲. ص ۲۷۰.

کتاب شامل فهرست تفصیلی کتابهایی است که در خصوص داستانهای کوتاه و رمان جنگ در ایران چاپ و منتشر شده اند. کتاب بر چهار بخش و یک بخش فهرست اعلام تقسیم شده که در بخش اول و سوم نام نویسندگان بترتیب حروف الفبا آمده است.در بخش دوم عناوین قصه های جنگ بر اساس نام نویسندگان ذکر شده . در بخش چهارم فهرست نقد قصه های جنگ بر اساس نام منتقدان آن آمده است.

فهرست داستانهای کوتاه درباره جنگ تحمیلی در مطبوعات ایران ؛ دفتر ادبیات داستانی (وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی). تهران : ۱۳۷۲ . ص ۱۸۲.

کتاب فهرستی از داستانهای کوتاه دربارهٔ جنگ تحمیلی در مطبوعات ایران را در بردارد که بر اساس نظم الفبایی نام نویسندگان آنها تنظیم شده و شامل ۱۱۶۹ عنوان داستان است. در پایان نمایه عناوین آمده است.

نامهٔ فرهنگستان ، فصلنامه شماره ۱۱، فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، پاییز ۱۳۷۶.

در این شماره،به یاد احمد آرام (عنوان سه مقاله مدیر مسئول فصلنامه ، دکتر حداد عادل است)، محمد علی جمالزاده ، اصطلاحات صوفیه در فرهنگ معین ، اصطلاحات کشاورزی در منطقهٔ کاشان ، سیر ادبی صدرالدین عینی ، عناصری از یک قصهٔ سعدی ، اصطلاحات خویشاوندی در زبان فارسی ، واژه های فریب کار، اسیر شهرستانی و سبک شعر او ، عناوین مقالات هستند. در زمینه نقد و بررسی ،گفته های آشفته و نکته های ناگفته ، و در زمینهٔ تحقیقات ایران شناسی ، نمونه هایی از نفایس خطی فارسی در سنت پتر سبورگ چاپ شده اند. اخبار و نامه ها و مطالبی دیگر نیز این فصلنامه را مزین کرده‌اند.

حوزه ؛ شماره های ۸۵ - ۸۶ ، ۸۷ و ۸۸ ، در سه مجلد ، بترتیب از فروردین تا تیرماه ۷۷، مرداد و شهریور ۷۷ ، مهر و آبان ۷۷ را شامل هستند. حوزه ، نشریه‌ایست ویژهٔ حوزه های علوم دینی که توسط دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه قم منتشر می‌شود. در این شماره‌ها ، مطالبی پیرامون ولایت فقیه ، جایگاه مردم در انتخاب رهبری ، مصلحت نظام از دیدگاه امام خمینی (ره) ، پیوند دین و حکومت در اندیشه مسلمانان ، پویایی اسلام در پویهٔ زمان ، حیات طیبه ، مدرسه کربلا پس از فروپاشی بغداد ، مدرس و اصلاح حوزه‌ها، تهاجم نو باشبهه کهنه علیه تشیع ، توسعه و اخلاق ... را می خوانیم.

تاریخ شاه اسماعیل صفوی ، دکتر غلام سرور . ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد . مرکز نشر دانشگاهی ، تهران : ۱۳۷۴. ص ۱۷۰.

کتاب ، رسالهٔ شادروان دکتر غلام سرور است که در سال ۱۹۳۹ آن را تحریر نموده وبه دانشگاه علیگر برای درجه دکتری ارائه داده است. متأسفانه امروز کمتر از دو فصل است که روی در نقاب خاک کشیده در حالی که بسیاری از آثار باارزش وی هنوز منتشر نشده اند.

کتاب تاریخ اسماعیل صفوی ، یکی از بهترین رساله های پژوهشی است که تاکنون - آنهم بوسیله دانشمندی غیرایرانی - تحقیق و تحریر شده است. کتاب گویا تر از آنست که نیازی به توضیح داشته باشد. امیدواریم سایر آثار استاد ، به زیور طبع آراسته گردند و در اختیار دانش پژوهان قرار گیرند.

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره بهار و تابستان ۱۳۷۶، با عناوین زیر اخیراً به دفتر دانش رسیده است:تحقیق در تجلی عناوین آب ظلمانی...، تحلیل نقش خانواده و مدرسه در مشارکت اجتماعی دانش آموز ، قصه های حیوانات در ادبیات معاصر عربی در مصر ، تطورّ رثاء در قرن دوم هجری ، هزارهٔ خورشیدی درست قصر (برج گنبد) قابوس، مداح دورهٔ غزنوی و... جمعاً ۲۷۶ صفحه + ۳۷ صفحه فشردهٔ مقالات به زبان انگلیسی.

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد ، پاییز و زمستان ۱۳۷۶، در پاییز ۷۷ منتشر شد. روش های گرد آوری و تحلیل گفتار کودکان در بررسی رشد و عناصر و ساختهای نحوی ، تحلیل توزیع مکانی جرم و جنایت در شهر وین ، جغرافیای تاریخی چیست ؟ دبستان انتقادی و هرمنوتیک ، نقش چاه در توسعه استخراج آب در استان خراسان ، درباره دو واژه اوستایی ، تأثیر قرآن وحدیث در مقدمه شاهنامه ، دریا در نگاه مولوی و... عناوین مقالات این شماره هستند.

فصلنامه هنر ، تابستان ۷۷، از طرف مرکز مطالعات و تحقیقات هنری ، معاونت امور هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، در قطع وزیری با کاغذ و چاپ نفیس در ۲۱۹ صفحه به زبان فارسی و ۱۲ صفحه فشرده مقالات به زبان انگلیسی ، منتشر گردید. در این شماره مقالاتی درباره هنر، مقدمه‌یی برنماد شناسی فیلم، طراحی هنری و سینمای صامت ، کمال الدین بهزاد ونگرشی بر آثار او ، دیویدهاکنی و عکاسی شهودی ، احمد هاشم پیشگام شعر معاصر ترک ، معماری ایران در دوره قاجار، پیوند شعر و موسیقی آوازی ، سنتور، و.. چاپ شده اند.

فصلنامه هنر ، پاییز ۷۷ ، از انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات هنری ، معاونت امور هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، با مطالبی دربارهٔ هنر گوهر زندگی،چند ایهام و اشاره دور از ذهنی در شعر حافظ،میراث رمانتیسم ، سبک /متن / نویسنده، دگرگونی زبان و نوشتار در بوف

کور ،مثنوی و نظریهٔ ادبی معاصر ،حستاری در زمینه نمایشنامه خوانی ،برتولت برشت به عنوان کارگردان ، حماسه،هنر کاشی کاری در اسلام ، پیوند ستور وموسیقی آواری، الگوهای فیلم نامه، نگاهی به پدیده بازیگری در سیمای ایران و به دستمان رسید این شماره حاوی ۲۳۱ صفحه فارسی و ۱۳ صفحه فشرده مقالات به زبان انگلیسی است

سخن عشق (تازه های تحقیقات زبان و ادبیات فارسی)، پیش شماره پاییز و زمستان ۷۶، از طرف گروه اجرایی گسترش زبان فارسی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ، ویژهٔ استادان ، دانشجویان و علاقمندان زبان فارسی در خارج از کشور ، در ۱۲۳ صفحه ، منتشر گردید عناوین این شماره عبارتند از سخن آغازین ، خلاصهٔ مقاله ها (شامل تحلیل متون نظم و نثر فارسی ، عرفان و تصوف ، زبان شناسی و زبان ، ادبیات معاصر)، گزارشی از سفر به ایران ، ادب فارسی و هویت فرهنگی ، پژوهش های برگزیده ، کنگره بین المللی مولانا ، معرفی کتاب ، نمایه موضوعی شامل فهرست پایان نامه های کارشناسی ارشد و دکتری ، مقاله های مربوط به زبان و ادبیات فارسی از مجله‌های مختلف ، اخبار گروه اجرایی شامل برگزاری دوره های دانش افزایی و گزارش ویژه.

مدیریت هنر در نظام آموزش بین الملل ؛ ترجمه دکتر جلالی جعفری، از انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات هنری ، تهران . مهرماه ۱۳۷۷ ص ۸۷ مدیریت هنر ،کتاب کوچک تحقیقی است که دربارهٔ رشته تحصیلی مدیریت هنر به رشته تحریر در آمده و اطلاعات مبسوطی در خصوص دوره های آموزشی آن در مقاطع مختلف دانشگاهی ارائه می دهد در پیشگفتار کتاب آمده است که دانشجویان این رشته قابلیت لازم برای مدیریت مراکز فرهنگی کسب می کند رشته مدیریت هنر در غرب از مقوله تجارت و اقتصاد تفکیک ناپذیر به نظر می رسد

سیمای فرهنگی لاهور ، شماره های ۱۵ و ۱۶ ، مهر و آبان ۷۷، از طرف خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور ، با مطالبی خواندنی در زمینهٔ گستردهٔ فرهنگ ، منتشر گردید.

راهنمای فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ؛ تهیه و تنظیم انجم حمید مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد؛۱۳۷۷ ص ۷۱۲

این کتاب ، یکصد و شصت و دومین کتابی است که از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر می شود. این کتاب ، راهنمای فهارس چهارده جلدی نسخه های خطی فارسی در پاکستان است که قبلاً از طرف همین مرکز انتشار یافته اند. برای سهولت در کاربرد آن مجموعه ، این راهنما تهیه و تدوین شده است.

فرهنگ سنسکریت ـ فارسی ؛ دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی .ج.۱. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، تهران : ۱۳۷۵. ص ۶۱۸.

این نخستین فرهنگ در زمینهٔ واژه های سنسکریت و ترجمه آن به فارسی است. برای کلیهٔ محققین و دانشمندان و پژوهشگرانی که درباره ادبیات شبه قاره به ویژه ادبیات دوران ودایی کار می کنند، وجود چنین فرهنگی ضرورت داشته است. امید است که با لطف پروردگار جلدهای دوم و سوم این اثر ارزشمند هرچه سریعتر چاپ و در اختیار علاقه مندان قرار گیرد.

ثمرات القدس من شجرات الامن ؛ میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی ، تصحیح دکتر سید کمال حاج سید جوادی ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، تهران : ۱۳۷۶. ص ۱۵۷۶.

نسخهٔ اصلی این اثر در سال ۱۰۰۰ هـ ق. تألیف شده و می توان گفت بهترین تذکره در نوع خود است. از این نسخه خطی بیش از چند نسخه در شبه قاره موجود نیست. مصحح محترم با تلاش بسیار به نسخهٔ اصلی دسترسی یافته و همت به تصحیح و انتشار آن نموده است. این کتاب ، یکی از بهترین منابع برای دانشجویان زبان و ادب فارسی است.

هفت لشکر (طومار جامع نقالان)؛ تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی . پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، تهران : ۱۳۷۷. ص ۸۱۷.

هفت لشکر در خصوص داستانهای شاهنامه است که بسیار مورد علاقه عموم مردم ایران و شبه قاره می باشد. مصححین محترم ابتدا مقدمه یی موجز و شیوا درباره تاریخچه نقالی در ایران ، متن اصلی کتاب و گزارشی از شیوهٔ تصحیح وتدوین آن متن نوشته آنگاه متن اصلی را با تصحیح آورده اند. خواندن این کتاب را به کلیه دوستداران زبان و فرهنگ و ادب فارسی توصیه می کنیم.

نشریه دانشکده الهیات ، دانشگاه فردوسی مشهد ؛ شماره ۳۵ و ۳۶ ، بهار و تابستان ۱۳۷۶ شمسی ، از انتشارات دانشگاه فردوسی و با مسئولیت دکتر محمود یزدی مطلق ، حدوداً ۲۰۰ صفحه ، با عناوین زیر به دفتر دانش رسید : بیان و شرحی مختصر از حیات و شخصیت آخوند ملامحمدکاظم‌خراسانی، نمونه یی از شیوه های ابتکاری دانشمندان اسلامی در فن فرهنگ نویسی، کلیات تاریخ فقه ، بحثی تحلیلی درباره شناخت قضیه و برخی مطالب مربوط به آن ، پاره‌ای از دشواریهای ترجمه از عربی به فارسی و برعکس ، قبله نمای مسجدی محراب ، رساله آداب السلوک . در پایان خلاصه مقامات به زبان‌های عربی و انگلیسی آمده است.

حدیث سپیده (مجموعهٔ شعر) ؛ حفیظ اله شعریعتی به کوشش حجت الله ابراهیمیان . انتشارات کوژک ، کویته (پاکستان): ۱۳۷۷. ص ۱۰۱. کتاب ، مجموعه شعر فارسی شاعر فارسی گوی افغانی است .

آتش غزل (مجموعه شعر)؛ مقصود جعفری، به انتخاب و کوشش دکتر محمد مهدی توسلی ، انجمن فارسی اسلام آباد ،اسلام آباد(پاکستان): ۱۳۷۷، ص ۴۳ . این کتاب مجموعه کوچک شامل بیست غزل تازه به زبان فارسی از شاعر معاصر پاکستانی ، مقصود جعفری است که به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران چاپ منتشر شده است.

مقصود جعفری یکی از شخصیت های بسیار معروف ادبی پاکستان است که علاوه بر فعالیت های شعری ، در زمینهٔ سیاست و فرهنگ نیز کتابهای زیادی طبع و نشر نموده است.

الهام (مجموعه شعر فارسی)؛ حسنین کاظمی، باویرایش و انتخاب دکتر محمدمهدی توسلی و عزیز نظافت ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان : ۱۳۷۷،ص ۸۰. این مجموعه گزیده ای از اشعار فراوان نویسنده و شاعر معروف معاصر و فارسیگوی پاکستان حسنین کاظمی است که به مناسبت‌های گوناگون سروده است.

حسنین کاظمی از چهره های بسیار معروف شاعران فارسیگوی معاصر پاکستان است و این گزیده سبک و تنوع شعری او را نشان می دهد. (این آخرین اثر شاعر می باشد که به همت این مرکز منتشر گردید؛ متأسفانه این شاعر گرانقدر در تاریخ ۱۸ مهر ماه ۱۳۷۸ برابر با ۲۹ جمادی الثانی ۱۴۲۰هـ دارفانی را وداع گفت. روحش شاد).

شکوفه های عرفان (گزیده یکصد و ده غزل فارسی) از حضرت امام خمینی (ره)؛ اردو و فارسی، به انتخاب و ترجمهٔ دکتر محمد سرفراز ظفر ، باهمکاری بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین ومرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان : ۱۳۷۷، ص ۲۳۶.

این گزیده به منظور معرفی شخصیت ادبی و عارفانه حضرت امام خمینی(ره) از یک طرف و تهیه متنی از اشعار معاصر ایران برای تدریس در گروه فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین و به مناسبت بیستمین سالروز انقلاب جمهوری اسلامی ایران طبع و نشر یافته است.

این نخستین کوشش این مرکز باگروه فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین در زمینه تألیف و ترجمه است. جای خالی چنین اثری بشدت در گروه فارسی احساس می‌شد. ترجمهٔ تحت الفظی غزلیات ، باهدف درک بیشتر دانشجویان پاکستانی است که در رشته زبان و ادبیات فارسی به تحصیل اشتغال دارند. مترجم امیدوار است در فرصتی بیشتر ، ترجمهٔ شعر به شعر این غزلیات را انجام دهد.

داستان سرایی فارسی در شبه قاره در دوره تیموریان ؛ تألیف دکتر طاهره صدیقی . مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد : ۱۳۷۷،ص ۳۲۹. این کتاب ، یکصد و شصت و چهارمین کتابی است که از سوی انتشارات مرکز تحقیقات منتشر می شود. نویسنده در مقدمه پس از اشاره به جنبه هایی از ادبیات داستان نویسی ، به نقش داستان پردازی در تمدن های مختلف اشاره می برد و سپس چکیده ای از گذشتهٔ ادبی و سیاسی هند و پاکستان را به نمایش می‌گذارد.«بررسی داستان

سرایی فارسی در دورهٔ تیموریان » محور بنیادین مباحث کتاب است. در مؤخره ، دورنمایی از داستان سرایی بعد از انقراض تیموریان همراه با شرح اوضاع سیاسی - اجتماعی و وضعیت زبان و ادبیات فارسی عرضه می شود.

(توسلی)



آوار اخلاق (اردو)، ۱۵ روزه (دو هفتگی)، ج ۲، شماره ۹ و ۱۰، سپتامبر و اکتوبر ۱۹۹۸ م، ۲۴ ص، مصور، مدیر: حکیم محمد سعید طبیب و ادیب و دانشمند بزرگ پاکستان و مؤسس همدرد و بیت الحکمه. مطالب این مجله: شعر، پند و اندرز و اخلاق و روش‌های اجتماعی و خدمات مردمی و انسان دوستی و پیشنهادهای پزشکی و ... است و این جمله خواندنی : «تعلیم و تربیت، بدون علم و حکمت، چگونه ممکن اسب ! ؟ »

لسان صدق (اردو)، ماهنامه لسان صدق ، ج ٦ ، ش ٦ و ۷ ، اگوست و سپتامبر ۱۹۹۸ م ، اسلام‌آباد، ۳۲ ص ، مصور، سردبیر و مدیر این مجله آقای سید محمد ابوالحسن موسوی مشهدی است و مطالب و مقالات آن همگی دربارهٔ مسائل دینی و فقهی و اخلاقی و ادعیه و اوراد و مناجات است و برای علاقه‌مندان مجله‌ای خواندنی است.

صحیفه (اردو)، مجله ۳ ماهه، شماره ۱۵۴، ژانویه - مارچ ، ۸۰ ص، و شماره ۱۵۵ (آوریل - ژوئن) ۱۹۹۸م، لاهور، ٦۴ ص. شورای اداری: آقای احمد نسیم قاسمی، آقای یونس جاوید، آقای احمد رضا. این مجلّه برای ترقی پیشرفت ادب اردو کوشش می کند. و «مجلس ترقی ادب = انجمن پیشرفت ادب» در لاهور،مرکز آن است و شاعر و نویسنده و ادیب و دانشمند اردو، آقای احمد ندیم قاسمی در رأس اداره این مجله به خدمات ادبی اردو مشغول است. مقالهٔ «هفت قلزم، فرهنگ فارسی به فارسی» و «مقاله مرتبه شاعری حفیظ جالندهری» خواندنی است !

ساحل (ماهنامه اردو)، جلد دهم، شماره ۸ و ۹، اوت و سپتامبر ۱۹۹۸ م،کراچی، ۹۸ ص، مدیر اداری آقای دکتر خالد انصاری، سر دبیر: آقای خالد بن حسن، مدیر داخلی آقای اشرف‌لودهی،ادیبان و شاعران‌برجسته شورای نویسندگان راتشکیل می‌دهند. مقالات این مجله اکثر درباره مسائل اجتماعی و اسلامی و سیاسی و تاریخی می‌باشد.

اخبار اردو (ماهنامه اردو)، ج ۱۵، شماره ۱۰، اکتبر ۱۹۹۸ م. اسلام آباد، ۲۸ ص. این ماهنامه از طرف مقتدره قومی زبان (= فرهنگستان زبان اردو) منتشر می شود و کلیهٔ مطالب آن درباره زبان اردو و اهداف و کوشش‌های مقتدره قومی زبان است و ریاست مجله را آقای افتخار عارف،ناظم آقای دکتر گوهر نوشاهی و مدیر اداره آقای شکیل احمد منگلوری‌است. البته فهرست انتشارات فرهنگستان اردو در صفحات پایانی مجله برای علاقه مندان چاپ شده است.

قومی زبان (ماهنامه)، جلد ۷۰، شماره ۷، ژوئیه ۱۹۹۸ م، کراچی ۹۶ ص شورای اداری ادا جعفری، جمیل الدین عالی، مشفق خواجه، سر دبیر ادیب سهیل مطالب این شماره عموماً ادبی و تاریخی و انتقادی و مربوط به ادبیات اردو و تاریخ است و شامل تصاویر ادبی مهمانان انجمن ترقی اردو درپاکستان است مقالهٔ آقای دکتر حصر نوشاهی به نام «استاد سعید نفیسی و پاکستان» و مقالهٔ «ساطی سمرقندی» با اشعار فارسی و غزل های زیبا، و سالاخره گلهای رنگارنگ و در آخر «گردو پش» و «رفتار ادب» خواندنی است

شمع شبستان جمال (اردو)، مجموعه اشعار اردو سرودهٔ آقای نار ستهی (لیسانس فارسی، کارشناسی ارشد اردو، ساکن پیشاور و بنیان گذار بزم بهار ادب) چاپ پیشاور، ۱۹۹۸ م، ۱۴۴ ص جلد زیبا، کاغذ و چاپ ممتاز در این مجموعه ۳۴ نظم (قطعه و مفردات و دوستی) و ۴۲ غزل آمده است آقای پروفسور حامد سروش، آقای عبدالمجید مجذوب و آقای محمود هاشمی بر شمع شبستان جمال مقدمه و تعارف نوشته‌اند این قطعه اردو به فارسی چنین است

در میکده‌ها نه باده دسترس است — در مدرسه نه کتاب دسترس است

در جست وجوی روشنی، بیرون بیا — روشنی بسیار دسترس است

آنکهیں بولتی هیں (اردو) - (چشم‌ها حرف می زنند)، مجموعه اشعار اردو سروده نار ستهی (لیسانس فارسی، کارشناسی ارشد اردو)، چاپ پیشاور، ۱۹۹۷ م، ۱۲۸ ص جلد مقوایی خوب و کاغذ و چاپ ممتاز، در این مجموعه ۱۴ عنوان شعر (غزل و نظم) آمده است بر این مجموعهٔ اشعار، خانم سیده حنا و آقای گلشن تعارف نگاشته‌اند

ترجمهٔ این قطعهٔ اردو از آن اشعار را بخوانید

سپهر خوبان است مطلع انوار — جلوه ماه‌رویان است دل افروز

ای خوش جلوهٔ بهشت نظیر — مگر فردا است نه غم امروز

گنجینهٔ حکیم محمد موسی امرتسری، گنجینه (= مخزونهٔ) کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور تألیف سید جمیل احمد رضوی، دانشگاه پنجاب، لاهور جلد اعلا و کاغذ خوب، چاپ ممتاز، ۵۲۰ ص ۱۹۹۸ م آقای حکیم محمد موسی امرتسری، طبیب و عارف و ادیب و سخنور معروف و مشهور پاکستان و ساکن لاهور است این مرد بزرگوار در تمام زندگی خود، آن چه کتاب گرد آوری کرده است، کلیه آنها را به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب اهدا کرده است جمعاً تاکنون ۶۸۹۱ جلد کتاب (عربی و فارسی و اردو و پنجابی و انگلیسی و پشتو سندهی و دیگر زبان‌ها) به همراه مجلات و روزنامه‌ها و اسناد گوناگون و نسخه های خطی اهدا کرده است فهرست این آثار (در سه مجلد ضخیم) به کوشش آقای سید جمیل احمد رضوی و به سرمایهٔ دانشگاه پنجاب چاپ شده و نشریافته است فهارس اعلام (اشخاص، کتاب‌ها، جای‌ها) در پایان هر مجلد آمده است جمعاً این کتاب‌ها از لحاظ موضوع، در ۴۳۶ موضع است تقریباً علاوه بر ارسال کتاب از داخل پاکستان

برای آقای حکیم محمد موسی امرتسری، از همهٔ اکناف جهان نیز برای ایشان کتاب ارسال شده است. این مرد دانشمند و طبیب و عارف، آن کتاب ها را دریافت کرده و مهرزده و شماره زده و تجلید کرده و با سعه صدر و گشادگی دل و جان به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب اهدا کرده است. خدای بزرگ به این فرد فرهنگ دوست و خیّر طول عمردهاد.

اردو زود نویسی کا ارتقاء (پیش رفت تند نویسی زبان اردو)، از : محمد عطاء الله خان بخاری استاد علوم اسلامی و زبان اردو در دانشکدهٔ دولتی پسران اسلام‌آباد. ناشر : افتخار عارف، صدر نشین مقتدره زبان اردو (فرهنگستان زبان اردو)، اسلام‌آباد. چاپخانه : ایس. تی. پرنترز، راولپندی.تاریخ چاپ : ۱۹۹۶ م/۱۳۷۵ هـ ش، ۲۷۰ ص. جلد گالینگور زرکوب. بها ۷۸ روپیه

این کتاب از لحاظ تاریخ خط و خطاطی و نمونه های خط های جهان ارزنده است و دیگر تاریخ تند نویسی و خاصه تند نویسی در زبان اردو خواندنی است و جمعاً شش باب دارد : زود نویسی و تعارف، خط شکسته و مآخذ و منابع و مآخذ آن ؛ نخستین کتاب تندنویسی زبان اردو ؛ روش های دیگر تند نویسی زبان اردو.

این کتاب برای تند نویسی و شناخت خطوط مختلف اسلامی جالب و ارزنده است. آقای پروفسور محمد عطاء الله خان استاد علوم اسلامی و زبان اردو کوشش فراوان نموده تا کتابش تحقیقی و مطابق زمان و حال زبان اردو باشد. آنهایی که طالب و جوینده هنر تند نویسی هستند، این کتاب پاسخگوی آنان خواهد بود.

اقبال (اردو و انگلیسی) ، مجله ۳ ماهه (= فصلنامهٔ) اقبال ، جلد ۴۵، شماره ۴، اکتبر ۱۹۹۸ م ۱۱۲ صفحه (۷۶ صفحه اردو، ۳۶ صفحه انگلیسی) مدیر آقای پروفسور دکتر غلام حسین ذوالفقار، ناشر بزم اقبال، لاهور. مطالب این شماره عبارت است از: آغاز سخن (مدیر)، اقبال و شناخت ملی (استاد دکتر سید محمد اکرم اکرام)، مسأله تازهٔ تشکیل جامعهٔ اسلامی، در روشنایی اندیشهٔ اقبال، (استاد محمد عارف خان)، اقبال و مهدی سردایی (سرهنگ بازنشسته غلام جیلانی خان)، روزنامه نگاری اردو در استانبول (دکتر خلیل طوق ار). اسلامی کردن قانون (ک. م. اعظم)، ترجمه‌های انیسی نقی از اشعار اقبال (استاد عبدالغنی). فصلنامهٔ اقبال واقعاً برای شناخت و آثار اقبال بسیار سود مند و مفید است. این مجله از ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۵۲ م بامدیریت استاد محمد شریف (مرحوم) تاکنون (۱۹۹۸ م)، به مدت ۴۵ سال است ادامه دارد و به دو زبان اردو و انگلیسی طبع و نشر می شود.

نقطهٔ نظر (اردو)، کتاب شناسی ، سه ماهه (فصلنامهٔ) نقطهٔ نظر ، شماره ۵، اکتبر ۱۹۹۸ م، مارس ۱۹۹۹ م (؟)، ۱۲۰ ص، مدیر آقای دکتر سفیر اختر راهی، چاپ و انتشار مؤسسهٔ خط مشی مطالعه، اسلام‌آباد. روش معرفی کتاب های تازه در فصلنامهٔ "نقطه نظر" بر این اساس است که

کتابهای انتشار یافته را برحسب موضوعات تقسیم می کند و سپس برای آن کتاب معرفی نامه می نویسد، بدین شرح

علوم قرآنی، علوم حدیث، سیرت النبی (ص)، اندیشهٔ اسلامی، تصوف و متصوفه، ملل و نحل، تاریخ جهان، تاریخ شبه قاره پاکستان و هند، پاکستان جامعه و سیاست، جشن اسلامی،تذکره و سرگذشت، شرح احوال و خاطره، اقبال شناسی،کتاب شناسی، چیده چیده، رساله‌ها (= رسائل) اضافات و تصحیحات، کتاب‌های تازه (۱۹۹۷-۱۹۹۸ م) در سخن آغاز (- ابتدائیه) آمده است «پس از تأسیس پاکستان در میهن گرامی، برای نشان دهی و شناخت و بررسی و تعارف کتاب های منتشره، مجله‌هایی که شهرت به دست آوردند،یکی ماهنامهٔ « فاران» در کراچی، به مدیریت مرحوم ماهرالقادری بود مرحوم ماهر القادری در شعر و ادب مخصوصاً علوم اسلامی تقریباً بر ۳۰۰۰ کتاب و مجله تعارف و بررسی و تبصیر نگاشت بنا بر این در این شماره «نقطهٔ نظر»، در «تبصره نگاری» = «تعارف و بررسی»، ایشان یک مقاله نگاشته شده و چند «بررسی و تعارف» او را نیز برای نمونه به دست داده‌ایم نقطهٔ نظر از لحاظ کتاب شناسی زبان اردو، بسیار اهمیت دارد

فیوضات ربانیه (ج ۱ و ج ۲) مثنوی اخلاقی و دینی و عرفانی ، (۲ جلد در یک جلد) (متن فارسی بازیرنویس اردو)

سرودهٔ مولانا الشیخ علام النصیر چلاسی معرف به «بابا چلاسی»

چاپ ۱۴۱۶ هـ ق، مترجم اردو «محمد بشیر خان فوق دهلوی»

کتابت وقار الاسلام ، ایبت آباد، چاپخانه ایس تی پرنترز، راولپندی، جمعاً ۳۰۹ ص بها ۸۰ روپیه

فیوضات ربانیه در بحر متقارب (یعنی بروزن شاهنامهٔ فردوسی) سروده شده است جلد اول در ۱۳ مقاله، و هر مقاله برحکایات و اسرارتقسیم شده است به همین ترتیب جلد دوم در ۹ مقاله (از مقالهٔ ۱۴تا۲۲) و فقط بر حکایات منقسم است کلیه مقالات و حکایات و اسرار، در موضوع اخلاق و تربیت و عرفان و انسان دوستی و خدا پرستی است و همهٔ مطالب از قرآن کریم و احادیث نبوی و آداب و رسوم ادب اسلامی سرچشمه گرفته است شاعر از ادیبان معاصر پاکستان و ساکن روستایی به نام «جهنگی» در حومهٔ ایبت آباد (استان سرحد) است و در حال حاضر حدود ۶۰ سال دارد بنابر این می‌توان گفت آقای مولانا شیخ علام النصر چلاسی معروف به «بابا چلاسی» از فارسی گویان ادب فارسی امروز پاکستان است خود می‌گوید

چه تسبیحت آید از این مشت خاک	به جز این که هستی زهر عیب پاک
نوشتم به خون دل این حرف چند	مگر زد نگیرند احباب پند
امید است بابا، وفا می کند	«چلاسی» حزین را دعا می کند

خبرنامهٔ همدرد (ماهنامهٔ طب و صحت) اردو ، شماره ۹، ج ۳۸، سپتامبر ۱۹۹۸ م (= جمادی

الاول ۱۴۱۹ ه‍ ق)، ۵۸ ص، مؤسس حکیم‌محمد سعید طبیب وادیب و مورخ و رئیس بنیاد همدرد و مدینة الحکمه، مدیر و سردبیر آقای سید رحمان علی، مدیرکل آقای دکتر نوید الظفر.
ناشر :حکیم محمد سعید،چاپ کراچی(ماس پرنترز-کراچی)؛بها ۷۵ روپیه.
گفتار اول از حکیم محمد سعید به عنوان «خدمت خلق» است که با این شعر منسوب به سعدی آغاز می گردد:

هر که خدمت کرد، او مخدوم شد　　　هر که خود را دید، او محروم شد

موضوع بقیهٔ گفتارهای «خبر نامهٔ همدرد» عبارت است از:کنفرانس بازار یابی در سرتاسر پاکستان در سال ۱۹۹۸ م، بنیاد همدرد در لاهور، مرکز علم و حکمت، اجلاس (= نشست) مسؤولان انجمن دانشگاه همدرد، یک هیئت از چین بزرگ، سفر مدیر کل خبرنامهٔ همدرد به چین، اختراعات و فرآورده‌های همدرد، سیرت حضرت رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله وسلم)، مدرسه دهکدهٔ همدرد، مسائل داروهای فرنگی (= غربی) وراه حل آن. این شماره با تصاویر خبری و پاسخ به نامه‌ها و اشعار گوناگون و آگهی‌های مؤسسه همدرد همراه است. آگهی تسلیت و درگذشت دو شخصیت ادبی و تاریخی پاکستان: پرفسور دکتر رحیم بخش شاهین (متوفی ۲۳ ربیع الاول ۱۴۱۹ ه‍ ق= ۱۸ ژوئیه ۱۹۹۸ م) و محمد علی رنگون والا (متوفی ۱۲ ژوئن ۱۹۹۸ م). در این شماره آمده است این بیت را در گفتار خدمت خلق می خوانیم:

دل به دست آور که حج اکبر است　　　از هزاران کعبه یک دل بهتر است

معارف (ماهنامه) سپتامبر ۱۹۹۸ م (اردو) جمادی الاولی ۱۴۱۹ ه‍ ق، مجلهٔ ماهانه مجلس دارالمصنفین آکادمی شبلی، اعظم گره‍ (هندوستان)، (ج ۱۶۲ ش ۳)، مدیر و سر دبیر ضیا الدین اصلاحی ، شورای نویسندگان به ترتیب مولانا سید ابوالحسن علی ندوی، دکتر نذیر احمد، ضیاء الدین اصلاحی .

مقالات این شماره: شذرات (دربارهٔ مسائل روز : ایران و افغانستان)؛ جلوه‌های توحید شهودی در عالم ربوبیت و مسؤولیت های مسلمانان (مولانا شهاب الدین ندوی)، مقدمه نویسی مولانا سید سلیمان ندوی (دکتر سید یحیی نشیط)، خدمات عربی آزاد بگرامی (دکتر سید حسن عباس)، اخبار علمیه (ع - ص)، برتری لغوی زبان سانسکریت (عزمی خیر آبادی)، مطالعه دربارهٔ کتاب مربوط به مولانا ابوالکلام آزاد (دکتر ابوسلمان شاهجهان پوری) غزلیات (اقبال رودلوی، رئیس احمد نعمانی). مجلهٔ معارف عموماً دربارهٔ ادب و ادبای اردو بحث و مطالعه می‌کند.

سب رس (ماهنامهٔ اردو) حیدرآباد دکن، ج ۶۰،ش ۷،ژوئیه ۱۹۹۸م،۶۴ ص. به‌یادگار ،سید محیی الدین قادری (زور). مدیر :معنی تبسم ، زیر نظر شورای نویسندگان . اداره ادبیات اردو، ایوان اردو، پنجه گته، حیدرآباد (دکن).

در این شماره مقالاتی از اختر حسین ، محمد حسن عسکری ، سید خلیل احمد، نعت عزیز بگهروی، نهنیت النساء بیگم تهنیت، صفدر حسین صدیقی، جعفری جری، توصیف تبسم،غزل

اسعد بدایونی، جمشید مسرور، مقبول احمد مقبول، مسعود صدیقی مسعود، نعمت انور غوری، حبیب اجملی، ایس. ای. مهیم، احمد خواه مخواه، نول (=ناول): فریب زار (غلام جیلانی). افسانه : رشته‌های دل احمد خواه مخواه؛ مطالعات: طنز و مزاح در ادب اردو پس از (استقلال یوسف ناظم). گردش در حیدر آباد: (فاطمه عالم علی خان). نقد و نظر (= آراء و عقاید):(دکتر بیگ احساس، دکتر راهی فدایی، زبیر شاداب خان، وقار خلیل) آمده است.

سب رس (ماهنامهٔ اردو)، حیدر آباد دکن ، ش ۸ ، اوت ۱۹۹۸ م، ۷۲ ص. سهم روزنامه نگاری و ادب اردو در کوشش های استقلال (یوسف سرمست، دکتر بیگ احساس، اشرف رفیع، محمد انور الدین). مطالعه (شاعری راشد آزر)، غزل : راشد آزر، ساحر شیوی، جمشید مسرور، خالد عبادی، افسانه: سیف الملوک و بیدع الجمال: نگار سجاد ظهیر).

ابوالحسن خرقانی (فرانسه) (۴۲۵۳۵۲ - ه ق / ۹۶۰-۱۰۳۳ م)، نویسنده: خانم کریستین تورتل. چاپ پاریس. ۱۹۹۸ م، ۲۸۴ ص. این کتاب درباره ابوالحسن‌خرقانی عارف معروف ایرانی(۳۵۲-۴۵۲ / ۹۶۰-۱۰۳۳م). می‌باشد. کتاب نامه (مآخذ) و فهارس اعلام و مقدمهٔ آن نشان می دهد که کاری تحقیقی وارزنده انجام یافته است. یک تصویر (مینا تور) با معنی و مفهوم که قصه‌ای عارفانه را نشان می‌دهد، روی جلد چاپ شده است و داستان آن در اسرار التوحید آمده است. و آن چنین است که ابوالحسن خرقانی سوار بر شیر و در هر دو دست مار از کوهستان وارد شهر می شود و مردم را از این کار خود به اعجاب و ادار می‌کند.

نداء الاسلام (ماهنامه عربی) سپتامبر ۱۹۹۸ م ۳۶ ص، تحقیق و تبع دربارهٔ ثبات و تحول در شریعت اسلامی.مدیر سردبیر محمد بشیر سیالکوتی. دربارهٔ موضوعات دینی و فقهی و وحدت مسلمانان، در این شماره بحث شده است. ضمناً قصاید و اشعار عربی را از قاضی طلا محمد خان پیشاوری آورده است.

صراط ادب (اردو)، فصلنامه (= مجله سه ماهه) (اردو)، ج ۴/ش او ۲ و ۳، ۲۴ ص. ژانویه تا سپتامبر ۱۹۹۸ م. مدیر و سردبیر: صدیق فنکار. این شماره ویژهٔ جشن آزادی پاکستان است. تقریباً همهٔ گفتارهای آن دربارهٔ آزادهِ و آزادی پاکستان و مبارزهٔ مسلمانان شبه‌قاره است.

تحریک پاکستان (اردو)، (= جنبش آزادی پاکستان)، تألیف مرحوم دکتر آغا حسین همدانی، چاپ بک سنتر (= مرکز کتاب)، راولپندی، ۲۸۸ ص . با جلد خوب گرد پوش زیبا. بها ۳۰۰ روپیه .

در این کتاب، شرح احوال و آثار و خدمات سیاسی و اجتماعی ۵۰ نفر از پیشروان و آزادی خواهان استقلال پاکستان آمده است. اول آنها «نواب سراج الدوله» (مقتول در ۱۹۵۷ م)

و آخر آنها قائداعظم محمد علی جناح است (وفات ۱۹۴۸ م). بنابراین در حدود ۱۰۰ سال مبارزهٔ آزادی خواهی، ۵۰ نفر کوشیده‌اند و تبلیغات ادبی و علمی و سیاسی و تاریخی کرده‌اند و نهضت آزادی خواهی به وجود آورده‌اند تا بالاخره سرزمین پاکستان را تأسیس کرده‌اند. این کتاب را می توان تاریخ پیش کسوتان استقلال پاکستان نامید.

کلیات چلاسی به زبان فارسی بازیر نویس اردو، دورهٔ کامل آثار منظوم چلاسی بابا به نام "معارف لدنیه" در ۱۷۱۲ صفحه مشتمل بر : ۱ - متاع مؤمن ، ۲ - فیوضات ربانیه ، ۳ - معدن التوحید، ۴ - گنجینهٔ معرفت، ۵ - تحائف قدسیه، ۶ - ینابع الحکمة، ۷ - اسرار محبت.
شاعر (= گوینده یاسراینده): مولانا الشیخ غلام النصیر چلاسی معروف و مشهور به "چلاسی بابا" است. آقای پیر قدرت الله دانشجوی زبان انگلیسی که به زبان فارسی نیز آشنایی دارد، "ربط احسن" بابا چلاسی و مجلهٔ دانش است. جناب آقای سردار مهتاب احمد خان وزیراعلی (= سر وزیر) استان سرحد پاکستان بر این کتاب تقریظ نوشته است. آقای مولوی محمد رضا فاضل امروهه، کلیات بابا چلاسی را به خوبی معرفی کرده است. آقای محمد بشیر فوق دهلوی شاعر نود سالهٔ اردو یک قطعه تحت عنوان "بابا جی" در وصف احوال و اشعار بابا چلاسی سروده است آقای مولانا عبدالباقی سر وزیر سابق استان سرحد نیز یک منظومهٔ فارسی دربارهٔ شعر و ادب بابا جی سروده است. آقای محمد بشیر خان فوق دهلوی و آقای سید عمران شاه هر دو مترجم زیر نویس اردو هستند. آقای وقار الاسلام شعر و نثر "بابا جی" را مدح کرده است و گفته و نوشته است که : اشعار و آثار بابا جی (= بابا چلاسی) به پنج زبان در اختیار همگان قرار گرفته است: «فارسی، عربی، پشتو، شینا، اردو».

کلیات فارسی بابا چلاسی واقعاً باعث اعجاب است که در این زمانه که بسیاری در جهت تزلزل زبان فارسی در پاکستان می کوشند، چنین اثر ارزنده و مهم و ارجمند به زبان فارسی توسط یک عارف و عالم و ادیب سروده شده و همهٔ مطالب آن به سبک و طریقه جلال الدین محمد بلخی رومی و علامه دکتر محمد اقبال است .
بابا جی کلیهٔ اوزان اشعار خود را بر اساس بحر هزج مسدس و بحر رمل مسدس و بحر متقارب سروده است یعنی بروزن مثنوی مولوی و بروزن یوسف و زلیخای جامی و شاهنامهٔ فردوسی.

منم بیمار عشقت حال من پرس   که ترک سنت احمد روا نیست
همیشه شمع جمع عاشقانی   پرسیدی چلاسی هست یا نیست

کلیات بابا چلاسی در سال ۱۴۱۹ هـ ق در چاپخانهٔ اسد محمود (راولپندی) به طبع رسیده است و با جلد زیبای زرکوب و کاغذ اعلا و تجلید استوار و محکم به بهای ۴۰۰ روپیه در اختیار همگان قرار گرفته است.

نوای صوفیه (ماهنامهٔ اردو)، اسلام‌آباد، ش ۴۵، ژانویه ۱۹۹۹ ۳۲۰ ص.
بنیانگزار (= مانی): دکتر غازی محمد نعیم. مدیر مسئول : علامه محمد بشیر. مدیر داخلی :

جی.ایچ ؛ معروفی. ماهنامه نوای صوفیه، برای اتحاد بین المسلمین و برای راهنمایی و احیای تصوف اسلامی طبع و نشر می شود. کلیه مطالب مقالات و اشعار آن بر اساس عقیده و فکر سلسلهٔ نوربخشیه است. در این شماره مقالات تصوف، آثار و احوال شیخ علاءالدوله سمنانی و رسالهٔ او «سلوة العاشقین و سکتة المشتاقین» و بعضی مسائل فقهی و اخلاقی و امثال آن آمده است.

ماهنامهٔ هدایت ، (اردو، جی پور)، ش ۱، ج ۷، ۴۸ ص، نوامبر ۱۹۹۸. مدیر مسؤل : محمد فضل الرحیم مجددی . مدیر داخلی: محمد ضیاء الرحیم مجددی . معاون مدیر: عبدالقدوسی قاسمی . این ماهنامه از طرف «جامعة الهدایة» در جی پور چاپ و نشر می شود و ناشر افکار و احوال آن جامعه (= دانشگاه دینی) است و کلیهٔ مطالب و مقالات آن دربارهٔ علوم اسلامی مخصوصاً تدریس فقه و اصول و تاریخ اسلام بر اساس عقاید اهل سنت و جماعت و سلسلهٔ مجددیه است.

ماهنامه سب رس ، (اردو، حیدرآباد)، ش ۱۱، ج ۶۰، نوامبر ۱۹۹۸ م، ۹۰ ص.
این شمارهٔ ماهنامهٔ سب رس، ویژه نامه «تهنیت النساء بیگم زور» است که یکی از زنان ادیب و شاعر و سخنور بزرگ حیدرآباد دکن است. مدیر : مغنی تبسم. معاونان: غلام جیلانی، بیگ. در این شماره آثار منثور و منظوم مرحومه دکتر تهنیت النساء بیگم متخلص به "زور" و آثار و احوال او آمده است. شعر و نثر این خانم دانشمند همگی به زبان اردو، مورد تحسین و تمجید مسلمانان اردو زبان است. یازده مقاله و ۱۰ غزل و قطعه و قصیده از او و یا دربارهٔ او چاپ شده است.

رسائل حضرت شاه همدان ،(اردو و فارسی)، شامل رسائل ۱ - تلقینیه (آداب مبتدی، رسالة التوبه)، ۲ - همدانیه (سوال وجواب مرید و مراد)، ۳ - عقبات (قدوسیه، حقیقت ایمان)، ۴ - درویشیه (نفس شناسی، رساله در صوفیان)، ۵ - داوودیه (وصیت نامه، فقرنامه، ارشاد نامه)، ۶ - ذکریه (ذکر و مناجات و دعای پروردگاریگانه). این شش رساله همه به زبان فارسی بوده است و آقای غلام حسن حسنو نوربخشی، کبروی سهروردی آنها را تصحیح کرده و به زبان اردو ترجمه نموده است. ادارهٔ معارف سهروردیه در لاهور آنها را به زیور طبع آراسته و با کاغذ اعلا، جلد زرکوب، در ۱۳۰ صفحه و بهای ۱۰۰ روپیه در اختیار اهل ادب و عرفان قرار داده است. ای کاش فهرست اعلام و لغات و ترکیبات برای آن ترتیب یافته بود.

کاروان ،(مجلهٔ اردو، شمارهٔ سوم، پنجاهمین سال زرین پاکستان)، ۲۳۸ ص.
مدیر: غلام حسن حسنو سهروردی، ناشر: کاروان ادب، خپلو بخش کانگچی، بلتستان، مشتمل بر مقالات ادبی، اسلامی، تاریخی، اشعار شاعران قدیم و معاصر. عناوین کلی مقالات: پیغامات، تعلیم، تاریخ، جدوجهد آزادی، زبان و ادب، شخصیات، کشمیر شناسی، مطالب فرهنگی(ثقافت)،شناخت مناطق شمالی (شهر گلگیت، توضیحات تاریخی، وادی

تهلی،جهانگردی، سفرنامه (شیوک)، اشعار (اردو، بلتستانی، شنایی). مجلهٔ کاروان در ۲۳۸ صفحه با تصاویر داخلی و روی جلد رنگین و قطع زیبا و صفحه آرایی زیبا در اختیار اهل ادب قرار گرفته است.

لسان صدق (ماهنامهٔ اردو)، اسلام آباد، ج ٦، ش ۱۱، ژانویه ۱۹۹۹ م.
مدیر و ناشر : آقای سید محمد ابوالحسن موسوی مشهدی، دارالتبلیغ جعفریه، روی جلد رنگین ۳۲ ص. مطالب آن دربارهٔ حضرت امام حسن (علیه السلام) است. چند تصویر رنگین از علمای اعلام دارد. احیای اموات به امر امام کاینات، شهادت حضرت علی (علیه السلام) مولود کعبه در مسجد کوفه، توضیح دربارهٔ ضریح امیر المؤمنین (ع) و مطالب دیگر.

تسبیحی

*****



حکایت

مردی با سپری بزرگ به جنگ می رفت. از قلعه سنگی بر سرش زدند و بشکستند. برنجید و گفت: ای مردک، کوری؟ سپری بدین بزرگی نمی بینی و سنگ بر سر من می زنی؟

عبید زاکانی - رساله دلگشا

حکایت

رنجوری را سرکه هفت ساله فرمودند. از دوستی بخواست. گفت: من دارم اما نمی دهم.
گفت چرا؟ گفت اگر سرکه به کسی دادمی، سال اول تمام شدی و به هفت سالگی نرسیدی.

عبید زاکانی - رساله دلگشا



نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره،

در این مدت طولانی که فصلنامه در انتظار چاپ بود، نامه‌های بسیار دلگرم کننده و محبت‌آمیز شما عزیزان و دوستداران "دانش" از سراسر جهان، به ویژه شبه قارهٔ هند و پاک و آسیای میانه و ایران، دریافت گردید. بسیاری از نویسندگان گرامی نامه‌ها وجود فصلنامه را برای ارتباط فرهنگی و علمی بین "دفتر دانش" و همهٔ نقاط دیگر بسیار ضروری دانسته و بر این مهم پای فشرده بودند که "این رود روان را هیچ سدی نباید مانع شود و گر نه برکه‌های تشنهٔ این گسترهٔ عظیم فرهنگی از بین خواهند رفت..."

ابتدا قصد داشتم تمام آن نامه‌ها را چاپ کنم تا این همه اشتیاق و علاقهٔ فرهنگ دوستان را انعکاس دهم، اما به دلیل کمبود جا و وجود مطالب فراوان، این کار را به فرصتی دیگر واگذاشته‌ام.

و اما بعد؛ دوست گرامی و صاحب سخن، جناب دکتر مطهر محمود شیرانی نامه‌ای از سر محبت به همراه یک "قطعهٔ تاریخ" ارسال نموده‌اند که، ضمن تشکر، متن نامه و قطعه شعر ایشان عیناً آورده می‌شود.



مدیر مسؤول و سردبیر «دانش» !

سلامت باشید.

با احترامات فائقه به خدمت شما عرض می‌رسانم که شمارهٔ «دانش» نمره ۵۳ که ویژه نامهٔ شیرانی را هم در بردارد، رسیده باعث خوش وقتی گردید. خیلی ممنون و متشکر هستم ولی متأسفانه عرض می‌کنم که چند تا منظومات فارسی که سروده خواهر محترم بنده، پروین اختر شیرانی است، چند ماه پیش برای «دانش» فرستاده بودم، تا شامل ویژه نامهٔ شیرانی کرده شود، چاپ نشده است. حالا اگر بفرمائید بار دیگر آن منظومات را ارسال نمایم.

دانشمند بزرگ پروفسور محمد اسلم که استاد و رئیس پیشین بخش تاریخ دانشگاه پنجاب (لاهور) بود بتاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۹۸م رخت ازین جهان فانی بربست. بنده یک قطعه تاریخ فوت آن مورخ شهیر گفته‌ام. برای چاپ در «دانش» اینجا نقل

می‌کنم. خفتگان خاک لاهور و خفتگان کراچی از آثار مهم آن دانشمند فقید است.

از شما یک فرمایشی هم دارم. این که چند تا شماره‌های تازه «دانش» (نمره ۵۳) برای بنده ارسال نمایند تا بخدمت دانشمندان شیرانی شناس و شیرانی دوست در هند و پاکستان تقدیم کرده شود. یک دنیا ممنون خواهم شد.

بیشتر ازین تصدیع نمی دهد. باتجدید احترامات فایقه

آرزومند صمیمی موفقیت شما - مظهر محمود شیرانی

قطعه تاریخ وفات مورخ شهیر و دانشمند فقید، پروفسور محمد اسلم، استاد و رئیس پیشین بخش تاریخ دانشگاه پنجاب، لاهور:

بس گهرهای تحقیق سفته	گرد از روی تاریخ رفته
آن خردمند و سیاح عالم	دفعتهٔ عهد و پیمان گسسته
یعنی استاد بی مثل، اسلم	همچو مهر مبین شد نهفته
بنده سر در گریبان بودم	تا شود سال رحلت بجسته
قدسیان "از سرناز"، سالش	«خفتهٔ خاک لاهور» گفته
ن=۵۰	۱۹۴۸+ -- ۱۹۹۸م



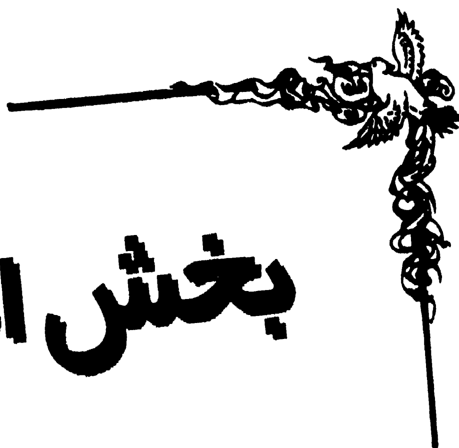
کاشان - ایران

جناب عبدا..مسعودی، نامهٔ محبت‌آمیزتان دریافت گردید. بی‌شک احساسات شما برای ما بهترین هدیه و دلگرمی است. فصلنامه به شما و همهٔ مشتاقان فرهنگ و ادب فارسی تعلق دارد. قرار شد از این شماره جزو مشترکین دانش باشید.

پتنا - هند

جناب حسیب الرحمن مسؤول محترم نشریات کتابخانه خدابخش؛ نامهٔ جناب‌عالی رسید. آخرین شمارهٔ فصلنامه، همان شماره ۵۳ بوده که برایتان ارسال شده است. از آن همه اشتیاق شما برای دریافت فصلنامه سپاسگزاریم. الحمدلله مشکلات قدری برطرف شده و فعلاً شماره جدید یعنی شماره ۵۵-۵۴ برایتان ارسال می‌شود. بی‌شک هر شماره تازه پس از انتشار، برایتان فرستاده خواهد شد.

*****



بخش اردو

دکتر رئیس احمد نعمانی
علیگرھ - ھند

شبلی کی فارسی کلیات پر ایک طائرانہ نظر

ھندوستان میں فارسی کی باقاعدہ روایت سلطان محمود غزنوی (۳۸۸ھ تا۴۲۱ھ) کے عہد سے شروع ھوتی ہے اور کم وبیش دس صدیاں گزر جانے پر بھی آج تک اس کا تسلسل بر قرار ہے۔ گذشتہ ایک ھزار سال میں ھندوستان کی نغمہ خیز اور ذوق آفرین آب وھوا نے سینکڑوں نہیں، ہزاروں فارسی شاعروں کو وجود و نمود بخشا اور ایران کے نغمہ گروں کا ھمدوش وھموا بنایا، جن میں سے چند اہم ترین سخنوروں کے نام اس طرح لیے جاسکتے ہیں :

ابو عبداللہ روزبہ متخلص بہ نکتی لاھوری ہندوستان کا اولین معلوم فارسی شاعر ہے جسکے بارے میں عوفی کا خیال ہے کہ اس کے شاعرانہ کمال کو پوری طرح بیان کرنا دشوار ہے (۱) یہ نکتی پانچویں صدی ھجری کا شاعر ہے۔ اس کا ہم عصر دوسرا ہندوستانی فارسی شاعر ابو الفرج رونی ہے ۔ جس نے پانچویں صدی ہجری کے کسی آخری سال میں وفات پائی اور جسکو ایران کے قصیدہ نگاروں کے بادشاہ انوری ابیوردی (متوفی ۵۸۳ھ) نے اپنا معنوی استاد تسلیم کیا اور اپنے قصائد میں اسکی پیروی کا اعتراف کیا ہے (۲)

چھٹی صدی ہجری میں ہند فارسی شاعری کا درخشاں ترین ستارہ مسعود سعد سلمان (متوفی ۵۱۵ھ) ہے جسکی تابانی سے خلاق المعانی کمال الدین اصفہانی (متوفی ۶۳۵ھ)، امیر الشعراء معزی (متوفی حدود ۵۲۰ھ) ایرانی استادوں نے کسب نور کیا اور سنایی غزنوی (متوفی ۵۴۵ھ) جیسے عظیم ایرانی سخن سرا نے اس کی مدح میں قصیدہ لکھا جسکا آخری بیت یہ ہے :

چہ دعا گویمت کہ خود ہنرت مر ترا پیشوای گیھان کرد (۳)

ساتویں صدی ہجری کے نامور فارسی سخن سراؤں میں فضلی ملتانی، عبید سرہندی، عمید سنامی (متوفی ۶۵۵ھ)، ملک تاج الدین ریزہ (متوفی حدود ۶۷۰ھ)، اور امیر خسرو کے استاد شہاب الدین مہمرہ بدایونی (متوفی حدود ۷۰۰ھ) جیسے بزرگ فنکار شامل ہیں۔

آٹھویں صدی ہجری کی آغوش میں بدر چاچی (متوفی ۷۴۵ھ)، ضیاء الدین نخشبی بدایونی (متوفی ۷۵۱ھ) حسن سجزی بدایونی دھلوی (متوفی ۷۷۷ھ) اور خاص طور پر حضرت امیر خسرو دھلوی (متوفی ۷۲۵ھ) جیسے جامع کمالات شاعر نے پرورش پائی۔

نویں صدی ہجری کے معروف ھند فارسی شاعروں میں ظہیر دھلوی (متوفی حدود ۸۱۵ھ) اور فیروز شاہ بھمنی (متوفی ۸۲۵ھ) کے نام قابل ذکر ہیں۔

دسویں صدی ہجری کی ہندوستانی فارسی شاعری کے روشن ترین چہرے یہ ہیں: یوسف عادل شاہ (متوفی ۹۴۱ھ)، شیخ جمالی دھلوی (متوفی ۹۴۲ھ)، شہاب الدین حقیر (متوفی ۹۲۳ھ)، غیاث الدین خواند میر (متوفی ۹۴۲ھ)، خان خانان بیرم خان (متوفی ۹۶۸ھ)، طاہر دکنی (متوفی ۹۵۶ھ)، جمال الدین عرفی (متوفی ۹۹۹ھ)، غزالی مشھدی (متوفی ۹۸۰ھ)، قاسم کاہی (متوفی ۹۸۸ھ)۔

گیارھویں صدی ہجری کے دامن میں جگمگانے والے لعل وجواہر میں سے چند اہم اس طرح ہیں: ابو الفیض فیضی اکبر آبادی (متوفی ۱۰۰۴ھ)، شائبی مشھدی (متوفی ۱۰۰۷ھ)، نظیری نیشاپوری ۱۰۲۵ھ)، طالب آملی (متوفی ۱۰۳۶ھ)، حکیم رکنا کاشی (متوفی ۱۰۶۶ھ)، کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۲ھ)، غنی کشمیری (متوفی ۱۰۶۹ھ)، دارا شکوہ قادری (متوفی ۱۰۶۹ھ)، ملا شاہ بدخشی (متوفی ۱۰۷۲ھ)، سرمد کاشانی (متوفی ۱۰۷۲ھ) چندربھان برہمن (متوفی ۱۰۷۷ھ) اور صایب تبریزی (متوفی ۱۰۸۰ھ)۔

بارھویں صدی ہجری میں ناصر علی سرہندی (متوفی ۱۱۰۸ھ)، عاقل خان رازی (متوفی ۱۱۰۸ھ)، اشرف مازندارانی (متوفی ۱۱۱۶ھ)، نعمت خان عالی (متوفی ۱۱۲۱ھ)، افضل سرخوش (متوفی ۱۱۲۷ھ)، عبدالقادر بیدل (متوفی ۱۱۳۳ھ)، عبدالجلیل واسطی بلگرامی (متوفی ۱۱۳۸ھ)، خان آرزو اکبر آبادی (متوفی ۱۱۶۹ھ)، شیخ علی حزین (متوفی ۱۱۸۳ھ)، مظہر دہلوی (متوفی ۱۱۹۵ھ)، واقف بٹالوی (متوفی ۱۱۹۵ھ)، میر درد دہلوی (متوفی ۱۱۹۹ھ) اور غلام علی آزاد بلگرامی (متوفی ۱۲۰۰ھ) نے فارسی شاعری کی رونق کو دوبالا کیا۔

تیرھویں صدی ہجری کے نمایندہ ہندوستانی فارسی شاعروں میں مصحفی امروہوی (متوفی ۱۲۴۰ھ)، حکیم مومن خان مومن دہلوی (متوفی ۱۲۶۸ھ)، امام بخش صہبائی (متوفی ۱۲۷۳ھ)، مفتی صدرالدین آزردہ (متوفی ۱۲۸۵ھ)، مرزا غالب (متوفی ۱۲۸۵ھ)، نواب مصطفیٰ خان حسرتی (متوفی ۱۲۸۶ھ) اور غلام امام شہید (متوفی ۱۲۹۶ھ) کے نام قابل ذکر ہیں۔

چودھویں صدی ہجری میں ہند فارسی شاعری کی عمارت جن چار بڑے ستونوں پر قائم رہی وہ ہیں: علامہ شبلی نعمانی (متوفی ۱۳۳۲ھ / ۱۹۱۴م)، خواجہ عزیز الدین عزیز لکھنوی (متوفی ۱۳۳۳ھ / ۱۹۱۵ء)، غلام قادر گرامی جالندہری (متوفی ۱۳۴۵ھ / ۱۹۲۷ء) اور علامہ اقبال (متوفی ۱۳۵۷ھ / ۱۹۳۸م)۔

تاریخہائے وفات کی مرقومہ بالا ترتیب یہ ظاہر کرتی ہے کہ علامہ شبلی نعمانی چودھویں صدی ہجری (بیسویں صدی عیسوی) کے اولین عظیم ہند فارسی شاعر تھے۔ لیکن ان کی شاعرانہ عظمت ان کے دوسرے علمی وادبی، تنقیدی و تحقیقی اور تاریخی و سوانحی کمالات کی سطوت و رفعت کی درخشانیوں کے تحت الشعاع رہی اور جیسا کہ حق تھا وہ نمایاں نہ ھوسکی ورنہ اگر شبلی صرف فارسی شاعری پر اپنی پوری استعداد صرف کرتے تو غالب اور اقبال دونوں سے بڑے فارسی شاعر ھوتے۔

جیساکہ عرض کیا گیا، شبلی ایک جامع الصفات انسان تھے اور ان کی ذات میں گوناگون کمالات کی ایک دنیا آباد تھی۔ وہ بیک وقت : ادیب بھی تھے اور خطیب بھی، مورخ بھی تھے اور محقق بھی، سیرت نگار بھی تھے اور مصلح روزگار بھی، مربی بھی تھے اور معلم بھی، نقاد بھی تھے اور متکلم بھی۔ تبھی تو ان کی وفات پر اقبال سہیل نے کہا تھا :

جمع در یک پیکر شبلی جھانی بودہ است — یوسف گمشتۂ ماکاروانی بودہ است (۴)

اور خود شبلی کی ایک غزل کا مقطع اس طرح ہے :

ہم زفیض شبلی نعمانی است — اینکہ در ہر شیوہ یکتابودہ ام (۵)

سیرۃ النبی، سیرۃ النعمان، الفاروق، الغزالی، المامون، موازنہ انیس ودبیر اور شعر العجم وغیرہ شبلی کی وہ گران مایہ تصنیفات ہیں کہ جب تک اردو زبان دنیا میں باقی رہے گی شبلی کے احسانات سے سبکدوش نھیں ھوسکتی ۔ شعر العجم کی اہمیت وافادیت کے کئی پہلو ہیں۔۔وہ جھاں اردو میں اصول تنقید شعر کی اساسی کتابوں میں سے ہے، وھیں فارسی زبان و شاعری کی تاریخ و تنقید کے لحاظ سے بھی اپنی نوعیت کی بیش بہا کتاب ہے" اور ہندوستان توہندوستان "ایران تک میں آج تک اس انداز میں اس پایہ کی کتاب وجود میں نہیں آئی ہے یہی وجہ ہے کہ اس کا فارسی ترجمہ ایران میں متعدد بار شایع ھوچکا ہے اور یہ کتاب ایرانیوں کے ساتھ فارسی ادب کے یورپی ناقدین کیلیے بھی سرمہ بصیرت کی حیثیت رکھتی ہے۔

یہ بات قابل تعجب ھوتی کہ شعر العجم کا مصنف، زبان وادب کا ایسا نکتہ شناس اور فارسی شاعری کا شبلی جیسا مزاج آشنا خود بھی شاعر نہ ھوتا۔ چنانچہ شبلی کی شہرت کے آغاز و ارتقاء میں جن چیزوں کا دخل رہا ہے ان میں ان کی شاعری کا بھی قابل قدر حصہ ہے۔ اردو زبان میں تو قومی شاعری اور تاریخی واقعات کو نظم کی باقاعدہ روایت انھیں کے فکر و قلم کی مرہون منت ہے۔ اخلاقی، مذہبی، معاشرتی موضوعات پر ان کی نظمیں آج بھی اپنی دل آویزی، جاذبیت اور معنویت سے محروم نھیں ہوئی ہیں۔

کلیات نظم اردو کے علاوہ، شبلی نے فارسی شاعری کا بھی ایک کلیات یادگار چھوڑا ہے، جو شاعری کی مختلف اصناف : قصیدہ، ترکیب بند، مثنوی مرثیہ، قطعہ، مفاوضات اور غزلیات پر مشتمل ہے۔ اس

کلیات کا پہلا آڈیشن ۱۸۹۳ء میں شائع ہوا تھا اور دوسرا اس کے کم و بیش بیس سال بعد ؛ اور اب اس کے مطبوعہ نسخے بھی اتنے کمیاب ہیں کہ ان کو مخطوطات کے حکم میں سمجھنا چاہیے۔

کلیات شبلی کی فہرست میں سب سے پہلا عنوان قصائد ہے اس لیے ہم پہلے شبلی کے قصائد پر ہی ایک اچٹتی سی نظر ڈالتے ہیں۔

قصائد

قصیدہ فارسی شاعری میں اس وقت سے رائج ہے۔ جب سے ایران میں درباری تقاضوں اور عربی سے اثر پذیری کے تحت عروضی اوزان پر باقاعدہ شاعری کا رواج ہوا اور مضامیں کے تحول کے ساتھ آج بھی وہاں قصیدہ سرائی کی روایت بر قرار ہے۔ محمد بن وصف سگزی (متوفی اواخر تیسری صدی ہجری) سے موجودہ ایام تک قصیدہ نگاروں کا ایک سلسلہ ہے جسکی تابناک ترین کڑیاں: ارزقی ہروی (متوفی ۴۶۵ھ)، امیر معزی نیشاپوری (متوفی حدود ۵۲۰ھ) عبدالواسع جبلی (متوفی ۵۵۵ھ)، رشید الدین وطواط (متوفی ۵۷۳ھ)، انوری ابیوردی (متوفی ۵۸۳ھ)، خاقانی شروانی (متوفی ۵۹۵ھ)، ظہیر فاریابی (متوفی ۵۹۸ھ) کمال اسماعیل اصفہانی (متوفی ۶۳۵ھ)، سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸ھ)، محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ھ)، عرفی شیرازی (متوفی ۹۹۹ھ)، ثنایی مشہدی (متوفی ۱۰۰۷ھ)، سنجر کاشانی (متوفی ۱۰۲۱ھ)، طالب آملی (متوفی ۱۰۳۶ھ)، قدسی مشہدی (متوفی ۱۰۵۵ھ)، محمد قلی سلیم (متوفی ۱۰۵۷ھ)، کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۳ھ)، مشتاق اصفہانی (متوفی ۱۱۷۱ھ)، قاآنی شیرازی (متوفی ۱۲۷۰ھ) اور غالب دہلوی (متوفی ۱۲۸۵ھ) ہیں۔ شبلی نے بھی ان مذکورہ اساتذہ کہ ہم قدم چلنے کی کامیاب کوشش کی ہے۔ اور مختلف موضوعات پر اپنے زور طبع کا اظہار کیا ہے۔

شبلی کی کلیات میں حسب ذیل قصیدے شامل ہیں۔

۱۔ سب سے پہلی نظم وہ ہے جو کلیات کے ص ۱۱۴ پر " قصائد و غزلیات آغاز شباب " کے ذیل میں "در نعت سید المرسلین علیہ الصلوۃ والتسلیم" کے عنوان کے ساتھ درج ہے اور اس طرح شروع ہوتی ہے:

یاسائلی عن ذی الخمر، رحمی کہ امروزم دگر   از دیدہ شد خون جگر، واز دود آہم اثر

آید جہانم در نظر، از غصہ خود ہم تیرہ تر،   تاکی توان کردن بسر، آتش زدہ در جان و تن

یہ ایک ۳ بندوں کی مربع نظم ہے، جسکو مرتب کلیات نے خدا جانے کیونکر قصیدہ سمجھ لیا۔ یہ نعت مطالب کے اعتبار سے چندان تازگی نہیں رکھتی مگر اس سے یہ ضرور ظاہر ہوتا ہے کہ عنفوان شباب

ہی میں شبلی نے فارسی زبان اور شاعری پر کیسی بھر پور دسترس حاصل کر لی تھی۔

۲۔مذکورہ نظم کے بالکل متصل کلیات کے ص ۱۱۶ پر ”در مدح سلطان عبدالحمید خان“ کے عنوان سے ایک ۱۸ بیت کا (بظاہر نا مکمل) قصیدہ ہے، جسکے شروع میں کوئی مطلع نہیں ہے اور اس بیت سے اسکی ابتدا ہوتی ہے :

ھان دگر فصل بہار آمد و آراستہ شد　　　بزم عیشی کہ در آن نیست جز از بادہ سخن

شروع کے شعروں میں ساقی و بادہ کے ذکر پر مشتمل تشبیب ہے، اس کے بعد مدح کے اشعار میں جن میں سلطان عبدالحمید خان کے جود و سخا اور شجاعت و شہامت کا ذکر ہے۔ اور آخری بیت میں یہ دعا ہے :

تا زمان است، ترا یار بود دولت و جاہ　　　تا جہان است، موافق بودت چرخ کہن

۳ ۔ قصیدۂ عیدیہ

۴۹ شعروں پر مشتمل یہ قصیدہ جو ۱۸۸۳ء میں نظم کیا گیا، کلیات کے ص ا سے شروع ہوتا ہے۔ اس کا مطلع یہ ہے :

روز عید است، دگر کار جہاں گشت بہ ساز　　　باز شد بر رخ گیتی در امید فراز

شروع کے ۲۲ شعروں میں عید کی خوشی، عید گاہ کی چہل پہل اور نماز کا روح پرور منظر، مبارکباد کے شور و غل وغیرہ کا بیان نہایت خوبی کے ساتھ ہوا ہے، جسکو پڑھتا ہوا قاری یہ محسوس کرتا ہے کہ عید کا یہ سارا ہنگامہ اس کی آنکھوں کے سامنے مجسم ہو گیا ہے، بلکہ وہ خود اس ہنگامے کا ایک حصہ ہے۔ لیکن شبلی کا دردمند دل جو زندگی بھر مسلمانوں کی زبون حالی پر کڑھتا رہا ۲۶ سال کی عمر میں یہ قصیدہ لکھتے ہوئے بھی عید کے خوشگوار ہنگامے سے چند لمحے سے زیادہ لطف اندوز نہ ہو سکا اور ان کی زبان قلم سے یہ خون چکاں اشعار تراوش کرنے لگے :

حیف کین شور طرب یک دو نفس بیش نماند　　　چہ کند عید بہ دردی کہ بود صبر گداز
جمع اسلام چو باشد ہدف تیر بلا　　　خود چو کج باخت بہ ایشان فلک عربدہ ساز
فرق نبود بہ حقیقت ز محرم تا عید　　　آہ، از فتنہ گری ہای سپہر کجباز
خود ہمان قوم کہ می داشت بہم تیغ و قلم　　　خود ہمان قوم کہ بودہ است بہ ہر پایہ فراز
ایک آن قوم بہ حالی است کہ نتوان گفتن　　　خود ببین تا بہ چہ انجام رسید آن آغاز

پورے ایک صفحہ پر تلمیحی انداز میں مسلمانوں کی گذشتہ عظمت کا اس طرح بیان کیا ہے کہ ہماری پوری علمی، تہذیبی اور سیاسی تاریخ اور عظمت رفتہ کے نقوش نمایاں ہو گئے ہیں اور ساتھ ہی موجودہ پستی

اور نکبت و ذلت کے ذکر کے ساتھ ساتھ یہ بھی بتایا ہے کہ یہ سب حالات خود مسلمانوں کی بداعمالی کے نتائج ہیں۔ قصیدے کا خاتمہ اس بیت پر ہوتا ہے

شرح این حادثہ از شبلی دل خستہ مخواہ شب بود کوتہ وافسانہ درازاست و دراز

۴۔ قصیدہء بہاریہ۔ ناتمام

یہ ۱۸۸۸ء میں لکھا گیا، ۱۹ بیتوں پر مشتمل اور کلیات کے ص ۲۳ پر درج ہے۔ اس کا آغاز ذیل کے مطلع سے ہوتا ہے

دوش این مژدہ بہ گوش گل و ریحان آمد کہ بہار آمد و بسیار بہ سامان آمد

اس قصیدے میں آمد بہار کی شاعرانہ منظر کشی کی گئی ہے اور عین جوش بہار کے وقت (قاآنی کے نگاری از نگارہا کی طرح)

آمد آن شوخ و چہ گویم بہ چہ سامان آمد

اور اس "بہ چہ سامان" کی توضیح اس طرح ہوئی ہے

رخ برافروختہ و طرہ فروہشتہ بہ دوش جام در دست و گل و لالہ بہ دامان آمد

اور۔۔۔ پھر

چون بیکبار نقاب از رخ زیبا بر داشت تاچہ گویم کہ چہ ہا بر سر ایمان آمد

اور۔۔۔ اس کے بعد

جام می داد بہ دست من و آنگاہ سرود غزلی تازہ کہ آرایش دیوان آمد

لیکن یہ تازہ غزل آرایش دیوان نہ بن سکی اور اس کا صرف مطلع ہی اسی قصیدے میں باقی رہ گیا ہے

بر من این تازہ بلا از لب جانان آمد چہ کنم آہ بہ دردی کہ ز درمان آمد

اس کے آگے نہ یہ غزل چلی اور نہ قصیدہ ہی مکمل ہوا۔

۵۔ کلیات کے ص ۱۶ سے ص ۱۹ تک ۵۱ بیت کا ایک قصیدہ صرف بہ عنوان "قصیدہ" درج ہے جو ۱۸۹۰ء میں موزوں کیا گیا ہے۔ فہرست میں اس کا عنوان یوں لکھا گیا ہے "قصیدہ متضمن تحسین طرز نو" اس کا مطلع یہ ہے

دل پر حوصلہ آخر چو ز دعوی ماند تاکہ آرد کہ بہ درد تو شکیبا ماند

اس قصیدے کی تشبیب میں بطرز متغزلانہ حسن و جمال محبوب کی تعریف کی گئی ہے اور یہ مشورہ دیا گیا ہے کہ

می بیاشام و لب لعل می آلود ببوس کین گنہ در روش عشق بہ تقوی ماند

اور یہ مشورہ دینے میں اس وقت کوئی مضایقہ نہیں سمجھا گیا جبکہ اس سے ایک دو بیت پہلے خود اپنی اس خواہش کا

بر ملا اظہار کیا جا چکا ہے :

مست وپر عربدہ آن مایہ مکیدن خواہم لب لعل تو کہ از بوسہ معرّیٰ ماند

یہ شعر بجائے خود ایک پوری غزل کا قائم مقام ہے۔ اس کے بعد شعر ۱۸ سے ۳۴ تک قدیم طرز سخن (مدمدح سرائی اور غزل گوئی) کی کھل کر مذمت کی گئی ہے اور یہ ھدایت فرمائی گئی ہے کہ

جادہ مغربیان گیر کہ این طرز نوی دلپذیر است و دل آویز و دل آرامانی

لیکن :

ہم بہ ہنجار نوی تازہ نوائی بکشم بہ ادائی کہ در آغوش دلش جا ماند

کھکر، آخر تک جو کچھ کہا گیا ہے وہ قاآنی کے کسی قصیدے کا ٹکڑا معلوم ھوتا ہے، صرف اسی فرق ے ساتھ کہ قاآنی کے ہاں جو مترادفات کی کثرت ھوتی ہے وہ اس میں نھیں ہے (واضح رہے کہ قاآنی خود کسی نئے طرز کا شاعر نھیں تھا بلکہ متقدمین کے طرز کا مجدد ہے۔ صرف زبان کی صفائی اور مترادفات و لغات کی کثرت استعمال کے فرق کے ساتھ)

۶۔ قصیدہ متضمن حالات سفر روم (مئی ۱۸۹۲ء)

یہ ۴۷ بیت کا غیر مردف قصیدہ کلیات شبلی کے ص ۱۹ تا ۲۳ پر درج ہے اور اس مطلع سے شروع ھوتا ہے

بہر تکمیل فن وہم پی تحصیل عبر روزگاری است کہ میداشتم آھنگ سفر

اس قصیدے میں مولانا نے نہایت سلیس اور بے تکلفانہ انداز میں اپنے سفر روم کا احوال نظم کیا ہے۔ دیرینہ خواھش سفر، حج بیت اللہ، اس کے کچھ روز بعد یک بیک اس سفر کا زبردست داعیہ پیدا ھونا، عارضہ بخار میں مبتلا ھوکر تبدیل آب و ھوا خیال آنا، انھیں ایام میں پروفیسر آرنلڈ کا انگلستان کا سفر کرنا اور پورٹ سعید تک مولانا شبلی کا ھم سفر ھونا، اور راہ میں مختلف احوال و مقامات کا مشاہدہ کرتے ھوئے بالاخر قسطنطنیہ پہنچنا، وہاں کے اکابر علما، ادبا، شعرا و مصنفین سے ملاقاتیں، کتابخانوں کی سیر اور نادر کتب سے استفادہ، ترکی زبان سیکھنا، وھاں کی روایتی درسگاھوں کے حال زار پر اظہار افسوس، کتابخانہء شاہی میں فقہا کے درمیان بحث متعہ وغیرہ۔۔۔ ان سب باتوں کا مختصر اور جامع الفاظ میں ذکر کیا گیا ہے۔ گویا یہ قصیدہ ایک تاریخی دستاویز ہے، جس میں ۱۸۹۴ء میں شائع ھونے والے مولانا شبلی کے "سفرنامہء روم و مصر و شام" کے ایک بڑے حصے کے مطالب کا خلاصہ نہایت روان اور برجستہ فارسی میں نظم ھوا ہے اور اسی لئے اس قصیدے کا اختتام اس شعر پر کیا گیا ہے :

ہر کہ جویا بود از حال من و رحلہء من بایدش گفت کہ این نظم بخواند یکسر

۷۔ قصیدہء کشمیریہ

۷۵ بیت کے اس قصیدے کے ساتھ کلیات کے ص ۲۵ تا ۲۹ پر درج ہے، کوئی تاریخ نہیں لکھی گئی ہے۔ لیکن چونکہ مولانا شبلی کا سفر کشمیر ۱۸۹۸ء کی جولائی سے تعلق رکھتا ہے اس لئے یہ قصیدہ بھی بظاھر ۱۸۹۸ء اواسط یا اواخر کی یادگار ہے۔ ابیات کی تعداد کے لحاظ سے یہ کلیات شبلی میں شامل سب سے طویل قصیدہ ہے جو اس طرح شروع ھوتا ہے:

دوستان، ایکہ رہ ورسم وفا کیش شماست | ہیچ دانید کہ شبلی بہ چہ حال است وکجاست
ور ندانید وندارید زحالش خبری | باید البتہ پژوھش کہ پژوھش ز وفاست
اس سیہ کاریِ ایام وز خودرائیِ خویش | ہست یک سال کہ بیچارہ گرفتار بلاست
بود در گوشہء تنہائیِ خود فارغ وشاد | کہ بہ ناگاہ بہ عزم سفر از جابر خاست
سوی کشمیر روان گشت بدان گرم روی | کہ نمی خواست در آن راہ نفسی کردن راست

اس کے بعد بیس شعروں میں کشمیر کے حسن وزیبائی، وہاں کی آب وہوا کی خوشگواری، پھولوں، پھلوں، چشموں، جھیلوں، باغوں کی تعریف بڑے خوبصورت انداز میں کی ہے اور عرفی شیرازی کی طرح جھوٹی مبالغہ آرائی سے کام نہیں لیا ہے بلکہ واقعی اور سچی منظر نگاری کا ایک عمدہ نمونہ پیش کیا ہے ے پھر اپنی بیماری، کشمیری احباب (خاص طور پر قاضی سعد الدین اور مرزا کی مہمان نوازی وغیرہ کا ذکر کیا ہے ۔ ایک مرحلے پر اپنی زندگی سے مایوس ھوکر اپنی آخری وصیت بھی اس قصیدے میں نظم کر دیتے ہیں:

چون یقین شد کہ مرا نوبت رفتن برسید | بہ وصیت ورق خامہ نمودم درخواست
شکر ایزد کہ در آن حالت آسیمہ سری | ززبان ہر چہ برآمد، ہمہ آن بد کہ سزاست
ہرچہ از سیم وزرم بود زاملاک قدیم | وآن کتب خانہ کہ انواع کتب را داراست
زآن ہمہ بیشتری وقف نمودم کورا | صرف آن کار توان کرد کہ در شرع رواست

پھر اپنے ایک علیگڑھ کے دوست کا ذکر کیا ہے کہ ان کو اپنے حال تباہ کی خبر دی تو ان صاحب نے اس کو شوخی پر محمول کیا اور شبلی کو لکھا کہ ایسی غلط بات ازراہ ظرافت بھی نہیں کہنا چاہیے۔ اس کے بعد اپنے چھوٹے بھائی (مولانا محمد اسحاق) کے دوست اسسٹنٹ سول سرجن ڈاکٹر مصطفیٰ خان کی اتفاقی آمد اور تین ماہ تک ان کے محبت آمیز علاج کا ذکر کیا ہے اور آخر میں اپنے دوستوں کو اپنی صحت یابی کی خوشخبری پر قصیدہ ختم کیا ہے:

مژدہ صحت من ہان برسانید کنون | ہر کسی را کہ بہ من دعوی اخلاص وفاست
شبلی امروز بود بلبل بستان سخن | کہ از و گلکدہ ھند پر از صوت ونواست

بعد یک عمر کہ از بند غم آزادہ شدہ است : ہمچنان باز بہ آہنگ کہن نغمہ سرا ست

۸۔ قصیدۂ تہنیت

اس کا پورا عنوان کلیات کے ص ۸۳ پر اس طرح درج ہے :

"قصیدہء تہنیت سلامت ماندن شہزادہء عالی گہر میر عثمان علی خان بہادر از آسیب تفنگ 'الحال اللہ بقاءٗ، کہ در بزمی کہ از طرف مدار المہام بہادر برپا شدہ بود ، مصنف بہ اصرار بزرگان دولت بہ 'یہا شعار لب بہ تہنیت کشاد"

۲۸ بیت کا یہ قصیدہ ۱۹۰۱ء میں لکھا گیا ہے اس کا مطلع یہ ہے :

یارب این بر سم چہ بزمی است کہ از زینت و ساز ہست ہر گوشہ تماشا کدہء نعمت و ناز

اس مختصر سے قصیدے میں شروع میں یہ بتایا ہے کہ حاضرین محفل کسی طرح مؤدب بیٹھے ہوئے اور کسی مہذب انداز میں خاموشی کے ساتھ مسرت و شادمانی کا اظہار کر رہے ہیں۔ پھر میر عثمان علی خان کی تعریف میں کئی شعر ہیں اور اس موقعے پر تہنیت و اظہار مسرت کی متعدد صورتیں نہ صرف انسانوں کے لئے تجویز کی گئی ہیں بلکہ زمین و آسمان کو بھی اس طرح مخاطب کیا گیا ہے :

ای زمین، وقت تو خوش، ہان، ز سر تاز بچم ای فلک عمر تو کم، ہان بنشین از تگ و تاز

آخری ابیات میر محبوب علی خان آصف جاہ نظام دکن کی مدح میں ہیں اور اس مبالغہ آمیز دعا پر قصیدہ ختم ہو جاتا ہے :

باد خاک رہ او قبلہ اصحاب کمال باد سنگ در او کعبہ ارباب نیاز

۹۔ قصیدہ تشکر

اس ۹ ابیتوں پر مشتمل قصیدے کا عنوان کلیات کے ص ۴۰ پر یوں لکھا گیا ہے :

"قصیدہء تشکر ہز ہائینس نواب سلطان جہان بیگم والیہ عالیہ کشور بھوپال (بہ عطای زر امداد ماہانہ دار العلوم ندوہ)"

بظن غالب یہ تاریخی اعتبار سے شبلی کا آخری فارسی قصیدہ ہے۔ کلیات کے ص ۴۰ پر اس قصیدے کے عنوان کے ساتھ ۱۹۰۸ لکھا گیا ہے جو بظاہر درست معلوم نہیں ہوتا۔ کیونکہ جیسا کہ مصنف حیات شبلی نے لکھا ہے شبلی اکتوبر ۱۹۰۵ میں بھوپال گئے تھے اور سلطان جہان بیگم سے ملاقات کی تھی اور اس ملاقات کے بعد ہی والیہء بھوپال نے نومبر ۱۹۰۵ میں ندوۃ العلماء کے دار العلوم کیلئے پچاس روپے ماہانہ کی امداد جاری کی تھی، تو یہ کسی طرح مناسب معلوم نہیں ہوتا کہ شبلی نے تین چار سال کے بعد اس کے شکریے کا قصیدہ لکھا ہو۔ لہٰذا بظاہر یہ قصیدہ نومبر یا دسمبر ۱۹۰۵ء ہی میں لکھا گیا ہوگا۔ قصیدے کا آغاز اس مطلع سے ہوتا

ہے:

آنچہ باد شت و چمن ابر بہاران کردہ است　　خسرو کشور بھوپال بہ ما آن کردہ است

امداد ندوہ کے تشکر کے ساتھ ساتھ شبلی نے سلطان جہان کے مختلف اوصاف اور خاص طور پر ان کی نیک نہادی کی یہاں تک تعریف کی ہے کہ ان رابعہ بصری کا بدل قرار دیدیا ہے:

چرخ از چشم جہان رابعہ را اگر بنہفت　　باز در پیکر پاک تو نمایان کردہ است

تعلیم نسواں کیلئے ممدوحہ کی کوششوں کا ذکر کرتے ہوئے ایک یہ نکتہ بھی بیان کر گئے ہیں:

کار آموزش و تعلیم زنان گرچہ خوش است　　نہ بہ آن شیوہ توان کرد کہ نادان کردہ است

اور آخر میں یہ فرما کر قصیدہ ختم کیا ہے:

شبلی غمزدہ را مدح شہان شیوہ نبود　　لیک لطفت ہمہ راہندہ احسان کردہ است

بہر حال زور کلام اور قوت شاعری کے لحاظ سے شبلی کے قصائد ہر چند کہ اساتذہ سلف کے قصیدوں سے لگا نہیں کھاتے، تاہم بلا خوف تردید کہا جاسکتا ہے کہ شبلی کے قصائد کی تشبیب خاص اہمیت کی حامل ہوتی تھی، مناظر فطرت کی تصویر کشی اور واقعہ نگاری کا ان کے ہاں ایک خاص معیار ہے، تاریخی تلمیحات ان کے قصائد میں اکثر شعراء سے زیادہ ہیں، ان کی تشبیہات ایک خاص لطافت اور کیفیت رکھتی ہیں۔

ترکیب بند

فارسی شاعری کی تاریخ میں سب سے پہلا باقاعدہ ترکیب بند نگار خلاق المعانی کمال الدین اسماعیل اصفہانی (متوفی ۶۳۵) تھا۔ (۷) اس کے بعد بھی متعدد فارسی شعراء نے صنف سخن کیا آبیاری کی ہے جن میں سے وحشی بافقی (متوفی ۹۹۱ھ) اور محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ھ) کے ترکیب بند خاص شہرت رکھتے ہیں۔

مولانا شبلی کی فارسی کلیات میں بھی ۵ نظمیں ترکیب بند کے عنوان سے شامل ہیں:

ا۔ "ترکیب بند کہ در جلسہ بزم تعلیم منعقدہ مقام علی گرہ مورخہ دسمبر ۱۸۹۰ء انشاء نمودہ آمد" (کلیات ص ۴)

اس ترکیب بند میں ۱۶۔۱۶ بیت کے چار بند (کل ۶۴ شعر) ہیں۔ پہلے بند میں جو اس بیت سے شروع ہوتا ہے:

حیرتم مہر دا ینک کہ بدین زینت و ساز　　چیست کین بزم آئین دگر ہست طراز

مجلس تعلیمی کی ترتیب و تنظیم اور حاضرین بزم کی توصیف کی گئی ہے اور اس کے انعقاد پر مبارکباد دی گئی ہے۔ سر سید کا کے ذکر میں یہ شعر صادر ہوا ہے:

درو صف صدر جوان حوصلہ پیری ہنگر   رہبر قافلہء مابہ نشیب وبہ فراز

دوسرے بند میں ناصرین و مشاہدین کو دعوت تماشا دی گئی ہے کہ آئین اور اس محفل سے کسب فیض کریں جس میں ملت اسلامیہ کے بلند پایہ اکابر اور مخصوصا مولانا حالی اور نذیر احمد موجود ہیں، اور پائین بساط پر :

شبلی دل زدہ راز مزمہ پیر اہنگر

اور یہاں شبلی کی ''دل زدگی'' محض لفاظی نہیں ہے بلکہ مسلمانوں کی شوکت پارینہ کا تصور ان کو تڑپا رہا ہے اور وہ چاہتے ہیں کہ ان کے التہاب دروں کی آنچ تمام مسلمان اہل علم کے سینوں میں منتقل ہو جائے اور تمام مسلم دانشور تڑپ اٹھیں اور عظمت رفتہ کی بازیافت کیلئے ہمہ تن جدو جہد بن جائیں تیسرے بند میں ایسی مجلسوں اور علمی محفلوں کے وقتی تاثر، اور ان کے قعر فراموشی میں چلے جانے کے بعد حسب معمول قوم کے مست غفلت ہو جانے کا بیان ہے کہ ان مجلسوں میں کس طرح مقالہ خوانی اور شعر بازی ھوتی ہے نقد و مباحثہ سے چھتیں اڑائی جاتی ہیں اور پھر سال بھر کیلئے شرکاء بزم مست ہو کر سو جاتے ہیں۔ چوتھے بند میں پھر مسلمانوں کی سطوت گذشتہ کا مرثیہ ہے، ان کی ذلت و خواری پر آنسو بہائے ہیں اور آخر میں خدا سے یہ دردمندانہ دعا کی ہے کہ :

داورا، ای کہ جہاں بخش و جہاندار توئی   بندگان تو دریغ است کہ باشند نزار

پسند اینکہ نشینند بہ این روز سیاہ   خاک بوسان سر کوی رسولؐ مختار

داورا، ھان پسند اینکہ در این کد باشیم   ماکہ از حلقہ بہ گوشان محمدؐ باشیم

۲۔ دوسرا ترکیب بند وہ ہے جو کلیات کے ص ۱۱ تا ص ۱۵ پر چھپا ہے۔ اس میں بھی چار بند اور مجموعی طور پر ۵۷ بیت ہیں۔ کلیات میں اس ترکیب بند کے شروع میں یہ یادداشت بھی درج ہے :

''در ۱۸۹۱ء آنریبل سر سید احمد خانصاب با جمعی از دیدہ وران، روی بہ حیدر آباد آوردند، در آنجا بہ صدارت جناب نواب اقبال الدولہ وقار الامراء انجمنی ترتیب یافت و سر سید و دیگر عزیزان لختی از حقیقت حال مدرسۃ العلوم برگفتند و بہ رسم دریوزہ از بزرگان آن دیار یاوری خواستند۔ مصنف ہم یکی از گدایان بُد، لب سوال بدین آہنگ کشاد''

اس ترکیب بند کے پہلے بند میں بزرگان دکن کو مخاطب کر کے یوں آغاز مطلب کیا ہے :

ای بزرگان گران مایہ و اصحاب کبار   ای عزیزان وفا پرور و اخلاص شعار

اس کے بعد ان بزرگوں اور عزیزوں سے سوال کیا ہے کیا تمہیں معلوم ہے کہ ہم لوگوں نے علی گڑھ سے دکن تک کا سفر دور و دراز کیوں اختیار کیا ہے ؟ کیا صرف ذوق ضیافت اور یہاں کے پر فضا ماحول اور

گل ولالہ کے نظاروں کا اشتیاق ہم کو یہاں لایا ہے ؟ پھر خود ہی کہا ہے کہ وہ رنج جس سے ہمارے سینے فگار ھیں وہ کوئی دوسرا ہی رنج ہے، جسکا اندازہ تم ہماری صورت وحالت کو دیکھ کر ہی لگا سکتے ہو اور پھر ۔۔۔

می نبینید کہ سر سید ما آنکہ بہ فضل ‎ ‎ ‎ رہبر قافلہ ءماست بہ ہر راہگذار

چیست آخر کہ بہ این پیری واین ضعف بدن ‎ ‎ ‎ از علی گڑھ بہ دکن آمدو جوید تیمار

تاچہ خواہد کہ بہ دریوزہ گری خاستہ است ‎ ‎ ‎ تاچہ دارد کہ ازاین ننگ ندارد انکار

تاچہ حال است کہ آتش زنفس می بارد ‎ ‎ ‎ تاچہ حال است کہ خون می چکدش از گفتار

یہاں بھی سالار قافلہ کی آتش نفسی ودل سوزی اور خونیں گفتاری کے ذکر کے بعد سر سید کے اعوان وانصار مولانا حالی اور شمس العلماء نذیر احمد وغیرہ کا ذکر کیا ہے اور پھر سوال کیا ہے کہ یہ تمام اکابر علم وقلم کیوں درپے دریوزہ گری ہیں ؟ پھر دوسرے بند میں ہندی مسلمانوں کے ماضی وحال کا نہایت مؤثر انداز میں ذکر کیا ہے :

ہان وہان گوش بدارید کہ می گویم باز ‎ ‎ ‎ داستانی کہ غم افزابود وزہرہ گداز

فرصتی بیش نرفتہ است کہ باشوکت وجاہ ‎ ‎ ‎ مادر این ملک بودیم بہ ہرپایہ فراز

تیغ اگر بود واگر نامہ وقرطاس وقلم ‎ ‎ ‎ ہمہ رابود ہم از نسبت مازیب وطراز

بازی چرخ بہ دست دگری داد عنان ‎ ‎ ‎ رفت یکبار زما خرمی نعمت وناز

قصیدہ عیدیہ میں مختلف تاریخی اعلام کی تلمیحات کے ساتھ مسلمانوں کے عروج وزوال کی داستان سنائی گئی تھی، یہاں ہندوستان میں مسلمانوں کی آٹھ سو سالہ حکومت کے کالعدم ہو جانے کا ماتم کیا جارھا ہے۔ پھر "دست دگری" کہکر انگریزوں کے دور اقتدار کی طرف اشارہ کیا ہے اور کہا ہے کہ ہم ان کی محکومیت پر بھی راضی تھے مگر صرف اسقدر فرق کے ساتھ کہ اپنے حریفاں خاص (ہندؤں) سے کسی قدر بلند مرتبہ پاتے رھیں۔ لیکن ابھی ہم اس کے بھی خوگر نہ ھونے پائے تھے کہ :

بہ علومی کہ جدید اند، سروکار افتاد ‎ ‎ ‎ درس پارینہ بہ تقویم کہن گشت انباز

انگریزوں کے اقتدار کی گرفت مضبوط ہوتے ہوتے ایک اور انقلاب آیا اور ہمارے روایتی علوم، جدید علوم کے مقابلہ میں کس طرح غیر مفید ثابت ہونے لگے، اس کا بیان کئی شعروں میں کیا ہے۔ تیسرے بند کا آغاز اسطرح ھوتا ہے :

روزگاری ہمہ بودند بدان خواب وخمار ‎ ‎ ‎ ناگہان زرحمت حق پردہ فگند از رخسار

اور رحمت حق کی اس پردہ کشائی کے نتیجے میں سر سید جیسا سوختہ دل اور شعلہ نفس انسان نمودار ہوا :

مردی از غیب بدرون گشت وبہ یاران بدمید ‎ ‎ ‎ دمی گرمی کہ زیخ نیز بدرون داد شرار

سر سید کی گرمی نفس کی اس سے زیادہ اچھی تعریف نہیں ہو سکتی تھی۔ بہر حال سر سید کی کوششوں کے نتیجے میں یہ حقیقت دریافت کرلی گئی کہ مسلمانوں کی موجودہ ذلت و نکبت کا واحد سبب علوم جدیدہ سے انکی لاپروائی اور جہالت ہے اور :

حالیا چارہ جز این نیست کہ بنیاد نہند بیت علمی کہ کسان راہو داز جہل حصار

اور اس بیت العلوم کے قیام کیلئے اہل دانش کی یہ جماعت اس وقت حیدر آباد میں رونق محفل ہے :

گدا گرانہ گشت بھی کالج کے لئے ہے اور دکن میں حاضری بھی اسی سفر کی ایک منزل ہے۔ اس کے بعد میر محبوب علی خان کی مدح اور ان کی علی گڑھ کالج کیلئے سابقہ امداد کا ذکر ہے (جو ایک ہزار روپیہ ماہانہ تھی)۔ چوتھے بند میں پھر سلطان دکن کی توصیف اور اس عنایت کا مفصل طور پر شکریہ ادا کیا ہے کہ سابقہ امداد دوگنی (دوہزار ماہانہ) کر دی گئی۔ اس کے بعد سلطان دکن کیلئے مدح و دعا پر ترکیب بند کا اختتام ہوتا ہے اور سلطان دکن کے لقب نظام کی مناسبت سے مقطع اس طرح کیا گیا ہے :

یعنی از نسبت آن شاہ گرامی باشم شہ نظام است و بزعبد کہ نظامی باشم

۳۔ یہ ترکیب بند کلیات کے ص ۳۰ تا ص ۳۲ پر ہے۔ اس کا عنوان اس طرح درج کیا گیا ہے :

"ترکیب بند کہ در بزم دعوت منعقدہ ۶ دسمبر ۱۸۹۲ء کہ از طرف دانش آموزان کالج بتقریب مبارکباد واپسی مصنف از سفر روم و شام ترتیب یافت، خواندہ شد"

یہ ترکیب بند جو ۱۵۔ ۵ ابیت کے دو بندوں پر مشتمل ہے اس طرح آغاز پذیر ہوتا ہے :

قاصد خوش خبر امروز نواساز آمد کز سفر یار سفر کردہ ملباز آمد

از سفر شبلی آزردہ بہ کالج رسید یا مگر بلبل شیرانہ بہ شیراز آمد

دوستان مژدہ کہ آن بلبل خوش لہجہ دگر اندر این تازہ چمن زمزمہ پرداز آمد

اس کے بعد بتایا ہے کہ اس سفر پر روانہ ہونے سے پہلے شبلی کے مطالعہ اور نگاہ میں وہ وسعت نہ تھی جو اب ہے۔ اس سفر میں شاعر نے بہت سے تجربے حاصل کئے اور ہر گوشے سے فائدہ اٹھایا، ہر طرح کے لوگوں سے ملاقاتیں کیں، بادشاہ سے لیکر وزیر، امیر، فقیہہ سب سے ملا، مختلف مقامات کا مشاہدہ کیا، اور۔ خدا جانے یہ بیان واقعہ ہے یا محض شاعرانہ داستاں طرازی کہ۔

گاہ در قاہرہ پنہان بہ تقاضای ہوس بہ تماشا شدو در جلوہ گہ ناز آمد

بہر حال ابھی شاعر کا جی سفر سے سیر نہیں ہوا تھا کہ :

یاد یاران وطن حوصلہ پرداز آمد

دوسرے بند میں سفر سے علی گڑھ واپسی پر کالج کی جو حالت دیکھی اس کا بیان ہے :

کالج امروز بہ آن فرہ وشان است کہ بود   بزم را گرمی ہنگامہ ہمان است کہ بود

کالج کی تعلیمی حالت اور تمام حسب معمول سرگرمیوٴن کا ذکر کیا ہے اور لکھا ہے کہ یہ رونق و ترقی اور گرمی محفل در خور تعجب نھیں ہے، کیونکہ :

ساقی بزم ہماں، پیر مغان است کہ بود

سر سید اور کالج کیلئے اس دعا پر یہ ترکیب بند ختم ہو جاتا ہے :

تا جھان ماند و این گنبد مینا ماند   یارب، این ساقی و این بزم دل آرا ماند

۱۴۔"ترکیب بند برای مجلس عام ندوۃ العلما منعقدہ ۷ رجب المرجب ۱۳۲۰ھ مطابق ۱۱ اکتوبر ۱۹۰۲ء بمقام امرتسر"(کلیات ص ۳۲ تا ص ۳۷)

یہ شبلی کا سب سے طویل ترکیب جو سات بندوں (۸۴ شعروں) پر مشتمل ہے۔

اس کا آغاز یوں ہوتا ہے :

ای کہ پرسی چہ کسانیم و چہ سامان داریم   آنچہ با ہیچ نیرزد بہ جھاں، آن داریم

مانہ آنیم کہ دیہیم سکندر طلبیم   مانہ آنیم کہ اورنگ سلیمان داریم

اس ترکیب بند کے پشروع کے دو بندوں میں علماء کی قناعت و فضیلت کا بیان ہے۔ تیسرے اور چوتھے بند میں مسلمانوں کی پستی و پریشانی اور زوال و ملال کا نقشہ کھینچا گیا ہے اور بتایا گیا ہے کہ مسلمان کیا تھے اور کیا ہو گئے ہیں :

آنکہ در معرکہ تاج از سر قیصر بربود   دست و بازوش بیکبار زکار افتادہ است

آنکہ در پیکر صد مردہ ہمی جان دمید   ہست بہ بستر بیماری و زار افتادہ است

علما را ہمہ پیکار و نزاع است، کزو   آتش فتنہ بہ ہر شہر و دیار افتادہ است

امراء را کہ بر دنیروی ما از دم شان   کار با ربط رود و دف و تار افتادہ است

پانچویں بند میں علماء کی جدید علم اور جدید طرز تعلیم سے بے خبری اور لاپروائی کا شکوہ کیا ہے اور ان کو یاد دلایا گیا ہے کہ علماء کا کام صرف فلسفے کی گتھیاں سلجھانا، یا بحث و جدال کر کے فرقہ سازی کرنا، یا صوفیوں کی طرح گوشہ نشینی اور چلہ کشی کرنا نھیں ہے، بلکہ ان کا اصل مقصود دین کی خدمت اور اشاعت اور پوری دنیا میں اسلام کی تبلیغ کرنا ہے۔ علماء کی سرزنش کے بعد چھٹے بند میں مغربیت و مادیت زدہ دانشوروں کو بھی جھنجوڑا گیا ہے :

حیف اگر از اثر فلسفہ مغربیان   منکر فلسفہ سنت و قرآن باشی

از خداوند جھان یاد نیاری گاہی   روز و شب خود بہ پرستاری سلطان باشی

اور اس بند کے آخری شعر میں تمام پریشانیوں کا علاج بتایا گیا ہے

دین و دنیا بہم آمیز کہ اکسیر بود ۔۔۔ ور بپرسی کی در این کار چہ تدبیر بود

یہ شعر گویا تخیل ندیدہ کی اساس اور اس منشور کی روح ہے، یعنی قدیم وجدید نظریات میں سے جو اسلام کے مزاج اور اس کی روح سے زیادہ قریب ہوں ان کو یکجا کر لیا جائے اور مسلمانوں میں ایسی تعلیم کو رائج کیا جائے جس سے طلبہ کا دین بھی پوری طرح محفوظ رہے اور اپنی جائز ضروریات زندگی کیلیے بھی دوسروں کے دست نگر نہ رہیں۔ ساتویں بند میں پھر اس مسئلے کی مزید وضاحت کی ہے اور بتایا ہے کہ

گرچہ این مرحلہ دشوار گذار افتادہ است ۔۔۔ پای را کار در این راہ بہ خار افتادہ است

لیکن :

حل این مشکل اگر خواہی نواز ندہ بخواہ ۔۔۔ او کشایذ گرہی را کہ بہ کار افتادہ است

حکمت و شرع در این جا بہم آمیختہ اند ۔۔۔ نمک و بادہ در این میکدہ یار افتادہ است

عقل را نیست سر عربدہ اینجا با نقل ۔۔۔ پنبہ را آشتی اینجا بہ شرار افتادہ است

یہ آخر کے کئی شعر دعا پر مشتمل ہیں اور بند کا اختتام اس بیت پر ہوا ہے :

طرح انجام مرا نیز چو آغاز انداز ۔۔۔ ای خدا، ھان، بنگہہ لطف بہ ما باز انداز

اس ترکیب بند سے یہ بات واضح طور پر مترشح ہوتی ہے کہ دیوبند، ندوہ اور علیگڑھ میں مابہ الامتیاز کیا شے ہے۔

۵۔ ترکیب بند کہ بہ ندوۃ العلمای لکھنو خواندہ شد"

یہ ترکیب بند جو ۴ بندوں (۴۶ بیتوں) پر مشتمل ہے، شبلی کی حیات شاعری کا غالبا سب سے آخری ترکیب بند ہے، جسکو کلمات شبلی کے مرتب نے خدا جانے کس مصلحت کے پیش نظر کلیات کے ٹائٹل پیج کے فورا بعد اور فہرست منظومات سے بھی پہلے شامل کیا ہے۔ کلیات مین اس ترکیب بند کی تاریخ ۱۹۰۷ء درج ہے، لیکن حیات شبلی کی تصریح کے مطابق (۸) ندوہ کا وہ جلسہ جس میں یہ ترکیب بند پڑھا گیا تھا ۳۰ نومبر ۱۹۰۸ کو منعقد ھوا تھا، اس لئے اس کا سال تخلیق ۱۹۰۸ء ہونا چاہیے (حیات شبلی اور کلیات شبلی کہ مصنف و مرتب نے غلطی سے اس ترکیب بند کو قصیدہ کا عنوان دیدیا ہے) یہ ترکیب بند اس بیت سے شروع ھوتا ہے :

ای کہ نیرنگ سراپردہ عالم دیدی ۔۔۔ جاہ کیخسرو و فر و حشم جم دیدی

اس بند میں دنیا کے انقلابات اور بڑی بڑی سلطنتوں اور سلاطین عالم کے انجام کو یاد دلایا گیا ہے۔ اور پھر دوسرے بند میں انبیاء علیھم السلام کے مقدس مشن اور ان کی معجزانہ تعلیمات اور پھر صحابہ کرام رضی اللہ

عنھم اور بالخصوص خلفائے راشدین کے عہد معدلت پرور کو نگاھوں کے سامنے مصور کیا گیا ہے اور دنیا کے دوسرے بڑے بڑے لوگوں کے مقابل ان کی برتری کی طرف اشارے کئے گئے ہیں۔ سلسلہ کلام میں حضرت امام اعظم ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ کا ذکر بھی سولن کے مقابلے میں کیا گیا ہے :

کم ز آیین جهانداری سولن نبود　　آن اساسی که بر آورده نعمان باشد

اور پھر اپنی اس بات کو دہرایا ہے جو امر تسر والے ترکیب بند میں کہی تھی :

یان، نگوییم که آن گیری و این بگذاری　　حیف باشد که سر رشتهٔ دین بگذاری

یعنی مسلمان اپنا تشخص اسی وقت تک بر قرار رکھ سکتے ہیں جب تک ان کی دنیا دین سے بے نیاز نہ ھو ۔ تیسرا بند بھی اسی دوسرے بند کے آخری شعر کا سلسلہ بیان ہے :

خوش بود آنکه ترا جاه و حشم هم باشد　　لیک حیف است، اگر حرمت دین کم باشد

ملک و دین هر دو بپاگشته نیرو ی هم اند　　اندر آن کوش که این باشد و آن هم باشد

اس کے بعد مسلم زعماء و مفکرین و مصنفین کی موجودہ روش پر اظہار افسوس کیا کہ اپنے اسلاف کے زرین کارناموں کو بھلا کر اغیار کی داستانوں میں محو اور دین سے بیزار ہیں۔ چوتھے بند میں نہایت نرم لہجے میں نصیحت گئی ہے کہ بھائی زیادہ نہیں تو تھوڑا ہی سہی دنیا کے ساتھ دین کی بھی حفاظت کرو، کہیں ایسا نہ ہو کہ یہ فرصت و مہلت ہاتھ سے نکل جائے اور تم دین اور دنیا دونوں سے محروم ھو کر رہ جاؤ۔ بند کا خاتمہ اس دعا پر ہوا ہے :

ما نه آنیم که جاه و حشمی می خواهیم　　داورا، از تو نگاه کرمی می خواهیم

مؤلف حیات شبلی کی تصریح کے مطابق اس ترکیب بند کو سنکر سامعین پر بے اختیار رقت و گریہ طاری ھو گیا تھا

مثنوی

فارسی کے عظیم مثنوی نگار شعراء میں فردوسی طوسی (متوفی ۴۱۶ھ)، حکیم سنائی غزنوی (متوفی ۵۴۵ھ) نظامی گنجوی (متوفی حدود ۶۰۴ھ)، شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری (متوفی ۶۲۷ھ)، مولانا جلال الدین بلخی رومی (متوفی ۶۷۲ھ) اور شیخ سعدی شیرازی (متوفی ۶۹۴ھ) کا شمار ہوتا ہے جن کی مثنویاں شاہنامہ، حدیقۃ الحقائق، خمسہ نظامی، منطق الطیر، مثنوی معنوی اور بوستان فارسی شاعری کے شاہکاروں میں شامل ہیں۔ حضرت امیر خسرو دہلوی (متوفی ۷۲۵ھ) اور مولانا عبد الرحمٰن جامی (متوفی ۸۹۸ھ) کو بھی بڑے مثنوی نگاروں کی صف میں جگہ دی جاسکتی ہے، مگر بہر حال ان کا پایہ سابق الذکر ۶ شاعروں کے برابر نہیں ہے۔ ان سب شاعروں نے طویل مثنویاں لکھی ہیں۔ چھوٹی چھوٹی مثنویاں لکھنے والوں کی

تعداد بے شمار ہے جن میں سے مسعود سعد سلمان لاہوری (متوفی ۵۱۵ھ)، نظام الدین عبید زاکانی (متوفی ۷۷۲ھ) اور پروین اعتصامی (متوفی ۱۳۲۰ش) کو سب سے کامیاب مثنوی نگار قرار دیا جانا چاہیے۔ مولانا شبلی نعمانی کی فارسی کلیات میں بھی چند چھوٹی چھوٹی مثنویاں موجود ہیں :

۱۔ ۲ کلیات ص ۱۱۹ پر بغیر کسی عنوان کے ۸۔۸ بیت کی دو مثنویاں درج ہیں۔ جو بظاہر شبلی نے کمسن بیٹے کی وفات پر کہی ہیں۔ پہلی مثنوی اس بیت سے شروع ھوتی ہے۔

ای پسر از چہ رمیدی ازما؟	باز گو تا کہ چہ دیدی ازما؟

دوسری کا آغاز یوں ہوا ہے :

ای چہرہء نازکت گل تر	زلف سیہ تو سنبل تر

اس مثنوی کا اختتام ان پر درد اشعار پر ھوا ہے :

در ہجر تو گاہ بادم سرد	این تازہ غزل سرایم ازدرد :
کای رشک گل وسمن کجایی؟	وی تازہ بہار من کجایی؟
لی تو ہمہ شب نایدم خواب	افسانہ مردوزن کجایی؟
شبلی بہ غم تو می سراید	کای راحت جان وتن کجایی؟

۳۔ کلیات کے ص ۱۲۱ پر صرف تین بیت کی ایک مثنوی ہے جسکا عنوان اس طرح لکھا گیا ہے : "در مدینہ منورہ پیش روضہ اطہر خواند"

یہ تین بیت مولانا شبلی نے ۱۸۷۶ء میں اپنے سفر حج کے موقع پر موزون کئے اور روضہ رسولؐ کے سامنے پڑھے تھے ممکن ہے اس مثنوی میں سفر حج کے مفصل واقعات وتأثرات نظم کرنے کا ارادہ ہو جو پورا نہ ہو سکا۔ بہر حال تبرکاوہ تین شعر یہان نقل کئے جاتے ہیں۔

ای بکرم کار جہان کردہ ساز	مرہمہ زاپیش توروی نیاز
چون بدرت آمدہ ام باامید	از کرم خویش مکن ناامید
چون بدرت آمدم امیدوار	سایہء لطفت زسرم برمدار

۴۔ "نوید شادی مولوی محمد عمر صاحب"

۱۲بیت کی یہ مثنوی آغاز شباب کے کلام کے ذیل میں کلیات کے ص ۱۲۰ پر درج ہے اور اس طرح شروع ھوتی ہے :

در عیش وطرب بازاست امروز	جہان را کارباسازاست امروز

اظہار مسرت وشادمانی کے بعد آخر میں شاعر نے اپنے احباب کو دعوت دی ہے کہ شادی کی مقررہ

تاریخ سے ایک روز قبل آگر میرے گھر مہمان ہو جائیں :

شرف بخشند غربت خانہ ام را　　　　　دہند آبادی و یرانہ ام را

۵۔ مثنوی ناتمام

یہ مثنوی ۱۸۸۵ء میں لکھی گئی اور اسی (مثنوی ناتمام کے) عنوان سے کلیات کے ص ۱۵ پر درج ہے۔ اس میں ۲۶ بیت ھیں اور اس طرح شروع ہوتی ہے :

فرحت، آں برگزیدہء احباب　　　　　گفت روزی بہ من زروی عتاب

یہ فرحت کون صاحب تھے جو شبلی کے برگزیدہ احباب تھے، ان سے راقم السطور واقف نھیں۔ مثنوی کا مضمون یہ ہے کہ فرحت صاحب نے ایک روز برہمی کے ساتھ مولانا شبلی سے کہا کہ آپ نے اب تک اپنی شاعری سے کیا حاصل کیا؟ وہی طرز قدیم کی شاعری کی لکیر پیٹے جارہے ہیں آخر کب تک یہ فضول نغمہ سرائی کرتے رہیں گے ؟ شبلی کہتے ہیں کہ اس دوست کی تقریر جادو اثر تھی اور مجھے پسند آئی اور اب میں نے عزم کر لیا ہے کہ قدیم ڈگر کو خیرباد کہہ کر شاعری میں ایک نئی راہ پیدا کروں گا :

طرز اندیشہ، نوکنم اکنون　　　　　نشیدی کہ الحدیث شجون

"الحدیث شجون" یا "الحدیث ذوشجون" عربی محاورہ ہے جسکا مطلب ہے کہ گفتگو شاخ در شاخ ہوتی ہے یعنی بات میں سے بات پیدا ہوتی ہے۔

۶۔ دیباچہء سیرۃ النعمان

یہ ۳۰ بیت کی مثنوی کلیات کے ص ۵۲ بغیر کسی تاریخ کے درج ہے۔ سیرۃ النعمان کی تالیف کا سال ۱۸۹۰ء ہے (۹)، لہذا یہ منظوم دیباچہ بھی اسی سال کی تخلیق سمجھنا چاہیے۔ اسکی ابتدا یوں ہوتی ہے :

حمد و ستایش کہ بہ عنوان خوش است　　　　　نعت ہمانگونہ، ہمان سان خوش است

حمد و نعت کے بعد مولانا نے بیان کیا ہے کہ اس کتاب کی تصنیف میں ان کو کتنی زحمتیں برداشت کرنا پڑیں، اور یہ کہ انھوں نے اردو میں سوانح نگاری کا ایک نیا محققانہ اسلوب ایجاد کیا ہے۔ پھر یہ ذکر کیا ہے کہ پہلے وہ عربی زبان و ادب کی بادیہ پیمائی میں محو رہا کرتے تھے، پھر بادہ شیراز (زبان فارسی) کے رسیا ھو گئے۔ لیکن جب ملک میں اس کا صحیح ذوق بھی مفقود ہو چلا تو انھوں نے اردو زبان میں قرطاس و قلم کی آبرو بڑھانے کی ذمہ داری سنبھال لی۔

۷۔۸۔ کلیات کے ص ۵۵ پر ایک عنوان اس طرح درج ہے :"مثنوی ناتمام، جون ۱۸۹۲ء مقام قسطنطنیہ" پھر ص ۵۷ پر دوسرا عنوان یوں ہے :" موکب ہمایون یعنی بر آمدن سلطان المعظم بجز اردن نماز عیدالاضحیٰ" (۱۰) فہرست میں بھی "مثنویات" کی سرخی کے تحت یہ دونوں عنوان الگ الگ لکھے

گئے ہیں اور الگ الگ سطروں میں صفحے کا نمبر دیا گیا ہے ۔ لیکن ان کے بحر و وزن کا ایک ہونا اور مضمون کا ارتباط یہ بتا رہا ہے کہ یہ دونوں ایک ہی نظم کے دو جز ہیں ان کے ابیات کی مجموعی تعداد ۶۳ ہے۔ یہ مثنوی بھی اسی سفر روم و شام کے موقع پر وجود پذیر ہوئی ، جب ص ۱۹ والا" قصیدہ متضمن حالات سفر روم" کہا گیا تھا۔ قصیدہ مئی ۱۸۹۲ء میں لکھا گیا اور یہ مثنوی جون ۱۸۹۲ء میں لکھی گئی۔ مثنوی کا آغاز یوں ہوتا ہے

قاصد فرخندہ رخ من تعالی	متعک اللہ بحسن المآل
پیش رسیدت سفری ناگزیر	گرم ز جا خیز و رہ ہند گیر
زود رو و فکر دو عالم مکن	در نفسی راست کنی، ہم مکن

در اصل یہاں مولانا نے اپنے ان احساسات کا اظہار کیا ہے جو وطن سے دور ہو کر ان کے ہندوستانی عزیزوں اور دوستوں کی یاد نے ان کے دل میں بیدار کر دیے تھے اور وہ چاہتے تھے کہ جلد از جلد ہندوستان واپس پہنچ جائیں، کیونکہ عزیزان ہندی ان کے تجربات و مشاہدات و واقعات سفر سننے اور یہ جاننے کیلئے بیتاب تھے کہ شبلی نے سفر روم سے کیا فوائد حاصل کئے ، وہاں کیا دیکھا اور کیا محسوس کیا ؟ شبلی نے اس سفر کے بیشتر مشاہدات و تاثرات اپنے قصیدہ متضمن حالات سفر روم میں نظم کر دیے ہیں۔ اس مثنوی میں شدت کے ساتھ ان کا جو تاثر جھلکتا ہے وہ یہ ہے کہ ایک آزاد مسلم ملک میں قدم رکھنے کے بعد ان کا درد مند دل ہندوستان کے غلام مسلمانوں کی ظاہری و ذہنی پستی و دذہائت کے تصور سے تڑپ اٹھتا ہے اور ایسے میں ان کو مسلمانوں کی عظمت پارینہ کے کچھ نقوش و آثار قسطنطنیہ میں نظر آتے ہیں اور عید کے مبارک موقع پر ایک مسلمان بادشاہ کے نماز ادا کرنے کا پر شکوہ منظر ان کی نگاھوں کے سامنے جلوہ ریز ھوتا ہے تو ان کو بے انتہا مسرت ہوتی ہے اور ان کے احساس پر ایک مستی سی چھا جاتی ہے۔ ان ابیات میں اسی طرف اشارہ ہے :

بگذر از ین حرف و مکرر مپرس	خواب خوشی دیدم و دیگر مپرس
خوان سخن گر نہ خود آراستم	عذر بنہ ، محو تماشاستم
تند میی بود، خرامم ہنوز	دیدہء من باز و بہ خوابم ہنوز

اور بقول مؤلف حیات شبلی (۱۱) یہ از خود رفتگی کی کیفیت شبلی پر صرف اس لئے طاری ھوئی تھی کہ : "اس جاہ و حشم کے آئینے میں ان کو اسلام کی حیات ملی کا تابناک چہرہ نظر آرہا تھا" اور اسی لئے شاعر نے عید کے روز طلوع صبح کا ذکر کرنے کے بعد بادشاہ کی آمد کی خبر اور پھر شاہی کروفر کے ساتھ سلطان عبدالحمید خان کے خیر مقدم کا ذکر کرتے ھوئے اس طرح ان کی مدحت سرائی کی ہے ۔

غلغلہ بر خاست کہ بادا نود	مہر جہان تاب خلافت رسید

قاعدہء دولت و دین رامدار | آئینہ رحمت پروردگار
فاتحہ دولت و طغرای دین | زیب دہ افسر و تاج و نگین
تازگی بدر حنین از تو ہست | زیب و طراز حرمین از تو ہست
فرہء دین نبوی از تو ہست | بازوی اسلام قوی از تو ہست

یعنی اسلام اور مسلمانوں کی عزت و سربلندی کا جو جذبہ قصیدہء عیدیہ سے لیکر ترکیب بند ندوۃ تک شبلی کے خون میں گردش کرتا رہا تھا وہی اس مثنوی میں بھی کرشمہ نما ہے۔ مثنوی کے خاتمے کا شعر یہ ہے :

سکہء اقبال بہ نام تو باد | ہرچہ بہ گیتی است بہ کام تو باد

مرثیہ

مرثیہ نگاری بھی فارسی شاعری میں ایک مستقل روایت رکھتی ہے مگر تعجب کی بات ہے کہ باوجودیکہ ایران کے شعراء نے سیکڑوں شخصی اور غیر شخصی مرثیے نظم کئے ہیں اور اس میدان میں فرخی سیستانی (متوفی ۴۲۹ھ)، شیخ سعدی (متوفی ۶۹۴ھ) اور محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ھ) مخصوص اہمیت رکھتے ہیں، پھر بھی ایران میں آج تک مرثیے کو ایک مستقل صنف سخن کا رتبہ حاصل نہ ہو سکا اور نہ وہاں اس کے لئے کوئی ایسے فنی اصول و ضوابط متعین ہو سکے جیسے کہ ہندوستان کی اردو شاعری میں مقرر ہیں۔ چنانچہ اس موضوع پر ایران سے شائع ہونے والی تازہ ترین کتاب "شعر و شاعران در ایران اسلامی" کے اندر بھی جس باب (۱۲) کو "انواع شعر فارسی" کا عنوان دیا گیا ہے اس میں مثنوی، رباعی، چہارپارہ، غزل، قصیدہ، قطعہ، ترجیع بند، ترکیب بند، مسمط، تضمین، مستزاد، یہاں تک کہ فرد تک کا ذکر ہے، مگر بحیثیت صنف سخن مرثیے کا کہیں نام نہیں لیا گیا۔ "موازنہ انیس و دبیر" قسم کی کوئی کتاب بھی آج تک ایران میں نہیں لکھی گئی۔ بہر حال شبلی نعمانی کی کلیات فارسی میں ۵ عدد مرثیے بھی شامل ہیں :

پہلا مرثیہ جو کلیات کے ص ۴۲ سے ۴۳ پر درج ہے ۱۸۸۵ء میں نواب ضیاء الدین نیر دہلوی کی وفات پر کہ گیا ہے یہ وہی نیر ہیں جن کا ذکر غالب نے اپنے ہم عصر و ہم رتبہ فارسی شاعروں کے ساتھ اپنی ایک غزل میں کیا ہے :

ہند اخوش نفسانند سخنور کہ بود | باد در محفل شان مشک فشان از دم شان
مومن و نیر و صہبائی و علوی و آنگاہ | حسرتی، اشرف و آزردہ بود اعظم شان
غالب سوختہ جان گرچہ نیرزد بہ شمار | ہست در بزم سخن ہم نفس و ہمدم شان (۱۳)

نیر لوہارو کے رئیس اور فارسی و اردو کے شاعر، سخن فہم اور شعراء ادبا کے بڑے قدردان تھے۔ یہ

مرثیہ مسدس کی فارم میں ہے اور سات بندوں پر مشتمل ہے جن میں شبلی نے نہایت مؤثر انداز میں مرحوم کی شاعرانہ خوبیوں کا بیان کیا ہے اور ان کی موت سے علم و ادب کو جو نقصان پہنچا اس کا بھی ذکر فرمایا ہے :

آن طراز سخن آن یوسف کنعان سخن   آنکہ آراست زنو زلف پریشان سخن
آنکہ صدپایہ فزود از تخلش شان سخن   آنکہ لعل و گہر افشاند بہ دامان سخن

دو سہ روزیست کہ از جام اجل مدہوش است
عالمی زو بہ سخن ماندہ و او خاموش است

علم و فن را بہ جہان دادگری بود، نماند   نکتہ سنج سخن و دیدہ وری بود، نماند
در جہان نخل ہنر را ثمری بود، نماند   نظم را خامہ ء او بال و پری بود، نماند

ای سخن گریہ بہ روز سیہت باید کرد
ای ہنر رحم بہ حال تبہت باید کرد

دوسرا مرثیہ جو ترکیب بند کی فارم میں ہے اور کلیات کے ص ۴۴ پر درج ہے، شبلی نے اپنے عزیز استاد مولانا فیض الحسن سہارنپوری کی وفات پر ۱۸۸۷ میں لکھا ہے۔ مولانا فیض الحسن اورینٹل کالج لاہور میں عربی کے پروفیسر تھے اور عربی زبان و ادب کے ان گنے چنے عالموں میں سے تھے جو صدیوں میں پیدا ہوا کرتے ہیں۔ ان کی شاعرانہ وادیبانہ اثر اندازی نے ہندوستان کے عربی ادب میں ایک انقلاب پیدا کر دیا تھا اور ہند عربی ادب کے فاصلے کو وقت کے رائج تکلفات کی ڈگر سے ہٹا کر سچائی اور سادگی کی راہ پر لگا دیا تھا۔ عربی میں خود بھی صاحب دیوان تھے اور ان کا دیوان شائع ہو چکا ہے (۱۴) مولانا شبلی نے اگرچہ ایک مختصر مدت تک ہی مولانا فیض الحسن صاحب سے کسب فیض کیا تھا، مگر وہ ان کی زبان دانی اور عربی زبان و ادب و شاعری پر ان کی ماہرانہ دسترس سے بہت متاثر تھے اور ان سے بہت عقیدت رکھتے تھے جس کا والہانہ اظہار ان کے اس تیں بندوں (۲۸ بیوں) پر مشتمل مرثیے میں بھی ہوا ہے جس کا ہر شعر تاثیر میں ڈوبا ہوا ہے۔

دراین آشوب غم، عذرم مبہ، گر نالہ زن گریم   جہانی را جگر خون شد، ہمین تنہا نہ من گریم
بہ تحسین صبوری، چند بفریبی مرا ناصح ؟   دمی بگذار تا در ماتم فیض الحسن گریم
بہ مرگش علم و فن در نالہ بامن ہم نوا باشد   ہنر بر خویشتن گرید، چو من بی خویشتن گریم

پھر متعدد شعروں میں استاد کو مخاطب کیا ہے کہ ہائے استاد آخر ہم سے کیا خطا ہوئی تھی ؟ اگر ہم سے کوئی گستاخی سرزد ہوئی تھی تو علم و فن کی سرپرستی کے لیے ابھی کچھ روز اور آپکو ٹھہرنا چاہیے تھا۔ قبر میں آپ کے لطف سخن کو کون سمجھے گا کہ آپ گورستان میں جا بسے ؟ تیسرے بند کے این شعر میں اپنی شدت الم کا سبب اس طرح بیان کیا ہے :

به اوج پایه اش من خود ندیدم در جهان کس را
ازاین پس مثل او هر گز نبیند چشم اختر ہم

پھر بادِ صبا کے توسط سے استاد کی ترمت پر درود و سلام بھیجا ہے اور مرثیے کا اختتام اس بیت پر کیا ہے :

ازاین خواب گران آخر چو روز حشر بر خیزی
چو صور حشر، من در ناله ام، وقت است اگر خیزی

تیسرا مرثیہ ۱۸۹۱ء جنرل عظیم الدین خان کی موت پر کہا گیا ہے جو کلیات کے ص ۴۶ پر شروع ہو تا ہے۔ یہ بھی ترکیب بند کی ہیئت میں ہے اس میں چار بند (۳۵ بیت) ہیں۔ جنرل عظیم الدین خان جن کا تعلق ایک نجیب آبادی خانوادے سے تھا، ریاست رامپور کے مدار المہام تھے۔ نہایت بہادر اور بڑے رعب داب کے آدمی تھے۔ سر سید کی طرح انگریزیت کے دلدادہ اور انگریزون کے منظور نظر تھے، مگر مسلمانوں کی صلاح و فلاح کی فکر سے بھی غافل نہ تھے۔ مدرسہ عالیہ رامپور کو ترقی دینے میں ان کی مساعی بھی کار فرما تھیں(۱۵)۔ جنرل موصوف سے علامہ شبلی کی کوئی دوستی یا رشتہ داری نہ تھی، لیکن وہ ان کی بہادری کے واقعات اور ملک و ملت کے لیے ان کے اعلیٰ جذبات سے باخبر تھے اور اسی وجہ سے ان کی قدر کرتے تھے اور جس دردناک حالت میں جنرل کے قتل کا حادثہ پیش آیا اس سے وہ بحد متاثر ھوئے اور اسی تاثر کا اظہار اس مرثیے کے قالب میں ڈل گیا ہے، جسکا آغاز یون ھو تا ہے :

تا کی ز غم نہان نگویم ؟ گویند، مگو، چسان نگویم ؟

اور بند کا آخری شعر یہ ہے :

آہ، از غم این چنین امیری شیر افگن و شیر و شیر گیری

دوسرے پورے بند میں جنرل کی شجاعت و شہامت کا بیان ہے۔ تیسرے بند میں واقعہ قتل کی توضیح ہے :

مہمان یکی بہ شب شد و خاست تا باز رود بہ سوی بنگاہ
کم حوصلگان سفلہ ای چند بو دند نشستہ در کمین گاہ
کالسکہ چو در مقابل آمد آن کج روشان دون بہ ناگاہ
یکبار بہ او کشاد دادند شش تیر، و یکی خطا نشد، آہ

یہاں "شش تیر" سے مراد بندوق کی ۶ گولیاں ہیں۔ ضرورت شعری کی بناء تیر کا لفظ لایا گیا ہے۔ بعد کے شعروں میں بتایا گیا ہے ۶ گولیاں کھا کر جنرل زمین پر گر پڑے اور پھر اٹھ کر چند قدم چلے اور پھر دوسری دنیا میں پہنچ گئے :

با صد سخنی بماند خاموش آن بحر، بیاد رمید از جوش

آخر میں بے اختیارانہ جنرل کو خطاب کر کے کہا ہے کہ ایک بار ذرا پھر سے حسب دستور اپنے کروفر کے ساتھ دوستوں کے روبرو آکر ان کا دل شاد کر دیجئے :

این حجلہ بہ کام دوستان کن

اور

زین بعد، ہر آنچہ خواہی، آن کن

چوتھا مرثیہ جو کلیات کے ص ۴۸ تا ص ۵۰ پر درج ہے اور بہ ہیئت ترکیب بند ۸۔۸ بیت کے چار بندوں پر مشتمل ہے، شبلی نے اپنے والد ماجد شیخ حبیب اللہ کی وفات پر ۱۲ نومبر ۱۹۰۰ء کو لکھا تھا۔ شیخ حبیب اللہ الہ آباد ھائی کورٹ کے ایک ممتاز وکیل، بہت فراخ دل اور ہر دل عزیز باوقار آدمی تھے اور بقول مؤلف حیات شبلی ان کی موت صرف ایک کامیاب وکیل کی موت نہ تھی، بلکہ ایک فیاض، ہر دل عزیز اور قوم کے ایک نامور زبردست فرد فرید کی موت تھی (۱۶) ظاہر ہے کہ حساس بیٹے کے دل پر اس کا شدید اثر ہونا ہی چاہیے تھا، جسکا مظہر یہ مرثیہ ہے۔ یہ مرثیہ یوں شروع ہوتا ہے

ہان، ای پدر نگو بیت این ورزو آن مکن — زنہار عزم رہروی آن جہان مکن

دستان سرای بزم طرب بودہ ام بہ دہر — مارا بہ نوحہ زمزمہ سنج فغان مکن

کوہ غم فراق توانم کہ برکشم ؟ — باچو من شکستہ وزار این گمان مکن

یہ بند اس بیت پر ختم ھوتا ہے

پسند این کہ لی کس ولی خانمان شود — ہان، آنقدر بمان کہ مظفر جوان شود

یہ مظفر بن محمد مولانا شبلی کے یتیم بھتیجے تھے جو دادا کو بے انتہا محبوب تھے۔

دوسرے بند میں اہالی شہر اور اہل قوم وقبیلہ کی غمناک حالت کا بیان ہے جو شیخ صاحب کی وفات کے حادثے سے سخت متاثر تھے۔

رفتی وحال قوم ندانستی چون شدہ است — دلہا تمام از غم واز غصہ خون شدہ است

بہ بند اس بیت پر ختم ہوا ہے :

ای مرگ! ای سیاہ کن روزگار ما — شرمت نیامد از دل امیدوار ما ؟

تیسرے بند میں پھر مرحوم کو خطاب کیا ہے :

در شہر کیست در غم تو دیدہ تر نکرد — یک دل نبودہ است کہ صد نالہ سر کند

اس کے بعد کہتے ہیں آپ کے سرہانے شور محشر برپا ہے اور آپ آنکھیں کھول کر نہیں دیکھتے کہ عزیزوں پر کیا قیامت گزر رہی ہے۔ میری فریاد جو پتھر کے جگر کو پانی کر سکتی تھی آپکے نازک دل پر کچھ اثر

نہیں کر رہی ہے۔

چوتھے بند میں عین وقت وفات کی یہ دردناک تصویر کشی کی ہے :

آہ، آن زمان کہ درد تنش انزار کرد — و آثار مرگ بر رخ و نبض آشکار کرد

عم بزرگوار کہ آسیمہ سر دوید — حالش بدید و گریہ ء ملی اختیار کرد

شبلی رسید و نالہ زد و بسمل او فتاد — اسحاق آمد و مژہ را اشکبار کرد

مستور خانہ آمد و از سینہ بر کشید — آن تیر آہ کز دل گردون گذار کرد

مولوی محمد اسحاق متوفی ۵ اگست ۱۹۱۴ء مولانا شبلی کے نہایت لائق بھائی تھے اور مستور خانہ سے یہاں مولانا کی سوتیلی والدہ مراد ہیں۔ آخر میں دعاے مغفرت پر ترکیب بند کا اختتام ہوتا ہے :

چو ہر کسی بہ در گہش امیدوار ہست — آمرزدش خدای کہ آمرزگار ہست

پانچواں مرثیہ کلیات شبلی کے سب سے آخری اور ضمیمے والے صفحہ پر درج ہے جو ۲۷ فروری ۱۹۰۹ء کو زہرا بیگم فیضی کی والدہ کی وفات پر زہرا کی طرف سے نظم کیا گیا ہے۔ یہ ۱۲ بیت کا مرثیہ اس بیت سے شروع ہوتا ہے :

بود بست و ششم و سیزدہ صد از ہجرت — کہ بزد نقش دگر بخت ستم گارہ ء

اس مرثیے میں ایک بیٹی کی طرف سے ماں کی مہربانیوں کے یاد آنے اور اماں کی موت پر رنج و غم کا بیان و اظہار کیا گیا ہے۔ آخری بیت یہ ہے :

شبلی این مرثیہ گفتم ز زبان زہرا — آنکہ صد لطف عیان داشتہ در بارہ ء ما

قطعات

قطعہ گوئی کی باقاعدہ روایت فارسی زبان کے اولین صاحب دیوان شاعر رودکی سمرقندی (متوفی ۳۳۰ھ) سے شروع ہو کر تاحال جاری ہے۔ رودکی کا یہ قطعہ بہت مشہور ہے :

زمانہ پندی آزادوار داد مرا — زمانہ را چو نکو بنگری ہمہ پند است

بہ روز نیک کسان گفت : غم مخور زنہار — بسا کسا کہ بہ روز تو آرزومند است (۱۸)

شیخ سعدی اور ملا جامی وغیرہ نے بھی کثیر تعداد میں قطعات کہے ہیں، لیکن جو شاعر فارسی زبان میں قطعہ گو کی حیثیت سے سب سے زیادہ مشہور ہوا وہ ابن یمین فریومدی (متوفی ۷۶۹ھ) ہے۔ موجودہ ایران میں ایرج میرزا (متوفی ۱۳۴۴ھ) کے قطعات بھی کافی مشہور ہیں۔ علامہ شبلی کی کلیات میں بھی چند قطعات شامل ہیں :

پہلا قطعہ وہ ہے جو مولانا شبلی نے اپنی مشہور زمانہ کتاب "الفاروق" کے دیباچے میں سر آغاز کے طور پر کہا تھا، اور کلیات کے ص ۱۱۲ پر چھپا ہے۔ دوسرا قطعہ کلیات کے ص ۱۱۲ پر اپنے مجموعہ کلام "دستہ گل" کی ترتیب کے متعلق کہا ہے :

هرزه‌ای چند بهم بافتن و پیش کسان　　　　عرضه دادن نه پسندیدهٔ عاقل باشد

من هم این کار نمی خواستم از دل اما　　　　چه توان کرد که فرمودهٔ بیدل باشد

بیدل سے مراد یہاں شہر شاہجہانپور کے ایک شاعر سید حامد حسین بیدل ہیں۔ اور اس قطعے سے یہ بھی معلوم ہوتا ہے کہ محض گل و بلبل اور ناز و کرشمہ والی شاعری کے باب میں شبلی کی رائے کیا تھی؟ چوتھا قطعہ جو کلیات کے ص ۱۱۲ پر درج ہے اور ۹ بیتوں پر مشتمل ہے، اس کی شان ورود یہ ہے کہ اکتوبر ۱۹۱۲ء میں یوروپی ممالک کی سازش کے نتیجے میں جب بلقان نے ترکی کے خلاف جنگ چھیڑ رکھی تھی اور مولانا شبلی نے اپنی مشہور زمانہ اردو نظم "شہر آشوب اسلام" لکھی تھی اسی زمانے میں سر آغا خان نے اپنے ایک طویل غلامانہ مضمون میں ترکوں کو یہ مشورہ دیا تھا کہ یورپ سے ہجرت کر کے وہ ایشیا کو چک چلے جائیں علامہ شبلی نے اس مشورے پر اپنا ردعمل اس طنزیہ قطعے میں ظاہر کیا ہے۔ چوتھا قطعہ وہ ہے جو کلیات کے ص ۱۱۳ پر "بر حادثہ گزند پای خویش" کے عنوان سے درج ہے :

حالت از گرمی ایام اگر گشت بتر　　　　صبر فرما که از این نیز بتر می بایست

شبلی نامه سیه را به جزای عملش　　　　پا برید ندو صد اخاست که سر می بایست

اس قطعے میں شبلی نے اپنے پاؤں کے اس زخم اور پھر کاٹے جانے کے واقعہ کا ذکر کیا ہے، جو ۱۷ مئی ۱۹۰۷ء کو اچانک غلطی سے بندوق کی گولی لگ جانے کے نتیجے میں پیش آیا تھا۔ پانچواں قطعہ جو اسی گزند پا والے قطعے کے متصل کلیات کے ص ۱۱۳ پر چھپا ہے، اس کا عنوان ہے "مسلم یونیورسٹی" اور اس عنوان کے نیچے یہ عبارت درج ہے :

"مصنف ہمراہ وفد مسلم یونیورسٹی کہ سر وفد ش ہز ہائینس آغا خان بود، چون بہ لاہور رسید، در بزم مسلمانان آنجا لب بہ این آہنگ کشاد"

۹ بیت کے اس قطعے میں شبلی نے یونیورسٹی کے اغراض و مقاصد کی توضیح اپنے مخصوص نظریہ تعلیم کے مطابق کی ہے اور آخر میں سر آغا خان کی مدح سرائی کی ہے اور یہاں تک لکھدیا ہے کہ

به کیش شیعی و سنی، سر آغا خان خدا نبود　　　　ولیکن کشتی اسلامیان را ناخدا باشد

غالباً اس سے بڑی تعریف آغا خان کی کسی نے نہیں کی ہوگی (اس قطعے کا تعلق جس وفد کی مسافرت سے ہے وہ بظاہر ۱۹۰۶ء میں گیا تھا)

مفاوضات

مفاوضہ کے معنی ہیں کسی چیز میں برابر کا شریک ہونا اور باہم گفتگو کرنا، اہل علم کے مذاکرات علمیہ پر بھی اس کا اطلاق ہوتا ہے اور اسی مناسبت سے شعراء کے مابین منظوم مکتوبات بھی اس سے مراد لئے جاتے ہیں۔ کلیات شبلی میں تین عدد منظوم خط بھی شامل ہیں جن میں سے پہلے خط کا عنوان کلیات کے ص ۸ پر اس طرح درج ہے:

"نامہ بہ نام خواجہ امین الدین صاحب لکھنوی، متضمن حالات سفر از لکھنو تا حیدر آباد، ۱۸۹۱ء" یہ نامہ اس طرح شروع ہوتا ہے:

مرحبا قاصد فرخندہ بن گام بہ راہ — کہ ترا فضل خدا بادبہ ہر حال پناہ

اسی خط میں مولانا شبلی نے اپنے لکھنو سے حیدر آباد تک کے اسی سفر کا احوال منظم کیا ہے جس کا ذکر ترکیب بند نمبر ۲ کے ذیل میں آچکا ہے۔ اس منظوم خط سے یہ بھی معلوم ہوتا ہے کہ شبلی سر سید کے ساتھ شامل وفد ہو کر حیدر آباد نہیں گئے تھے بلکہ وہ لکھنو سے بہ راہ کانپور بھوپال پہنچے تھے اور وہاں سے سر سید کے ساتھ جانے کا قصد تھا کہ:

چون بہ بھوپال رسیدم ز کسان پرسیدم — ہیچ دانید کزین راہ گذشتہ است آن شاہ

سید آن قافلہ سالار کہ در کشور فضل — اوبود شاہ و حریفان دگر خیل و سپاہ

معلوم ہوا کہ کشور فضل و دانش کا بادشاہ اور سالار کاروان دانشوران اسی روز صبح کو اپنے قافلے کے ساتھ کوچ کر چکا ہے۔ شبلی بھی اپنے سفر کہ ساتویں روز حیدر آباد پہنچ گئے۔ راہ میں جن لوگون سے ملاقات ہوئی اور جو حالات پیش آئے وہ سب ؀ اس ۳۳ بیت کے خط میں درج ہیں (حیات شبلی کے ص ۱۸۳ پر جس نظم کو "قصیدہ" کہکر ذکر کیا گیا ہے وہ بھی منظوم مکتوب ہے)

اس طویل خط کے علاوہ دو اور مختصر منظوم خط کلیات کے ص ۱۱۲ اور ص ۲ پر موجود ہیں جن میں سے ایک خط اپنے کسی ایسے دوست کو لکھا ہے جس نے اہل زبان نہ ہوتے ہوئے بھی بامحاورہ و فصیح اردو میں مولانا کو خط لکھا تھا۔ اس ۹ بیت کے خط میں اسی دوست کے خط اور انشاء کی تعریف کی گئی ہے۔ آخری خط کا عنوان کلیات میں یوں درج ہے:

"نامۂ منظوم ہنگام سفر بہ دیار مصر و شام بہ یکی از یاران

از بندر عباس نوشت" یہ ۴ بیت کا خط جسکا پہلا بیت یہ ہے

چو کمر بستم بہ عزم این سفر از روی جزم — دشمن و ہم دوست را در پیچ و تاب انداختم

غزلیات

غزل فارسی شاعری کی مقبول ترین صنف ہے۔ حکیم سنائی غزنوی (متوفی ۵۴۵ھ) جلال االدین بلخی (متوفی ۶۷۲ھ) ، خواجہ عطار نیشاپوری (متوفی ۶۲۷ھ)، فخر الدین عراقی (متوفی ۶۸۸ھ) ، شیخ سعدی شیرازی (متوفی ۶۹۴ھ)، امیر خسرو دہلوی (متوفی ۷۲۵ھ)، اوحدی مراغہ ای (متوفی ۷۳۸ھ)، حسن سجزی بدایونی دہلوی (متوفی ۷۷۷ھ) ، حافظ شیرازی (متوفی ۷۹۲ھ)، فغانی شیرازی (متوفی ۹۲۵ھ)، شرف جہان قزوینی (متوفی ۹۶۴ھ) ، وحشی بافقی (متوفی ۹۹۱ھ)، ولی دشت بیاضی و متوفی (۹۹۹ھ)، نظیری نیشاپوری (متوفی ۱۰۲۱ھ)، شفائی اصفہانی (متوفی ۱۰۲۷ھ)، کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۲ھ)، نسبتی تھانیسری (متوفی ۱۰۹۹ھ)، عبدالقادر بیدل (متوفی ۱۱۳۳ھ)، اور غالب دہلوی (متوفی ۱۲۸۵ھ) فارسی کے ممتاز غزل گو شاعر ہیں، جن میں سے مولانا جلال الدین بلخی رومی، شیخ سعدی شیرازی ،خواجہ حافظ شیرازی اور نظیری نیشاپوری کا مرتبہ سب سے بلند ہے۔

شبلی کی فارسی کلیات میں ۸۵ مکمل ۳۰ نا مکمل (کل ۱۱۵) غزلین شامل ہیں، ان میں سے ۱۴ غزلین وہ ہیں جو خاص بمبئی کے زمانہ قیام یا بمبئی آتے جاتے وقت اثناء راہ میں تخلیق پذیر ہوئیں ہیں، اور ان کا زمانہ ورود m ۱۹۰۶ء تا دسمبر ۱۹۰۷ء ہے (ان میں سے بھی صرف ۹ غزلیں ایسی ہیں جن میں صراحت کے ساتھ بمبئی کا ذکر ہے) بقیہ غزلیات میں سے بیشتر وہ ھیں جو ۱۹۰۶ء سے ۱۹۱۲ء تک موزوں کی گئی ہیں اور چند غزلیں ۱۸۸۷ء کے آس پاس اور بعض اس سے بھی پہلے کہی گئی ھیں جن کو "قصائد و غزلیات آغاز شباب" کے عنوان کے تحت درج کیا گیا ہے۔ جیسا کہ حیات شبلی کی عبارتوں سے در ہوتا ہے (۱۹) شبلی کی بمبئی والی غزلیں خاص طور پر مورد بحث اور معرض اختلاف رہی ہیں۔ کچھ لوگوں نے ان سے اسرار معرفت سمجھے اور کچھ بد نصیب کوتاہ نظر شبلی کے کردار پر گمان آرائی سے آگے نہ دیکھ سکے۔ ہم اس e میں مصنف حیات شبلی اور خود علامہ شبلی کیا اس خیال سے متفق ہیں جو انھوں نے اپنی ایک غزل کے مقطع میں پیش کیا ہے :

شاعری از من مجو دور از سواد بمبئی حالیا شبلی شدم، رند غزل خوان نیستم

یہاں سے شاعری سے مراد خالص شاعری ہے جو نہ فلسفے کی گتھیاں سلجھاتی ہے، نہ تصوف کے اسرار و رموز سے پردہ اٹھاتی ہے۔ بلکہ ذوق کی بلندی و پاکیزگی، احساس کی شدت، فکر کی جولانی، حسن بحث اور حسن منظر سے اثر پذیری، قوت تخیل اور پاکی گفتار کا آئینہ ہوتی ہے اور جس کا ادراک رکھنے والے ہندوستان میں بہت کم ہوتے ہیں یا کم از کم شبلی کے عہد میں کم تھے)، اسی لئے شبلی نے دوسری جگہ کہا ہے :

در حیرتم کہ پاکی گفتارش از کجاست　　　　شبلی مگر ز مردم ہندوستان نبود

جیسا کہ معلوم ہے شبلی کا فارسی کلام پہلے چھوٹے چھوٹے مجموعوں (دستۂ گل بوئے گل، برگ گل، دیوان شبلی) کی شکل میں شائع ہوا تھا اور بعد میں یہ سب مجموعے یکجا ہو کر کلیات شبلی کے قالب میں منظر عام پر آیا۔ جس زمانے میں "دستہ گل" اور "بوئے گل" نام کے مجموعے شائع ہوئے تھے، مولانا فضل الحسن حسرت موہانی (متوفی ۱۹۵۱ء) نے ان الفاظ میں اپنی رائے کا اظہار کیا تھا: (۲۰)

"خوبی مضامین اور پختگی محاورہ کے جیسے پسندیدہ نمونے دستہ گل اور بوئے گل کی غزلوں میں موجود ہیں، اس کی مثال متاخرین میں مرزا غالب کے سوا اور کسی شاعر کے کلام میں مشکل سے ملے گی۔ مرزا غالب کی مانند علامہ شبلی کے کلام میں بھی ہندوستانیت کا مطلق اثر نہیں پایا جاتا۔"

اور خواجہ الطاف حسین حالی پانی پتی (متوفی ۱۹۱۴ء) نے اپنے تاثر کا بیان یوں کیا تھا (۲۱)

"میرا ارادہ تھا کہ اپنا فارسی کلام نظم و نثر جو کچھ ہے، اس کو چھپوا کر شائع کر دوں مگر دستہ گل دیکھنے کے بعد میری غزلیں خود میری نظر سے گر گئیں۔

غالب کے کلام میں ہندوستان یا سبک ھندی کا اثر ہے یا نہیں، اس پر ان شاء اللہ پھر کسی موقع پر بحث کی جائے گی، لیکن یہ بات اپنی جگہ درست ہے کہ شبلی کا فارسی کلام کاملا نہیں تو بڑی حد تک شعرائے اہل زبان کے کلام سے لگا کھاتا ہے۔ آیئے دیکھیں کہ شبلی نے کن کن اساتذہ فارسی سے کسب فیض کر کے اپنے نگار خانہ سخن کی آرایش کی ہے۔

شبلی کی کل ذخیرہ غزلیات میں صایب تبریزی اصفہانی، نظیری نیشاپوری، حزین لاھجی اور حافظ شیرازی کے نام نظر آتے ھیں:

ہمان کردور سواد ہند شبلی　　　　کہ صائب در سواد اصفہان کرد

شبلیا کیست کز و داد سخن می خواہی　　　　گر نظیری نبود شیخ حزین می باید

گر خداوندی ہوس داری در اقلیم سخن　　　　بندگی حافظ شیرازی می بایست کرد

ایک شعر اور ہے:

روشنم شد ز نوا سنجی شبلی کامروز　　　　ہند را نیز قمی ہست و صفاہانی ہست

اس شعر میں قمی سے مراد ملک قمی شاعر بھی ہو سکتا ہے یا بالکل اسی قبیل کا شعر بھی ہو سکتا ہے جیسا کہ غالب نے کہا ہے:

غالب ز ہند نیست نوایی کہ می کشیم　　　　گویی ز اصفہان و ہرات و قمیم ما

شبلی کا فارسی ادب و شاعری کا مطالعہ اپنے معاصرین میں غالبا سب سے وسیع اور ان کا ذوق سخن

بہت معیاری تھا جس کے شواھد شعر العجم کی پانچ جلدوں کے صفحے صفحے پر نظر آتے ھیں (فارسی ادب کے متعلق ان کے متفرق مقالات اس پر مستزاد ہیں)۔ لیکن ان غزلیات پر نظر ڈالنے سے جوبات مکشوف ہوتی ہے وہ یہ ہے کہ انھوں نے اپنی غزلوں میں ظہیر فاریابی (متوفی ۵۹۸ ھ) سعدی شیرازی، حافظ شیرازی اور نظیری نیشاپوری کی پیروی کرنے کی کوشش کی ہے۔

سعدی کی زمین میں شبلی کی کلیات میں صرف ایک غزل نظر آتی ہے جسکا مطلع یہ ہے :

دلبران جور بور زندو جفانیز کنند　　　　وین جزافسانہ نباشد کہ وفانیز کنند

اسی زمین حافظ کی غزل بھی ہے جسکا مطلع یہ ہے :

من ورندان کہ چونالندو بکانیز کنند　　　　بادہ نوشندو تضرع بہ خدا نیز کنند

(دیوان حافظ ص ۳۴۷)

ظاہر ہے کہ خود حافظ نے بھی اپنی غزل سعدی کی غزل سے متاثر ہو کر کہی ہے، مگر شبلی نے سعدی کی غزل سے زیادہ اثر قبول کیا ہے۔ اس لئے کہ سعدی اور حافظ کی غزلوں کے درمیان اس زمین میں صرف الفاظ و تراکیب کے استعمال ہی میں مماثلت پائی جاتی ہے شبلی کے مطالب بھی سعدی کے مطالب سے مناسبت رکھتے ہیں۔ شبلی کا مطلع نقل کر چکا ھوں۔ سعدی کا یہ ہے :

خوبرویان جفاپیشہ وفانیز کنند　　　　بہ کسان درد فروشندودوانیز کنند

(کلیات سعدی ص ۲۰۰)

اسی غزل میں سعدی کا ایک شعر یوں ہے :

گر بر آید بہ زبان نام منت باکی نیست　　　　پادشاہان بہ غلط یاد گدا نیز کنند

اور اسی کے ساتھ شبلی کا یہ شعر پڑھئے :

گاہ گاہی بہ من خستہ بیدل دارد　　　　التفاتی کہ بہ احوال گدانیز کنند

اس غزل میں سعدی کا وہ شعر بھی ہے جسکا ایک معرع ضرب المثل کے طور مستعمل ہے :

گر کند میل بہ خوبان دل من، عیب مکن　　　　کاین گناہی است ک در شہر شانیز کنند

شبلی کی غزل کا مقطع بھی مفہوم کی الٹ پھیر کے ساتھ اسی مضمون کا ایک پہلوے :

شبلیانابلد کوچہ ء عشقیم ولی　　　　دوستان تہمت این شیوہ بہ مانیز کنند

ظہیر فاریابی اگرچہ قصیدہ نگار کی حیثیت سے زیادہ معروف ہے، مگر فارسی غزل کی نشوونما اور پیشرفت میں بھی اس کا معقول حصہ رہا ہے۔ فارسی غزل کا سب سے بڑا شاعر حافظ شیرازی بھی اس کی زمینوں میں غزلیں کہتا ہے اور اپنے ذوق تفاخر کو یہ کہہ کر تسکین دیتا ہے :

چہ جای گفتہء خواجو و شعر سلمان است　　　　که شعر حافظ شیراز بہ ز شعر ظہیر

(دیوان حافظ (ک) ص ۱۹۱)

ظہیر کی زمینوں میں شبلی کی متعدد غزلیں ہیں ذیل میں دونوں کے مطالع نقل کیے جاتے ہیں:

باصبای روم امشب بہ گلستانی چند　　　　تا گشایم گرہ از سنبل و ریحانی چند

(دیوان ظہیر ص ۶۰)

شبلی کی غزل میں مطلع نہیں ہے۔ گلستان کا قافیہ یوں نظم کیا ہے:

بہ تماشا قدمی رنجہ بفرمای کہ من　　　　دارم از داغ تو در سینہ گلستانی چند

(کلیات شبلی ص ۶۳)

اسی زمین میں حافظ شیرازی نے بھی (قافیہ بدل کر) غزل کہی ہے:

حسب حالی ننوشتیم و شد ایامی چند　　　　محرمی کو کہ فرستم بہ تو پیغامی چند

(دیوان حافظ ص ۶۳)

نظیری کا مطلع اس زمین میں یہ ہے:

پردہ بر داشتہ ام از غم پنہانی چند　　　　بہ زیان می رود امروز گریبانی چند

(انتخاب نظیری ص ۴۴)

مژدہ از قافلہء باد باصبا می آید　　　　نکہت یار جدا، یار جدا می آید

(دیوان ظہیر ص ۶۵)

پیک فرخندہ قدم مژدہ سرا می آید　　　　کز سفر یار سفر کردہء ما می آید

(کلیات شبلی ص ۸۸)

ظہیر کی اس غزل میں ۸ شعر ہیں اور شبلی کی غزل میں ۱۵، مماثلت الفاظ و معانی اسی مطلع سے

ہویدا ہے۔

لمحہ امشب صفت چشم ترما میکرد　　　　ابر پیداست کہ این قصہ ز دریا میکرد

اس زمین میں حافظ کی بھی غزل ہے

سالہا دل طلب جام جم از ما میکرد　　　　آنچہ خود داشت ز بیگانہ تمنا میکرد

(دیوان حافظ ص ۵۱)

اور شبلی کی غزل ذیل پر اگرچہ ظہیر سے زیادہ حافظ کا پرتو پڑا ہے، مگر اصلاً یہ زمین ظہیر ہی کی تھی۔
جس پر حافظ اور شبلی دونوں نے اپنی عمارت بنائی ہے۔ شبلی کا مطلع یہ ہے:

صوفی آن سر حقیقت کہ ہویدا میکرد　　ہر حدیثیکہ بہ ما کرد ہم از ما میکرد
(کلیات ص ۷۴)

چند چون داغ ہوس نقطہء باطل باشم　　باغمت تیرگی آینہء دل باشم
(دیوان ظہیر ۱۰۲)

چند دور از رخ تو ہم نفس غم باشم　　چند چون زلف تو آشفتہ و درہم باشم
(کلیات شبلی ص ۱۱۰)

یاد باد آن شب کہ دل در انتظاری داشتم　　شوق وصل و وعدہء بوس و کناری داشتم
(دیوان ظہیر ص ۱۰۴)

یک سر و صد گونہ سودای نہانی داشتم　　یاد آن روزی کہ من با خود جہانی داشتم
(کلیات شبلی ص ۱۰۲)

دونوں غزلوں میں صرف قافیہ بدلا ہوا ہے۔ انداز بیان اور مفاہیم کی مماثلت پوری طرح موجود ہے۔

نظیری نیشاپوری، حافظ شیرازی کے بعد تقریباً سب سے اہم اور بڑا ایرانی غزل گو ہے اور ایسا شاعر ہے کہ غالب جیسا مغرور و بدماغ بھی اپنی غزلوں میں نظیری کی توہین سے بھی نہیں چوکتا، وہ بھی نظیری کی اقتدا اور اس سے استفادہ کئے بغیر پورا شاعر نہ بن سکا۔ شبلی جنھوں نے نظیری کو بہت توجہ سے پڑھا تھا وہ اس کی پیروی سے بھلا کیسے بچ پاتے چنانچہ شبلی کی آغاز شباب کی غزلیات میں ایک غزل شامل ہے :

ای گل باغ صباحت روی تو　　سنبل تر بستہء گیسوی تو

کلیات ص ۱۱۸

یہ نظیری کی اس غزل کی پیروی میں لکھی گئی ہے جسکا مطلع ہے :

از نصیحت بر فروزد روی تو　　وز شکر گردد ترش ابروی تو (انتخاب نظیری ۵۷)

دوسری غزل شبلی کی وہ ہے جسکی ردیف "چند" ہے اور اس کا ایک شعر ظہیر فاریابی کے ذیل میں نقل کر چکا ہوں اس پر بھی ظہیر کے ساتھ نظیری کا بھی اثر ہے۔ تیسری اور چوتھی غزلیں جو شبلی نے نظیری کے تتبع میں کہی ہیں وہ ہیں :

چشمش بہ سوی مانگہ ناتمام کرد　　ساقی بہ جام ریخت می نارسیدہ را (کلیات ص ۹۴)

در کودکی ز چہرہ من می شناختند　　سوز عیان نگشتہ و عشق نبودہ را (کلیات ص ۱۰۱)

یہ دونوں غزلیں نظیری کی اس غزل کی اتباع کا فیض ہیں جسکا مطلع یہ ہے :

از کف نمی دہد دل آسان ربودہ را دیدیم زور بازوی ناآزمودہ را

(انتخاب نظیری ص ۶)

شبلی کی دونوں غزلوں میں مطلع نہیں ہے، اس لئے ہم نے شروع کے شعر نقل کردیے ہیں۔"بازوی ناآزمودہ"کو شبلی نے یوں باندھا ہے:

در قتل عاشقان چہ قدر خیرہ گشتہ است تا آزمود بازوی ناآزمودہ را

شبلی کا ایک اور شعر دیکھئے:

از بسکہ خوش محاورہ افتاد چشم او کردیم فہم از و سخن ناشنودہ را

اوراب نظیری کا یہ شعر پڑھئے:

نتوان چشید قند مکرر وز آن لبان بتوان شنود، حرف مکرر شنودہ را

شبلی کی اس غزل کا یہ شعر بھی پڑھنے کے لائق ہے:

دل راز غمزہ باز گرفتن طمع مدار نتوان ز دزد خواست متاع ربودہ را

اور سب سے آخری شاعری جسکی پیروی تمام شعرائے مابعد نے کی ہے اور غالب جیسا بد زبان بھی اس کا نام ادب سے لیتا ہے وہ ہے"حافظ شیرازی"چنانچہ شبلی کی کلیات میں بھی سب سے زیادہ غزلیں حافظ کی زمینوں میں ہیں:

خمی کہ ابروی شوخ تو در کمان انداخت بہ قصد جان من زار ناتوان انداخت

(دیوان حافظ ص ۳۲)

چنان نہ شہرت عشق تو در زبان انداخت کہ پردہ بر رخ این کار بیتوان انداخت

(کلیات شبلی ص ۸۴)

ساقی بیا کہ یار رخ از پردہ برگرفت کار چراغ خلوتیان باز در گرفت

(حافظ ص ۳۶)

تیغش ز حال خستہ دلان تا خبر گرفت بار سری کہ بر تن ما بود بر گرفت

(شبلی ص ۱۰۴)

سالہا دل طلب جام جم از ما میکرد وانچہ خود داشت ز بیگانہ تمنا میکرد

(حافظ ۵۱)

صوفی آن سر حقیقت که هویدا میکرد | هر حدیثی که به ما کرد هم از ما میکرد
(شبلی ۷۴)

دلبر برفت و دل شدگان را خبر نکرد | یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد
(حافظ ۵۶)

هر ذره ای ز مشت غبارم همان جاست | گویا نسیم دوست به خاکم گذر نکرد
(شبلی ۹۷)

ز دل بر آمدم و کار بر نمی آید | ز خود بدر شوم و یار در نمی آید
(حافظ ۳۳۶)

ز جان گذشتم و بازم به بر نمی آید | که نیست زورم و آن مت به زر نمی آید
(شبلی ۹۱)

سالها پیروی مذهب رندان کردم | تا به فتوای خرد حرص به زندان کردم
(حافظ ۱۶۵)

من اگر پیروی مذهب مستان کردم | کسب این فن همه زان نرگس فتان کردم
(شبلی ۹۲)

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را | به خال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را
(حافظ ۳)

نثار میکن هر متاع کهنه و نو را | طراز مسند جمشید و فر تاج خسرو را
(شبلی ۶۷)

خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست | ساقی کجاست، گو سبب انتظار چیست
(حافظ ۲۹)

چون آگهی که فرصت عهد شباب چیست | میخور، دگر سخن ز عذاب و ثواب چیست
(شبلی ۷۶)

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد | صوفی از خنده می در طمع خام افتاد
(حافظ ۷۹)

امشب این غلغله در کوچه و بازار افتاد | که فلاں می زد و بیخود شد و سرشار افتاد
(شبلی ۱۱۱)

گرچہ بر واعظ شہر این سخن آسان نشود	تاریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
(حافظ ۱۰۳)

گرچہ از دل طمعم بود کہ شیدا نشود	لیک، چون شد، نتوان گفت کہ رسوا نشود
(شبلی ۱۰۱)

تا ز میخانہ و می نام و نشان خواہد بود	سر ما خاک رہ پیر مغان خواہد بود
(حافظ ۸۷)

دوش مستی خبر آورد کہ در عرصہ حشر	گفتگو از خم و مینا و سبو خواہد بود
(شبلی ۸۷)

ای تو ای سرو روان باگل و گلشن چہ کنم	زلف سنبل چہ کنم عارض سوسن چہ کنم
(حافظ ۱۶۸)

خو گرفتم کہ بہ لغش نظر و شکم دل و دین	ور بہ غارت بدد آن نرگس فتان چہ کنم
(شبلی ۶۵)

ان بارہ غزلوں میں شبلی نے حافظ کی ظاہری و معنوی دو طرح پیروی کی ہے جس میں سے نمبر ۱ تا ۶ پوری طرح ہم طرح و ہم قافیہ ہیں۔ نمبر ۷ تا ۱۲ صرف قافیہ تبدیل کیا گیا ہے زمینیں حافظ ہی کی ہیں۔ شبلی کی بعض غزلوں میں مطلع غائب ہے اس لیے ان کا پہلا شعر نقل کیا گیا ہے۔ اختصار کے خیال سے یہاں صرف ایک ایک شعر ہی نقل کیا گیا ہے۔ مکمل غزلوں کو پڑھ کر ہر وہ شخص جو فارسی زبان کا ذوق رکھتا ہو اور شاعری کا مزاج آشنا ہو یہ اندازہ کر سکتا ہے کہ شبلی کا رتبہ پیروی حافظ میں، غالب سے بھی اونچا اور کم از کم نظیری کے برابر ہے اور یہ شبلی کا انکسار ہے کہ وہ نظیری کی جائے علی حزین سے داد سخن کے طالب ہیں۔ لیکن صائب سے برابری کا دعوی محل نظر ہے۔ بلاشبہ صائب ایک بڑا فارسی غزل سرا ہے مگر شبلی اور صائب کے کلام میں ظاہری و معنوی کوئی مناسبت نہیں پائی جاتی اور صائب کی خصوصیات کلام کی جھلکیاں شبلی کے آئینہ سخن میں نظر نہیں آتیں۔ بہر حال شبلی سب سے زیادہ حافظ شیرازی کے زیر تاثیر ہیں اور اگرچہ فکر اور جذبے کا وہ بھرپور اور حسین امتزاج ان کے ہاں عام طور پر نہیں پایا جاتا جس نے حافظ کی شاعری کو ساحری بنادیا ہے، تاہم تراکیب اور انداز بیان کی لطافت کی حد تک وہ ہم رفتاری حافظ میں غالب سے بہت آگے ہیں۔ محتوی اور فضا کے لحاظ سے بھی ان کی بعض پوری پوری غزلیں حافظ کے ہمرنگ ہیں۔ رندی و سرمستی، عاشقانہ احساسات و جذبات، محبوب کی حرکات و سکنات اور اس کے تصورات، منافقوں اور ریاکاروں پر طنز وغیرہ کے بیان میں شبلی نے بندگی حافظ کا پورا حق ادا کیا ہے اور یہ خصائص ان کی بیشتر غزلوں میں موجود ہیں۔

کہیں کہیں اس طرح کی مماثلت بھی پیدا ہو گئی ہے :

اسب تازی شدہ مجروح بہ زیر پالان　　　طوق زرین ہمہ در گردن خرمی بینم
(حافظ ۲۴۰)

عیبی بود گ ترز ہنر در زمانہ نیست　　　شبلی بہ حال مردم دانا گریستم
(شبلی ۱۱۸)

شنیدہ ام کہ سگان را قلادہ می بندی　　　چرا بہ گردن حافظ نمی کنی رسنی
(حافظ ۳۵۶)

شبلی دل خستہ را دانی کہ چیست　　　او سگی ہست از سگان کوی تو
(شبلی ۱۱۸)

من و انکار شراب، این چہ حکایت باشد　　　غالبا این قدرم، عقل کفایت باشد
(حافظ ۸۵)

توبہ از بادہ نہ کار من ناکس باشد　　　این قدر ہم اگرم عقل بود بس باشد
(شبلی ۱۰۹)

مختصراً ہم یہ کہہ سکتے ہیں کہ اگر حافظ اور نظیری کی غزل کی بیشتر خصوصیات کو یکجا کیا جائے تو وہ مولانا شبلی نعمانی کی غزل ہو گی۔ شبلی کی زبان نہایت شگفتہ و شستہ اور ہندوستان کے فارسی دانوں سے زیادہ ایرانیوں کی زبان اور ان کے محاورے سے مناسبت و مشابہت رکھتی ہے۔ ان کے کلام میں وہ دوغلے اور جعلی و ساتیری الفاظ بھی راہ نہیں پا سکے ہیں جن کو غالب نے فخریہ استعمال کیا ہے اور ایرانی ان کو ٹکسال با ہر قرار دیتے ہیں اور بلا خوف تردید یہ بات کہی جا سکتی ہے کہ گذشتہ سو سال کے اندر ہندوستان میں کوئی فارسی شاعر ایسا نہیں گزرا جس کے کلام میں شبلی کے معیار کا برجستہ، شگفتہ اور رچا ہوا تغزل پایا جاتا ہو۔ وحشت کلکتوی نے سچ ہی تو کہا تھا :

از قند پارسی کہ زلبہاش می چکید　　　ایران بہ رشک بود ز ہندوستان ما (۲۲)

تخیل کی پاکیزگی و بلندی، جذبات کی صداقت و تازگی، بیان مافی الضمیر پر ماہرانہ قدرت، طرز اظہار کی سلاست و بلاغت سے ان کی غزلیں کامل طور پر بہرہ ور ہیں اور خاص طور پر ان کی بمبئی والی غزلیں اہل دل کے لیے خاص سامان دلکشی و لکشائی رکھتی ہیں۔ شبلی کی غزلوں پر مفصل تبصرہ ان شاء اللہ آئندہ ایک مستقل مقالے میں کیا جائے گا۔

حواشی و حوالے :

۱۔ لباب الالباب، ج ۲ ص ۵۷

۲۔ لباب الالباب ، ج ۲ ص ۲۴۱

۳۔ دیوان مسعود ص ۳۳۷

۴۔ کلیات سہیل ص ۲۸۰

۵۔ کلیات شبلی ص ۹۵

۶۔ حیات شبلی ص ۴۴۸

۷۔ کمال الدین اسماعیل اصفہانی کا باپ ، جمال الدین محمد بن عبد الرزاق اصفہانی (متوفی ۵۸۸ھ) بھی باکمال شاعر تھا، اس نے بھی ایک بڑا پیارا ترکیب بند رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کی نعت میں لکھا ہے جس میں ۹۔ ۹ بیت کے ۱۱ بند ہیں اور اس بیت سے شروع ہوتا ہے :

ای از بر سدرہ شاہرہست ... وای قبہ عرش تکیہ گاہت

(نعت حضرت رسول اکرم در شعر فارسی ص ۹۳)

۸۔ حیات شبلی ص ۴۸۵

۹۔ حیات شبلی ص ۱۸۰

۱۰۔ کلیات شبلی کے مرتب نے عید الاضحیٰ کو عید الضحی لکھا ہے، جو یقیناً غلط ہے تعجب ہے کہ مولانا مسعود علی ندوہ مرحوم کے اہتمام سے اور معارف پریس میں چھپنے والی کتاب میں یہ غلطی کیسے راہ پا گئی ۔

۱۱۔ حیات شبلی ص ۲۰۶

۱۲۔ یہ باب کتاب مذکور کے ص ۹۱ سے ۱۳۴ تک محیط ہے

۱۳۔ غزلیات غالب ص ۳۷۶

۱۴۔ مؤلف نزہۃ الخواطر نے لکھا ہے کہ مولانا فیض الحسن ذہانت و فطانت اور علم کے اعتبار سے عجائب زمانہ میں سے تھے۔ نحو، لغت، شاعری، ایام عرب اور ان کے متعلقات کے موضوعات پر ان کے عہد میں ان سے بڑا کوئی عالم نہ تھا، علوم عقلی سے بطور وافر واقف تھے۔۔۔ جلیل القدر تصانیف کے مالک ہیں۔۔۔ تاریخ وفات ۱۳۰۴ھ ہے۔ (الجزء الثامن ص ۳۶۶)

۱۵ ۔ حیات شبلی ص ۴۷ و ۱۷۷

۱۶۔ حیات شبلی ص ۳۵۴

۱۷۔ حیات شبلی ص ۲۷۶

۱۸۔ تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۳۵۲

۱۹۔ حیات شبلی ص ۴۵۲

۲۰۔ شبلی ص ۸۳

۲۱۔ شبلی ص ۸۳

۲۲۔ حیات شبلی ص ۸۴۸

مراجع

۱۔ انتخاب غزلیات نظیری، مطبع انوار احمدی، الہ آباد

۲۔ تاریخ ادبیات در ایران، ڈاکٹر ذبیح اللہ صفا، تہران ۱۳۳۲ش

۳۔ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۷۱ء

۴۔ تاریخ ادبیات مسلماناں پاکستان و ہند ج ۵، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۷۲

۵۔ حدیث حیات، رئیس احمد نعمانی، پرشین اکادمی، لکھنو، ۱۹۷۹ء

۶۔ حیات شبلی، علامہ سید سلیمان ندوی، دارالمصنفین، اعظم گڑھ، ۱۹۹۳ء

۷۔ دیوان حافظ، مرتبہ حسین پژمان، تھران، ۱۳۱۵ش

۸۔ دیوان حافظ، باہتمام محمد قمر الدین، مطبع قیومی، کانپور

۹۔ دیوان ظہیر فاریابی، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۹۱۶ء

۱۰۔ دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات گلشائی، تہران، ۱۳۶۳ش

۱۱۔ شبلی، ظفر احمد صدیقی، ساہتیہ اکادمی، دہلی، ۱۹۸۸ء

۱۲۔ شعر و شاعران در ایران اسلامی، معظمہ اقبالی، دفتر نشر فرہنگ اسلامی، تہران، ۱۳۶۷ش

۱۳۔ غزلیات فارسی، مرزا غالب دہلوی، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۶۹ء

۱۴۔ فرہنگ سخنوران خیان پور، تبریز، ۱۳۴۰ش

۱۵۔ کلیات اقبال سہیل، مرتبہ عارف رفیع، بمبئی، ۱۴۰۸ھ

۱۶۔ کلیات سعدی، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۹۰۰ء

۱۷۔ کلیات شبلی فارسی، بہ اہتمام مولانا مسعود علی ندوی، مطبع معارف، اعظم گڑھ

۱۸۔ لباب الالباب، محمد عوفی، مرتبہ براؤن، لندن، ۱۹۰۳ء

۱۹۔ نزہۃ الخواطر، مولانا عبدالحسی حسنی رائے بریلوی، حیدر آباد، ۱۳۹۹ھ
۲۰۔ نزہۃ الخواطر ج ۸، مولانا عبدالحی حسنی رائے بریلوی، حیدر آباد، ۱۳۹۰ھ
۲۱۔ نعت حضرت رسول اکرم در شعر فارسی، ضیاء الدین دہشیری، تہران، ۱۳۴۹ش

شعر اردو

دکتر راجه غلام فرید طاهر
سرائے عالمگیر

غزل

غـم دنیـا کـو کھونـا چـاهتا هـون — کسـی ذر کـا مـیں هونـا چـاهتا هـون
کسـی صـورت بـهل جـائے مـرا دل — مـین خـواهش کـا کھلونـا چـاهتا هـون
مـجھے درکـار هے آبِ مـحبت — جفـا کے داغ دھونـا چـاهتا هـون
چُبهـا تهـا جـو نـخستین بـار دل میں — وهـی کـانتا چبهونـا چـاهتا هـون
ذرا اے مـوجۂ طوفـان مـدد کـر — مـیں خـود کشـتی دبونـا چـاهتا هـون
مـرے دل کـو تسـلی دو نـه طـاهر — ابـهی کـچھ اور رونـا چـاهتا هـون

□

عباس رضا نیر
لکھنو

حمد

تو هی تو، بحر و بر میں تو هی تو — رمز هر خشک و تر میں تو هی تو
تو هی دشت و جبل میں جلوه فروز — نجم و شمس و قمر میں تو هی تو
وسعت کن فکان پہ تو هی قدیر — اور هر مختصر میں تو هی تو
طاق شب میں تو هی چراغ امید — صبح کے بام و در میں تو هی تو
تو تلفظ خموش حرفون کا — پیش و زیر و زبر میں تو هی تو
صاف ظاهر هے حکم اقرا سے — جمله عرض هنر میں تو هی تو
پهلے تو صرف کنز مخفی تها — آج سب کی نظر میں تو هی تو
تو نے رکھا هے یون خلیل کا دل — لامکان هو کے گھر میں تو، هی تو
تیرا احسان سجده گاهون میں — اپنے بندون کے سر میں تو، هی تو
کیا سرابون کا خوف نیر کو — اعتبار سفر میں تو هی تو

*****



بخش انگلیسی

Pakistan National Centres. It is about the life and books of Dr. Ghulam Sarwar of Chakwal who was the Head of Persian Department of Karachi University.

16 - Introduction of the Publications of Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad

It is about the books which this institute has published. It is coauthorship of Dr.Syed Ali Raza Naqvi and Dr. Muhammad Mehdi Tavassoli. It is the third part as the two parts had been already published in due course in monthly Danish.

17 - Introduction to M.A. Persian Theses of the Students of National Institute of Modern Languages (NIML), Islamabad

It has been written by an illustrious scholar Syed Afsar Ali Shah.

It is about the poets of the constitutional reforms era of Iran who stood for civil liberties . Miss. Amber Yasmin and Miss.Saleema Shamir Zaman have done this research works which is, of course, an admirable atttempt .

18 -A Bird Eye Review on the Persian Poetical Works of Shibli Nomani

This research article is written by Dr. Raees Ahmad Nomani of Aligardh, India. It is a serious and implicit study of Persian poets of the Sub-continent. The writer has commented on the Persian poetry of Shibli Nomani who was a great scholar and Muslim chronicler.

Prof. Maqsood Jafri

*****

11 - Humayun's Interest in Astronomy

This article is written by Dr. Shoakat Nehal Ansari, professor of Persian of Islamic University Aligarh, India.

In this article the authoress in detail discusses the interests of Hamayun, the Moghal Emperor of the Sub-continent in the science of Astronomy.

12 - Research about the year of Birth and Death of Nizami Gunjavi

It is written by Dr. Mohammad Zafar Khan. It is about Hakim Jamal-ud-Deen Mohammad Ilyas bin Yousuf bin Zaki bin Moeed Nizaimi Gunjavi, an eminent Iranian poet. There is a big controversy about the dates of birth and death of the poet which the writer has discussed .

13 - Shehryar - the King of Contemporary Poets of Iran

Dr. Rehana Afsar is the professor of Persian at Karachi University. She has written a critical research paper on the eminent contemporary poet of Iran known as Shehryar . He died at the age of 84 and in the style of Hafiz sherazi he succeeded.

His "Qasaid" and Ghazals are also splendid.

14 - Short History of Pak - Iran Relations and the Part of Sindh in the Promotion of Persian Language

This article is written by Prof Shehla Saleem Noori of Persian Department, Karachi University.

It is a successful research attempt on the cultural and historical affinities between Pakistan and Iran. The writer has very laboriously cited the books to enrich her valuable article . She has briefly mentioned the eminent poets of Pakistan who wrote in Persian language.

15 - A Glimpse of the Life and Works of Dr. Ghulam Sarwar

It is written by Syed Murtaza Moosavi, the Director General of

ruler of Sindh- His surname was Karam who died in 1828 A.D.
He was a good ruler and had special regards for writers and scholars. In his Persian verses he paid tributes to holy personalities.

7 - Khan Arzoo - In the Field of Literature and Research

This article has been written by Dr. Mehr Noor Mohammad Khan on Khan Arzoo. Siraj-ud-Deen Ali Khan Arzoo known as Khan Arzoo was born in 1099 A.D. and died in 1179 A.D. He was not only a poet but a great critic and scholar. He wrote in urdu and Persian . Mir Taqi Mir thc great Urdu poet in his critical works entitled "Nakate -shoara" has highly lauded Khan Arzoo as a great poet, scholar and critic.
The writer of this article has very successfully discussed the life and reseach work of Khan Arzoo.

8 - A shade of Tooba Tree

It is a fable, a short story written by an Iranian writer Majeed Sadeqi. It has been taken from a collection of short stories entitled "The Mirrored Eyes" published by Iran publications Tehran.

9 - Tarikh -e- Farah Bakhash

Written by Dr. Asifa Zamani, the Chairperson of Persian Department Lucknow, India, was presented in a seminar in Hyderabad,Deccan in 1997.A.D. The History of Awdh exhibits the grand culture and literature of Persian . This book is the authorship of munshi Faiz Bakhash Faiz.

10 - Moral Lessons and Wisdom in the Shahnama-e-Firdusi

This article has been written by Dr. Syed Hussain Jafar Halim Professor of Persian from Karachi University. In this article the writer has beautifully discussed how the great epic poet of Iran. Firdusi teaches us moral lessons, wit and wisdom through his sublime verses and episodes.

Cultural Counsellor of Islamic Republic of Iran in Pakistan. In this article the writer discuses that Iqbal wrote against imperialism and colonialism with deep conviction for the emancipation of mankind. The writer elaborates that Iqbal was optimistic about the future of the East and condemned the onslaughts of the West on the culutre and economy of the East and Islam. Iqbal was a futurist and he visualized the great and glorious future of Islam. Iqbal warned the Muslims to be aware of the conspiracies of the West and lit the candle of selfhood.

4 - The Iranian Historians of Tamarities era in the Indo-Pak Sub-continent

It is an article written by Dr. Aftab Asghar, The chairman of Persian Department of the Oriental College Pubjab University Lahore. The writer has cited the authentic writers on the subject much as sabahud Deen Abdur Reham, Sir Gadu Nath Sarkar, Elhbimton, Dr. S.K Banerjee and many others. The eminent historians of that era were Raim-ud-Deen Khawafi, Ghayas-ud-Deen Khoand Mir and Mirza Ahmad Haider Kashghari.

5 - The Necessity of Mutual Research for Refinding our Common Heritage

It is an article which is the outcome of co-reseach of Dr. V. Shinde, Dr.S. Gupta and Miss Lajwanti Shahani. It has been translated by Dr. Muhammad Mehdi Tavassoli, the Director Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad.

In this research article the writers are of the opinion that India, Iran and Pakistan have a long history of common culture, customs and trade - We share archaeological and historical heritage.

6 - Dewan-e- Karam

Dr. Mohammad Hussain Tasbehi an eminent research poet sheds lights on the life and work of Mir Karm Ali Khan Talpore, the

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - Persian Section

1 - Treatise on illustration of poetry

(Quatrains) have been written by Syed Ahmad bin Syed Jalal -ud-Deen Kasani. It has been edited and summarized by Dr. Syed Siraj -ud-Deen. Syed Ahmad Kasani was famous as Khawaj Ibi Ahmed or Mukhdum-e- Azam . He was a great Sufi . His life time was the end of ninth century and the beginning of 10th century. The subject of his treatise was mysticism. In this article the didactic, spiritual and mystical aspects from different quatrains have been nicely explained.

2 -Iqbal and Dialogue of Civilizations

This is an article on Dr. Allama Iqbal presented by his son Dr. Javed Iqbal in the 3rd International Conference on Iqbal held at the Punjab University campus, Novermber,1998.

The article has been translated into Persian, by Dr. Syed Ali Reza Naqvi.

In this article Dr. Javed Iqbal has thrown light on Islamic culture and civilization. He has discussed the terms such as Islamic Fundamentalism, Islamic renaissance and Islamic Panism. Dr. Iqbal was a great pioneer of universal and modern interpretation of Islamic civilization. In this article we find Iqbals' vision fully boomed and bloomed about the eternity, verity and universality of Islamic cultural values.

3 - Reflections of Revolution and Rebellion in the Persian Poetry of Dr. Iqbal

It is as illustrated, forceful and informative article on Dr.Allama Iqbal written by Dr. Raza Mustafavi Sabswari, the

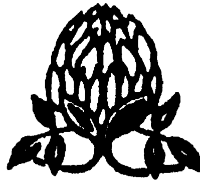
NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

Presidnet &
Editor-in-Chief : *Dr. M.M.Tavassoli*



Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, ***PAKISTAN****.*
Ph : 263191-92 Fax : 263193
Internet: http://www.apollo.net.pk/ipsdanesh
E-Mail: ipdanish@apollo.net.pk.



صدمین سال میلاد امام خمینی

On the

Auspicious conjuction

of the

leader of the Islamic Revolution

and the Founder of the

Islamic Republic of Iran

IMAM KHOMEINI (Rah.)

Centenary Celebrations

(2000-1901م/هـق 1420-1320)

آگهی
فراخوان مقاله

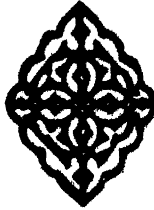
به اطلاع خوانندگان ارجمند می رساند : چون شماره های آینده **دانش** متعلق به سال ۱۳۷۸ ش برابر با سال ۱۹۹۹م. به بزرگداشت استاد مخدوم قلی فراغی و استاد محمد حسین شهریار، اختصاص یافته است ، از همهٔ دانشمندان ، نویسندگان ، پژوهندگان و سرایندگان ارجمند دعوت می شود تا مقاله ها و سروده های خود پیرامون زندگی و اشعار و حضور اندیشه های این دو شاعر بزرگ در شئون فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی ترکمنستان و ایران را برای چاپ در ویژه نامهٔ مربوط، به نشانی **دانش** بفرستند.

چشم براه مقاله و آثار شما

«دفتر دانش»

قیمت ۳۰۰ روپیه

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)



DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

AUTUMN, 1998
WINTER, 1999
(SERIAL No. 54-55)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent